# MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

**NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH**

**SHÁH NWÁZ KHÁN.**

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

*57 Park Street,*

CALCUTTA.

1891.

آغاز جلد سیوم

# * حرف الفاء *

(۲)

## * فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود -
در جنگ میرزا کامران چون امرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر
(۳)
بکار برده باو پیوستند و بیگ بابای کولالي از عقب آمده شمشیر
بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان
(۴)
خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید - و در اوانیکه
جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند
نهضت نمود او بشقداري لاهور سرفراز گردید - چون شاه
ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کمان خود
را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر
بدین صوبه رخصت [illegible] یافت خان مذکور خود [illegible] طام ش[illegible]
ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و
[illegible]مان

(۱) [illegible] نسخهٔ ۲ . . ۲ [illegible]ـزاده احمد[illegible]

عرش آشیاني باقطاع داري قصبهٔ کوراه عزت اندوخت - و حین
معاودت سلطاني از دیار شرقي ضیافت او منظور نظر والا
گردیده خانهٔ او را بعز قدوم فیض لزوم رشک گلستان ساخت -
و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده
مصدر نیکوخدمتي گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای
خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگي هر دو دست بر
سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین رواست که بچنین
نادولتخواهے آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب
خاصه طلبیده بخورد میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعے
بتسخیر قلعهٔ رهتاس ( که قلعه ایست در انضباط و استحکام
بےنظیر - دیہے چند بر فراز آن آبادان و چشمههای شیرین فراوان -
آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید ) نامزد
شد - و چون بمحاصره پرداخت روزے (۲) چند گذشته بود که
فرمان پادشاهي بنام مظفر خان ( که درین مهم بنابر غرورشکني
او تعینات فرحت خان شده بود ) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو
( که در صوبهٔ بهار هنگامه آرائي داشتند ) سایهٔ مکرمت گستره -
در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن دیار فرحت خان سرداري
[illegible]شت - و چون کجپتي (۳) راجه بکوالي (۴) قصبهٔ آره ( که

در جاگیر او بود ) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب
ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع
خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصهگاه نبرد
شمشیر بازان چابکدست اسب او را پی کردند - او پیاده داد
مردانگي داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین
واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش
زد - از قلعه بر آمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت -
و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه ( ۹۸۴ )
نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

## * فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر
بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد
فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے
بمرتضی نظام شاه ثاني نگذاشت - او ناچار باغرا (۳) و تحریک
مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد -
گویند بدستیاری زن چوریگر بهوهان زنجیر پا بر آورده
بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر
شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم
خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شا

(۲) نسخهٔ [ ب ] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ ب ] اغوا ٭

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک ( که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود ) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپه‌سالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *

بالجمله او از احوال پیشین (۲) انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود ( هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت ) پیشدستي نموده در ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے ( که پدرش را نظر بند میداشت ) مقید گردانید - و اول روز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بےسود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي (۳) در گذشت - و حسین نام

---

نسخهٔ ( ج ) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ ب ] طبعي *

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال
انبا نمود اعلی‌حضرت افیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه
را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن
پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان
بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل
استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل ( که
قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد ) برسم پیشکش
روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد -
و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و
چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم
استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را
از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را
با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن
نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین
تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول
عادلشاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان
مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور
فتح خان ( که قول و فعلش شایان اعتماد نبود ) بلابه‌گری
سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را
باسراف صرف می‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

قلعه (٢) تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان ( که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت ) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد . و حسب الحکم اسلام خان ( که از صوبه داري گجرات تغیر شده بود ) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے ( که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده ) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (٣) در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکري پادشاهي اختیار نکرده براسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

---

(٢) در [ بعضے نسخه ] قلعه را (٣) نسخهٔ [ ب ] طبعي ٭

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجملے از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

او غلام بیجاپوري ست با چند حبشی (۲) مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی امتیازے بہم رسانید - چون ( ملکه (۳) چاند سلطان در سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه بتیغ کین بعضے دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت ) در احوال سلطنت نظام شاهیه ( که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود ) ضعف تمام راه یافت - کسے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکني علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت آباد تا سرحد گجرات و جنوبي تا شش کروهی احمد نگر دومین بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثاني ولد شاه علي قلعهٔ اوسه و چند دیهه جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے انتزاع نماید (۴) پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ا-ب ) با چندے - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] خاند ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] دیگر *

در حوالی نانديز (۲) ميان ملک عنبر و ميرزا ايرج پسر خانخانان
عبدالرحيم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمي از معرکه
برداشته بردند - خانخانان ( که از عزمهای او واقف بود ) فرجة
ديده طرح آشتي افکند - ملک عنبر نيز مغتنم پنداشته ملاقات
نمود - و عهد و پيمان يکجهتي موکد گردانيد - چون اکثر غلبه
جانب راجو مي‌بود دريڼولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را
منهزم گردانيده مرتضی نظام‌شاه را باختيار خود آورده در جنير
نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعين کرده دستگير
ساخت - و ملک او را نيز برگرفت - و چون در هندوستان
هنگامهای چند از فروکش کردن شاهزاده سلطان سليم و ارتحال
عرش آشياني و بغي ورزيدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم
برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استيلا
مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسيار فراهم آورد - و بيشتر
محالات پادشاهي را نيز متصرف گرديد - خانخانان باقتضای
وقت بخودداري مي‌گذرانيد - چون سلطنت جنت مکاني
استقلالی بهم رسانيد مکرر افواج قاهره تعين گشت - ملک
عنبر ( که غالب و گاهے مغلوب بود ) تقابل را از دست
نميداد - پس ازان ( که شاهزاده ولي‌عهد شاهجهان دو مرتبه
دستوری دکن يافت - و جميع دنياداران آن مملکت سربندگي
و عقيدت در ربقهٔ انقياد و فرمانبرداري گذاشتند ) ملک عنبر

(۲) نسخهٔ ( ج ) نادير ه

نیز محال متغلبه را مع شیٔ زاید بتصرف وکلای پادشاهي
گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته
مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم نعلبندي زرها
میگرفت - در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
سالگي باجل طبیعي (۲) درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین
درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبد عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهی در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي
و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را ( که باصطلاح
دکن برگي‌گري نامند ) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدے فراوان مي نمود - و با این
همه فساد و هنگامه ( که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زد و خورد داشته ) موضع کهرکي پنج کروهی دولت‌آباد را
( که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است ) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت . گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

(۲) نسخهٔ [ ب ] طبعي •

دستی قوی داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغی قیام
می نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

## فدائی خان

میر ظریف از ملازمان خدمت گذار اعلی حضرت بود - چون
صاحبقران ثانی را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشارالیه
را بهمراهی ایلچی ایران بابتیاع اسپان عراقی رخصت فرمود -
و چون اسپے ( که پسند طبع مشکل‌پسند افتد ) نیاورد بتلافی
آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوری
یابد اسپان سواری خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد -
لاجرم نامهٔ دوستی و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب
او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد
بدین دست‌آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بندر
لاهری (۲) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت
حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان
مراد خان را ( که متوجه تسخیر بغداد بود ) دید - سلطان
باعزاز نامه گرفته (۳) بترکی زبان پرسید که سبب طی این
مسافت دور و دراز چیست - موصی الیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخهٔ [ ب ] لاری (۳) در [ بعضے نسخه ] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت
رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح
و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود
پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر
قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد -
قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان
نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو
داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل
بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه (۲) پردازد - پس ازان ( که
سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش
انتزاع نموده بموصل برگشت ) میر ظریف را رخصت داده
جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربي خوش رفتار
با زین مرصع الماس و عبائي مروارید دوز طرح روم بطریق
ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچي مذکور از
بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر
( که مطرح الویهٔ پادشاهي بود ) (۳) راهي گشته باستلام آستان
خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ ( که دران دیار
ابتیاع نموده ) با دو اسپے ( که سله دار پادشاه از عمدهای

(۲) نسخهٔ [ ب ] اسپان - (۳) نسخهٔ [ ب ] گشته بود *

(وم باو تكليف كرده بود ) از نظر پادشاهي گذرانيده
و به نيكو بندگي مورد گوناگون تحسين و آفرين شده بمنصب
هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي يافت -
و بخدمت آخته بيگي از تغير تربيت خان اختصاص گرفت -
و در همين ايام بحكومت لاهري (۳) بندر تعين گشت - و هنوز
باولين پايهٔ دولت برآمده بود كه زمانهٔ بےمهر شوابهٔ ناكامي
بكامش فرو ريخت - سال چهاردهم آغاز سال ( ۱۰۵۱ ) هزار و
پنجاه و يک پيمانهٔ زندگانيش پر شد *

## * فدائي خان *

ميرزا هدايت‌الله چهار برادر بودند كه هر يكے بزور قابليت
و نيروى پردلي در (۲) زمان دولت جهانگيري صاحب ثروت
و مكنت گرديده بدرجهٔ اعتبار بر آمد - نخستين ميرزا
محمد تقي كه در سر آغاز جلوس جنت مكاني به مرافقت
مهابت خان بمهم رانا امر سنگهه تعين گشت - چون سرش
آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام ( كه اشنع
ذمائم است ) با اهل رساله بدسلوكيها سر كرد - آنها يكتائي
گزيده در مقام پور ماندل سر ديوان گشتند - دوم ميرزا
عنايت الله كه بكارداني و معامله فهمي مشهور وقت بود
و در فن سياق بے نظير - بديوانئ سلطان پرويز فائز گشته

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] لاري بندر ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] از زمان دولت عالمگيري *

(۲)
کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد و دستگاه شوکت
و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود
آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد -
(۳)
آخرکار ازان رتبه و خدمت افتاد - گویند چون وقت موعودش
در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش
اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا
روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی
مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران
توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے
داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے ( که قلعهٔ ماندو مهبط
الویهٔ جهانگیري گردید ) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان
اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت‌پور رسید راجهٔ
آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان
ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالیِ آن درخت
پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان
پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند -
راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم
(۴)
میرزا را یکه و خبازه ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

(۲) نسخهٔ [ ج ] سرانجام داده (۳) نسخهٔ - [ ب ] رتبهٔ خدمت ٭
(۴) نسخهٔ [ ب ج ] یکدو خیاره

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را
بکوهستان کشید - و پستر (۲) ملکش نیز بی سپر عساکر پادشاهي
گشته مالشی بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله است
که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد -
و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشي
شایستهٔ عواطف خسرواني شد - و در پیشگاه خلافت قرب و
منزلتی بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی
درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان
باقتضای نمک خوارگي و فدویت در سر افشاني و جان نثاري
تقصیر نکرد - بیانش آنکه ( چون کنار آب بهت مخیم
جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو
از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهي آن (۳) طرف آب نماند )
مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا
دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازی زمانه
آگهي یافته ( چون پل را آتش زده بودند ) فدائیانه خود را
محاذی دولتخانه بر آب زد - لختی از همراهانش بموج خیز
فنا (۴) رفتند - و برخی از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانی
بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

(۲) نسخهٔ ( ج ) پیشتر (۳) نسخهٔ ( ج ) این طرف (۴) نسخهٔ [ ج ] نیم جان •

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند - دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمی‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید - چون پارچهٔ سنگے ( که بدیوار آهني خورده بر گردد ) بهمان چستي و چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم ( که امرا باتفاق نور جهان بیگم باراده دفع آن شور افزا خود را بآب زده بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند ) فدائي خان از روي حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار ( که بادشاه همانجا بود ) خود را رسانید - چون درون سرا پرده ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید - مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائي خان زمانے دراز ترددها نموده عطاء الله خویش را با دو سه (۲) منصبدار روشناس بکشتن داد و نتوانست بپادشاه پیوست - بروهتاس شتافته اهل و عیال خود را برگرفته بکرجهاک بند (۳) ( که متصل کوه کانگره است ) رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] با دوستي ( ۳ ) نسخهٔ [ ا - ج ] بکرخاکسابیدنه ه

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بايالت آن ديار سرفرازي يافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و بهتر بفوجداري گورکهه‌پور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه (۲) همت برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي بے آنکه باو حکمی رسد (۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه دوست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا ( که لازمهٔ طینت این برادران بود ) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمی نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدارالعدالة رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] اُجذه - (۳) نسخهٔ [ ج ] برسده *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر
نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال ست محال -
(۲)
زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض
(۳)
نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم چون
(۴)
ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار
خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود
بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد
او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم
از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه
( که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین
شده بود ) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود
گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون
بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف
شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائے شده بود فدائي خان نیز بایلغار

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نیارید (۳) نسخهٔ [ ج ] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در عمل صالح ( که مشتمل بر سوانح عهد دولت فردوس آشیاني ست ) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم ( که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت ) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود - و درسال چهاردهم ( چون میرظریف مذکور درگذشت ) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان ناموري اندوخت * (۴) نسخهٔ [ ج ] جانباز خان

براى انصرام اين کار تعين گرديد - اگرچه مرشد قلي پيش از رسيدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسيدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسيدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر کنبو حواله شد - از بعد چندے در همين سال رخت هستي بر بست *

## * فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولايت بديار هند وارد گرديد - و با شيخ فريد مرتضى خان مربوط گشت - شيخ بقدر دانش و فهميد او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپيه ساليانهٔ او مقرر نمود - بلے شيخ ( که درياى همت و کرم و منبع قدر شناسي بود ) باکثرے لک روپيه و هشتاد هزار روپيه ساليانه داد - چنانچه بامير بيگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار روپيه ميداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پيشگاه جنت مکاني بشيخ تفويض يافت نيابت صوبه دارى لاهور (۲) بآقا افضل ارزاني داشت - مشاراليه از کارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شيخ آن صوبه در تيول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نيز نيابت (۳) را بدستور سابق بعهدهٔ مومي اليه وا گذاشته بيش از بيش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بديوانيى شاهزاده سلطان پرويز

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آقا فاضل افضل (۳) نسخه ( ب ) پيش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانباني
بمنصب مناسب و خطاب فاضل خاني سر عزت برافراخت -
و هنگامے ( که سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب
شاهزاده ولي عهد تعین گشت ) بخشیگري و واقعه نویسی آن
عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل
کامیاب مباهات شد - و بدیوانیٔ دکن نامور گشت - و از
(۲)
زمانه سازي با خانجهان لودي صاحب صوبهٔ آنجا خیلے محشور
و مخلوط شده در مشورتهای مالي و ملکي شریک و سهیم
(۳)
گردید - چون جنت مکاني سفر آخرت برگزید اعلی حضرت
( که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت ) جان نثار
(۴)
خان را با فرمان بحالی صوبه داری دکن بخانجهان فرستاده
اظهارے بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان ( که برادرش
نوکر سلطان شهریار بود ) رای خانجهان را دزدیده گفت که
امرای حضور داور بخش را بر تخت نشانده اند - و شهریار
در لاهور کوس سلطنت مي نوازد - و زر بسے سپاه را میدهد
بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثاني متوهم ( که مبادا بعد
جلوس بتلافي پردازد ) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] صاحب توراني - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] برگزیده - ( ۴ ) نسخهٔ
[ ج ] خاندوران *

لشکر پادشاهي اند - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان بر آمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیاني حقوق چندین ساله خدمت شما را کَانْ لَمْ يَكُنْ انگاشته دیروز که مهابت خان بآن گروه گروه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر افغان ( باوجود دانش و سنجیده مزاجي ) خورده جان نثار خان را بےآنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات باگره رخصت فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار (۲) سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار بطریق سیر ارخای عنان فرمود - (۳) چون خان مذکور به ورود رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران زمان ( که خانجهان هم باریاب حضور بود ) استخلاص او بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] ججهار سنگهه - ( ۳ ) نسخهٔ ( ا - ب ) بهره

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری
برودهٔ صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام
معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب
بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر
جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل
آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني
ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي
گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده
محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال
بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد
سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش
شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

## * فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن
پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر
خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار
حواس باخته بدار السلطنته در آمده درون محل سرا خزید )
او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده
بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت
پرداخته بمنصب دو هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب
گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار
چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار ناصیهٔ بخت
نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ
بلند پایگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم
صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه ( که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان
اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بیماري افتاده بود ) از
اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار درجهٔ
اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه ( ۱۰۵۷ )
هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي
پادشاهي بار متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت
اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار دریای بهت
بخوبي و آراستگي مشهور است *

## * فتح جنگ خان روهیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از
مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبي رقوم اعزاز
و اعتبار خویش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائی
فردوس آشیاني بفوجداری خاندیس سر سروري افراخت - و
دران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگهداشت جمعیت روهیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در
سال سی‌ام باجل طبیعي درگذشت - هزاری هشت صد سوار
منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلي از ناموران
وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاری جهد
و پایمردی سعي در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود
گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری توندا پور
مضاف خاندیس ( که دهنهٔ بالاگهات است ) تعین شد - و
پس ازان بفوجداری چوبره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازي
یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود -
گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل
دستگاه امرائي مي چید - و ساز و سامان توزک زیاده از قدر
خود بکار مي برد - و مرد گشاده پیشاني بود - و دست داد و دهش
مي‌گشود - هرچند خالي از فراست و دانائي نبود اما ملایمت
و تواضع را بجائی رسانید که اگر بپاچي رجوع او مي افتاد
بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسي میکرد که بدیگران حیرت
مي‌افزود - در قبیله پروري بے نظیر و در تمن‌داري مشهور
بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان ( که هریکے
بمردي و مردانگي گوی سبقت مي ربود ) بر دوش همت
مي‌کشید - و در جناب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در یساقی ( که قلعهٔ بدروکلیان مسخر اولیای دولت شد )
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه (۲)
تعین نمود - آنرا سر سواری بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی ( که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود ) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خانی ناموری اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار (۳)
و پانصد سوار سرافزازی یافت - و درین معارک و مهالک
( که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد ) با برادران مصدر
ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود . و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
مولی ( که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است ) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامی در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] نلیکه (۳) نسخه (۱) مکرمت *

جنگی از نوارۂ اعادی هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان ( که با جمعے از رفقای خود در کشتی بود ) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادی را بر آورد (۲) - شهباز و شریف برادران خان موصی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اقربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمۂ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان ( که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود ) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتی دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه بسرداری جنود طرح چنپ چهره افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخۂ [ ا - ب ] برآورده *

لشکر راجه در چار کروهی پرینده فرود آمده بود - شرزه خان
با شش هزار سوار برسر او ریخت - موصی الیه را حفظ ناموس
سپاهگري روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار
تابین خویش بسربازي رتبهٔ سرافرازي اندوخت (۲) - هریک از
برادرانش با پیروزي و مهابت ظاهري و دلیري و دلاوري
یکتا بوده - پرگنهٔ جامیزهٔ (۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی
اکثر دیهات آنجا گرفته موضع چپري را ( که هشت کروهی
فرداپور سر راه برهانپور است ) وطن قرار داده در آبادي
کوشید (۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد
عالمگیري پسرش تاج خان زنده بود - وقارے داشت - و پس
ازو امتیاز برخاست - از بےرشدي قریب ده سال است که
آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداري دخلے
دارند - خویش او الهداد خان در قصبهٔ منگلور شاه بدرالدین
سکونت ورزیده دروازهٔ حویلي را بسیار بعظمت ساخته - اولادش
درانجاست *

## فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سیوم جلوس
فردوس آشیاني در آوانے ( که دکن مضرب خیام سلطاني

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافت - (۳) نسخهٔ [ ج ] جامنیاه (۴) نسخهٔ [ ب - ج ]
گوشیده *

بود ) با پردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود ( که بحکومت اوڑیسه مي پرداخت ) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاري هزار سوار مرتقي شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالي منصب سابق و خطاب خاني و میر توزکي از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضي چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدي سرمایهٔ شادکامي اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - عرصه پیمای (۲) وادي گریز شده جانب لاهور رفت - پس از رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح اکبرآباد خان مزبور (۳) احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش نمود - پور او افتخار نام تا سال سي ام شاهجهاني هفصدي (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ ب ] مذکور (۴) نسخهٔ [ ب ] هفتصدي ٭

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان ( که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرفرازي یافته - با اسد خان نسبت خویشي داشت *

## * فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسي و قدرداني او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جدهاش حوري خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي تکفل احوالش مي‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خاني جبههٔ ناموري افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکي (۲) سعد الله خان فرمود که سهرهٔ لآلي بر سرش بندد - و در سال سي و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگي گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبهٔ عالمگیري استسعاد یافته باضافهٔ هزاری پانصد سوار پایهٔ عزت

(۲) نسخهٔ [ ب ] عمدة الملکي *

برافراخت - و در همین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت
قراول بیگي ممتاز گشت - و بافزوني پانصدي پانصد سوار مشمول
مراحم خسرواني شد . و در سال هفتم بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار لواى اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفاى
منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگي جبههٔ
ارادت ببندگي درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگي
امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداري سنبل (۲) مراد آباد
اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار مي‌پرداخت - و هر سال
بحضور مي آمد و گرانبار نوازش خسرواني گشته باجازت
پادشاهي رخصت تعلقه مي‌یافت - خلد مکان را نیز باحوال
او ( قطع نظر از توجه خانه زاد پروري ) عنایت خاص و
التفاتے مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب
خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که
فیل‌پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور مي‌آمد بدربار
نمیتوانست رفت - سر سواري سواره مجرا میکرد - در سال بیست
و چهارم سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دو هجري از مرادآباد هستي
بےمراد برخاست - مرد با خیرے (۳) آزادوشے بود - بامور دنیا
اصلا نمي‌پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمي‌آورد -
صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

(۲) نسخهٔ [ ج ] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] باخیرے آزادہ وشے .

و هوام نادر ( که از اقصای امصار و بلاد بر برای او مي‌آوردند )
نميساخت - گويند که جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف
و غير متعارف که در سرکارش فراهم نيامد - حتی کيک و پشه
و سوس و شپش را در اوانی چوبي و مسي نگاهداشتے
و پرورش ميدادے - و با اين حالت بارباب استحقاق رعايت
ميکرد - از اولادش کسے رشيد بر نيامد *

## فتح جنگ خان ميانه

حسين خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهيه
است - هرچند با بهلول خان ميانه مشهور قرابت قريبه
ندارد - ليکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهير
بيجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهيه از پادشاه
خويش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت
بکين‌توزی يکديگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد
و دشمن‌کاميها افزود - عالمگير پادشاه ( که از ديرباز بر کندن
رگ و ريشهٔ قطب شاهيه و عادل شاهيه نصب العين عزيمت
داشت ) وقتے ( که باقتضای (۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب
خيام پادشاهي گرديد ) ديرين اراده بيش از بيش تصميم
يافت - مشار اليه از مآل انديشي و عاقبت طلبي برهمونیٔ
بخت و بدرقهٔ توفيق احرام آستان خلافت بسته در سال

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت -
بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره
شده و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورده - و بسرافرازی
منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران
گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور
پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم
شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار
دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالی شهر رسید)
اسب سوراه مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي
بر سر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود -
نزدیکتر آمد - اسب سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسب
فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین
اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل
را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد
موصی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ
مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونهٔ زخم
پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داری راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقیا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد - (۲)
سنبها باعزاز پیش آمد و او را براهیري رسانید - همانجا در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش (که اکثرے در ایام حیات او رخت بملک بقا کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [ در سال پنجاهم تالیکوته ضمیمهٔ صوبه داري بیجاپور بحسین قلیچ خان بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداري مهکر بالاکهات (۳)
برار تعین یافت - و در عمل او غنیم بر سر قصبه ریخته (۴)
تاراج کرد - ] و از برادرانش یسین خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یسین خان دران میان کشته گردید *

## فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهته است - ابتدا بمنشي‌گري محمد اعظم (۵)
شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان (چون قابل خان میرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان والا شاهي بوجہے مورد عتاب گردید) او بعطای خدمت

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] درانجا (۳) نسخهٔ [ ج ] مذکور (۴) نسخهٔ [ ج ] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ ا ] تهته *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدی سي سوار و عنایت دو ده چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب الباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا ( که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود رخت از سرای فاني بربست *

## فدائي خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بڈهاکه به آخرت‌سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پستر

فوجداری گوالیار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق
پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان
بفوجداری اکبر آباد نامزد گردید - پس ازان چندے بنظم
صوبهٔ بهار مي پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری
ترهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری
دو هزار و پانصد (۲) سوار چهرهٔ عزت بر فروخت - دومین ( که
بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت ) ابتدا
بمنصب شایان و خطاب خاني امتیاز برگرفته سال بیست و
هفتم بخطاب مقدر خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بعد
ازان بفوجداری گوالیار دستوري پذیرفته سال سي و سیوم ( که
بر کدهي (۳) ازان تعلقه تاخته بود ) تیر بندوق اجل او را از
نردد باز داشت *

## فاضل خان برهان الدین

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک توني ست - در قرب
ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود -
پس ازان ( که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید ) چون لاولد
بود خلد مکان ( که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر
عبودیت بود ) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت
از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ ب ] دو هزار سوار - (۳) در بعضے [ نسخه ] گدهي •

سوار سر بلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتی باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و در سال هژدهم ( چون محمد شریف منشی داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت ) برهان الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و دوم مرتبهٔ ثانی ( که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهی گشت ) او بدیوانی دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار دو هزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی نامورى اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصبش افزودند - و در سال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده (۲) از تغیر ابو نصر خان پسر شایسته خان امیر الامرا بنظم صوبهٔ کشمیر لوای افتخار افراخت - و در سال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخهٔ [ ب ] افزوده •

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور (۲)
رسید در سال مذکور سنه ( ۱۱۱۲ ) یکهزار و یکصد و دوازده هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاء الملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت در جناب ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت (۳)
میفرمایم - وفي الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - (۴)
اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقیء عظیم میکرد - اما در چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانیء الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاگان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] هزار ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] میفرمائیم - ( ۴ ) نسخهٔ [ ا - ب ] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت ( و ازین جهت زیاده بر گرانسري پادشاه افزود ) بعبدالله خان قطب الملک کلهٔ این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار در آمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي ( که عمدهٔ اهل خدمات اند ) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت ( که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد ) ضیاء الدین خان را ( که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود ) دخیل کار نمود - و بدومین ( که

خالي از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهئ امیرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده درهمان ایام درگذشت *

## فضائل خان میر هادي

پسر کلان وزیر خان میر حاجي دیوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار الیه بلند استعداد درست حیثیت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست و هفتم ( چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیساق بیجاپور رخصت یافت ) مزاج پادشاهي از میر مذکور بنابر وجه انحراف پذیرفت - و آتشخان روز بهاني تعین شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار الیه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گردید - و بعد ازان بروفق یرلیغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تختهٔ آرزو افتاد - بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میر منشیگري و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگري سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانساماني چهرهٔ بختمندي برافروخت - و ششم ذی‌القعده سال چهل و هفتم سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگاني را وداع نمود *

برسائیِ طبع و شگرفیِ معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود مي‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او مي‌فرمود - که نیابت خانساماني چنان سربراه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامے ( که دار الانشا بدو تفویض یافت ) روزے بعرض رسانید که در زبان هندي و رسم‌الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است ( که درین زبان قطعاً متروک اند ) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفے دارند در اول کلمه مي‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب ( که وضع کرده‌اند ) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو
الف کذائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله مي‌نویسند -
پادشاه عمده‌دان ( که بهندي آشنا بود ) پسندیده باهل دفاتر
حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده
سپاهي‌منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز
(۲)
خان ناظم حیدرآباد بفوجداری میدک مضاف صوبهٔ مذکور
گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و
به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي
( که مشهور بکالا پهاڑ است ) فوج کشید - و خود تیزجلوي
(۳)
بکار برده تنها نزدیک کدهي رفت - تفنگے بسینه‌اش
(۴)
خورد - یکه و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در
تصرف آورده‌بود بقصد خود را بکشتن داد *

## فتح الله خان بهادر عالمگیرشاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است ( که قصبه
ایست از مضافات بدخشان ) مشارالیه از کهنه سپاهیان
ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی
خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مسطور - (۳) نسخهٔ [ ج ] گدهي - (۴) نسخهٔ [ ج ]
یکه‌و خیاره *

بدلاوري و يكه تازي ( كه آيهٔ بود در جسارت و جلادت )
(۲)
از ناموران روزگار گرديد - در سال بيست و هفتم ( كه خان
فيروز جنگ در جلدوي تاختهاى مكرر و آويزشهاى سخت
با غنيم از شهاب الدين خان به غازي الدين خان بهادر
مخاطب گشت ) موصى اليه ( كه دران معارك كارنامها
برساخت ) بخطاب صادق خان نامي گرديد - و مدتے
به تعيناتئ خان فيروز جنگ گذرانيده مصدر ترددات شايان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رايت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذكور برآمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرهٔ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملكي و مالش اشقيا مامور ميشد - در سال چهل
و سيوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موكب
پادشاهي به تسخير قلاع سغبها توجه نمود - خان مذكور در
تقديم مراسم قلعه گيري از مورچال دواني و نقب زني
تيزدستيها بكار برده از اقران و امثال پيش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرهٔ قلعهٔ ستارا ( كه بر پشتهٔ كوهے واقع شده و سرش
(۴)　　(۳)
بثريا برده و بيخش از ثرى درگذشته ) بباسليقئ روح الله خان
ثاني مورچالے از محاذئ دروازهٔ قلعه روان نمود - و بجدكارى
(۵)
و جلادت نزديک بدر حصار رسانيده ميخواست كه بيک ضرب

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] و درسال - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] از ثريا گذشته - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] پاسليقئ [ ج ] پاشليقئ ( ۵ ) نسخهٔ [ ا - ب ] رسانيده •

پنجهٔ آهني دروازه را برکنده از رعب و هراس مورچالهای دیگر ( که قریب رسیده بودند ) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرلي ( که در مسافت و رفعت قرین بستاراست ) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلي تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابے بر نداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانیے بر روی کار آورد. که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگے بسیار عریض و طویل سرازیر ( که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است ) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعے از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان ( که تا دریچهٔ قلعه بود ) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود. که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بدست آمد •

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپ بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چنین روز باروتے را (۲) (که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد - و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذَا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نوساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد ) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میرآتش سرگرم مورچال دوانیدست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سیبه دوم روان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] روزها - (۳) نسخهٔ [ ا ] یکهزار و سي و پنج ٭

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند ( که عقل کوچه بند تحیر میشد ) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارجوئی درآمدند - خان مومی‌الیه بخطاب بهادري گردن اعتبار برافراخت •

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهناون ( که سیر علف و بسیار آذوقه است ) بارادهٔ چهاونی توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده ( که دو کروهی موضع مذکور است ) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهناون بسرکردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوري یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارجوی و گریزپائي چارهٔ نیافتند - اولین بنام گبرو دوم بمفتاح و سوم بمفتوح نامي گردید (۲) - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه (۳) ( که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد ) باهتزاز آمد - و در قطع مسافت

(۲) نسخهٔ [ ب ] دومین [ ج ] و دوم (۳) نسخهٔ [ ب ] کهیلنا *

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خيام گرديد - بسبب
حواجر و عقبات و كثرت چر و مغاک مسالكے بود عسيرالعبور -
خصوص چهار كروهه مسافت ( كه آوازهٔ دشواري آن معبر
خلائق را در مغاک تهلكه انداخته بود ) بسعي و اهتمام آن
خان سراپا تلاش و دستكاري تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲)
صعوبتها همه بآساني گرائيد - خان مزبور بعنايت تركش خاصه
مورد تفضل خسرواني گشت - و بسر كردگي اميرالامراى
جملة الملك و رفاقت حميد الدين خان و منعم خان و راجه
جے سنگه بجهت محاصره تعين شد - آن خان سراپا جرأت همان
روز پشتهٔ سركوب قلعه را از دست اعادي گرفته باجار قايم
ساخت - و روز دوم پشتهٔ ديگر بدست آورده توپهاى آتشين‌دم
بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پيش بردن مورچال
و سيبه برگشاد - و به فرهادكاري بران كوه دهابها بسته تا
كمر برج رسانيد - و كوچها از اطراف دوانيد - تمام روز زر
مي‌پاشيد - و با مزدوران بدست خود كار ميكرد - و چون
از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد مني و دو صد مني
ميريخت ناگاه سنگے بر تختهٔ عريض ميرسد و ميشكند - خان
از صدمهٔ آن ( كه برسرش ميخورد ) ميغلطد و بجانب غارے
عميق غلطان غلطان ميرود - و به كجاوهٔ كه افتاده بود بند

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ب ] خاراخراش •

می‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط بنداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعی شاهزاده بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهی بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها ( که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد ) از دیگرے به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجی و مآل اندیشی درخور آن افزایش مرتبه و افزونی منصب نمی‌یافت - پادشاه او را با سپاهگری و پردلی و بیباکی سردار مدبر صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان باو سرداری پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دلده بودن حضور نبود - مکرر بتعیناتی کابل ( که جوار وطن است ) التماسی شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری

(۲) نسخهٔ [ ب ] از همین جهت *

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الله‌یار خان تهانه‌داری اوگده
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان ( چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود ) بنام
خان مزبور ( که دران وقت بوطن شتافته بود ) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلو تهي نمود - فرمودند
جان نثار خان ( که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست )
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهی بجت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضی خلد مکان برخے پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا باو رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
مي بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و زنّ خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز
در آورد *

# * حرف القاف *

## قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست ( که از نسل سلاطین کاشغري بود ) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکاني میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار ( که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود ) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - پستتر (۲) در ایامی ( که مرزا کامران بآگره آمده ) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور ( چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد ) ازانجا ( که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او بکشمیر (۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود ) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ ا ] بکاشمیر •

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستاني نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع ( که جبلی مردم آن مرز بوم است ) پیش آمده در سنه ( ۹۵۸ ) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده میرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدي تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * * رباعي *

* عـاشق شده را اسیـر غم باید بود *
* محنت کش و در داد ستم باید بود *
* یا از سـرکوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان میرزا محمد است - عرش آشیاني نظر برین ( که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است ) سال پنجم جلوس جمعے کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (۲) رسید غازي خان حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل (۳)

(۲) نسخهٔ [ ب ] را چوري - نسخهٔ [ ا ] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم ( که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود ) اورا بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعي (۲) بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

## قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (۴) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ اوزبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگے ( که با سکندر خان سور رو داده ) بهمراهي بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال اول اکبري در (۵) جنگ هیمو بهراولي علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تردد شد - در همین سال باتفاق جمعے جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان ( که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود ) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] طبعي - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] هفتصدي - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] اعاظم - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بے دولتیٔ بیرام خان
بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم
رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهیٔ شمس الدین
محمد خان انگه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ
سرداریٔ برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در
ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم ( که
تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید )
تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود
سارنگ پور موکب خسرواني رسید خان مذکور ( که دران وقت
بحکومت آن نواح سرفراز بود پا از سر ساخته بنعمت
استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود
کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ
و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا
و ملازمان لشکر والا ( که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند )
قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله
خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه
فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را
پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه
برگیرند - و پس ازان [ که در اثناے راه عبدالله خان بغاوت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه ( که پاشنه کوب رسید ) ره سپر وادئ گریز گردید ] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ ( که چاپانیر ازانجا نمایان بود ) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامئ بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (۲) - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

## * قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به فتراک دولت جنت آستاني بست - و در عهد عرش آشیاني بهمدگي رسید - سال نوزدهم بهمراهئ منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي میپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود درگذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم ( که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود ) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت‌آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشته خود داري از دست نداده

(۲) نسخهٔ [ ا ] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بکنج نیستي کشید *

## * قمرخان *

پور میر عبد اللطیف قزویني ست - در سال هجدهم جلوس ( که عرش آشیاني بدیار شرقي متوجه شده ) موصی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم ( که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت ) او را در همراهیانش بر نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگام فرستاد - او دران صوبه در تگ و تاز مصدر نیکو بندگي گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان ( که از مالوه بایالت گجرات دستوري یافته بود ) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل ( که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود ) متعین شد (۲) - و چون امرای پادشاهي ( از فزونیِ سرتابان نافرجام و کمیِ دولتخواهان ) حصاري شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائي ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعے آن طرف آب گذرانیده و جمعے از دریا و جمعے ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهي آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخهٔ [ ب ] تعین شد (۳) نسخهٔ [ ج ] سه صد ( اما رسم الخط سیصد است ) *

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو
طیلبده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

## قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه
عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد -
چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي
رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي
جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ
احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان ( که آن
مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید ) قیا خان از
پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد
گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات
نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام
که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار
(۲)
را ( که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر
سلطنت خود ساخته بود ) محاصره نمود - بهبل خان نامي
از غلامان سلیم شاه ( که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود )
دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن
قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه ( که از نسل راجه

(۲) نسخهٔ [ ب ] مقره

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۲)
پیغام کرد که این مکان موروثی تست بعوض قابلے بتو
وا میگذارم - رام ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته و بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهي بآویزش (۳) شتافته اورا آوارهٔ دشت
فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه
( ۹۶۶ ) نهصد و شصت و شش ( که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم
عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت ) مجدداً فوجے بکومک
تعین شد - بهیل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان ( که در زمرهٔ
عاصیان در آمده بود ) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
اوڈیسه مي‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود
شورش فئة باغیه گردید ( اگرچه او را همت یاوري نکرد که از
اسباب تسکین شورش شود ) لیکن با برخے بهادران یکجهت

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بوده - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] آگهي یافته - ( ۴ ) نسخهٔ
[ ب ] در خزیده •

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میدان - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سربغساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اودیسه نیز تاخت برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامی جاوید اندوخت *

## قطب الدین خان

برادر شمس‌الدین خان اتگه و از امرای[2] بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر ( که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است[3] ) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین ( که وطن مانوس او بود[4] ) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتگه خیل برگرفتند سرکار مالوه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] از امراے - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] ابقاء ذکر جمیل -
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] الوس او بوده *

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری
سرکار بهرونچ ( که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که
آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی
از بنادر آنصوبه می‌شمرند[۲] ) نامزد گردید - و پس ازان
بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاری امتیاز یافت - و
چون آثار بزرگي و کارشناسي از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور
میداد. در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده
سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخلعت گرانمایهٔ واقو ( که
در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد ) و خطاب بیگلربیگي
( که از اعظم القاب این دودمان است ) سر افتخار بچرخ برین
رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی
عالي ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهي نمود -
عرش آشیاني دران بزم شادماني شاهزاده را بر دوش او گذاشته
قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست
سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه
گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود
و یک سلطان مظفر[۳] عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت
او با همه درست‌اندیشي و عاقبت‌بیني از برگشته‌روزگاري
بغفلت در شده به چاره‌گري نیفتاد - هرچند امرای پتن

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] شمرند - ( ۳ ) در بعضی [ نسخه ] که سلطان مظفر ٭

نوشتند که کج گرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده بر گشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ را گزین سامان نماید ) خود برآمد - خیرسگالان گفتند که شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان (۲) خود را بدیواربند بروده کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سر ناموس شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ بدست آورده (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدند *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] فیلان - ( ۳ ) نسخهٔ [ ۱ ] آورد *

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به عتماد حرف چنین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * * بیت *

* اجل چون بخونش ببازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده پستر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بدرد شکم رخت هستي بربست - دومین گوجر خان - تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

## * قاسم علي خان *

درسال دهم که عرش آشیاني بوسر علي‌قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان (۲) تنگ تر ساخته - و آنها امان طلبیدند ) پادشاه خان مذکور را ( که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود ) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(۲) نسخهٔ [ ب ] کار متحصنان *

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوری یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد - (۲) در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را ( که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسروانی از دست داده ) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی ( که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی بود ) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه (۳) مدیکر بندیله رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلاسائی منسوبان حاجی بیگم طغای زاده والدهٔ جنت آستانی ( که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرهٔ جنت آستانی میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود ) نامزد شد - و در سال سی و یکم ( چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود ) صوبهٔ اودهه بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سی و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابی اندوخت - و آخر همین سال بکالپی ( که در اقطاع او بود )

(۲) نسخهٔ [ ب ] بحضور آمده - (۳) نسخهٔ [ ب ] مدهکر بندیله ه

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

## قریش سلطان کاشغری

کاشغر ولایتے ست از اقلیم ششم در غایت نضارت - شمالیء آن کوهہای مغلستان است - و آن حدے به شاش داده و حدے از طرفان گذشته بزمین قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربیء (۲) او هم کوهے ست طولانی که کوهہای مغلستان ازان منشعب می‌شود - و شرقی و جنوبیء او صحرائے ست بیابان و پشتہای ریگ روان - نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلي اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا (۳) خان بن براق خان بن بیمسون خان توا بن مواتکان (۴) بن چغتائي خان بن چنگیز خان قاآن - نگار خانم مادر فردوس مکاني دختر یونس خان بود - چون عبدالرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهري شیوهٔ خیر اندیشي

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] و غربي - (۳) نسخهٔ [ ب ] روا خان - (۴) نسخهٔ [ ب ] موالکان *

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او
محمد خان آویزش شد - خدابنده بفرغر (۲) شتافته بامداد آنها
طرفان و نواحی آن بز گرفت - خان ازو متوهم شده قریش
سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود
بدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله
خان متوجه هندوستان گردیده سال سی و چهارم ملازمت
عرش آشیانی دریافت - و بعنایت خسروانی کامیاب گردیده
سال سی و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری در
حاجی پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب
هفت صدی رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال
روزگار داشتند *

## قاسم خان میر بحر

براستی و کامرانی و دلاوری و مهم سازی از ناموران زمانه
بود - خواهر زادهٔ دوست میرزا است ( که به دیرین پرستاری
این عالی دودمان اختصاص داشت - چون در سنه ( ۹۵۴ )
نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن
ورزید و جنت آشیانی بر کوه عقابین ( که بقلعه اشرافی
دارد ) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود
قاسم خان با برادر خود خواجگی محمد حسین بدستیاری

(۲) در بعضی [ نسخه ] فرغر *

بخت بیدار از برجے ( که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس است ) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش‌آشیاني بمرور و تدریج بپلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره ( که برصانت و متانت
(۲)
عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان ندادهاند ) بحسن
(۳)
اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنکه ( که سي و پنج لک روپیه باشد ) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه ( ۹۷۲ ) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین ( که بواسطهٔ توالي نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامیده ) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافهٔ آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

(۲) نسخهٔ [ ج ] ندارد - (۳) نسخهٔ [ ب ] بیست سال •

سنه ( ٩٩٥ ) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هرچهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بهمه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکے ازینها اگر پیر زالے چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک ( که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت مي‌افراخت ) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کمرزیل تنگئ دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دلتنگ و ملول بودند لختے جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخے در سري‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائرهٔ ( که درخانه سر کشیده بود ) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت درآمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان بمکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفے نبست - ناگزیر راه ایلي و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهي گردید - ازانجا

( که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبهٔ بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهے نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاري آويز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزباني دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آور اشتات آن دیار بود - اندجاني پهوسه در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ برزد - پس ازان ( که تروان شاه برو چیره دستي یافت ) بزابلی هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے ( که قاسم خان بحضور شتافت ) او بآهنگ آن ( که بدان الوس پیوندد ) با معدودے بدان دیار درآمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان ( که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود ) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر (۲) گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختے آویزش او را پایبند بکابل آورد - پس ازان ( که قاسم خان معاودت نمود ) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني را آسان برشمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

---

( ۲ ) در بعضے [ نسخه ] پنجهیر *

غدر سنجي برگزاردند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد
بدخشي هم داستان شده بهمین جان شکري نشست - دران
هنگام ( که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور میکردند ) نیم روزے
با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان ( که جز پرستارے
چند نزدیک نبود ) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده -
سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بارک نهاده
در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تیر و بندوق برآراسته بسیارے را
به نیستي سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز بپاداش
کردار رسید - این واقعه در سال سي و نهم سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار
و دو هجري رو داد ●

## قطب الدین خان شیخ خوبن

دختر زادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای
بداؤن است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے
( که ایشان در ایام شاهزادگي باله‌آباد شتافته از خود سري
و بیراه روي بضبط ملک پرداختند ) او را بخطاب قطب الدین
خان برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از
سریر آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه
گشت - چون شورش طلبي و فتنه جوئي شیر افکن خان
استجلو ( که بردوان بنگاله در تیول داشت ) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (۲) ( که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم خامهٔ گردیده ) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگراو را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الّا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان ( که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود ) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهرزادهٔ خود را پیشتر فرستاد که صافی الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افگن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (٢) کشیده بر شکم قطب الدین خان ( که بسیار مرطوبي بود ) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري ( که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت ) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے بسختي (٣) به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختے راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند -

---

در سنه ( ١٠١٦ ) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] شمشیره (٣) نسخهٔ [ ا ] سیخکي

## قليج خان اندجاني

از طائفهٔ جانی قربانی ست - اباً عن جدٍّ در خدمت
سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان
حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت
عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی
در سال هفدهم سنه ( ٩٨٠ ) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ
آهني بنیاد (٢) سورت توجه صرف نمود - [ این قلعه بر ساحل
دریای تبتي ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط
گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا
مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتي در
سنه ( ٩٤٧ ) نهصد و چهل و هفت بنا نمود　　* ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگي این بنای *

تاریخ است - ] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز
بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ
عالي اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم
از حضور بصوبهٔ گجرات دستوري یافت که بیاوری کارپردازان
آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال (٣)
بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم
وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم ( چون شورش

(٢) نسخهٔ [ ج ] آهنین بنیاد (٣) نسخهٔ [ ج ] در سال ٥

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شکست
فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد ) از
پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليج خان تعين گشتند بقرار آن
که نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازند - و
دومين تيولداران مالوه را گرفته دران مملکت فسيحه درآيند -
چنانچه قليج خان مدتها در بندوبست آن الکهٔ وسيع بسر
برد - و در سال سي و چهارم سرکار سنبهل بجاگير او مقرر
گشت - و هنگام نهضت کشمير بهمراهي راجه بهگونت داس
و راجه تودرمل دستوري اقامت دار السلطنة لاهور يافت که
باستصواب همديگر مهمات ملکي سرانجام دهند - و پس از
در گذشتن راجه تودرمل مدتي بسرانجام ديواني علم استقلال
مي افراشت - و در سال سي و نهم سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دو
هجري ( که قاسم خان مرزبان کابل کشته گرديد ) قليج خان
بايالت آن ملک سر برافراخت - و چون روشانيان از مهر
کشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليج خان
به تيراه در آمد : اما از کم آزوقگي زود بکابل برگرديد - و
ازين جهت ( که زابلي ملک را بشايستگي روبراه نکرد ) معزول
شد - و در سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج شاهزاده
سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته
باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت کردند - قليج خان ( که دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت ) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر بر افراخته باتالیقی شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سیوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسید *

و در سال چهل و چهارم چون رایات پادشاهي بعزیمت خاندیس باهتزاز آمد پاسبانی دار الخلافة آگره بدو تفویض یافت - و پس از مراجعت عرش آشیاني از آسیر سال چهل و ششم ( چون در پنجاب بزرگ امیرے نبود ) قلیچ خان بدارائی آن دیار رخصت یافت - او مرزبانی کابل نیز درخواست - پذیرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بصوبه‌داری گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزده باز بصوبه داری پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتیول مرتضی خان شیخ فرید قرار یافت قلیچ خان بحضور رسید - و از تغیر خاندوران بنظم کابل و استیصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعین گردید - سنه فوتش از تعداد حروف اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ ظاهر مي شود - قلیچ خان صلاح و تقوی بسیار داشت و در تسنن متعصب بود - و همیشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي نمود - گویند در صوبه داری لاهور یکپاس بدرس فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام مي ورزید - و باقصای غایت در

ترویج علوم شرعیه مي‌کوشید - مردم آنجا بامید روشناسي و انجاح مطالب غلوی تام بتحصیل علم کردند - قلیج خان طبع موزون داشت - الفتي تخلص مي‌کرد - این رباعي ازوست

* رباعي *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *
* صوفي زرقی ز خرقه در بر دارد *
* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *
* دائم دل گرم دیدهٔ تر دارد * (۲)

گویند آخرها ( که حسب الطلب عرش آشیاني در شش روز از لاهور باگره رسید ) دران هنگام ابتدای پیش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتي بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سر یصاف مي‌شود و دامن جامهٔ من از یکے و چه قدر گشاد و کلان است - قلیج خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتے ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیج برادر زادهٔ قلیج خان ( که در صدق و صلاح و راستي و درستي بے‌همتای روزگار بود - و از قصوی اتقا و غایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش مي شمردند ) شنیدم که

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] و دیدهٔ تر ه

میگفت در سال هزارم ( که جونپور در جاگیر قلیج خان مقرر شد ) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسهٔ گنبدے از کچ ظاهر شد - بحضور من قلیج خان تا ده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا می‌گذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک منی ( که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند ) قلیج خان شکسته با جم غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را ( که راون برده ) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته - گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است - گفت هوا بر آرید - قلیج خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز در یکے نقل مکان می‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد - بروش اهل اسلام نماز می‌گذارد - و در خواب و خور برنگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه در قدرت آباد الٰهي امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل
نه از محالات عادي ست که کسے آن را نسبت بندرت دهد
بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون راوي خالي از وثوق
نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیله بود - اکثرے بمرتبهٔ
امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین
قلیچ در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند -
احوال میرزا چین قلیچ علیحده بقلم آمد *

## * قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم
بود - بیاوري طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت -
چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و
پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید -
[ نمکسار کوهے ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب
در دوآبهٔ سنده ساگر ( که مابین بهت و سنده بدین نام
موسوم است ) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته
بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک
حصه دستمزد بر آرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی
خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روبیه بسرکار دهد - ]
هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند -
میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتے داشت (۲) - در جنگ داؤد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] داشتے •

خان کورانی زنجیر طلای فیل از خانهاش برآمد - در رتبهٔ
انحطاطی واقع شد *

سال سی و دوم ( که افغانان سواد و بجور و تیراه با اهل
و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار
آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران
را بهمراهی میر رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدی
رسیده - سال چهل و سیوم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت بحکومت
بهکر سر برافراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالی قدیمهٔ
سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعایا و سکنهٔ آنجا بدسلوکی
و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گردید - گویند
چون بحضور رسید ستم کشان بقاضی عبدالحی قاضی اردو
بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی
بعرش آشیانی وا نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمانبرداری
حضرت نکرد - حکم شد که بپای فیل بسته تشهیر نمایند - میر
آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر ( که حاضر بود )
جمیع داد خواهان را بزر راضی ساخته همان روز روانهٔ بهکر
نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع
ظاهر کرد - نه کسے از مردم بهکر فریادیست و نه مرا بعدالتخانه
طلب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضار

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] سروران - (۳) نسخهٔ [ ج ] سکهرا *

ستم رسیدگان دست و پائے زن کسے پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضي چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهي ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خاني سرفرازي یافته به تیولداري گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیري سلطان خسرو بغي ورزیده از شیخ فرید بخاري شکست خورده بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعے از افغانان ( که رفیق طریق عصیان شده بودند ) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سرے بدارالخلافه باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و الّا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکے وسیع است - حسن بیگ بدخشي گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا ( که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعي بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (۲) رفته وقت شب بتفحص کشتي

---

(۲) در بعضے [ نسخه ] سوودهیره *

مي گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتي دیگر بر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتئ خالي آورد - شور و غوغا بر خاست - چودهري سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبدارانے ( که درانحدود بودند ) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن (۲) خدمت در پیشگاه خلافت باعث مجرئ گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ ( که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارمانري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - ( در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است ) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت ( هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابو البقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] واین خدمت •

ترقي کرده در جواني در گذشت - و ميرزا يدالله منصب

نداشت - نوکر خانجهان لودي بود *

## * قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سوالف ايام جوين

داخل ولايت بيهق بود ( که بلدهٔ آن سبزوار است ) و

اکنون الکهٔ ايست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و

مردم نيک ازانجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين

حموي و امام الحرمين ابو المعالي و خواجه شمس الدين

صاحب ديوان - مير مراد نيز از اکابر سادات آنجا است -

در دکن بسيار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت

و پردلي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب

قبضه ميدانستند (۲) - عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم

مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشيگري لاهور

در گذشت *

قاسم خان شعر را متين ميگفت - و عبارت مربوط

مينوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي

فاروقي خزانچيِ آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربيت او و

برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيمن دستگيري

امير کريم الشيم رشدے بهم رسانيد (۴) - پس ازان که منيجه بيگم

(۲) نسخهٔ [ ب ] ميداشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] شد (۴) نسخهٔ [ ب ج ]
مينجه بيگم

همشیرهٔ نور جهان باو منسوب شد ترقي کرده بوالا پایه امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفاتی دربار قاسم خان مخیجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مکاني طرف مصاحبت نیز پیدا کرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالهٔ گلي نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده (۳) شکست - بادشاه بقاسم خان نگاهے کرده فرمود　* ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند　* ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبهٔ آگره و صیانت قلعه و خزاین آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [ که جنت مکاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره ( که بانتساب نور الدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است ) مخیم اقبال گردید ] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار اختصاص یافته از تغیر فدائي خان بنظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقاوت پژوهي فرنگیان بندر هوگلي آگهي یافته بود که پرگنات

---

(۳) نسخهٔ [ ج ] نیاورد و شکست *

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعے را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [ و آن بندرے است نواحداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت راع کروه بر کنار خلیج گنگ بندر ساتگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعے از سوداگران فرنگ ( که سکان سرندیپ بودند ) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهیٔ بندر مذکور بر کنار خور ببهانهٔ آن ( که جائے جهت بیع و شرا ضرور است ) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بے‌پروائیٔ حکام آن ولایت فرنگیٔ بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلي نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر ساتگانون رو بکساد نهاد ] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه در بر انگندن بنیان این طائفهٔ تباه کیش مساعیٔ جمیله بکار برد - قاسم خان درسال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الہ یار خان ( کہ در حقیقت سردار او بود )
و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (۲) آن
گروہ خبر یافتہ و بکشتي درآمدہ ازین مہلکہ بدر زنند - شہرت
داد کہ بتاخت و تاراج ہجلي میروند - و برخی را با نوارہ
تعین کرد کہ سر راہ آنہا را بہ بندند - فرستادہا یک دفعہ
بیلغار شتافتہ ہوگلي را محاصرہ نمودند - و قریب (۳) سہ و نیم
ماہ کشید - فرنگیان گاہی بجنگ و جدال میپرداختند و گاہی
بانتظار کمک فرنگ در صلح زدہ بلیت و لعل مي گذرانیدند -
مجاہدان در پیش خندق کلیسیا (۴) ( کہ عرض و عمق کم داشتہ )
چرہا زدہ آب دزدیدند - و نقب ببارت انباشتہ آتش زدند -
آن عمارت با بسیاری از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بہادران
یورش (۵) نمودہ مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام دہ ہزار مرد
و زن فرنگي بتقل رسید - و چہار ہزار و چہار صد کس اسیر
گردید - و قریب دہ ہزار (۶) کس از رعایا ( کہ در قید آنہا بودند )
رہائي (۷) یافتند - و ہزار کس از اہل اسلام بدرجۂ شہادت رسیدند -
و پس ازین فتح سہ روز گذشتہ بود کہ قاسم خان در سنہ
( ۱۰۴۱ ) یکہزار و چہل و یک ہجري باجل طبیعي بساط

---

( ۲ ) نسخۂ ( ب ) کہ مبادا بران گروہ - ( ۳ ) نسخۂ [ ج ] قریب سہ و نیم ماہ
( ۴ ) نسخۂ [ ب ] کلیان - ( ۵ ) نسخۂ [ ج ] دو ہزار - ( ۶ ) نسخۂ [ ج ]
دہ ہزار از رعایا - ( ۷ ) نسخۂ [ ب ] رسید *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *
* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *
* عشقت آمد پیٔ دل بردن و در سینه نیافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتکه خان بنای آن مرحوم است *

## * قبچاق خان امان بیگ شقاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالیٔ بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید و والیٔ آنجا نذر محمد خان از کم فکری و کوتاه نظري (۲) توهم بخود راه داده آوارگیٔ دشت غربت برگزید مشار الیه ازو جدا شده میان چیچکتو و مارو چاق (۳) رحل اقامت انداخته روزگار می‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشي ( که کار فرمائیٔ آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای رزین آنها تفویض یافته بود ) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده در اختیار دولت خواهي ترغیب نمودند - او به اقتضای درست اندیشي و سعادت منشي پذیرای انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطای شصت هزار شاهي از سرکار

(۲) نسخهٔ [ ب ] کوتاه اندیشي * (۳) نسخهٔ [ ج ] چیچکتو و مارد چا

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت سرداران بصوب گذروان شتافت - تا ایماق خود را فراهم آورده (۲) بعضے احشام دیگر را ( که سر بفساد برداشته اند ) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق خانی ضمیمهٔ آن گردید - و اختے از محال جیجکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب و خیراب (۳) در تیول او تن شد - پس ازان ( که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند ) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج ( که از توابع گذروان است ) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلے نوردید کدخدایان ایماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] سرودان * (۳) نسخهٔ [ ج ] فارياب و چقراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم براه خواجه اوجین بقندهار رسید (۲) - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود (۳) - از طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک ( که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند ) از غردلي و بیجگري با غنیم همداستان شده قبچاق خان را ( که امارات (۴) اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت ) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او ( که عیال همراه داشتند ) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ ج ] اوچین * (۳) نسخهٔ [ ا ب ] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ ب ج ] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت
نمود - چون روی باز گشت بهندوستان نداشت همانجا ماند -
مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

## قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت
شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت
هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان
او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال
پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب
دو هزاری هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار
روپیه نقد سر عزت برافراخت - و سال ششم همراه شاهزاده
شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس
از وصول بنواحی برهانپور ( چون شاهزاده خانزمان را بطریق
منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود )
او را با هزار سوار در شاه گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت -
و پس ازان ( که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد
و سه فوج بسرکردگی سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و
تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت ) او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته
به همراهی خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کام دل برگرفته به
تهانه داري پاتهري مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم
باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغیر سید مرتضی
خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعنایت نقاره بلند آوازه
گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بیست و دوم
مطابق سنه ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر
لباس زندگي را بر کند - صاحب صلابت ظاهري بود - با
ستوده منشي و نیکو باطني از رسائي دانش بامور دنیا بسیار
میرسید - بے رهنموني دیگرے کارها را حسن انجام میداد - در
اوضاع معاش تکلف بکار مي‌برد - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر
نوکرانش اهل ایران بودند - همه بیش قرار - ازینجهت مداخلش
بخرج او وفا نمي‌کرد - مدیون مي‌بود - پس از فوت او
خلف ارشدش ایرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض
سبک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف علي ولایت زا بود
تازه از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداري بالاپور برار سر برافراخت
و در سال بیست و دهم در قلعه داري ظفرنگر بالا گهات برار
ایام زندگاني بانجام رسانید - و ایرج خان ( که سرآمد اخلاف
قزلباش خان است ) با چهار برادر دیگر هندوستان زا اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدی ذات و خطاب خانی سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنگمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شد - و میرزا بهرام بتهانه داری دیولگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر ( که پسر عم خان مذکور میشد ) - از جانب شاه عباس صفوی قلعه دار مقازیرو بود ( که در سرحد ایران واقع شده ) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید - و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش ( که باسیری روم رفته بود ) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے میرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختے حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] سنگمیزه

## * قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگیري بود - چون او در مهم رانا باجل طبيعي در گذشت باقي بيگ ترک نوکري و منصب نموده عزيمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه برآورد - و مدتها در تيولداری جالور گذرانيد - و دران ناحيه بمردانگي و جرأت نام برآورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سليقه بود - در سال ۱۴م (۲) شاه جهاني بهمراهیِ خان دوران بهادر در تعاقب جهجار سنگهه بنديله نيکو پرستاريها بتقديم رسانيد - و از پيشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش يافت - و پستر بفوجداری سيوستان (۳) شتافته درانجا با قوم هيمچه وغيره سرکشان آويزشهای شگرف و نبردهای سترگ نموده دران سرزمين علم تسلط و استيلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار رسيد - و در صاحب صوبگیِ محمد اورنگ زيب بهادر تعين گجرات گرديد - چون اخراجاتش بسيار افزوده بود و حاصل جاگير کمتر از دست سپاه تعبها کشيد - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعين دکن شد - و به تهانه‌داري و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] جهجار - (۳) هيمچه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج برگذاردے - در سال بیست و چهارم سنه ( ١٠٦١ ) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري (٢) مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والدهٔ او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز ميخواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه بدربار میرفت بے تاب و بے شعور ميگشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

## قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادیِ سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول ( که از مشاهیر علمای آنجاست ) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته باریاب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے ( که بمولانا میر کلان محدث داشت ) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

(٢) نسخهٔ [ ب ] در پتهري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهی ست - علم حدیث
را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند
نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیانی را با او اعتقاد
و اخلاصی (۲) بهم رسید - بتعلیم جنت مکانی اختیار فرمود - و مردم
بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق
پیوست *

و چون قاضی محمد اسلم (۳) مدتها بخدمت مامورہ قیام
نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیری بحضور
رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت
پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از
کمال الطاف بمنصب هزاری برنواخت - و در سال شانزدهم
او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوی مرحمت
گردید - و او قریب سی سال بدین امر پرداخت - و در سال
بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزے در
اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهی رایضی اسپ
بجولان در آورد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلای واهمه
پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه
صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ ج ] قاضی اسلم و نسخهٔ [ ب ]
قاضی محمد سلیم *

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جهته التماس رخصت کابل نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن ( که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت ) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت[2] تعصب و تصلب داشت چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلینی را ( که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می‌گردد - و بسیارے از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردی باوج استادی صعود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بخدمت واقعه نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوی پادشاهی اعزاز

(۲) نسخهٔ [ ب ] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل ( که وطن مالوف اوست ) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید - احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

## قلیج خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمي و داخله دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگي ملازم پادشاهزاده ولي عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض الویهٔ شاهي بقصد بنگاله در مرز بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش خان قاي بهادر ( که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود ) در جنگ میرزا محمد پسر افضل خان ( که از رکاب شاهي جدائي گزیده به بیجاپور میرفت ) مراتب جانفشاني و جانستاني (۳) بجا آورد - و خود را با حریف (۴) بشهرستان عدم رسانید - قلیج خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود - در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داري دهلي مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله آباد رخصت یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخه [ ج ] مرز و بوم - (۳) نسخهٔ [ ج ] بجا آورده - (۴) نسخهٔ [ ب ] بشهر عدم ٭

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه
کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود
قلیج خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر
(۲)
بر افراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید - و مدتها
برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته
داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع
سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیج خان بعد از تسخیر زمین
داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان ( که
از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود ) لوازم
قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته بانداختن توپ و تفنگ
و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیج خان
بزور بازوی پردلي و رادمردي یورش نموده پیش از همه
(۳)
خود بقلعه درآمد . و هر کس از قزلباش پای حمیت
بجنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته
متحصن گشت - و چون نقبها بشیرحاجي زده راهے پیدا شد
محراب خان امان خواسته برآمد - قلیج خان از مروت و مردمي
بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت - و در سال
سیزدهم ( که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

(۲) نسخهٔ [ ج ] مدتی - (۳) نسخهٔ [ ب ] جمعیت ٭

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای
شورش ساخت ) قلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب
آنها شتافته بندے ( که مدار آبادی ولایت سیستان بود )
شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید (۳) - و
چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت
ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ
بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در مهم
بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده
مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز
مدار المهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه
ألمانان کردهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم
بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین
شد - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه (۲) از شجاعت
و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه
سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی بر افراخت -
و در سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۶۴ ) یکهزار و شصت و چهار
هجری در تیول خود بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط
هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان داماش را از اصل

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ ج ] شده ه

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و
ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
قُم قرقره دار همیشه نوکرش بودے - و چنانچه نماز و روزه در
لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها
در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و
روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را ( که بسیار
تنگ بود ) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه
باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
نمي نوشت *

## قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میر بحر است - او
بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم
خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود -
مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسیِ اعلی حضرت فایز
گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاریِ
پانصد سوار و داروغگیِ توپخانه و کوتوالیِ اردوی پادشاهي
چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ ( که آثار کار طلبي
از رجنات احوالش پرتو ظهور داد ) بتجویز سعد الله خان
بهمراهیِ رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و
چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نور آگین ساخت
در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازي
یافته آخته بیگي گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ
پانصدي بمنصب سه هزاري و خطاب قاسم خاني بلند پایه
گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ
رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و
پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در
سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي بمنصب چار هزاری دو هزار
و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ
سانتور ( که مرزبان سري نگر بنازگي بترمیم آن پرداخته و جمعي
از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات
آن مي پرداخت ) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و
بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد
محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده بآسیمه سري خانها را
آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب
گردانیده رهگرای معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیاني بالکلیه کارفرمائي
و حکمراني سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگو را
عذر خودسري بدست آمده هریکی بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجول از شتاب زدگي خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سرير آرائي فرمود - اعلی حضرت بتجويز دارا شکوه قاسم خان را در مبادی سي و دوم سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای يک لک روپيه نقد و صوبه‌داری احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت ( که در همان ايام بصوبه داری مالوه تعين شده بود ) رخصت نمود - و قرار يافت که هر دو سردار در حوالی اوجين اقامت ورزيده بترهيب و اندرز مراد بخش پردازند - بر تقديرے (۲) ( که او بعذرهای نامسموع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات بر نداشته بتيولداری برار سر فرود نيارد و در مقام استبداد و سرکشي ايستد ) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولايت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نمايد کومکی مهاراجه بوده بهر مهمے ( که رو دهد ) قيام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس بروله راهي گشت - چون سه کروه کهاچرود (۳) رسيد شاهزاده از هژده کروهي راه

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ايذای - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] کانچرو در رسيد ٭

(۲)
بر گردانده در هفت کروهی اوجین به برادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر ( که از دکن عازم حضور گشته ) پیوست - مهاراجه ازین آگهي ( که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت ) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولي میدان رزم پیمود - و پس ازان ( که کار کشش و کوشش بالا گرفت ) جمعی از متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن (۴)
نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و ( چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفر پیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام گشت ) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ببرادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ ج ] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [ که محال عمده و زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکني ( که درین جنگ نقد هستي درباخته ) تعلق داشت ] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سري نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاري مرعی داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - در اثنای زه نوردی مقصد سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یکم هجري یکے از برادرانش ( که مجهول شوریده دماغ بود - و همانا غبار تقاضے ازو در خاطر داشت ) بجهالت ذاتي و نشهٔ جنون عارضي او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهي بیاسا رسید *

## قباد خان میر آخور

(۳)
میر آخور نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خاني بهراست و حکومت قلعهٔ غوري میپرداخت - ( چون سال نوزدهم شاهجهاني شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد )

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] یک - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] در اواخره

(۲)
قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد و غوري ( که پیوسته بحدود کابل است ) تعین فرمود - مشار الیهما جمعی را پیش از خود برسر غوري فرستادند - قباد این مردم را فوجے از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفے نداشت پناه بارک بود - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاري پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون برمرآة خاطر پادشاهي پرتو افکند - نخست بشکارگاه کانوده موسوم بخاص شکار ( که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده ) تشریف آورده
(۳)
بشکارگاه نیله کار مسرت اندوخت - و ازانجا براه کذار نهر بهشت متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افکنان برابر موضع

(۲) نسخهٔ [ ج ] کهمرو و در [ بعضی نسخه ] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

(۲)
جهجرانه ( که سه کروهی سفیدون است ) رسیده عنان معاودت
منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي
بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیچ خان ( که با
قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد ) مصدر تردد نمایان
گردید - و بافزونی پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا
آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین
جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی
(۳)
خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود - و بعد هزیمت
دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید *

و ( چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه
بحوالی ملتان پرتو ورود افگند ) خان مذکور بهمراهی شیخ
میر بتگامشی دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان ( که آن
بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات
(۴)
روانه گشت ) شیخ میر خان مذکور را ( که از حضور
صوبه داری تهته نامزد او شده بود ) آنجا گذاشته خود عنان
(۵)
معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاری سه هزار
سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [ ا ] چهجرانه (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بعد هزیمت - (۴) نسخهٔ
[ ب ] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ ج ] مذکور *

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جے سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخے از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معاودت میکردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهي راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولي نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم ( که محمد امین خان میربخشي بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت ) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که بعد ازان بحکومت اودیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

## قطب الدین خان خویشگي

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

(۲) نسخه [ ج ] چونا گده - ودر [ بعض نسخه ] جونه گده *

سورتهه ( که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت ) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیولداری پتن گجرات سرفرازي بخشید - ( چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد ) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگیِ او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائیِ او مصدر تردد گردید - و پس ازان ( که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید ) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده خلعت سرفرازي (۲) یافته بفوجداری سورتهه دستوري یافت - و بهنگامے [ که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [ که از وجود لشکر و سردارے ( که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود ) خالي دانسته ] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائیِ برخے از راه کنار دریای

---

(۲) نسخهٔ ( ج ) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته ٭

شور ( که طریقے است غیر مسلوک و راهے ست صعب و دشوارگذار ) بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سري نموده شورش انگیخت ] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بیني و کارآگهي سررشتهٔ بندگي و دولت خواهی عالمگیري را دران آشوب از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر ( که بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید ) مشار الیه باضافهٔ منصب و خطاب خاني مورد عنایت خسرواني گشت *

و [ چون رای سنگهه متغلب برادر ریمل (۲) زمیندار ولایت جام ( که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهي بود - و پس از فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستر سال تفویض یافت ) رایت خود سري برافراخته برادر زاده را مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و به معاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان قطب الدین خان را ( که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت معین شده بودند ) از همه جا برخیزانید ] خان مذکور با قریب هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از جونا گدهه (۳) روانه گشت - چون بحوالئ شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار (۴) کروهي استقبال نموده مورچالے پیش رو بر بست - تا دو ماه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ایمل - (۳) نسخهٔ [ ج ] چونا گدّه و [ در بعضے نسخه ] جونه گدّه - (۴) نسخهٔ [ ج ] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشاد - رای سنگهه ( که در برویی خان مذکور بود ) (۲) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها ( که همگي سیصد تن بودند ) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
ازان موصی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه
جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا
( چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید ) خان
مذکور را بچنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي
دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته
بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین
خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت -
و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش دران دیار گذرانید *
و ( چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود ) با صوبه‌داران آنجا

(۲) نسخه [ ج ] مزبور *

به کج دار و مریز بسر مي برد - خصوص خان جهان بهادر
که نهایت ازو کبیدگي داشت و هر کدام شکوهٔ دیگر بحضور
مي نوشت - و در سال بیستم سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و
هشتم هجري ( که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داري دکن
از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و
خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد
بود ) که اجل موعود در رسید - برهنموني آن بادیهٔ فنا
پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب ( که وطن اوست )
نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با آزوير
آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان
بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیري
دریافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري
( که داشت ) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق
بهم رسانیده بنکاح خود در آورد - و نوعے باعلان آن پرداخت
که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۲) خان جهان محمول بر عداوت
گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان
رشیدتر بود - بعد از فوت پدر درهمان ایام در جنگ (۳) مل کهیر

(۲) نسخهٔ [ ج ] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ ب ] بل کهیر - و در
[ بعض نسخه ] مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره ( که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است ) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جے سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانے که دارد ساختهٔ اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث ( که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده ) مدعي شد (۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز ( که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید ) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامے برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او ( که مرد راست (۳) و فقیر مشرب و فقیر دوست بود ) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالے چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شده - (۳) نسخهٔ [ ج ] مرد راست و درست *

دریغولا برادر زاده اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي ( که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود ) چون بهمراهئ امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش درینجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه ( ۱۱۵٦ ) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد (۲) - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - ( چون نام اصلئ او رحمت خان است ) میر (۳) غلام علی آزاد بلگرامي باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعده آمد متهور خان را * گشت بستان بقا (۴) منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ ا ] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ ج ] سرا *

## قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله مازندارنی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه ( که در ( ۷۶۰ ) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده - ) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام‌الدین نامی از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس ازان [ چون نوبت بخلیفه سید علی ( که از نبائر امیر مذکور است ) رسید ] ( و او را خلیفه سلطان می‌گفتند ) ازین جهت بین‌الجمهور این طبقه بسادات خلیفه مشهور گشت - و برخی برانند که شاه طهماسپ صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نبسهٔ خلیفه اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعی مشهور *

* رباعی *

* شمعی که بسوختن جان غم پروردم *

* تا گفت که پروانهٔ خویشتن کردم *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ازنژاد قوام الدین - (۳) نسخهٔ [ ج ] گلنار - و نسخهٔ [ ب ] کلپاره

* مي ميرم اگر نميردم نزديکش *

* مي سوزم اگر بگردد او ميگردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاکے ( که اَبًا عن جدٍّ بار رسيده بود ) بزرگانه روزگار مي گذرانيد - پسرش مير رفيع الدين محمد ( که از علوم معقول و منقول (۲) بهرهٔ داشت ) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در ( ۱۰۲۶ ) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يکم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان موسوي تربتي (۳) ( که از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت ) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر کمال ديانت ورزيد - و در سنه ( ۱۰۳۴ ) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بکربلای معلی نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - ( و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران درکان دستگاه بزرگي فراتر برچيد ) برادرش مير قوام الدين بمنصب صدارت ايران ( که عمده ترين خدمات آن ديارست ) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالی پادشاه

(۲) نسخهٔ [ ج ] از علوم معقول بهرهٔ داشت - (۳) نسخهٔ [ ج ] حسني -

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیري جبههٔ اماني (۲) بر آستان
خلافت سوده باشراقات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ
مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای
کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و
پانصد سوار و خطاب خاني سرمایه اندوز مباهات گشت -
سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درین دولت
خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند -
مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم
شاه جهاني ( که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در
همان سال درگذشت ) وارد بندر سورت گردید - و بانعام
شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس
از تلثیم سدهٔ پادشاهي بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برنواخته شد - و در سال
سي و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداري و تیولداری
حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم
عالمگیري میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت
دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] آمال *

فرق مباهات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان موصی الیه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام الدین خان مي پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگي لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداري جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضاي بلاد و قصبات را ( که بنابر صرف همت پادشاهي باجراي احکام شرعیه پاس این مردم باقصي الغایة مرعي مي شد ) کار بجائي رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر اله آبادي قاضي لاهور که بنابر دیانت و جدت و صلابت ( که در طبع او مخمر بود ) سر نیاز بکسي فرو نمي آورد - قوام الدین خان ( که با فضل و کمال و بزرگي حسب و نسب دماغ عمدگي ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او کم تواند گرفت ) بمجرد وصول لاهور احوال قاضي دریافت - و در اول وهله (۴) صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ ج ] بافت - (۳) در [ بعض نسخه ] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخهٔ [ ج ] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضي ( که مرد دست‌دراز و بدزبان بود ) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را ( که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود ) با جمعی فرستاد که قاضي را گرفته بیارند - قاضي باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضي و همشیره زاده اش بخفت و رسوائي جان سپردند - و پسر او زخمي شد - ازان ( که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداري و حمیت اسلام بهانه طلب اند ) اهل سوق و ارباب حرف ( که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند ) هزاران هزار باهم یکتائي ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمي توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت بر طرف گشته صوبه داري بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان ( که فوجدار چنوت پنجاب بود ) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضي نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام‌الدین در لاهور بیاسا
رسید - و بسبب هجوم و انبوه اهل عنان بسلامت آمدن
قوام‌الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار
نشانده تا سر دریا ( که پایان شهر است ) آورده ازان جا
کشتي‌سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر
بحضور رسید - پسر قاضي با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی
خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان
مذکور در محکمهٔ شرعیه خفتها کشید - ( چون قاضي شیخ الاسلام
از نیک نفسي حکم باثبات خون نمي‌نمود ) مدتی این
مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار
امراض جسماني و روحاني گردید - مدعیان نمي گذاشتند
و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه
خودش هم پالکي سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائي
زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعزهٔ
دربار پسر سید علي اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر
قصاص طلبي درگذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکي
بحال تباه خود نموده جهان فاني را واگذاشت -
دو پسر داشت - یکی صدرالدین ( که همراه پدر از ولایت
آمده بود ) احوال او جدا بقلم آمده - دیگرے محمد شجاع ( که
در سال نوزدهم (۲) از ایران رسیده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ ب ] همراه پدر رسیده •

(۲)
یافت - و چون برادرش از شجاعت خاني به صف شکن خاني مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرۀ گولکنده زخمی بر داشته بنوازش پادشاهي بهي یافت *

## قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کدۀ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشۀ ترقي دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرۀ ناموري بر افروخت - و در سال بیست و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و درخور رتبه مشمول اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحۀ ناگزیر عرب خان منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادۀ فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبۀ دکن بتهانه‌داری تربنگ و هریس ( که هردو قلعۀ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنیر (۳) است ) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخۀ [ ج ] صف شکن خان - (۳) نسخۀ [ ب - ج ] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان ( چون مشار الیه باوضاع ملکی دکن شناسا و برسم و روية آنجا آشنا بود ) کومکی آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدارخاني (۲) مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داری فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامے ( که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افکند - و سه چهار ماهے تا آخر صفر سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و سیوم (۳) هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود ) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد خویش آسود (۴) *

والدۀ ماجده اش سیدۀ ایمت صبیۀ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - ( چون آن عفیفه داعی حق

(۲) نسخۀ [ ج ] قلعه‌دار خان - (۳) نسخۀ [ ب ] نود و سه هجري -
(۴) نسخۀ [ ب - ج ] آسوده *

را لبیک اجابت گفت ) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [ این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسکالی ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر صلاست ( که در زمان شاه طهماسپ صفوی وزارت استرآباد داشت ) و والد او خلیفه میر ( که از جناب شاه اسمعیل ماضی بخلیفه مخاطب شده ) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است - ] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگانی بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر ( که یکی ازان عفائف گرامی نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲) ) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگی سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناتک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] لهما ه

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در
هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز ( که دران
وقت دیوان دکن بود ) خطی متضمن فرمایشی نوشته از
سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت -
خان مذکور از غیرت و حمیت عرب ( که نور پیشانی اصالتش
بود ) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا
دستاویز جنون خان موصی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود -
و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست
با موسوي خان سرسواري خانه جنگي نماید - او مردم عمده
را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت
پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني
گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح
سکونت ریخته روزگاري مهنا داشت که ناگاه فلک شیشه باز
بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت
نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی
محمد اعظم شاه تقاعد جُسته سرے بدان بلده کشیده فرو کش
نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهر که گمان زرداري
بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه درآوردند - خان مذکور را ( که
بتمول و اندوختهای پدر و جد شهرت داشت ) از خانه آورده

مبالغی مصادره نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نموده بگوشهٔ انزوا درساخت - و ازین بی اندامی ( که عبرت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است ) سودائی بر دماغش ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبی بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت که کسی بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتی ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مماس دارد *

عبرت

هر دوری از ادوار فلکي مقتضی توفیر و ترویج شیئی ست و موجب کمي و فقدان شي دیگر - گویا ایام سابقه زمان دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهزاري و هفت هزاری آدان خویش مي‌سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانه مي شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خانی است - موسوي خان از ۵۵ سال در رکاب نواب آصف جاه

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مي‌سنجم *

است - عنوان ظاهرش میر منشیگري و رتبهٔ قرب که مافوق
نداوند - و آن امیر کبیر درحق مشار الیه در ابتدای تفویض
وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الهي ( که
شامل حال شده ) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز
سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان است - جدش سید علی
گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که
خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت
بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *

* از شیــر دل شکر گشایــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

## قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند بهر
(۲)
الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور
بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت -
(۳)
گویند نسبش بشیخ شهاب‌الدین سهروردي رحمة الله علیه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ ا ] رحمه الله •

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا
شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامي یافت
سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیاني عزیمت زیارت
حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده
نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش
هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از
طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامی ( که خلد مکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن
عازم هندوستان شد ) بمنصب سه هزاری پانصد سوار و
خطاب خاني چهرهٔ عزت برافروخت - و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
هفت صد سوار سر مباهات برافراخت - سال چهارم بتفویض
خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار تکیه بر
چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول
شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت
سربلندي برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان
سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده
بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

(۲) نسخهٔ [ ب ] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب قلیج خان ناموری پذیرفت . پیشتر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر ( که آثار بغي بظهور آورده فرار گردیده بود ) کمر همت بست - (چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد ) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوي خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پیشتر ( که ورود موکب پادشاهي در الکۀ دکن صورت بست ) او سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے ( که خلد مکان از شولا پور بارادۀ تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت ) نامبرده بحضور رسیده نعمت بار اندوخت . و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعۀ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سي ام مطابق سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و نود و هفت هجري [ که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه برافراشته بعد رسیدن متصل قلعۀ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را ( که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند ) بردارند ] خان مذکور از غایت

کار طلبي دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید -
درین ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا
ساخت - او ازانجا اسپ سوار باستقلال تمام بدائرهٔ خود
آمد - جملة الملک اسد خان ( که نظر بدلجوئي بعیادت
مامور شده ) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای
استخوان مي‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین
با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد
و مي گفت که بخیه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در
معالجه سعي بکار رفت اما بسرپنجهٔ اجل دست از کارگاه
دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ است ( که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله
حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
جدا سمت ترقیم پذیرفته ) - و یکے از پسرانش مجاهد خان
خواجه محمد عارف است ( که با فیروز جنگ مذکور مي‌بود )
بمنصب مناسب مرتقي گشته - و یکے محامد خان است که
چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند *

## قاسم خان کرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در سلک
بندهای خلد (۲) مکاني منتظم گشت - و ( چون خالي از جلادت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خلدمکان *

و کارطلبي نبود ) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت -
و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در
سال سي‌ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی
اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب
بیسواپتن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بفوجداری سرا ( که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري
عبارت ازانست ) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاري و تلاش مذکي ( که ناشي از حسن جرأت و جسارت
بود ) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که
بومي چیتل درک و راے درک ( که هریکے از دیگرے در
سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي‌افزود ) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کارپژوهي
دمے نمي آسود - و چوبک زنان دائر و سائر مي‌بود - در سال
سي و نهم سنه ( ۱۱۰۷ ) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے
قریب بادونی ( ۳ ) رسیده بود که حکم پادشاهي عز صدور یافت که
باتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور ( که دران نواحي
رسیدند ) بگوشمال سنتای شقي ( که بگشت و واگشت آن
بوم سرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته -
و هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] هفتم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] قریب ادوني *

گردید ) پردازد - خان مذکور (۲) در شش کروهي از راهے
( که معبر غنیم بود ) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا
را ضیافت خاطر خواه کند - ( چون اسباب نما نما از خیم
کرناتکي به استعمال درنیامده - و ظروف طلا و نقره و
چیزی هر نوع در ادوني گذاشته بود ) ازانجا برآورده روز
دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان
آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے
را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و
جمعے علٰحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه
ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه
این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب
بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج
غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان ( که از خواب بیدار ميگردد
و این خبر مي شنود ) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال
همانجا گذاشته جلد ميشتابد - محاربهٔ عظیم درپیوست -
و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از
جا نمیرفت - در عین گرمیٔ قتال خبر رسید که جوقے ( که
غنیم علٰحده داشته بود ) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد -
بهمتها لغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي ( که
قلعچهٔ (۳) دندیري بود ) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر (۳) نسخهٔ [ ج ] وندیري *

( که درانجا بود ) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت -
تا سه روز نمودار مي شد و جنگ نمي‌کرد - و اینجا جز بآب
تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده
چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتی
چند تگتگ پا نموده ( چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
خود بسته دیدند ) باوجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن
شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار
و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو
و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
( چون خان مذکور تریاکیِ مفرط بود و زندگیش بدان متعلق )
فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سیوم جان بسپرد و
از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را
مسموم ساخت *

## قطب الدین خان خویشگي

عرف بازید[۲] - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر
بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگي ست - در نوکریِ
پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے
دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

---

( ۲ ) در [ بعضے نسخهٔ ] بایزید *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبے عمده یافته زود در گذشت - پسرش نور خان بشمس خان (۲)
مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته جالندهر مامور شد *

دران هنگام ( که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا در آورده قصبه را متصرف گشتند ) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهے از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام ( که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت می جستند ) استقبال نمود - و نزدیک راهون ( که هفت کروهی سلطان پور است ) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیارے را علف تیغ گردانیدند -

(۲) نسخهٔ [ ب ] پتّه ه

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن
چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و
پستر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در
بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت
( که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور
تعین گردیده ) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و
خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا
و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت
که شمس خان با نقش (۲) جمعیتی که دارد سرش بداعیه های
دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت
حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را ( که در خور گردن
چشم روی التفات داشت ) بپاے عزل در آوردند *
اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل
منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے ( که بهادر شاه
متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد ) بملازمت استسعاد یافته
رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب
قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده
عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداری جمو گردید *
[ چون گرو ( که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده ) از لوهگده

(۲) نسخهٔ [ ب ] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت ورزید ] گریوه و مغاک بسیار پیموده سر از نواحئ راي پور و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کروهئ رایپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده اش شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت عم خویش رسیده - ازین آگهي شهداد خان پزنۀ شمس خان را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بحفاظت رایپور گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده نیمۀ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه برایپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان ( که آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود ) حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید بتوپخانه نشده جلوریز تاخت - همین که دوچار شد و نام او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود نه پنداشته (۲) رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد - هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبي را مغتنم دانسته جمعیتے (۳) فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از مستئ جواني و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطینتان بکمئ

---

(۲) نسخۀ [ ا ] نه پنداشتند - (۳) نسخۀ [ ب ] جمعئ ٭

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردے سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائے رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانے چند با فیلان هردو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهے کشیده مي‌بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر مي‌آوردند - درین اثنا شهداد خان ( که از رایپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده ) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الدال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب‌الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقيِ عظیم کرده - احوال او بتحریر درآمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

## قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیر الامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري ندربار (۲) و سلطانپور ( از توابع بگلانه ) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سربلند گردید *

و ( چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داري ملتان مامور شد ) حسن علي خان بهمراهي رکاب شاهزاده دستوري یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (۳) بلاهور برگشت - وقتي ( که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید ) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقاره و بخشیگري فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولي فوج محمد معز الدین (۴) ( که هراول مجموع عساکر شاه عالمي بود ) مقرر گردید - وقتي (۵) ( که جنگ ترازو شد ) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان بر داشتند - و سرخروئی فتح

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ج ] نذر بار - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] آزرده خاطر - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] فوج معز الدین ۰ ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و
صوبه داري اجمیر مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داري
الهآباد امتیاز پذیرفت *

( چون نوبت سلطنت به محمد معزالدین رسید ) حکومت
الهآباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سید عبدالغفار
از احفاد سید صدرجهان صدر الصدور پهانوي بنیابت راجي
خان متوجه اله آباد شد - سید حسن علي خان فوج بتقابل
بر آورد - و در (۲) سواد الهآباد جنگ افتاد - سید عبدالغفار
بعد غالب شدن مغلوب گردیده عنان عطف ساخت محمد
معزالدین باقتضای غفلت و عیاشي دست از تدارک برداشته
باستمالت سید حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان
بحالي اله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش
سید حسین علي خان ناظم عظیم آباد پتنه ( که بمزید
شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود ) با محمد فرخ سیر
پیمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش
یافت - و بحسن علي خان برادر کلان نیز ترغیب رفاقت (۳)
نمود - حسن علي خان بچاپلوسي محمد معزالدین ( که
از وقت صوبه داري ملتان کم التفاتي او میدانست ) اعتنا (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] در سواد - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] رفت - (۴) نسخهٔ [ ب ]
اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گرویده - و درخواست
قدوم الهٰ آباد نمود - محمد فرخ سیر درچنین هنگام اتفاق
این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته
(۲)
از بلدهٔ پتنه بالهٰ‌آباد در رسید - و با حسن علي خان مشافههٔ
بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی
فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین بااتالیقی خواجه حسین
مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل
محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه ( از
توابع الهٰ‌آباد ) در رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد
تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات
حرب نیم شبے راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر ( که
در کمال عسرت و بے سامانی بود ) از غارت بنگاه عزالدین
تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبرآباد
خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافه کوچ کرده
(۳)
باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون بود که حسن
علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار
(۳)
کروهی اکبرآباد دریای جون را عبور کرد - و در عقب او
محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت . اکثر مردم محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسید - (۳) نسخهٔ [ ج ] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي رو بپراگندگي آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه ( ۱۱۲۳ ) ثلث و عشرین و مائة و الف تلاقي فریقین دست داد . نسیم فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر (۲) تردّدات نمایان بظهور رسید - حسین علي خان برادر خرد زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزي شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهي مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند . والدهٔ پادشاه ( که با هردو اظهار دوستي مي‌نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود ) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددا عهد و

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای صحبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید - غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بیمزه تر مي گشت - و مادهٔ نفاق ( که خانه برانداز کهنه دولتها ست ) مي افزود - تا آنکه امیر الامرا بصوبه داري دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیري همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنگایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیر الامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان ( که چشم زخمي بآبرو و جان رسد ) خود را باید رسانید - امیر الامرا با کمال تسلط و جبروت از دکن روانه شده سواد دهلي را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیر الامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیر الامرا بملازمت پادشاه رسید - و هشتم ربیع الآخر (۳) بارادهٔ ملاقات ثاني فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلئ شایسته خان فرود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

(۲) نسخهٔ [ ج ] داریم - (۳) نسخهٔ [ ب ] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که
شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک
شهرت داده افواج پادشاهی از هر جانب مرتب شده بر سر
امیر الامرا خواستند هجوم آرند - امیر الامرا بقطب الملک گفته
فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت
لا علاج قطب الملک نهم ربیع الآخر سنه ( ۱۱۳۱ ) احدی و
ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات
بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت
نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را ( که در شهر
برپا شده بود ) فرونشاندند - رفیع الدرجات در حالت حبس
بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم
احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او
سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر
سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثانی ملقب ساختند -
بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیر الامرا
با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت -
ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جی سنگهه سوائی طبل مخالفت
کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای دفع
جی سنگهه بفتح پور سیکری شتافت - و با جی سنگهه صورت
مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن
جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده
سنة ( ۱۱۳۱ ) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي
اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و
اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتے ( که با محمد
فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمے به آسایش نگذرانیدند
و نفسے بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف
بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر
رسید که غرهٔ رجب سنة ( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و
الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ
آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور
خان بخشيِ خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک
فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي
خان نائب صوبه داریِ دکن ( که نوجوان تهور منش بود ) (۲) کارزار
نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه
قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندے از امرا نوزدهم
ذي القعده (۳) از چهار کروهيِ اکبرآباد فتح پور ریه رخصت
دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ ج ] نائب صوبه دار - (۳) نسخهٔ [ ج ] ذیقعده ٭

خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علي خان را ( که بحراست دهلي قیام داشت ) نوشت که یکے از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة ( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - بتفاوت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس ( که احصای آن جز علم الٰهي مقدور کسے نیست ) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و اگر خواهش حق نوعے دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمد - سیزدهم محرم سنة ( ۱۱۳۳ ) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي باهتمام حیدر قلي خان میر آتش بنهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ وزنبورک و شترنال ( که آنے فرصت نمیداد ) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از
دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و
جنگے صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بسمل شدند - و
سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب
الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم
شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعے بر سر وقت
قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه
آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود -
قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبے بروز سیاه
مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره
را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم
باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک
تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت الهي تو
میداني که این شی حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که
از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین (۴)
سپرد - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنهٔ (۱۱۳۵) (۵) خمس
و ثلثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] انداخته - (۳) نسخهٔ [ ب ] خورانید - (۴) نسخهٔ
[ ب ] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ ج ] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و
پنجاه وسه هجري ٭

خلائق است - از آثار اوست نهر پت پرگنج واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت ) قطب الملک در سنه ( ۱۱۲۷ ) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامهٔ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

* قطعه *

* بحر جود و فيض قطب الملک عبد الله خان *
* نهر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
* بهر آن عبدالجليل واسطي تاريخ گفت *
* نهر قطب الملک مد بحر احسان و کرم *

و نيز علامهٔ مرحوم در مثنويئ بمدح او مي پردازد

* بيت *

* ارسطو فطرتے کآصف نشان است *
* يمين الدوله عبدالله خان است *
* بديوان چون نشيند نوبهار است *
* بميدان چون در آيد ذوالفقار است *

## قادر داد خان بهادر

شيخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست ( که احوالش علٰحده نوکريز خامهٔ وقائع نگار گشته ) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از
اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته
بفوجداری جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت
محمد فرخ سیر ( چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر
شده ) وارد آن الکه گردید - او ( که از جانب والدهٔ آن امیر
قرابت قریبه داشت ) بملاقات آمده مرافقت گزید - و در
جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان
بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني
بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول
تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ ( که نسیم فتح
بر رایات آصف جاهي وزید ) او از اصل و اضافه بمنصب
پنجهزاری چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتگي پیمود - پس
ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود
آصف جاه قصبهٔ جاتي گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع اندراه
صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام
متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان
بتصرف آنها ست *

## قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیسه های شاه عیسی جندالله است ( که مرید شاه لشکر

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] جالي گاون *

محمد عارف بود ـ و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد ) و شاه (۲)
لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاری داده ـ و
بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد ـ موصی الیه ابتدا منظور نظر
شاه نور الله درویش ( که قطب الملک و حسین علی خان
را با وی اخلاص و اتحاد متحقق بود ) گردید ـ و بسفارش
درویش مزبور سادات مذکور دستگیری نموده در عهد محمد
فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهی رسانیدند (۲) ـ او بمنصب شایسة
و خطاب خانی سر بلند گردید ـ در ایامی ( که عالم علی
خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت ) او به بخشیگری دکن
و بنایب صوبه داری برهانپور می پرداخت (۳) ـ پسر خالهاش محمد
انور الله خان ( که دیوان آنصوبه بود ) از جانب او حراست
بلدهٔ مزبور نیز سرانجام می‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر
زبانها افتاد عالم علی خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامی
برهمنی برای خبر داری برهانپو فرستاد ـ او پس از وصول
بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود ـ ازان بعد
بهمراهی بهادر مسطور می‌گذرانید ـ در عمل ناصر جنگ شهید
به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت ـ و در عمل صلابت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ـ مقبرهٔ اوست ـ (۳) نسخهٔ [ ب ] پادشاه ـ (۴) نسخهٔ
[ ج ] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب‌الدوله بلند رتبه گردید - بستر در بلدهٔ مزبور مطابق سنه ( ۱۱۷۱ ) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروی شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازی یکتائی داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انورالله خان مدتی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالی از راستی نبود - و بوضع تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست ٭

# * حرف الکاف *

## کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است ( که برادر خرد سلطان آدم بود ) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نامی از امرای غزنین ( که بحاکم کابل نسبتی داشت ) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه (۲) و ایوان و چاترنیه (۳) و بهوکیان و جهپه و باریه (۴) و میکرال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد در گذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره نام پسر او کلانی الوس خود یافت - و بعد ازو (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ ج ] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ ج ] بادیه - (۵) نسخهٔ [ ج ] بیرا •

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان
در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید -
علی الخصوص در جنگ رانا سانکا (٢) جانفشانیها نمود - او را دو
پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین
باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو
داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته
بفروخت آورد - شیر شاه بارادهٔ تخبیه این قوم قلعهٔ روهتاس را
متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت
آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال
خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چندین فترت
ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران
بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در
گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوبتی سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست
عام کرد - که (٣) زندانخانه را کاواک کرده و پر از داروی (۴) تفنگ ساخته
آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای
کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده
ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

---

( ٢ ) در [ بعض نسخه ] رانا سانگا - ( ٣ ) نسخهٔ [ ج ] کرده - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] که زندان خانه را ٭

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ ( که او بود ) دود ے
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدي
آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد - کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلاے مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهئ قدیم آمده ملازمت دریافت -
(۳)
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در جنگ هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در
سال سیوم بتنبیه افغانان میانه ( که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند ) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت : عرش آشیاني
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلي ( که او را افغانان بهري برداشته بودند ) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني
از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] داده - (۳) نسخهٔ [ ب ] ودر منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی ( که داشته باشد ) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد هجري بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران ( آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد ) دو بخش ساخته یکے باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام ( که راتق و فاتق مهمات پدر بود ) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالی قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامی ولایت گکهران ( که بتسخیر هیچ یکے از فرمانروایان هندوستان نیامده بود ) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را باو سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و بردلي و بصفت ستودهٔ سخاوت و کرم گستري (۳) ممتاز ابنای روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستیٔ او لبریز گردید - و این همان سال کامیابیٔ اوست (۴) - والله اعلم *

## کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالے (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیاني (۵) بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] طبعي - (۳) نسخهٔ [ ج ] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ ج ] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ ب ] فردوس‌آشیاني - (۶) نسخهٔ [ ب ] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پیشتر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم
شرقي دیار تعین یافته - در ایامے ( که فوج پادشاهي بمحاصرۀ
پتنه اشتغال داشت ) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم
تاخته کارنامۀ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر
جلادت تمام ساخته مطابق سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد
هجري خود نیز پیمانۀ هستي لبریز گردانید *

## کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است.
در عهد عرش‌آشیاني بهري و سرکردگي ناموري داشت - و
گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا
جعفر آصف خان ( که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان
مامور بود - و از ناسازي امرا کار پیش نمیرفت ) تعین شد -
و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم
سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت
دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم
باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه
( که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت
بار اندوخته بود ) بهمراهي شاهزاده تعین گشت - و پاسباني
آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته
دستوري یافت - هنوز نزد دارالخلافۀ آکره در تهیۀ سامان راه

بود که بافراط مي گساري در عين شباب ناگهاني واپسين
خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز ناي غم انداخت -
عرش آشياني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خرد سال
او را برنواخته بجايش فرستاد - و چمن زار اميد جهانے
شاداب گرديد - فتنه سگالان آشفته راي آنديار و برخے افغانان
( که پيوسته پرستاري نمودندے ) ازان خرد سال حسابے
بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگه از نا تجربگي
چارۀ آن آسان بر شمرده باهنگ آويزش بر آمد - در قصبۀ
بهدرک سال چهل و پنجم هنگامۀ نبرد گرمي پذيرفت - و
چشم زخمے بفوج پادشاهي رسيد - اهل خلاف برخے جاها
بر گرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزيده به بنگاله
گام سرعت بر گرفت - و در تلافيء آن شکست کارنامها برساخت -
مها سنگهه در سر آغاز شباب بطريقۀ شنيعۀ پدر شيفتۀ شراب
خان و مان خراب گشت - و جان شيرين بدان تلخ آبۀ جگرسوز
در باخت *

## کشن سنگهه راتهور
( ٢ )

برادر علاتيء راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعيانيء
والدۀ قدسيۀ فردوس آشياني ست - بيمن اين گرامي نسبت
در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

---

( ٢ ) نسخۀ [ ج ] راتهور *

با برادر کلان ( که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
(۲)
بود ) بنفاق و کینه مي گذرانید - اتفاقاً گوبند داس بهاتي
( که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود )
گوپال داس برادرزادۀ راجه را بجهت نزاعے بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار مي خواست به باز خواست خون
نیفتاد - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادرزاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو مي جست -
در سال دهم جهانگیري سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بیست و چهار
هجري ( که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهي بود )
دران روز ( که جنت مکاني بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود )
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائے
( که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود ) رسید - و برخے
مردم آزموده کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانۀ گوبند
(۳)
داس فرستاد - آنها جمعے را ( که برسم حراست و حفاظت
اطراف خانه اش بودند ) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گوبند داس بیدار شده بے سابقۀ خبر
از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهي یابد -
مردم کشن سنگهه ( که بجست وجوی او سراسیمه بودند ) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه ( چون هنوز

---

(۲) نسخۀ [ ۱ ] بهاني - (۳) نسخۀ [ ۱ - ب ] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت ) بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیاده شده درون حویلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه بر گماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختي همرهان کشته شد - و بقیة السیف خود را باسبان رسانیده بر آمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهروکهٔ پادشاهي هنگامهٔ سر ربائي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هر که مي‌نشست تا کمر مي رسید و تیغهای فولاد هندي نژاد بکمر هر که مي‌خورد دو حصهٔ عدل مي ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکهٔ مرد آزما چهرهٔ مردانگي را بگلگونهٔ جانفشاني بر آراستند - گویند ازان روز شمشیر هروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشن گده وطن او را بآنها بحال داشت *

## کاکر خان مرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس ازان ( که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت ) او بمنصب هزاري چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] در آمده ٭

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامے (که الکهٔ
دکن مخیم سرادق پادشاهي بود ) در افواج متعینه جهت (۲)
تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني
بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید
خان جهان بارهه برای مالش جهجار سنگهه (۳) بندیله تعین
شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار اوج ترقي
پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - بستر
تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - ( چون
سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت ) او
باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت
هندوستان حاصل نموده بر گردید - همراه سلطان اورنگ زیب
بهادر ( که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود ) تعینات
گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان
مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

## کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد
جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] متعینهٔ پادشاهي　(۳) نسخهٔ [ ب ] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ ا ] نرسیده *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس
ازان ( که بربقهٔ اسلام در آمد ) بخطاب کارطلب خان مخاطب
گشت - و سال سیوم جلوس فردوس‌آشیانی هنگامی ( که حدود
دکن مطرح الویهٔ فیروزی اثر بود ) از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم ( که
پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله
و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود ) او
بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره
با ناظمان دکن بوده - سال سي ام در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و
پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر (۲) سنگهه زمیندار دیوگده
جهت تحصیل (۳) زر ( که ذمهٔ موميٰ الیه قرار یافته بود )
از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان ( که کارفرمایان
قضا توطیهٔ دیگر برانگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت
پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید ) او را مستمال
ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه
و مقابلهٔ داراشکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود روزگار
زندگیش بسر آمد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] کیسل سنگهه - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] تحصل *

## کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاری پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی ذات و سال بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار طبل شادماني برنواخت - و (چون سال سي و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تالم زده برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین شده - (چون زمانهٔ نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز نقش عالمگیري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افاغنهٔ خیبر شریک ترد مبارزان گردید - پستر حالات او بنظر نرسیده *

## کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جے سنگهه - ( چون میوان (۲) فساد پیشهٔ کاما پهاړي و کهوه مجاهد مابین مستقر الخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن نواحي را ایذا و آزار مي رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویراني نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت مي کشیدند ) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهاني از پیشگاه خلافت و جهان باني کیرت سنگهه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعي نگذارد - و آن سرزمین را از خار و خس مفسدان تبه کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچي و تیردار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشي بدست آورد - و بقیة السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ خال کلیان ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است ) در طلب این اضافه مرحمت
شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات
سر بر افراخت *

و ( چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و
نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت )
در کمتر زمانے معاملة فهمي و کاردانی خود را خاطر نشین
بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے ( که الویهٔ
جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد ) او را از سابق
و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست
شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [ چون آخر سال سیوم
عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ
مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه
دامان شمالي ( که بکوه سرمور نزدیک است ) قریب باختتام
رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین ( که از
دار الخلافة چهل و هفت کروه جنوبي (۳) سمت ) اتفاق افتاد ]
کیرت سنگهه بحفاظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت -
و ( چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار
نموده عازم آستان عالمگیري گردید ) کیرت سنگهه ( که بعد
از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود ) بپدر ملحق شده همراه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سارنگپور - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا ترددهاي نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ بورندهر (۲) ملچار برساخت *

( چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمدهاي آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند ) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندي یافت - بعد ازان ( چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لواي عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید ) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبردهای مردآزما نمود - و ( چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعي (۳) در گذشت ) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن گشته مدتے دران ولایت بسر برد - (۴) در سال شانزدهم سنه ( ۱۰۸۴ ) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بودندهر - (۳) نسخهٔ [ ب ] طبیعي - (۴) نسخهٔ [ ب ] و در سال *

## کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب درخور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگری احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگی جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهے از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت پیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود ) او بقلعه داری دارالخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خواني و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشي سیوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال سي ام عوض بهره مند خان داروغۀ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقۀ مذکور معزول شده سال سي و سیوم با جماعۀ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایي افراخت - چندے قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادة لوحیهای او زبان زد است - و با
بے کمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر
بهیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان تهتهٔ فرمود که
بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان
مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان
مذکور بدر تجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان
خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم
تهتهٔ - گفت یعنی عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانهٔ فراشان
نمي آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے
داروغگي جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امیر خان
این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست
در خانه نبایستے طلبیداشت - قطعهٔ نعمت خان عالي که
بیت اولش اینست * بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *
* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *

# حرف اللام

## لشکر خان

محمد حسین نام خراسانی در عهد عرش‌آشیانی بمنصب دو هزاری و خدمت والای میربخشیگری و میرعرضی اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتی معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خردی و دولت نخوتی روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکی نمود - چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی (۳) خان خانان منعم خان تعین بود (۲) - در جنگ داؤد کرانی (که دعوی وراثت آن مملکت می نمود) در فوج قول برفاقت سپهسالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائی و سهل انگاری

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] خان خانان منعم تعین بود (۳) نسخهٔ [ ج ] کرراني *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (۲) ( که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد ) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین ( که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأهٔ ظاهر دانند ) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکے را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و بوخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت *　　* رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *

* یکدست خطا ست گوشمال همه کس (۳) *

* ای مطرب قانون بساط انصاف *

* دف را بطپانچه کوب ونی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجیِ ابرو و حرف پهلودار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامیِ جاوید اندوخته *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] این امراز تعذیب - (۳) نسخهٔ [ ب ] هرکس *

تنبیــــه

چون شخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعي ( که اشمل و انفع وارد شده ) بشخص برنمي‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

## لشکرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکر خاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیواني و بخشیگري صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے ( که سنگ راه متوددین هندوستان و کابل بودند ) مامور گشت - و مهما امکن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعي بلیغ بکار برد - تا بروجه نیک امن طریق (۲) صورت گرفت - و در سال چهاردهم ( که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکاني گردید ) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

(۲) نسخهٔ [ ج ] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و ( چون افواج پادشاهي بهمراهئ شاهزاده پرويز بسپه سالارئ مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعين شد ) لشكر خان نيز كمكي گرديد - بعد رسيدن برهانپور ( چون عادل شاه والئ بيجاپور بر رغم ملك عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزيده به برهانپور فرستاد ) مهابت خان راو رتن سربلند راى را بحراست بلده گذاشته لشكر خان را با جمعے از امرا همراه ساخت - و تمشيت مهام آنجا بملا محمد تفويض نمود - و خود با شاهزاده پرويز بجانب الهآباد شتافت - ملك عنبر ( كه منتهز فرصت بود ) به بيجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحكام برج و باره پرداخته مسرعان بطلب ملا محمد روانه كرد - و بمهابت خان نوشت كه در ازاى هواخواهئ پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لك هون ( كه قريب دوازده لك روپيه باشد ) برسم مدد خرج سپاه نيز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند راى با معدودے در شهر اقامت گزيده لشكر خان را با فوج دكن در رفاقت ملا محمد باستيصال ملك عنبر راهي ساخت - ملك عنبر آگهي يافته بلشكر خان نوشت كه نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقريب واجب التخريب شده ام - چون با عادل شاه از قديم الايام بر سر حدود ملكي

نزاع است مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت و غلظت مي‌افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن‌گیر گشت ) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد اري کشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور ( که مدار دولت عادل شاهیه بر (۳) ایشان بود ) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را ( که تشنهٔ خون او بود ) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر در آمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز ( که مهمات دکن بخان جهان لودي بالاصالة باز گردید ) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ ج ] برآنها •

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني نظر بر
سوابق خدمات او ( که در ایام شاهزادگي بضرورت وقت ده
لک روپیه بطریق قرض داده بود ) مبلغ مذکور باز مرحمت
فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری
چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر
خواجه ابوالحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از
کوتاه بیني و قابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز
مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده
بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار
کومک حضور ( که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود )
در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون
به باریک آب ( که دوازده کروهی شهر است ) رسید نذر محمد
خان از گرد قلعه برخاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر
خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان
شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیری
و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهواره خوارش ( که در روز
بد همپائي نمایند ) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان
نمود - و نشیب و فراز مسافتی ( که در یکماه قطع کرده بود )

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه
کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحي
( که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند ) پرداخت
و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را براندخت -
اما [ چون قطان صوبهٔ کابل ( که از طائفهٔ سنیهٔ سخیهٔ حنفیه
اند ) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضي
نبودند ] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم
از تغیر مهابت خان بحراست دهلي نامزد گردید - و
( چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشی نمي‌شد ) در سال
ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوس
سر برافراخت *

اگرچه در پادشاه‌نامه علت انزوا غیر از پیري بیان
نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیري چندان در
نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوجهی
از جانب او انحراف بمزاج پادشاهي رو داده باشد - گویند
پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل
زیارت عتبات عالیات و صرف زرهای گران دران مشاهد
قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشی آستان ملائک
پاسبان رضویه ( علي ساکنها الثناء والتحیة ) فائز گردید - و دران
بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان
ماندند - خلف رشيدش سزاوار خان است ( كه احوال
او درين اوراق سمت تحرير يافته - و پسر ديگر ميرزا لطف الله
است - مذهب سنت و جماعت اختيار كرده بخشي دكن
شده بود - شبي وقت كوچ در پالكي نشسته بود كه ناگاه
شخصي بر سرش رسيده بخنجر بيداد هلاك ساخت - و بدر
رفت - و هيچ ظاهر نشد كه بود - و بابا ميرك خويش او در
عهد جنت مكاني ترقي كرده كارهاي نمايان در دامن كوه
كانگره نمود - هنگامي ( كه شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور
فرمود ) همراه راو رتن بود - روزي ( كه شاه قلي خان بشهر
در آمد ) او جنگ كرده كشته گرديد - پسرش لطيف ميرك
در قلعه داري انكي تنكي دكن بسر مي برد - بيرون باري
باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا
مدفون گرديد *

## لشكر خان عرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلى حضرت
است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمدهٔ
پادشاهي فايز گرديد - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب
هزاري ذات دو صد سوار و داروغگي گرز برداران (۲) و منصبداران

(۲) نسخهٔ [ ج ] و بداروغگئ *

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی (۲)
سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
چهرهٔ نامورې افروخت - و ( چون همواره فیما بین سلاطین
والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
مسلوک بود ) شاه صفي در آخر فرمانروائي خود بر سر مقدمهٔ
قندهار برخے اندیشها ( که مورث رنجش بود ) بخود راه داده
سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم
یکباره انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را ( که
شایان سفارت بود ) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از
خزانه بر نواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ
معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني ( که
پسر جانشین اوست ) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان
خان بهادر بهند ( که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده
بل بشارت حسد پیشگان کذاره گزیده ) روانهٔ ایران دیار فرمود -
و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته
تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار
و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ ج ] شش صد ٭

سیوم بمیر توزکي درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی سیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهي سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند ( که دلالت بر عدم تدین داشت ) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگري دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمیِ پانصدي معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالیِ حصار و بیکانیر تعیین شد - و در سال سي و یکم از انتقال علي مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سرافرازي یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیري بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ ج ] اضافهٔ پانصدي یافته ٭

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه ( ١٠٨١ ) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بر بست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

## لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - ( چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود ) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان ( که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

(٢) نسخهٔ [ ج ] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(٣) نسخهٔ [ ج ] هفت صدي •

در آمد ) ازانجا ( که پدر مرحومش نسبت بسایر شاهزادگان
در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلي
و اخلاص از صمیم قلب داشت ) او را مورد گوناگون التفات
فرموده بمنصب هزاری چهار صد سوار سر بلند گردانید -
و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض
خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگیهای
عمدهٔ حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم
از تغیر عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهي شد - و سال
سیزدهم از تغیر حاجي احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر
یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبیهٔ لشکرخان
میر بخشي ( که پیش ازان در گذشته بود ) مخلع گردید - و
در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر
فیض الله خان بداروغگی فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال
بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتازگي
قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر بر آراست - و در همین سال
باعزاز خسرواني ( که خان مشارالیه در قلعه پالکي سوار
مي آمده باشد ) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست
و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان بپادشاهزاده
محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار
اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت -
و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی
فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص
مخصوص الطاف گشت *

( چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت
طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت ) در محاصرهٔ
گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را (۲) دل نشین همگنان
ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم
شبی [ که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهي ( که بکنگرهٔ قلعه
رسیده بود ) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان
میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند ]
لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین
شده‌بود تا سه روز درمیان دریا ( که پای قلعه است ) بپردلي
و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را
بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ
پانصدي مفتخر شد - و ( چون نقد بهادری او بدار العیار
امتحان سره برآمد ) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ
کهداؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از
تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ ج ] خود را نیز *

گردید - و در ههین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے بہ بدالی نوکری آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سرافرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافزونیء پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلانا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بنیابت بلطف الله خان (۲) ( که خسرپورهٔ خان فیروز جنگ میشد ) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نورسیده در سنه ( ۱۱۱۴ ) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستی بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستے بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختے سبکیهای وضع و برخے تکلفهای بیجا ( که در مزاجش (۳) بود ) مانع شده •

(۲) نسخهٔ [ ج ] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ ج ] بقلعه نارسیده •

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضی کسے ( که بعض مقدمات مخفیه مندرج بود ) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبی بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد ( که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست ) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان ( که چندے بحراست برهانپور قیام داشت ) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو ( که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد ) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه ( که هراول بودند ) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بعضے •

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن
علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت
که حیف این شیخزاده گوي از میدان برد - بمجرد این
حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان الله خان
و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم
محمد اعظم شاه بودند ( که از سالها بشجاعت و مردانگي نام
بر آورده بودند ) باهم در آویختند - و طرفه گیرودارے و غریب کارزارے
واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري
دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري برداشته در
میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت
خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به
پسرانش ( که خرد سال بودند ) رعایتے نمود - در عهد
فردوس آرامگاه هنگامے ( که نواب آصف جاه نظام الملک از
دکن بدارالخلافة شتافته ) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک
مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را ( که
طغای زاده آن نوئین بالند اقبال بود ) بعقد ازدواج در آورده
موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران
او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید
خان ( که برادر اعیاني بودند ) برفاقت آصف جاه بدکن
آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداریٔ عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین
خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و
چون در سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر
آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة بر افراخت هر دو برادر
با قامت دکن نگرانیده همراهي گزیدند - و اینها را ( که سکونت
شاه جهان آباد مرغوب طبع بود ) با آصف جاه معاودت
دکن نغموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت
در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي
و رنگیني موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر
امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد
درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو (۳)
برادر دیگر یکی محيي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي
خان ( که در دهلي بودند ) در قتل عام نادر شاه کشته شدند (۴) *

## لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش (۵) پاني پت است - وقت
خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي
بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب
درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] پنجاه هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] و برادر دیگر محيي الدین
قلي خان - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] کشته شد - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] و وطنش *

توسل جسته پس ازان ( که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
نشان در آغوش او درآمد ) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده -
قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت
که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
فردوس آرامگاه بخدمت خانساماني و منصب شش هزاري
و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد
آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد ) بپایهٔ
عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب
او ( که لفظ صادق افزوده شده ) وجه آن زبان زد عوام است
دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود -
و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن
خان است - که بفوجداري کره مضاف آله آباد سرفراز شده -
از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چبله رام - (۳) نسخهٔ [ ب ] تهور جنگ *

# حرف المیم

## * مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمرشیخ بود - و شش پسر او در فیکو خدمتیِ فردوس مکاني خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگیِ اطوار و شایستگیِ فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان ( که روز جمعه بیستم رجب سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید ) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمیِ هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائیِ راهها و دیررسیِ سودا ( که تنگیِ معیشت و فقدان اجناس پدید آمد ) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را ( که در جمیع
معارک و مراتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالي‌همتانه
میگفت ) نیز رای برگشت - فردوس‌مکاني ( که دل نهاد اقامت
این دیار بود ) فرمود که این چنین ملکے ( که بچندین سعي
و اهتمام بدست آمده ) باندک تعبے و کلفتے ( که رو دهد )
از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما
بپاس خاطر خواجه ( که در بازگشت اصرار داشت ) تیولداری
غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت
فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي‌رقم آن پادشاه
است که تسخیر هندوستان بمساعیٔ جمیلهٔ خواجه میسر
شده - و در نصائح جنت‌آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح
گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از (۳) ارتحال فردوس مکاني
خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت
قندهار مي پرداخت - در ( ۹۴۲ ) نهصد و چهل و دو سام
میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا
محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم
شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران
پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهیٔ جنت‌آشیاني (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] گردیز - (۳) نسخهٔ [ ب ] پس ارتحال - (۴) در [ بعض
نسخه ] جوسا - (۵) نسخهٔ [ ب ] جنت آستانی *

(۲)
قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت -
(۳)
اما ( چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاري مجبول ) مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق مي گفت - پس ازان ( که نوبت سلطنت بعرش آشیاني رسید ) او از تبه رائي و بیخردي شطرے اوقات خود را در صحبت شاه ابو المعالي ترمذي گذرانید - و لختے بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانهٔ حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعهٔ قرطاس بریکے اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے ( که از پردهٔ غیب بر رو افتد ) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ ب ] چون سرشت او *

## ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریرآرائی عرش‌آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو ( که در جنگ مصدر ترددات گردید ) بخطاب ناصرالملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود ( که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید ( که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسے بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و ( چون اعتنا بشان هیچ یکے نمیکرد ) حسد آلودگان ناتوان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهاے نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزے چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک ( که دربان بود ) از نادانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناختهاید که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان ( که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین
در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائي بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر
از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي -
ملا ( چون آزاده مرد بود ) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحیٔ
رنتنبهور اقامت بر گزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعی
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان ( که
زد و خوردے درمیان آمد ) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیاني بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خاني و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر حسابے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود اواس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان ( که از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت ) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت - و ( چون والیِ خاندیس میران محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جدے داشت ) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کروه در یک شب رانده ( چون او در قلعهٔ آسیر بود ) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بمندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان ( که تہور بر عقل و تدبیر غالب داشت ) گوش برین حرفہا نکردہ دل در جنگ بست - ہمراہان لوازم رفاقت بجا نیاوردہ باندک تلاشے از جا رفتند - بعضے ہواخواہان جلو اسپ او گرفتہ از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیدہ سوارہ خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترے نیز درمیان آب مي گذشت - باسپ خان پہلو زد - او از اسپ جدا شد - ہمراہان تریب از بد دروني ببر آوردن دست و پائے نزدند - غریق گشت *　* بیت *

(۲)
* چو رو آورد روز در تیرگي *

* دو چشم جہان بین کند خیرگي *

(۳)
خون ناحق بیگناہان برہانپور کار خود کرد　* بیت *

* خون ناحق مکن چو یابي دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴)
این سانحه در سنه (۹۶۹) نہصد و شصت و نه واقع شد عرش آشیاني از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي ہمت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان ثروت و سر انجام بمرتبۂ بہم رسانیدہ بود ( که ہر روز

---

(۲) نسخۂ [ ج ] چو روز آورد - (۳) نسخۂ [ ج ] کردہ - (۴) نسخۂ [ ا ب ] در نہصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌کشیدند ) - و با تجبر و نخوت کریم وضع
بود - مکرر در یک روز پانصد اسپ بمردم بخشیدن - اما
هرچه بود آبهٔ قهر بود - غرور سپاهگري بعصبیت ملائي
فراهم آمده دولت و جاه سرداري شد - دیگر چه توان گفت -
در هنگامی ( که مدار المهام خلافت بود ) از پیشگاه سلطنت
بخان زمان شیباني تهدیدے رفت - که شاهم ساربان پسر را
( که بمعشوقي برگزیدهٔ ) بادشاهم بادشاهم می‌گرید - بحضور
فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علي
نوکر معتمد خود را بجهت تسکین غضب سلطاني و مهم سازی
دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش
لختے پیغام کرد - ملا بغضب رفته او را نه چوب گرفت -
و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون این
شخص مظهر اسم خود گردید *

## میر شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد
و پنجاه و هشت درکابل بوسیلهٔ خواجه محمد سمیع بمجلس
جنت آشیاني راه یافت - ( چون بحسن صورت و زیبائی
منظر خالي از قبولے نبود ) منظور نظر پادشاهي گردیده

(۲) نسخهٔ [ ب ] پادشاهم میگوید (۳) نسخهٔ [ ج ] گفت این شخص -
(۴) نسخهٔ [ ج ] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجۀ امارت رسید - و بخطاب
فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر
ترددات و مردانگیها شده بعد فتح با برخے امرا و عمدها بصوبۀ
پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والي هند
( که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده )
اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع
مهمات آن ولایت براي او مفوض شد - اما بےاعتدالي و
نخوت او با امرا باعث آن گردید ( که شاهزاده اکبر را باتالیقي
بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار
بنام او قرار گرفت - ( چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده
نمود ) نظر بر الطاف جنت‌آشیاني اشاره به نشستن در مجلس
فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه‌نشناس بمنزل
خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه برهمه
روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در
یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این
نسبت من ( که بخانۀ شما آمدم چرا تکیه (۲) و نمد براے من
جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد
که تورۀ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت
( که پادشاه را با شما بود ) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخۀ [ ا - ج ] تکیه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گاه کردند - پس ازان ( که عرش آشیاني سریر آرای هندوستان شد ) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بےپروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد [ چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم (۲) برادرش را ( که غوربند وغیره جاگیر داشت ) بلطائف الحیل مقید ساخته بود ] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان ( که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند ) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ دیبال پور (۳) ( که در جاگیر بهادر شیباني بود ) مخفي رفته در خانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور ( که سابق نوکر میر بود ) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بکشد - (۳) نسخهٔ [ ج ] دیبالپور •

اذيت بسيار بدو رسانيد - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه
ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم كرده اند - بهادر خان
همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانيد و مير ابوالمعالي
را محبوس ساخته نزد بيرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بيگ
نمود كه به بهكر راهي سازد - او روانهٔ گجرات كرد - كه ازانجا
بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ريخته نزد خان زمان
گريخت - او باز حسب الطلب نزد بيرام خان فرستاد - درين
نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ
بيانه زنداني گردانيد - و در ايام تنزل خود از ايلور شاه
ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امراى ديگر روانهٔ حضور نمود -
در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت يافتند - شاه نيز رسيده
سواره سلام كرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجير فرموده
بشهاب الدين احمد خان سپردند - كه بسفر حجاز راهي سازد -

و پس از دو سال در سال هشتم از اماكن شريفه برگشته بخيال
فساد انگيزي از گجرات در جالور به ميرزا شرف الدين حسين
احراري ( كه بغي ورزيده بود ) ملاقات كرد - او جمعے را
همراهش ساخت كه رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد
بر انگيزد - آن بے باک اول بخارنول شتافته قليلے خزانهٔ
پادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار
فيروزه رفت - ديد كه كار پيش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل
گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم ( که رتق
و فتق کابل برای زرین او تمشیت مي یافت ) احوال خود
نوشته باین بیت معنون نمود * * بیت *

* ما بدین در نه پئ حشمت و جاه آمده‌ایم *

* از بد حادثه اینجــا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بهمخذان مردم ( که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت
و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد
او فرموده - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست ) فریب
خورده در جواب نوشت * * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم
را بازدواج او در آورد - ( چون فی‌الجمله بوسیلهٔ این نسبت
صاحب اختیار گشت ) از بدسرشتی خود و زشت‌آموزی لختے
فتنه پژوهان ( که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد
بست ) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک
با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را
بشهادت رسانید (۳) - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم
کوه بر است ( که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] جنت آسقاني - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت ) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان ( که همواره در آرزوی کابل بود ) باستدعاي پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخے اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخے دولت‌خواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاري‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق بر کشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغے بجان مورکے راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که موغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص مي‌کرد *

## محمد سلطان میرزا

پسر ویس میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه ( که تفرقهٔ عظیم بخراسان رو داد ) بملازمت بابر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشیانی مشمول مراحم بود - با آن ( که مکرر آثار عصیان بظهور آمد ) جنت‌آشیانی از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنت‌آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می‌آمدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشائر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنایت فرمود - در آنجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همهٔ اینها منظور نظر پادشاهی بوده در سرکار سنبهل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیاني بنابر دفع میرزا محمد حکیم ( که
از کابل آمده لاهور را محاصره داشت ) متوجه شدند - الغ میرزا
و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغي
افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان
بجونپور شتافتند - چون صحبت با او درنگرفت تاراج کنان
بحدود دهلي رسیدند - و ازانجا بمالوه ( که به محمد قلي
خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود ) رفته متصرف
گشتند - بنابرین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده
دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش‌آشیاني پس
از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و
شهاب‌الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین
فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگي بسپرد - دیگران
تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود
گجراتي ( که بعد ازو بر بعضے بلاد آن ملک استیلا یافته بود )
شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتي ( که
احمدآباد در تصرف داشت ) متوجه بود - مقدم میرزایان
مغتنم دانست - و ( چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور
آوردند ) چنگیز خان بهرونچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد -
اما ( چون ناف آنها بفتنه بریده بودند ) دران ضلع هم رفته
بانواع ظلم و تعدي کار بجائے رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا ( که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند ) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان سراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان فرو رفتند - و ( چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر جهجار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل (۳) خالي ست ) باز بدان دیار شتافته قلعهٔ چانپانیر و بهرونچ و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و ( چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افگن آن مملکت گشت ) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونچ بر آمده از هشت کروهی اردوي پادشاهي میگذشت - ( چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب سورت رخصت یافته بودند ) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان (۴) را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار نمود - چون بکنار مهندري ( که متصل قصبهٔ سرنال است ) رسید - مجموع چهل سوار بود ( که اکثر جیبه نداشت ) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم شد - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بهرونچ - (۴) نسخهٔ [ ج ] یلغار *

چند جيبهٔ خاصه تقسيم يافت - درين اثنا امرا نيز رسيدند (كه مجموع دويست كس بود) . و دران قصبه محاربهٔ سخت رو داد - ابراهيم حسين گريخته آگره سو بدر رفت - و زنش گلرخ بيگم دختر ميرزا كامران با مظفر حسين پسر خود از سورت بدكن شتافت - عرش آشياني دران سال متوجه تسخير سورت شده ميرزا عزيز كوكه را در احمد آباد گذاشت - و قطب الدين خان وغيره امرا را از مالوه طلب داشته كومكي گردانيد - محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا (كه در نواحي پٽن بودند) با شير خان فولادي اتفاق كرده آن قصبه را گرد گرفتند - ميرزا كوكه بعزم پيكار روانه شد - جنگي بكمال صعوبت رو داد - (چون مآل كار ناسپاسان ناكامي ست) صورت فتح ميرزايان نمودار شده بود كه شكست افتاد - محمد حسين ميرزا بدكن گريخت - و ابراهيم حسين ميرزا با مسعود حسين ميرزا (كه در ناگور شورش افزا گشته مالشي بسزا يافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران هنگام حسين قلي خان حاكم آنجا محاصرهٔ نگركوت داشت - صلح گونهٔ با راجه كرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود حسين ميرزا در جنگ دستگير شد - و ابراهيم حسين بملتان بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گرديد - سعيد خان چغته صوبه دار ملتان آگهي يافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا ( پس از معاودت پادشاهي از گجرات بآگره ) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخی محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنبایت (۲) از نورنگ خان پسر قطب الدین وغیره امرای پادشاهي شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادي ( که سر بفساد برداشته بودند ) پیوست - و بهیئت مجموعي در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشیاني باستماع این خبر از آگره در نه روز ( که اکثر بجمازهای تیزرو سوار مي شد ) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا ( که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد ) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس تردد مي فرمود - محمد حسین میرزا زخمي راه گریز پیش گرفت - ناگاه پای اسپش بخار بست زقوم رسیده بر زمین آمد (۳) - دو کس از مردم پادشاهي بهر وقتش رسیده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلدو نسبت این خدمت بخود مي کرد - راجه بیربر (۴) بموجب حکم

(۲) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت - و در [ بعضی نسخه ] کهنبایت - (۳) نسخهٔ [ ج ] افتاد - (۴) نسخهٔ [ ج ] بیربل ٭

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الاّ اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - ( چون قیاس مقتضی مقابله بود ) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهے بعنف و گاهے بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان ( که دنبالش داشت ) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه ( که محافظ او بود ) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین ( که والده اش بدکن برده بود ) بسعی جوقے بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه‌گدهه رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست باز میرزا باحمدآباد آمده وزیرخان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه بمهر علی کولابي (۲) ( که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فسان ساخته چنین هنگامها مي آراست ) تفنگي رسیده در گذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستي از جا رفته بسمت ندربار ردي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علي خان والیء آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیاني فرستاد - چندے زنداني بود - ( چون ندامت و درست اخلاصي از حال میرزا ظاهر میشد ) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشیاني خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگاني بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون بادهٔ پیمائیء مفرط و خیالات فاسد موروثیء او بعرض رسید - از تیول طلب داشته زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) گسیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتي و باده مستي با خواجگي فتح الله در آویخت -

(۲) در [ بعضے نسخه ] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [ بعضے نسخه ] النگ ٭

و روزے قابو دیده گجرات رویه گام فراخ بر زد - همراهان جدائي گزيدند - آن ناكام (۲) ميان سورت و بگلانه بوارستگي پوشش در شد - درين سراسيمگي خواجه ويسي ( كه بپژوهش شتافته بود ) رسيده دستگير ساخته بحضور آورد - پادشاه بر كم بيغي او بخشوده بزندانيء دبستان برنشاند - در چهل و ششم بتازگي از زندان بر آورده بر نواخت - پس ازان باجل طبيعي در گذشت - همشيرهٔ ميرزا نورالنسا بيگم بشاهزادهٔ سلطان سليم منسوب بود - گويند گلرخ بيگم ( كه خوشدامن جنت مكاني ميشد ) در اجمير سنه ( ۱۰۲۳ ) يكهزار و بيست و سه بيمار بود - جهانگير پادشاه بعيادت بخانه اش رفت - بيگم خلعتے پيش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس سلطنت مقدم داشته تسليم كرده سراپا گرفت *

## * مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان ميرزا عسكري سيومين خلف فردوس مكاني انسلاك داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلكه به نسبت رضاعت ميرزا امتياز مي اندوخت - برادرش غضنفر كوكه هنگامے ( كه جنت آستاني (۳) فتح گجرات فرموده احمدآباد بميرزا عسكري عنايت نموده (۴) بماندو عطف عنان فرمود ) ميرزا

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ناكام ميان سورت - (۳) نسخهٔ [ ب ، ج ] جنت آشياني -
(۴) نسخهٔ [ ب ] فرموده *

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات ( که به بندر دیپ خزیده بود ) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم ( که مستعد فرار اند ) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده (۲) مجدداً آن دیار را متصرف گردید *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان ( که بملازمت (۳) جنت آستاني اختصاص گرفته ) مصدر خدمات شایسته (۴) گشت - و (۵) در زمان عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید ( که بتعاقب خان زمان مامور بود ) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک (۶) بے حقیقتي شد - و بولایت گذهه و کتکه ( که ایالت آنجا داشت ) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشت - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ ج ] گردید - (۵) نسخهٔ [ ج ] در زمان - (۶) نسخهٔ [ ج ] کتنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را ( که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته ) بدست آرد - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تگتگ پا نمود - چون او از تباه‌رائي بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن ( که بے ارتکاب تعب و منت سعي آن ولایت بدست افتاده (۲) ) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه درشده در اواسط همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (۳) بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمده و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسپان عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - ( چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود ) عرش آشیاني از راه مروت بتفقدات فراوان بر نواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ ا ] افتاده ـ (۳) نسخهٔ [ ج ] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک

برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

## محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در

بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام ( که جنت آستاني (۲)

حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته

روزے چند گذرانید ) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت -

او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود

دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده اند که

او در صغر سن در بندگی فردوس مکاني رسیده از آوان صبی تا

زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در

سفر عراق هم ( که از بیبهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با

کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران

اخلاص بود ) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف

نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه ( ۹۵۴ )

نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي

ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران ( که منتهز فرصت

بود ) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

---

(۲) نسخهٔ ( ب - ج ] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] نشو نما *

متصرف گشت . جنت آستاني (۲) بعجلت برگشته محاصره نمود -
میرزا از کوتاه خردي همت ناقص خود را بتعذیب طفلان
بے گناه و آلودگیِ پاک دامنان مصروف نموده از غایت
بیرحمي و سخت دلي شاهزاده محمد اکبر را ( که در سن چهار
سالگي در قلعهٔ کابل بود ) در برابر توپ نگاه میداشت - و
از صیانت ایزدي ( که متکفل حراست او بود ) محفوظ
ماندے - روزے زن قاسم خان موجي را پستان بسته آویخت -
خاطر خدویت مآثر او از فرط یکجهتي و یکروئي ازین حرکت
شنیعه هم بتذبذب نگرائید - و پایهٔ درست اخلاصیِ خود را
بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیاني بمناسبت
کار قدیمش جاله باني بمیر بحریِ هندوستان سر بر افراشت -
و در دارالخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتیب
داده - در آخرها استعفای (۳) ملازم پیشکي نمود - و همانجا انزوا
برگزید - و در آخر شهور سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه
سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - نسخهٔ در تتبع یوسف زلیخا
بشش هزار بیت درست ساخته - این دو بیت ازانجا سمت

* بیت *

* نمــوده دست صنعش از تفنن *

* هــلال و بدر دریک روی نــاخن *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] جنت اشیاني - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] در آخر استعفای ٭

* میـانش برتر از حد بیـان است *
* که اینجا نازکیها درمیـان است *

و این نیز شعر اوست * * بیت *

* ساقیا تا کے ز دوران شـرح بد حالي کنم *
* شیشه پر کن تا که (۲) یک ساعت دلے خالي کنم *

## محمد قلي خان توقبائي (۳)

از امرای هزاري عهد عرش آشیاني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعین شد - و سال هشتم بکمک حسین قلي خان ( که بعد گریختن میرزا اشرف الدین حسین بجاگیرش سرفرازي یافته بود ) نامزد گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج منقلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار (۴) گجرات از پیش فرستاده ها بود - بستر همراه خان خانان منعم بیگ به یساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نیامده *

## محمد قلي خان برلاس

از نژاد برنلق است - طبقهٔ جلیلهٔ او همیشه در سلاطین چغتا

(۲) در [ اکثر نسخه ] شیشهٔ پرکن که یك ساعت - (۳) نسخهٔ [ ۱ - ب ] محمد قلي ترقبائي - (۴) نسخهٔ [ ج ] یاغار *

صاحب اعتبار و عاليشان بوده اند - جد كلان او امير جاكوي
برلاس از اعاظم امراى امير تيمور صاحبقران بود - خان مذكور
فاضل نيكو راى پسنديده اطوار و در شجاعت و سرداري
سرآمد امراى روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري
در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپايهٔ امارت عمده بر آمد
و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني
باتفاق شمس الدين خان اتكه بآوردن بيگمات و اهل و عيال
امرا و سائر ملازمان ( كه از بے خانماني و مفارقت اهل و
عيال بےدليها داشتند - شايد بدان سبب دل نهاد اقامت
هندوستان گشته از انديشهٔ رفتن كابل باز ماندند ) روانهٔ آن
ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص
گرفت - و روزے چند بحكومت مالوه نيز نامزد گرديد *

( چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت ) خواجه
هادي مشهور بخواجه كلان دامادش بنيابت سر براه كار آن
ولايت بود - ميرزايان باغيه بر سرش ريخته ( اگرچه بملاحظهٔ
بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانيدند ) اما از قرار
واقع تاراج كردند - و در سال دوازدهم بر سر اسكندر خان
ازبك ( كه در اوده بنخوت آرائي علم خود سري مي‌افراشت )
تعين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان
شيباني ( كه سر گروه ارباب طغيان بودند ) بمكافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اوده بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی جمیلہ بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اوڈیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در ٹانده ( که دار الملک آن ناحیت است ) رحل اقامت انداخته بنظم مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیست کروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اوڈیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اوڈیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مندل‌پور در شهر رمضان سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن ( که زمان افطار نان خورد و حرارتے بر وی غلبه کرد ) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای
پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و
سنجیده روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس
است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

## مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني
بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه
درمیان آمد حاجي خان ( که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي
بود ) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون
خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه ( که دران وقت
همراه حاجي خان بود ) مروت و مردمي بکار برده بصلح
مجنون خان را باعزاز از قلعه برآورده بدهلي گسیل نمود -
چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در
جاگیر یافت - و در هنگامی ( که خان زمان و برادرش علم
مخالفت و خود سري بر افراشتند ) او در مقابلهٔ آنها
ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری
مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی ( که خان زمان با
برادر خود بقتل رسید ) مجنون خان در رکاب پادشاهي
مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب
حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر ( که از مشاهیر قلاع هندوستان

است ) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلی خان پسر خواندۀ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون صیت تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخان مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشالان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت ( که این خبر فروغے از راستي ندارد ) سودمند نیفتاد - بعد ازان ( که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند ) مجنون خان

از کار خود خجلت زده وقتے ( که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود ) پیوست - و پس ازان بهمراهئ سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو[2] بحسن سعئ خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اودیسه و کالاپهار و سلیمان و بابوي منکلي بجانب گهوره گهات شتافتند - خان خانان بتانده ( که دارالملک آن ناحیه بود ) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشي تعین نمود - تا یکبارگي ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روے پذیرد - مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوره گهات رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي ( که دم حکومت گهوره گهات میزد ) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوکاني بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال ( که بیستم سال الهي بود ) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] نهصد و هشتاد *

(۲)
باهوی منکلي و کالا پهار ( که بجانب کوچ فرار نموده بودند )
باتفاق اولاد جلال الدین سور بتازگي گرد شورش بر انگیخته
بر سر قاقشالان ریختند - آنها آبروی حمیت و حیا را بخاک
بے ناموسي انباشته هیچ جا پای همت نیفشرده بحوالی
ٹانڈہ عنان کشیدند - مجنون خان بمرافقت معین خان در
ٹانڈہ بانتظار خان خانان چندے گذرانید - سپه سالار پس از
مصالحۂ داؤد کرانی بسرعت معاودت نمود - و دیگر بار فوجے
بسر کردگی مجنون خان بگهوڑہ گهات فرستاد - او از سر نو
آن ولایت را مستخلص ساخته انتظام شایسته داد - و در
همان ایام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب
طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر
خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم
نوکري و کارگذاري سرگرم بود - تا آن ( که هنگامۂ داغ
بمیان آمد و گروه قاقشالیه متوحش شده آثار بغي بظهور
آوردند ) او نیز شریک این کار بوده - پس از قتل مظفر
خان تربتي ( که چندے ایام بکام شد - و برای هر یک لقبے
تعیین یافت ) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون
این گروه از معصوم خان کابلي جدائي گزیده زنهاري شدند
( پس از ملازمت ) عرش آشیاني نامبرده را مدتے بزندان ادب

---

( ۲ ) نسخۂ [ ب ] کونچ - و در [ بعضی نسخه ] کورج *

بر نشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سیمای او خوانده بر حال او بخشود *

## میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انگه است - در شهامت و پردلي یگانهٔ وقت بود - بهمراهی میرزا کامران و در رکاب جنت آشیاني (٢) کارهای نمایان کرده در دور اکبري مصدر خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبهٔ مملکت پنجاب بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر انگه خیل ( که عبارت از برادران و پسران و اقربای انگه خان مذکور است ) اختصاص داشت - در تسخیر (٣) ولایت گکهر و استیصال سلطان آدم و بر نشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحی ( که سلاطین سابقهٔ دهلي را در آرزوی آن بسر آمد ) باقبال اکبري نصیب او گشت - و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني مرزبان کابل از ستم شریکی و بے انصافی میرزا سلیمان حاکم بدخشان بستوه آمده روی التجا بعرش آشیاني آورده بدرخواست کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

---

(٢) نسخهٔ [ ب - ج ] جنت آشیاني - (٣) نسخهٔ [ ا ] و در تسخیر *

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته
میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد
خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت
نمایند - پس ازان ( که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا
قریب کابل رسید ) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه
بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و
مقصودوري با امرای پادشاهي داخل کابل گردید - خان کلان
وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر
دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ
هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از
عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهي
مفتنان کابل را ( که بمقتضای بدخوئي در مقام فتنه اندوزي
بودند ) گوش داشتی - خان کلان ( که بدرستی اخلاص بعدت
مزاج موصوف بود ) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے
طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را
با میرزا و کابلیان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه میرزا
محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ مي کرد اما بسیارے از
مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه
بخواجه حسن نقشبندي ( که در کابل بسر مي برد ) همشیرهٔ
خود را ( که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي بود )

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوختہ مہمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود ) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بینیہا شبے بے آن ( که کسے وقوف یابد ) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال برکشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت برداشتن از جائے و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بدسرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق درجات عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگانگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنہا ( که در علم فلاحت مقرر شده ) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دوربین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لوای هدایت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق می سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتی ( که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را ( که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند ) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل چند بهره مند گشت - سرکار سنبهل ( که بهترین ممالک هندوستان است ) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده بوسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتی ( که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن ( که

نزدیک سروهي ست ) رسید رای مانسنگهه دیوهره ( که کلان تر آنجا بود ) در مقام گریزي در آمده چندے از راجپوتان را بوسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان بوسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان متهوران پائین ترقوه خان کلان چندان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او از هم گذرانیدند - هرچند زخم سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بحیز تسخیر عرش آشیانی در آمد خان کلان بمرزبانی سرکار پتن ( که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نخست پای تخت این ولایت بوده ) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارت داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزاي اهل ذوق بود - ازوست * * بیت *

* در جواني حاصل عموم بدادانی گذشت *
* آنچه باقي بود آن هم در پشيماني گذشت *
* فرد *
* کس آب بجز مردم چشم ندهد *
* جز آه سحر هم نفسے نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاري منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [ که در احمد آباد ( که هر روز جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند ) مراتب جانفشاني بجا آورده ] درگذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهلم اکبري بمنصب پانصدي رسیده *

## معین الدین احمد خان فرنخودي

سالے (که جنت آستاني از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردید ) او در سایهٔ عنایت سلطاني همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبري ( چون پادشاه بجانب ممالک شرقي لوای نهضت بر افراشت ) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم ( که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور گردید ) او را ( که برشد و کارداني در وزرای بیوتات امتیاز داشت ) بخطاب خاني برنواخته رخصت داد که بعد فتح بدلاسای وضیع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا ( که دران مهم تعین شده بودند ) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کاربند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان ( که بر طبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود ) دستوري یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم ( که در بلدهٔ جنت آباد کور چهاوُني شد و بنابر زبونیِ هوا وبای عام رو داد ) او نیز مطابق سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه هجري داعیِ حق را لبیک اجابت گفت *

## * مهر علي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعین شده در جنگ باز بهادر مصدر تردداث گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت بر زد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم ( که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه حوالیِ حصار شده بران معموره سایهٔ اقبال گسترد ) منزل او را بورود قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم ( که باندرز گوئیِ میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود ) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر
تنبیه عرب ( که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود )
کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکوبندگي چهرهٔ
عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

## * میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوی مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلي
خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب
او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم
خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم ( چون خبر بغي
خان زمان بعرض والا رسید ) میرزا را گرفته بخان باقي خان
سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و
پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه
او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان
اشاره بود بقدر مالشے بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید
جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني
گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري
افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال
بیست و چهارم بخشیگری بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست
و پنجم ( که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای
گنگ مجمعے ساختند ) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و رای پترداس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان باو گفتند - او از سادہ لوحی این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئي و شتردلي مجبول طبع خان مزبور بود ) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کنارہ گزیدہ غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناہ خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

## * محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاری اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گدہ کتنگه تعین گردیدہ - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوہ جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان ( که میرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راہ گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید ) خان مزبور نیز در اوجین ( که در جاگیر او متعلق بود ) سکونت ورزید - سال سیزدهم ( چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوہ درآمد نمودہ در حوالی اوجین بهاط

شورش گستردند ) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشه‌های (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیج خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مخذول رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم ( که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند ) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان ( که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند ) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و ( چون خانخانان رخت هستی بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک بر سر هنگامه آمدند ) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت (۳) گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ ج ] پا بعزیمت

سنه ( ۹۸۸ ) نہصد و ہشتاد و ہشت ہجری بہمان ضلع
باجل طبیعی در گذشت *

## * مظفر خان تربتی *

خواجه مظفر علی نام دیوان بیرام خان بود - ہنگام تفرقه
( چون خان از بیکانیر متوجه پنجاب شد ) میرزا عبدالرحیم
را ( که سه ساله بود ) با عیال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال
جاگیر شیر محمد دیوانه ( که نوکر قدیم و تربیت کردهٔ او
بود ) گذاشته پیش راهی گشت - آن ناحق شناس اموال
را متصرف گشته انواع اہانت بمتعلقان خان رسانید - بیرام
خان خواجه را از دیپالپور بدلاسا و استمالت او فرستاد -
آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقید ساخته روانهٔ حضور
نمود - ہرچند بعضے (۳) اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل
و وجوه شتی اہتمام داشتند عرش آشیانی از مجرم نوازی
و جوہر شناسی جان بخشی فرموده - چند گاه بعملداری پرگنهٔ
پرسرور مامور بود - از حسن کفایت بدیوانی بیوتات امتیاز
یافت *

چون کاردانی و بلند استعدادی وی ذہن نشین پادشاه
شد به والا منصب دیوانی و خطاب مظفر خانی سربلند
گردید - سال یازدہم خان مشار الیه جمع رقمی قلمرو را ( که

( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] ہرچند اعیان سلطنت *

نز زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام
افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند ) . از دفتر برآورده
حال حاصلي بزعم خود و اظهار قانون‌گویان ممالک محروسه
تخمین کرده جمعے دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود
اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست -
و ( چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود ) مظفر خان
(۲)
بامرا و ملازمان پادشاهي تعین نوکر مقرر گردانید که هرکدام
چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهي ( که بامرا مقرر شده )
سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را
سي و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم
بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئے قطب خان نام
علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - ( چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج
عرش آشیاني ناپسند بود ) فرمودند او را از مظفر خان جدا
ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگي لباس فقر پوشیده راه
صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد ( که بحال
(۳)
او مبذول بود ) مطلوبش بدو باز گردانیدند - و در سال هفدهم
(۴)
روزے در حضور پادشاهي بازی چوپر درمیان بود - مظفر
خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگي کرده مصدر حرکات

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] گردانیده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] بازگردانید - ( ۴ ) نسخهٔ
[ ا - ب ] و مظفر خان ٭

روستایانه شد - عرش آشیاني از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت
کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل
کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر
بازار بازي گرم داشته در معني عیار طوایف انام مي گیرند -
شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب
و بندگي از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج
این طبقهٔ عالي نهاد را ( که بسلامی برنجند ) بر همه مقدم
شناسند *

بالجمله عرش آشیاني نظر به نیکو خدمتیهای او داشته
از عرض راه طلب فرمود - در وقتی ( که پادشاه بمحاصرهٔ
قلعهٔ سورت اشتغال داشت ) ملازمت نمود - و سال هژدهم
از حویلی احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت -
و در همین سال سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک
بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت
و خطاب جملة الملکي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد
امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت -
امّا باز در بعضے کارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزید - لهٰذا
از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل الّهي از پتنه ( که
فوجے به تسخیر رهتاس تعین یافته بود ) بے آن ( که او باریاب
مجرا شود ) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائي

و دلدهی خواجه شمس الدین خان خوافي ( که نیز تعین بود ) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را ( که افغانان متصرف شده بودند ) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي‌پور ( که حالش بلندي گرفت ) خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمے معدود ( که همراه خان بودند ) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] چوسه - (۳) نسخهٔ [ ب ] گندك *

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و تیز روے باردو فرستاد که شاید کسے بفریاد رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در تعجیل غنیم ( که دنبال نمي گذاشتند ) فتورے مي انداختند تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک رسید - خداداد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاقت طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون خان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي بازیافتهای شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله برآورده در پئ تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغیره اقطاع‌داران بهار بدان سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان ( که سرداري را با عملداري ضم کرده بود ) با آن ( که شورش افزائی بهار مي شنید ) در بنگاله نیز آن زوایه بے حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سخت‌گیري و نا تیمارداري او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامي نصیب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیئت مجموعي از سر نو گرد فساد برانگیختند - و در مقابلهٔ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم پادشاهي لوای فتح و فیروزي مي افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اودیسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضے اوباشان بیوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته گردید - هرچند گفتند که ازان جمع پریشان حساب برنداشته (۲) ره آرا باید گشت که غلبهٔ ما ست ( چون دل بای داده بود ) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برداشته نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته ( که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود ) ؛که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فروشدن مردانه گزیده بشهر بند ٹانڈہ در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - درین (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه بر آمدند - و مظفر خان را ( که با غلامان خود آمادۂ جان‌سپاري بود ) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترۂ میان رفیق بنای مظفرخان است *

## * میر معز الملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته بسربراهیِ (۳) خدمات پادشاهي بین الاقران لوای امتیاز مي‌افراشت در سال دهم سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخۂ [ ج ] میان - (۳) نسخۂ [ ب ] بسربراهیٔ خدمات بین الاقران *

سروار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد
گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک
بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲)
دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند
که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهی آمادهٔ جنگ
شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان
نامی ( که بدست آورده ایم ) روانهٔ حضور میکنیم - هرگاه (۳)
از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته
سجده ریز عذر خواهی خواهیم شد - میر در جواب نوشت
که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز باب شمشیر از (۴)
جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه
سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته
حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے
از اُردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش
آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد * (۵)

چون آثار ناراستی در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورت
صلح قرار نگرفت - عرش آشیانی از اصغای این ماجرا لشکر
خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] از آمد آمد فوج - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب - ج ] می کنم -
( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] جز آب شمشیر - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] مقدمات بسیار *

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معزالملک پیوسته بشورش‌پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائے دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الّا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادرزادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجے گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعے در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقے خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سکندر درجنگ مبالغه و ابرام داشت ٭

بے جنگ سررشتۂ نبرد را از دست دادہ عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکی خود را بکنار کشیدند - بشومیٔ اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کردہ را شکست افتاد - هرچند راجہ تودرمل با دیگر امرا جمع شدہ در میدان استاد اما ( چون لشکر برهم خوردہ بود ) کارے سرانجام نشد - پس ازان ( چون صوبۂ بهار بتصرف پادشاهي در آمد ) پرگنۂ آرب (۲) و حوالیٔ آن در جاگیر میر مقرر گشت ٭ و در سال بیست و چهارم امراے بهار ( کہ سر فئۂ (۳) آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنہ بود ) از تباہ سرشتي و تیرہ خودي گردن مخالفت بر افراشتند و میر معزالملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راہ بردہ شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راہ مرافقت با آن سرتابان پیمودہ جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافتہ علم خودسري بر افراخت - و بسیارے واقعہ جویان کوتاہ بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنہ ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاہ سلطنت باسد خان ترکمان جاگیردار مانکپور اشارہ رفت کہ بدان حدود شتافتہ آن تباہ رای را با دیگر بدگوهران ( کہ با او یکتائي گزیدہ اند ) بحضور آرد - او

(۲) نسخۂ [ ب ۰ ج ] ارب ۰ (۳) نسخۂ [ ب - ج ] فتنۂ ٭

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اتاوه کشتی میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

## * میر علی اکبر موسوی *

برادر خرد میر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیاني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیاني بخط قاضي غیاث الدین جامي ( که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیاني امتیاز داشت ) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن ( که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیاني در عالم رؤیا معاینه نمود ) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیاني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم ( که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتي سپردند ) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائي گزیدند - لیکن از دور اندیشي

زود افتراق جسته میر معز الملک به جونپور رفت - و او در زمانیه ( که شش کروهی غازی پور است ) فرو کش نمود - معهذا همواره به پیغام گزاری و هرزه سرائی افروزندهٔ آتش فتنه می شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمے از درگاه پادشاهی بنام خان اعظم ( که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود ) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندوزی در آمد - ازانجا ( که معامل دیده‌ور بود ) دستان فروشی او سودمند نیامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد[۲] *

## * میرزا شرف الدین حسین احراری *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست ( قُدِّسَ سِرُّهٗ ) - خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین ( که محلهٔ ایست از سمرقند ) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهی بیگ خان[۳] به اندجان هجرت نمود - در سنه ( ۹۰۵ ) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] فرستادند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب - ج ] شاه بیگ *

نقل کرده پہلوی مرقد والده‌اش مدفون ساختند - او را
از صبیهٔ سید نقي‌الدین محمد کرماني سه پسر متولد شد -
خواجه نظام‌الدین عبدالهادي و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را ( که بچهار واسطه
بمولانا برهان‌الدین علي صاحب هدایهٔ فقه مي رسد ) بعقد
خود درآورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم (٢)
و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز
پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه
خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ (٣) درویشي بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال‌الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد‌الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتي
باقصى (٤) مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت آشیاني تبجیل و
تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجہے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] خواجه عبد الحلیم - (٣) نسخهٔ [ب] طریق - (٤) نسخهٔ
[ ١٠ ب ] باقصاىء

و حاصل زر خانۀ يشب بدو تفويض يافت - خواجه زاده ( چون علم معاش نيکو مي دانست ) ضبط آن نوعے کرد که کسے يشب در خواب نمي‌ديد - مردم بگران ارز ميگرفتند - ازين جهت تمول تمام بهم رسانيد - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - ميرزا شرف‌الدين از پدر آزرده خاطر ميزيست *

چون جنت آشياني هنگام يورش هندوستان خواجه عبدالباري نبيرۀ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشيد خان والیٔ کاشغر ( که هميشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي بود ) فرستاده بودند (۲) باين مناسبت خان کاشغر ميرزا را همراه داد که مراسم تعزيت جنت آشياني و لوازم تهنيت جلوس عرش آشياني بتقديم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعی ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتے برتبۀ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تيولداری اجمير و ناگور لوای اعتبار بر افراخت - و به نيروي شجاعت و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را بر انداخت *

چون والدۀ ميرزا کچک بيگم (۳) دختر مير علاؤ الملک ترمذي سمت از بطن فخر جهان بيگم صبيۀ سلطان ابوسعيد

---

(۲) نسخۀ [ ج ] فرستاد - و باين مناسبت خان کاشغري که ميرزا را همراه داد - (۳) نسخۀ [ ج ] کيچک بيگم •

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيرهٔ خود را بازدواج او در آورده پايهاش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه ( ۹۶۹ ) نهصد و شصت و نه الويهٔ پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتسخير قلعهٔ ميرتهه ( كه به راى مالديو راتهور تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود ) تعين گشت - جگمال و ديوداس از امراى راجه ( كه باستحكام آن قلعه مي پرداختند ) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواى اسپ چيزے از قلعه بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديوداس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - ميرزا آگهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد - ديوداس كشته شد - و بعضے گويند زخمي بدر رفت ( چنانچه شخصے بعد چندے خود را ديوداس مي گفت - برخے تكذيب كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكے از معارك جان سپرد ) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فرّ دولت پدر شنيده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام بآگره آورد *

ديرين رسمے ست ( که چون کسے را بخت تيرگي پذيرد
و زمانه بکين توزي بر خيزد ) چراغ دانائيء او فرو ميرد -
زيان را سود انگارد و نکوهيده را سزاوار بر شمرد * بيت *

* چو تيره شود مرد را روزگار *
* همان مي[۲] کند کش نبايد بکار *

چنانچه احوال ميرزا[۳] باز گويد که قدر اين همه عنايات
پادشاهي نشناخته در همين سال بجهتے[۴] يا توهمے بيجا يا
از بد سرشتي که داشت بخيال فتنه انگيزي از آگره بجانب
اجمير فرار نمود - ( شش صفر[۵] تاريخ يافته اند ) - پادشاه
از کوتاه خردي و توهم زدگيء او استبعاد تمام نموده حسين
قلي خان را با جمعے امرا بتعاقب نامزد کرد - ميرزا
هيچ جا ثبات نورزيده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه
معين از حرکت نکوهيدهٔ پسر ( اگرچه هيچ از تعظيم و تکريم
او نکاهيد ) چند گاه بانفعال و تشوير بسر برده روانهٔ حجاز
شد - و به بندر کنبهايت[۶] رسيده بعالم بقا خراميد - صندوق
نعش او را در جهاز فتحي[۷] روان کردند - در دريا کشتي
فرو نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ب ] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ
[ ج ] بے جهتے يا بتوهمے - ( ٥ ) يعني بحساب جمل که ( ۹۷۰ ) ميشود -
( ۶ ) نسخهٔ [ ج ] کهنبايت - ( ۷ ) نسخهٔ [ ج ] قبچي •

میرزا شرف الدین چندے آوارۂ دشت ادبار بوده
پناه به چنگیز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزایان باغیه
پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و ازانجا
باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون
زمانه بر سر ناسازي بود هیچ جا ناخنش بند نگردید -
بعد ازان ( که ولایت گجرات بحیطۂ تسخیر پادشاهي
در آمد ) بدکن گریخته عبورش بسر زمین بگلانه افتاد - بهرجي
زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامے ( که قلعۂ سورت مفتوح
شد ) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیاني قدرے
میرزا را بفیلے ( که آدم‌کش نبود ) رسانیده بزندان فرستادند -
و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه‌دار بنگاله فرستادند
که اگر ندامت از ناصیۂ حال میرزا دریابد جاگیرے دران
صوبه تنخواه دهد - و الّا روانۂ سفر حجاز نماید - چون
اثرے از ندامت نداشت مظفرخان بانتظار موسم جهاز محبوس
نگهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلي در صوبۂ بهار
بغي ورزیده بببابا خان قاقشال وغیره ( که در بنگاله شورش افزا
بودند ) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره
نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر
مظفر خان چیره دست آمدند میرزا ( که از بعضے دفائن او
مطلع شده بود ) بتصرف آورده سرمایۂ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بمیرزا قرار نیافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سوے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکی بکمین دیگرے (۲) بر نشست - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را ( که منظور میرزا بود ) بزر فریفت (۳) - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

## * محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنهٔ بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرومیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختے امور ( که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود ) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه ( با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ ب ] دیگر بر نشست - (۳) نسخهٔ [ ب ] بفریبانت *

جناب همایوني بجا نشیني خود ) میر خلیفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مکاني را ( که مرد باذل سخي بود و با وي اظهار محبت مي‌کرد ) بفرمانروائي (۲) بر دارد - چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام میر خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه ( که خالي از جنون نبود ) غافل ازان ( که دیگرے هم حاضر است ) بے اختیار دستے بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشي افتاد ( که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده ) - خواجه متغیر شد و گوش او تافته گفت ای تاجیک　* ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجهٔ بد اندیشي ست ( که میخواهید (۳) دولت بخاندان بیگانه نقل کند ) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکاني جنت آشیاني را بر سریر خلافت متمکن ساخت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پردازد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] مي خواهند *

مصحب علي خان نیز در زمان بابري و همایوني در معارك

صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهید بیگم است - و این

ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [ که از درست اخلاصي

در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک ( چون گیتي ستاني بدست

غنیم در آمد پیش آمده ) گفت پادشاه منم - این نوکر

مرا بچه تقریب گرفته اید ] - مخالفان او را از هم گذرانیدند -

پادشاه ازان (۲) خطرگاه جانکاه خلاص شده اهل عیال او را

همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال ( ۹۷۵ ) نهصد

و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بیگم

( که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذو النون است - و بعد

فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس ازو بازدواج

میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد ) روانهٔ تهته شد -

از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستي بر بست - و

محمد باقي پسرش انتظام ده آن دیار گردید - او مدارائے

با بیگم نکرد - و با حاجي بیگم نیز بد سلوکیها پیش

گرفت - حاجي بیگم باتفاق برخے بدگوهران در مقام گرفتن

محمد باقي شد - او آگهي یافته حاجي بیگم را محبوس

نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاوري و تدبیر ازان

ولایت بر آمده ( چون به بهکر رسید ) سلطان محمود والئ

(۲) نسخهٔ [ ب ] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتی درمیان آورده گفت که اگر محب علی خان باین حدود (۲) بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم مدارای دفع الوقت (۳) او را راست انگاشته ( چون بهندوستان آمد ) بعرش آشیانی درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه

---

در سال شانزدهم سنه ( ۹۷۸ ) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علی خان ( که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود ) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیردار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ دختری (۴) او را ( که جوان مردانهٔ شجاع بود ) همراه ساخته بدان سمت دستوری داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعے ( که فراهم آورده بود ) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهی نمی‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علی خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان ( که زیاده بر دویست کس نبود ) دل

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] مابین حدود نیامده - (۳) نسخهٔ [ ب ] دفع آنوقت *
(۴) نسخهٔ [ ب ] نبیرهٔ دختر او *

به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود تا ده هزار کس[2] آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله[3] پیش فرستاد - بعون تائید الهي این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود ( که مدار معامله برو بود ) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را دید - و باعث صوري[4] آن بود که بدنژادان[5] آن دیار بیگ اوغلي[6] پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را ( که اخلاص درست نبود ) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید - و قوتے دیگر بر افزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پانزده هزار کس - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] ماتیله - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] باعث صوري - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] مدبران ( ۶ ) نسخهٔ [ ب ] پیک اوعلي •

جوشانیده میخورد صحت می یافت - آنرا بوزن طلا میخریدند -
آخرکار سلطان محمود بعرش آشیانی ملتجي گشت که قلعه
پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم - اما ( چون میان من و
محب علي خان غبارے برخاسته ) از مضرت او ایمن نیستم
دیگرے تعین شود که باو سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز
میر گیسوی بکاول بیگي ( که عرش آشیاني بر طبق التماس
سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده ) نرسیده بود که سلطان
بیمار شده زندگي بسپرد - گویند محب علي خان
باستماع بیماری سلطان محمود رقعه نوشت که طبیبے حاذق
همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر
همان رقعه برنگاشت * * فرد *

* دردم نهفته به ز طبیبان مدعي *
* باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند *

چون میر گیسو بدان حدود پیوست مجاهد خان در
محاصرهٔ قلعهٔ کنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بیگم ( دختر
محب علي خان ) آمدن میرزا شنیده برآشفت و کشتی
چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر
گرفتار شود - خواجه مقیم هروي ( که بامیدی آن ناحیه
رفته بود ) محب علي خان را از پرخاش بیجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] کنچانه - و در [ بعضے نسخه ] کنچایه *

میر گیسو در سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا ( که منتظر بودند ) کلید قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلي را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیاني بمحب علي خان ( که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود ) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل بشایستگي گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانیے درست داشت عرش آشیاني سال

بيست و سيوم در گزيدن يكے از چهار كار بزرگ دستوري فرمود - منصب مير عرضي بارگاه خدمت گذاري دور باش شبستان امارت ولايات دور دست حكومت شهر دهلي - چون نيروي تگاپو در استخواني كالبد كمتر ديد از راه انصاف گزيني و فرمان پذيري به شغل همين خرسندي گرفت - و در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه در ايالت دهلي بدار بقا پيوست - اگرچه صاحب طبقات اكبري او را چار هزاري نوشته اما شيخ علامي در ذيل هزاريها مذكور ساخته *

بهكر نام قلعه ايست از ابنيۀ قديم - در كهن نامه ها منصوره نويسند - و هر شش درياي شمالي يكتائي گزيده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و يك بخش از شمال قصبۀ آن موسوم بسكهر بر كنار آباد و بر ساحل - دوم معمورۀ ديگر است به لوهري زبان زد - و پيوسته داخل سنده بود - ميرزا شاه حسين ارغون والي تهته قلعه را از سر نو در كمال استحكام ساخته بسلطان محمود كوكلتاش خود حكومت آنجا تفويض نمود - پس از فوتش سلطان محمود ( كه مردے سفاك ديوانه بود ) در بهكر و ميرزا عيسى ترخان در تهته خطبه و سكه بنام خود كرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانيدند - چون بهكر پيش از تهته تسخير عرش آشياني گشت داخل ملتان گرديد *

## * معصوم خان فرنخودي *

پسر معین الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمزید عنایت پادشاهي بپایهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتیولداري سرکار غازیپور مباهي گردید - هنگامی ( که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم کابلي و بابای قاقشال تهیج نمود ) او ( اگرچه در ظاهر بهمراهی راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشت و بخود سري و خود رائي کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیاني بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده ) منهج نافرماني پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا ( که از طفلي تربیت یافتهٔ عواطف پادشاهي بود ) عرش آشیاني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن جونپور (۲) اوده بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته باوده شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حیا بر آمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان ( که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود ) از احوال او آگهي یافته در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] وا گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهري عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور ( که سي کروه ناوردگاه بود ) عنان باز کشید - ناگاه موید غیبي آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگي آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار (۲)
پادشاهي ( که از هزیمت سردار آگهي نداشت ) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگي در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهي رفته بود به قصبهٔ اودهه شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهيِ اودهه صف آرائي رو داد - آن مدبر بتازگي شکست خورده باودهه متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان ( که سرمایهٔ مدهوشيِ او بودند ) مفارقت گزیدند - معصوم خان زر و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگي گرفت - و چار ضرب شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج (۳) به پیشین آشنائي به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بومیِ آن سر زمین پیوست - و او

(۲) نسخهٔ [ ج ] سرداران - (۳) نسخهٔ [ ج ] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه داده - و بگمان جواهرے ( که با او داشت ) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زر بندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای ( چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست ) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بر دارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته ( چون در خود قوتے نمي یافت ) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

(۲) در [ بعضے نسخه ] جلو پاره *

(۲)
صفح جرائم او گرديد - در همان ايام سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود نيم شبے از دربار بخانۂ خود ميرفت - چندے برو ريخته از هم گذرانيدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسيد - لختے مردم آن وقت اين واقعه را محمول بر اشارۂ پادشاهي ميگردند - و الله اعلم *

## * مير گيسوي خراساني *

از سادات آن ديار است - در بارگاه اكبري بقدم خدمت و خصوصيت محرميت شايان فراوان اعتماد گشته بمنصب بكاول بيگي ( كه جز به معتمدان درست اخلاص تفويض نيابد ) اختصاص گرفت - و چون محب علي خان مير خليفه بمساعي همت بمحاصرۂ قلعۂ بهكر پرداخته عرصۂ زندگي بر متحصنان تنگتر ساخت ( چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت ) سلطان محمود والي آنجا بدرگاه اكبري معروض داشت (۳)
كه گذشت آنچه گذشت اكنون قلعه را پيشكش مي‌كنم ليكن ( چون ميان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده ) از غدر او ايمن نيستم - يكے از بندگان حضور تعين شود - عرش‌آشياني مير گيسو را ( كه بفرط كارداني و معامله شناسي اتصاف داشت ) روانه فرمود - چون مير بآن حدود پيوست

---

( ۲ ) نسخۂ [ ج ] صفح جرائم گرديد - ( ۳ ) نسخۂ [ ج ] ليكن ميان من *

(۲)
مردم محب علي خان سر راه او را گرفتند - نزدیک بود
که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین
بخشي ( که به امینئ آن ناحیه رفته بود ) محب علي
خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل
قلعه ( که در انتظار میر مي گذرانیدند ) بموجب قرار داد
سلطان محمود ( که پیش از وصول میر رخت هستي
بر بسته بود ) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه ( ۹۸۲ )
نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکی آباد بدست او
(۳)
در آمد - لیکن محب علي خان از خام طمعي دل ازان
ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *
عرش آشاني بربن سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را
بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب
شتافتند میر گیسو ( که لذت چش حکومت شده بود ) بر سر
سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد -
برهنمونئ انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان
ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداري
(۴) (۵)
میرتهه و محالات اطراف و مضاف دهلي ( که از عمده‌ترین
محالات دوآبهست ( که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] خام طمع - (۴)
نسخهٔ [ ا ] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ ج ] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و ( چون همواره از حرص اندوزي و آزوري با نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے ) در سال بیست و هشتم سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان ( که عید شوال بود ) سرخوش باده بعیدگاه رفت - برخے ازان دو رویان فتنه اندوز به نیایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند - همراهان راه بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیاني ازین آگهي برآشفته بسیارے ازان تباه کاران را بیاسا رسانید - پسرش میر جلال الدین مسعود ( که در اهل مناصب محسوب بود ) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد اجل درافتاد - مادرش در حالت احتضار ( چون آثار یاس از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود ) از فرط محبت (۲) و غایت دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخهٔ [ ا - ج ] از افراط محبت ٭

جان سپرد - زنده بآتش درآمدن زن بمردن شوهر در
هندوستان بسيار روائي (۲) دارد اما جان باختن مادر نسبت
بفرزند خالي از غرائب نيست - اما حقيقةً آنرا با اين نسبتي
نيست - چه در صورت اول بسا مي‌باشد كه بے تحقق
محبت و شيفتگي اداى رسم لازم مي افتد - ازين است
كه بمرگ راجها ده كس و بيست كس از زن و مرد (۳) خود
را بآتش مي اندازند *

## * مخدوم الملك ملا عبد الله انصاري *

ولد شيخ شمس الدين سلطانپوري ست - آباى او از
جانب ملتان بسلطانپور رسيده توطن اختيار كردند * ملا
عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم
شرعيه مهارت تمام بهم رسانيد - آوازهٔ فضليت او عالمے را
فرو گرفت - حاشيه بر شرح ملا و منهاج الدين در سير
نبوي ( صلى الله عليه و آله و سلم ) از تصانيف اوست - سلاطين
وقت غايت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشياني كمال
توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشير شاه رسيد
بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتياز بخشيد - گويند روزے سليم شاه
در ايام سلطنت خود ملا را از دور ديده گفت بابر

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ب ] بسيارے - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا - ب ] زنان و مردان -
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکے ماند - سرهمت خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید ( که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود ) باو تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت ( که آنرا حمیت دین نامند ) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است ( که از کبار مشائخ بنگاله بود ) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [ که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري ( که خود را مهدی (۲) موعود میگرفت ) گرویده ] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش کرد (۳) - و طریقهٔ پاس انفاس را ( که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است ) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعے کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مهدیٔ وقت موعود - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] خوش کرده *

حتی اوانئ آب هم خالي(۲) میگذاشت - روز نو روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائي غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد او بود نیز بمهدوي شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب آلهي نمایم - و الّا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لکد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد مدت بسیاحت بر آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیاني (که متوجه اتک بنارس بود) رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگي سنه (۱۰۰۰) هزار(۳) هجري در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ ب ] یکهزار هجري *

تحريک نموده شيخ علائي را از هنديه طلبيد - سليم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شيخ ملتفت نشد - سليم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازيانه زنند - در تازيانهٔ سيوم روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپای فيل بسته تشهير کرد - گويند آن روز چنان باد عظيم وزيد که مردم گمان قيامت بردند - بر قالب شيخ چندان گل ريخته شد که حکم قبر پيدا کرد - پس ازين واقعه دولت سليم شاه هم بدو سال نکشيد - هنگامی ( که جنت آشياني بار ديگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد ) ملا را بشيخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان ( که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشياني رونق ديگر يافت ) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بيرام خان درگنهٔ تانکواله بجمع يک لک روپيه تنخواه داده پايهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانيد - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنين و شهور مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در سال بيست و چهارم سنه ( ۹۸۷ ) نهصد و هشتاد و هفت او را با شيخ عبد النبي صدر ( که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند ) بصورت رفيق يکديگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز ميان ايشان ( نه در اثنای طريق و نه دران مقامات منيف ) اتفاق و التيام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبری معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتئ مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامهٔ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموع نمود هرج و مرج غیر واقعهٔ هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبي. صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد ( که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای ناشایسته بجناب پادشاهي نسبت میدهند ) برخے را باخفا بنابر آن ( که بیگمان محل در صدد سفارش و استشفاع او بودند ) تعین کرد - مخدوم الملک در ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهي کرد - گویند باشارهٔ عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور بر آمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گور خانهٔ او ظاهر شد ( که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود ) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کرور روپیه ازو برآمد *

شیخ عبد القادر بداؤنی در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [ و آن بدون قول فرنگی و عهد نامهٔ آنها ( که صورت مریم و عیسی دارد ) جاری نیست - و این خالی از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد ] و یا راه عراق است ( و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته ) - گویند مخدوم الملک از تعصب و تشددے ( که در مذهب داشت ) جلد ثالث روضة الاحباب را ( که لختی افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده ) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

## * میرزادهٔ علی خان *

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک ( که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده ) دستوری یافته - سال هفدهم ( که نهضت پادشاهی جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین منقلا دستوری پذیرفت ) نامبرده بهمراهئ او مرخص گشت - سال نوزدهم ( که پادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود ) مشار الیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستر بتادیب

(۲)
قاسم خان عرف کاسو ( که با جمعے از افاغنه سرشورش در حدود بهار برداشته بود ) با جمعے نامزد شد - و کردن پسندیده (۳)
بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم ( که شهباز خان (۴)
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوري یافت ) او را در همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان اعظم کوکه بشرقي دیار معین گردید - چون دران دیار کار نمایان ازو صورت نه بست سال سي و یکم نزد قاسم خان حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سي و دوم روزے ( که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست بر فوج پادشاهي افتاد ) مطابق سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

## * میرزا فولاد *

پسر خدا داد برلاس است - معني لفظ برلاس شجاع (۵)
با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بایرومجي ( که (۶)
اول کسے ست که بلقب برلاس اختصاص یافت ) مي رسد - و او پسر قاچولي بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] بود - (۴) نسخهٔ [ ب ] کنکار - (۵) نسخهٔ [ ج ] ایره مجي - (۶) نسخهٔ [ ب ] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابا عن جد دریں دودمان دیرین بندگي و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیاني باتحاف هدایا سلسله جنبان دوستي (۲) شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروي یک جهتي عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیاني بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را ( که جوانی متحلي بآداب داني و مراتب شناسي بود ) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر (۳) ساخت که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است ۰ پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستاني نمي‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتي برد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سلسله جنبان شده ۰ (۳) نسخهٔ [ ب ] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در (۳) رکاب پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه ( که اصل طینت آنها بدان سرشته اند ) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي باشد خصوص در امور مذهب و ملت ( که عصبیت (۴) و تشدد را حمیت دین فامند ) در سال سي و دوم مبادي سنه ( ۹۹۶ ) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را ( که از مشاهیر فضلای وقت بود ) بزخم جانکاه بواپسین نفس رسانید - و خود بداوري (۵) اکبري بیاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه ( چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود ) هر گروهے قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه بر گزاردے - و از طبیعت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بهند - (۳) نسخهٔ [ ب ] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ ب ] غضب - (۵) نسخهٔ [ ج ] باوردي اکبري *

فولاد ( که در تسخن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد ) کينۀ او در دل گرفته به جان گزائي بر نشست - تا آنکه نيم شبے با يکے از همسران بتاريک کوچۀ بکمين در آمد - و يکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانيد - درميان راه قابو طلبان بد سگال بشمشير گرفتند - دست او از ميان ساعد قلم شد - از فراز زين بزمين افتاد - دليران بيباک جدائي سر پنداشته پی کم کنان به پيغولۀ در شدند - زهے خنجر فولاد (۲) تاريخ اين سانحه است - ملا با چنين زخم کاري دست بر داشته خود را بخانۀ حکيم حسن انداخت - بجستجوی عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن ( که از برخے نشانهای خون حال پيدائي داشت ) آنها نمي گرويدند - عرش آشياني خانخانان و آصف خان و شيخ ابوالفضل را بپرسش پيش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشياني ميرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عريان ساخت - و بپای فيل بسته در تمام شهر لاهور گردانيد - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نيامد - ملا نيز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پيچيد - گويند شيخ فيضي و شيخ ابو الفضل بر قبر ملا محافظے چند

---

( ۲ ) يعني سنه نهصد و نود و شش هجري •

را گذاشته بودند - چون همان ایام ازدری بادشاهی بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را بر آورده سوختند ۰

چون احوال ملا خالی از غرائب نیست مجملی ازان نیز رقم پذیر میگردد - اسلاف ملا فاروقی حنفی مذهب بوده اند ۰ و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود - در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزی چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهی یافته رغبتی بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمی دانش وا پرداخته باوان تلامذه همت میگماشت اما ( چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمی دران بلده میسر نبود ) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید - چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشی گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوی استسعاد یافت ۰ و چون شاه اسمعیل ثانی فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بسیاری

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از
راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکري بدرگاه
اکبري دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفي ( که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام
باشد ) مامور گردید - و او وقائع هرساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان
جعفر تا سال ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت
بخدمت پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیاني ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوي
قضیه (۲) را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا
و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي (۳) توان کرد - ازین
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بداوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] قصه را - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] نمي توانم کرد ٭

انوار ترفض در جبین ایشان عیان می نماید - گفتم چنانچه
نور تسنن در چهرهٔ شما *

## * میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان
(۲)
می رسد - این آنکه از دیر باز به داوری جمعی ( که
خود را از نسل سکندر رومی می شمردند ) سمت معموری
داشت - و از سلاطین اطراف کسے مزاحم احوال آنها
(۳)
نمی شد - و بقلیلے باج ازانها اکتفا می نمودند - چون
نوبت بسلطان ابو سعید گورگان رسید سلطان محمد را ( که
آخرین آن طبقه است ) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل
(۴)
رسانید - و بدخشان متصرف شد - پس ازان ( که سلطان
محمد میرزا پسر سلطان ابو سعید بسمرقند فائز شده در
گذشت ) امیر خسرو شاه ( که بیمن تربیت او بمرتبهٔ امارت
رسیده بود ) چندے نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا
مسعود پسران آن مرحوم کرده بعد مکحول ساختن اول و
کشتن ثاني در ( ۹۰۵ ) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان
بر نشست - تا آنکه در ( ۹۱۰ ) نهصد و ده فردوس مکانی
گیتي ستانی ( که در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و اوزبک

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بداوري ۰ (۳) نسخهٔ [ ج ] بقلیل - (۴) در [ بعضی نسخه]
بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشينند ) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه (۲) بے اعتدالی وی ( که با دو عمزادهٔ ایشان کرده بود ) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تنسیق نموده بکابل آمد *

چون در ( ۹۱۲ ) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را ( که پدر میرزا سلیمان باشد ) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه ( ۹۱۷ ) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربهٔ (۳) رانا سانکا نهم رجب سنه ( ۹۳۳ ) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ ج ] با این همه - (۳) نسخهٔ [ ج ] در محاربهٔ *

اویس ( که میرزا سلیمان بدامادیی او انتظام داشت ) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان ( که از خوانین کاشغر است ) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزادهٔ همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو ( که نسبت فرزندي دارد ) بدهند بموقع خواهد بود - و الّا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان ( که بکابل رسد ) (۲) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسید ٭

بعد استیلاي شیر خان در هندوستان ( که میرزا کامران خطبه
و سکهٔ کابل بنام خود کرد ) بمیرزا پیغام فرستاد که در
بدخشان نیز خطبه و سکهٔ او باشد - میرزا از قبول سر باز زده
بلشکر کشي انجامید - پس از تلاقي میرزا در خود ضعف
مشاهده کرده بدر آشتي زد - و ناچار خطبه و سکه بنام
او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده
بمردم خود سپرده مراجعت نمود - میرزا نقض عهد کرده
آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان
صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شکست
بر میرزا سلیمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گردید - و از
طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و
بے اختیار بر آمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با
پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم
ماه جمادی الثاني تاریخ (۲) این واقعه یافته اند *
چون ببیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۳) ( ۹۵۲ ) نهصد
و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ
قندهار از میرزا عسکري جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد
بکابل شهرت یافت - میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۲) یعنی بحساب جمل که ( ۹۴۸ ) هجري میشود - (۳) در نسخهٔ [ا و ج]
لفظ [ سنه ] نیست ٭

شد که شاید وقتے بکار آید - درین ضمن جمعے از هوا خواهان
میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را
مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند
این ملک سپرده خواهد شد - و الّا مردم شما را بقتل
رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاوهٔ تدبیر سابق گشته
میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود -
و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان
گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتے نوشته بسرعت
متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ
از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده
خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه ( ۹۵۳ )
نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف
فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت
گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهي آمده
قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران ( که
بسنده فرار نموده بود ) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده
متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب
داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان ( که
جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد ) میرزا
بعضے محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ خود خرم بیگم مشهور بولي نعمت ( که مدار مهمات برو بود ) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت - و در ( ۹۶۷ ) نهصد و شصت و هفت فوجے فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خیر اندیشان دوربین ظاهر کردند که باین مردم مقابله با پیر محمد خان ( که چندین سلاطین نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبکیه بمرتبهٔ اتم ) از حساب دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورتے مقابلهٔ فوج قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار باشند - درینجا دو سردار بیش نیست - یکے شما و دیگر میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد - چون دید کار پیشرفت نمي شود بدخشان رویه روانه شد - بمیرزا ابراهیم ( که گرم کارزار بود ) گفتند چه وقت تلاش است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهیان است که هرگاه سپاهي از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار - لاعلاج میرزا بصد صعوبت بر آمده با

معدودے پیادہ پا چار ضرب زدہ بموضعے رسید - مردم آنجا شناختہ مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاہ داشتہ بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر ( تاریخ (۲) یافتہ است ) پیش ازین واقعۂ میرزا ابراهیم قصیدۂ گفتہ که مطلع اش این است * * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لالہ داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکے از فضلا این رباعي گفتہ * * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایۂ خورشیـــد درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس که از دست (۳) سلیمان رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم ( که مادرش بدست شاہ ابوالمعالی نا حق شناس کشتہ شدہ ) میرزا سلیمان باتفاق زوجۂ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیۂ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آوردہ دو حصۂ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را ( که از اعیان امرای بدخشان بود ) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعني [سنہ نہصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضے نسخہ] از شہر سلیمان *

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون ميرزا محمد حكيم از
تسلط بدخشيان بستوه آمد آنها را از كابل بر آورده ملک را
بمردم خود سپرد - ميرزا سليمان بتدارک اين حركت در
( ٩٧١ ) نهصد و هفتاد و يک روانهٔ كابل شد - ميرزا محمد
حكيم باستماع اين خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم
كوكه سپرده بر آمد - و از نيلاب گذشته ملتجي كومک
بعرش آشياني شد - ميرزا سليمان از بر آمدن ميرزا آگهي
(٢)
يافته جلو ريز تعاقب شده معلوم كرد كه ميرزا رفته است -
برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ كابل پرداخت -
چون شنيد [ كه ميرزا محمد حكيم با پير محمد خان وغيره
اتگه خيل امراي پنجاب ( كه بامر عرش آشياني بكومک
مامور شده اند ) قريب رسيده ] ببدخشان بر گشت - و باز در
(٣)
سنه ( ٩٧٣ ) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ كابل از امراي
اكبري خالي يافته با خرم بيگم متوجه گرديد - حكيم ميرزا
شهر را استحكام داده بغوربند شتافت - ميرزا سليمان تدبيرے
چند بكار برد - نزديک بود كه صيد مقصود بدام افتد -
ميرزا محمد حكيم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار
ميرزا كابل را محاصره كرد - آخر سعي بجائے نرسيد - بمحقر
پيشكش اكتفا كرده ببدخشان مراجعت نمود *

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ب ] معلوم گرديد - ( ٣ ) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ سنه ] نيست *

پس ازین حوادثی رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود در مانده نتوانست دمی بآسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجهٔ میرزا دختر سلطان ویس (۲) کولابي از گروه قبچاق در انتظام ملک و سپاه رشدے بظهور آورده بمرتبهٔ استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائی را ( که خود از عهدهٔ آن نتوانستی برآمد ) باو حواله کردے - بدخشیان از ناتوان بیني دامن عفت او به حیدر علي (۳) برادر دوستدارش گرد آلود تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بدمستي جواني بمحض بد گوئي هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمني خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغري ( که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید ) میرزا در مقام خواستگاري او در آمد - و بیگم پیشدستي کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئي داد - و نگذاشت که ضرهٔ او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشي بود - دریتولا ( که میرزا ابراهیم بقتل رسید ) بیش از بیش زبان طعن

---

(۲) در بعضی نسخه [ اویس ] بالف آمده - (۳) نسخهٔ ( ج ) حیدر قلي •

بود دراز کرد - همگي خيال آنکه او از بدسلوکي بستوه آمده
راه کاشغر گيرد - و ميرزا شاهرخ را در کنار خود تربيت نمايد -
خانم جدائي پسر ناگوار دانسته طعنه هاي جانکاه را ناشنيده
انگاشتي - تا آنکه ميرزا شاهرخ بسن تميز رسيده باتفاق مادر
و باغواي بدخشيان ( که بيشتر فتنه سازي و بيوفائي در سر
دارند ) با جد بزرگوار و جدهٔ ماجده بمنازعت در آمد - گاهے
بآشتي مي انجاميد و گاه بمخالفت مي کشيد - درين ضمن بيگم
وديعت حيات بسپرد - ميرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را
متصرف گشت - و مردم بسيارے از ميرزا جدا شده بدو
پيوستند - ناچار ميرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت
انداخته بعهد و پيمان خاطرجمع ساخت - و بمبالغه رخصت
حجاز خواسته روانه شد - مضمر خاطرش آنکه از کابل يا
هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسيد
ميرزا محمد حکيم بخلاف توقع پيش آمد - حتى بدرونهٔ
درست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه
راه هندوستان پيمود - در سال بيستم ( ۹۸۳ ) نه صد و
هشتاد و سه از نيلاب گذشت - عرش آشياني بامراي پنجاب
نوشت که مراسم استقبال و تهنيت بجا آورده در لوازم ضيافت
و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور
رساند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاه هزار روپيه نقد و

اسبابے (۲) ( که لائق چنان مهمان باشد ) ارسال داشت - میرزا ( که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود ) طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهی دار الخلافه منزل کرد عرش آشیاني از بزرگ منشي باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دو رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظر فریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسپ فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئي دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستي بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین شد - میرزا دانست که درکمک تاخیر است - رخصت سفر

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] اسپانے - (۳) نسخهٔ [ ج ] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگریزي
سرانجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد
شاه اسمعیل ثاني رفت - او احترام نموده جمعی بکومک همراه
کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگی شاه پر شد - مایوس
بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشي کرد - و چون کارے
بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - مي خواست بنواح
پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته
باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار
گشته باندک زد و خورد برخے بدخشیان راه بیوفائي سپرده
بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب
رفت - و آخر بآشتي گرائیده از طالقان تا هندوکوه (۲) ( که در
اقطاع میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے
باتفاق و دوستي مي گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان
نفاقے در میان مي آمد ۰ تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود
مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم
میرزا شاهرخ بخویشتن بیني (۳) افتاد - میرزا سلیمان پیش
عبدالله خان اوزبک والیٔ توران رفت که به امداد او کامیاب
خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان
پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان ( که معلوم

(۲) نسخهٔ [ ج ] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاده ۰

(۲)
کرد که عبدالله خان بر سر غدر است ) بصورت بر آمد - چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگري پیش آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و خلل آن دیار شنیده در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا ( چون ندامت سابق عائد حال داشت ) برفتن هندوستان راضي نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي مي گذرانید - در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت وقتے ( که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند ) میرزا را بنابر کبر سن ( که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] معلوم گردید •

اوست ) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد -
در مردانگي و رزم شناسي یگانهٔ روزگار بود *

## محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاري اکبر شاهي ست - به پردلي و
تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون
مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن
قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و
طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح
آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار
مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندي هرجا سه چهار گز بر کنند آب
شیرین پدید آید - از مبادئي بنای این قلعه هیچ فردے
از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه
چنتامن برهمن در سال ( ۹۴۵ ) نهصد و چهل و پنج
( چون ولایت بنگاله بجنت آشیاني مفتوح شد ) شیر شاه
سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه
جهار کهند[2] بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] چهار کند - و در [ بعضی نسخه ] چهارکهند *

را یاد داده طرح یکجہتي انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگ سازي راجۂ ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانۂ ملک آشنا ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف ڈولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) ( که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده ) افتاد - و به پشت گرمیِ آن قلعه با سلیمان خان کراني ( که حکومت بنگاله یافته بود ) دم مساهمت و منازعت میزد - و پس از چندے جنید کراني بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن سید چند گاه باندیشۂ حراست آن اهتمام مي نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن بو سگالید که بذریعۂ یکے از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

(۲) نسخۂ [ ا ] نبني - و [ ج ] نبتهي - و در بعض نسخه [ پٹني ] هم آمده ه

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر نهاد - او بمقتضاے
جنسیت بشهباز خان کنبو ( که دران هنگام راجه گجپتي را
بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در
قلعهٔ شیرگدهه محصور داشت ) ملتجي گردید - و وی گرم و
گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و
هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان باز گذاشته
خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه
بکار داني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود -
و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن
خار و بن فساد آن دیار مساعیٔ جمیله بتقدیم مي رسانید -
و پسرش حبیب علي خان ( که جوان مردانه بود ) بنیابت
پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر
تیولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی
نام در سال سي ام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج
برگشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز
پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا
آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر
جانکاه کالیوه شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتے گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکے بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم باستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر ( که در همین سال مطابق ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصري او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت ( که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود ) یکے گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا اِلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

## * میر ابو تراب گجراتي *

از سادات سلامي شیراز است - جدش میرزا یمن الدین

(۲)
سرالله ( که او را هبة الله نیز گویند - و مشهور بود بسید
شاه میر ) در علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امیر
صدرالدین شیرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
نبیرهٔ سلطان احمد ( که احمد آباد بنام او اساس یافته ) وارد
گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود -
و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوي بعهد حکومت سلطان
محمود بیگره با فرزند خود میر کمال الدین ( که پدر میر
ابوتراب باشد ) بدان دیار آمده در جانپانیر محمد آباد
( که قدیم دارالخلافهٔ سلاطین آنجا ست ) رخت اقامت
انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
(۳)
و کتب مفیده در رشتهٔ تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
(۴)
گذاشت - ارشد ایشان میر کمال الدین است که بکمالات
صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نیکنامي و
ستوده کاري سپري شد بزرگترین برادران و بني اعمام میر
ابوتراب ماند - و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیه ارادت
دارند ( که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهتوست )
و اینها را سلامي ازان گویند که غالبا یکے از اجداد ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] برشتهٔ
(۴) در نسخهٔ [ ب ] کاف نیست ◦

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بہم رسانید - سالے ( که رایات اکبری بران مملکت ظلال افکن گردید ) میر ( که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود ) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهي شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهي ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هر یکے از امرای گجرات ( که در موکب شاهي فراهم آمده اند ) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان ( که تسلط تمام دران دیار یافته بود ) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان ( که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود ) اختیار الملک گجراتي از کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

---

(۲) در نسخهٔ [ ا - ج ] لفظ [ پناه ] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان (۴) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت و نسخهٔ [ ب ] کهنبایت *

احمدآباد راه گريز پيش گرفت - اعتماد خان و جمعي ( كه با او پيمان يكجهتي داشتند ) در مقام رفتن بودند كه مير ابو تراب خود را رسانيده بحرف و حكايت گرفت - نزديک بود كه او را نيز مقيد ساخته همراه برند كه درين اثنا شهباز خان از پيش پادشاه رسيد - و انديشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نيامد - و جوهر عقيدت مير بتازگي فروغ ديگر بخشيده مورد عواطف پادشاهي گشت - و ازان وقت همواره مورد عنايات (۲) سلطاني بود *

(۳) در سال بيست و دوم سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاري حاج اختصاص يافت - و پنج لک روپيه نقد و ده هزار خلعت بمير حواله شد كه بديده وري خود ارباب استحقاق آن بقاع شريفه را بقدرے شايسته ازين موايد افضال بهره ور گرداند - در سال بيست و چهارم آگهي رسيد كه آن سفر گزين باديهٔ حجاز خدمت مامورة بتقديم رسانيده نقش پاى جناب نبوي ( عَلَيهِ التَّحِيّاتُ الزَّاكِيَةُ ) همراه آورده - چنين بر گويند كه اين همدست آنست كه سيد جلال بخاري در زمان فيروز شاه بدهلي آورد - عرش آشياني فرمود كه مير بچهار كروهي دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزيند - و حسب الامر كار فرمايان بارگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنايت - (۳) - نسخهٔ [ ب - ج ] سنه نهصد و هشتاد و دو *

سلطنت نزهتگاهے بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام
و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را
( که عزیزتر از جان بود ) بر دوش نهاده خرامش نمود - و
بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر
آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام
(۲)
تاریخ آنست *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین
تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع
ادانی و اقاصي گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت
دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدي را ( که تا
انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است ) ناستوده
میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین
باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت
و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ
علامي درین مقام موید همین معني ست که هرچند
حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلے ندارد و صیرفیان
دیده ور ناسرگي وا نمودند اما از وفور پرده داري همان
انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از
فروغ شناسائي و آزرم دوستي و قدرداني و فراخئ حوصله

(۲) یعنے سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن ( که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نگردند ) چنین احترامی بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر ( که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [ چون ایالت گجرات باعتماد خان ( که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست ) قرار یافت ] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلاک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

## * میر شریف آملی *

مساس عملی (۲) داشت - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و الحاد و (۳) زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله می‌گفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ، ج ] علمی - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست -

گردید صلح کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار دید - مزاج پادشاه
وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را
خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب
متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی
کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و قائد
تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز
منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطاني شد - در
دبستان (۳) موبدي آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت
عرش آشیاني رسید - و علانیه از طرف محمود بسما خواني با
علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد
پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبري نظر عنایت ازو نیز
بر نگرفته متفقد احوالش گردید - و آزین منزل دیبالپور ظاهر
مي شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال
بیست و دوم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار هجري
بجهت مصالح ملکي روزے چند آن سر زمین مخیم عساکر
پادشاهي بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف
این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت
است - اما تداین بیّن دارد بدانچه سکندر بیگ منشي

(۲) نسخهٔ [ ج ] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ ب ج ] مویدي *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي بر افنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطین روزگار دلالت دارد - و آن بظن غالب محتمل ایران زمین است - زایچهٔ طالع شاهي ( که استخراج نمودند ) تربیع نخستین در خانهٔ طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال‌الدين محمد منجم تبریزي ( که دران فن سر آمد وقت بود ) در دفع آن تدبیرے بر انگیخت که در دو سه روز ( که معظم تاثیر قران است ) شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلے را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و وضیع مطیع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آید - و بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - (۲) همگنان این رای را صائب شمرده قرعهٔ اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد ( که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درویش خسرو قزوینی بود - و در شیوهٔ الحاد از رفقا پا پیشترک مي نهاد - ) شاه خود را از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد



بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان
گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود
بقتل رسید - درویش خسرو ( که نیاکانش بسبب چاه کنی
اشتغال داشتند و او بکسوت قلندري در آمده با جماعت
نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت ) با آن ( که از
نهایت احتیاط حرفی بیجا کسے ازو نشنیده بود ) بمحض
اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشي
را ( که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند ) شاه
خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم
نقطه بر آمد - و منشورے ( که شیخ ابو الفضل از جانب
عرش آشیاني بنام او انشا نموده بود ) دران رسائل ظاهر
شد - و میر شریف آملي ( که شاعر تازه گوی شیرین کلام
است و از اکابر این طائفه بود ) از مشاهدهٔ این واقعه از
استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

بر متفحصان (۲) کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ ( که
در صدر گذشت ) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت
عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش
از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعري بدو در نسخهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش
خدمت میر در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب
و اعتبار اختصاص مي یافت - چون در سال سي ام سنه
( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی
عرش آشیاني ( که بمرزبانی کابل سر خود سري مي افراشت )
باجل طبیعي درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک
محروسه گشت میر بمنصب امیني و صدارت آن صوبه
سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوری بنگ
و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگي گرفت - خیلگي
و امیني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر
باقطاع میر قرار گرفت - و موهان ( که پرگنه ایست متصل
لکهنؤ ) تیول مقرری او بود - در محاصرهٔ اسر (۲) خاندیس از
محال جاگیر برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسین شد - گویند
آخرها بپایهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار
املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون
گشت - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش (۳) نبود - نام
سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه
علوفهٔ هرکس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

مخفي نماند که نقطویه ( که امنا و محمودیه نیز نامند )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ ج ] گشته •

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان دیهی ست از گیلان - او در سنه ( ۸۰۰ ) هشتصد هجری ظهور نموده - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - (۲) گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک مقاما محمودا ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله بود - و محمود خود را شخصی واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است - در ممالک ایران این قوم بسیاری بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوی اکثری ازین شرذمه ضاله را بقتل آورد و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افگند بیشتری جلای وطن گزیده باطراف و جوانب (۳) منتشر شدند - و کمتری ( که دل نهاد توطن بودند ) در اخفا و استتار کوشیدند *

## * میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ ج ] نمود - (۳) نسخهٔ [ ج ] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام
شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گردید - و چون وکالت
نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گردید سید
مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور
شد - و دران تاخت و باخت نامی بشجاعت و مردانگي
بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشین
گشت و آمیزش بخامه نویسي قرار یافت ) صلابت خان در
امور سلطنت استیلاي تمام گرفت - میان او و میر غدار
خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن تیولداران
برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشي و جمشید خان
شیرازي و دیگر جاگیرداران برار در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و
نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت -
صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسمی دیگر وا نموده در رکاب
شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر
برار افتاد - میر فراوان مال و اسباب از دست داده یاراي
بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان رجوع بعرش آشیاني
آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگیر آبادانه
سرافرازي یافت - و در یورش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان
مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخته

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه
سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته
در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک
گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ
کاویل [ که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره
نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور
است و ازان باز ( که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود ) سران
سپاه دست چیرگي بران نیافتند ] بافسونسرائی خود برگرفت -
و بحسن تدبیر لختی داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین
و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل
و سیوم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و
منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر
در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال
خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار
در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و
در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و
نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

## * معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در
عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

ميرزا محمد حكيم نسبت كوكلتاشي داشت - بشجاعت
و كاركردگي نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندي
( كه راتق و فاتق مهمات ميرزا بود ) از غبار خاطري ( كه
دنيا پرستان را باندك توهمے ميرسد (۲) ) در استيصال وی
شد او از عاقبت بيني در سال بيستم بدرگاه عرش آشياني
پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ
بهار دستوري يافت - دران ديار با كالاپهار ( كه از امرای كبار
افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت ) كارزار
نموده غالب آمد و زخمے چند برداشت - در جلدوی آن
بمنصب هزاري لوای كاميابي افراخت - و در سال بيست
و چهارم ارديسه در تيولش مقرر شد (۳) - اما ( چون امرای
آن نواح از سخت گيريهاي متصديان پادشاهي در اجرای
آئين داغ تابين آشوب عصيان برانگيختند ) معصوم خان
از ناسپاسي و تباه سري پيش آهنگ آنها گرديده علم
شورش برافراشت - و كار بجائے رسانيد ( كه بمعصوم عاصي
ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شكيب ربا شد
بنگاله رويه شتافته با قاقشالان و باغيان آن ديار پيوست
و بهيئت مجموعي مظفر خان حاكم آن ولايت را در تانده
محاصره نمود - او با وصف نيروی مبارزت دل باى داده از

(۲) نسخهٔ [ ب ] باندک توهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ ب ] از -

زر دوستی و جان پرستی به معصوم خان بیست هزار اشرفی فرستاده بپاسبانی عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین سراسیمگی قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن ( که بیشتر اموال در دست او باشد ) حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [ که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده ( نه پای پیکار نه روی گریز ) استاده بود ] رسیده گرم جوشی پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصی تباه اندیش را به نیستی سرا فرستد - بغوغای ناگهانی محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهای عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غزالی مشهدی را [ که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیبانی ( که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود ) گفته باشد ] شهرت دادند *

* بیت *

* بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم *

* وارث ملک است محمد حکیم *

(۲) نسخهٔ [ ج ] فتنه گران •

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوی لوهانی ( که درین فرصت بر ولایت اڈیسه چیره دستی یافته برخے از بنگاله نیز در تصرف آورده بود ) عهد یکجهتی بسته مقابل فوج پادشاهی معسکر آراست - پس ازان ( که قاقشالان باو مالمخالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت برگزاردند ) آوارهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتازگی شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباری و دیگر بد نهادان ازو جدا گشته (۲) معصوم خان پناه بولایت بهاتی برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهی دست تالان بر میگشاد - و هربار از عساکر فیروزی مالشے یافته بناکامی بر می گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری در همان مملکت به نیستی سرا شتافت (۳) - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخرید مظفر خان ( که بشمشیر زنی نامے بر آورده بازبهادر خود را نامیده بود ) تورانی سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازی داشت - سال چهل و ششم بزینهار در آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دیده

(۲) نسخهٔ [ ج ] گشتند - (۳) نسخهٔ [ ب ] زرخریدهٔ *

و تعهد نکوئي یافت - و در عهد جنت مکاني بتهانه داري غزنین سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشیاني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سیصد سوار رسیده *

## * میرزا مظفر حسین صفوي *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفویست - چون در ( ۹۶۵ ) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن الکه را با زمین داور و گرم سیر تا آب هیرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بدین تربیت عم بزرگوار گذرانیده در ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعیل ثاني در گذشت - شاه ( که از جانب او متوهم و وسوسه ناک بود ) قتل بني اعمام ( که مرکوز خاطر داشت ) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خویشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا ( که بایران رفته بود ) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر دیگر (۳) شاه قلي سلطان را ( که حاکم قندهار کرده بود ) مامور

(۲) نسخهٔ [ ج ] هیرمند - (۳) نسخهٔ [ ب ] نامزد -

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستیِ این بیگناهان فرستاد - او خواست باهدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائیِ ایران بسلطان محمد خدا بندہ رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراہ ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را ( که وکیل سلطان حسین میرزا بود ) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامے از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراہ گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاہ با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتادہ در قندهار محصور شد - جمعے از اقمقال ایماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پیِ جان شکریِ حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات ( که درمیانهٔ هزارجات است ) فرستاد - و محمد بیگ را ( که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ باز ] نیست *

بیات بود ) با پانصد کس بپاسبانی[۲] تعین کرد - میرزا با وی
در ساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود
حاکم آنجا ( که پدر زن میرزا می شد ) بعد نزاع و جدالے
( که فیمابین او و میرزا واقع گشت ) میانجی شده بحمزه
بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه
باعانت محمد بیگ ( که او را امیدوار وکالت ساخته بود )
حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر[۳]
قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی
کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا
متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان
شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک
مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه
محمد بیگ عذر خواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز
فرصت جسته محمد بیگ را از میان بر داشته مستقل گشت ۰
اما امرای اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی
سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران ( که بتسخیر
خراسان مامور بودند ) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با
میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت
لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنی نبود - و چون

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] سوار - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] شیبانی ۰

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و
از شاه ایران هرگز کومکے و اعانتے متصور نبود که یکدفعه شهرت
آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگي آورد - و رفتن رستم میرزا
بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود -
ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله
خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایراني و توراني
رسمے ست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت
(۲)
موروثي را بدست چغتا ندهند - میرزا محمول بر خدع داشت -
درین وقت قرا بیگ کورجائي ( که نوکر قدیم سلطان حسین
(۳)
میرزا بود - و از نزد مظفر حسین گریخته بهند آمده در
سرکار عرش آشیاني منصب فراش بیگي یافته ) متعهد آوردن
(۴)
میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهي در آمده
چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام
میرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه
بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته
(۵)
قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهي سازد - چون
شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع
بیرون آمد و با آن ( که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خدعه - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] میرزا مظفر حسین - (۴)
نسخهٔ [ ب ] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ ا ] و چون ٠

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون برآمده یک روز مهمان ما باشید - که برخے حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با او عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان ( که مرد کهنه سپاهي کاردان بود ) مهمے را ( که بآساني ساخته ) در عقدهٔ دشواري نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم آخر سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام (۲) میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار (۳) قزلباش ( چون سه منزلے رسید ) میرزا جاني بیگ و شیخ (۴) فرید بخشي باستقبال تعین شده و از سه کروهي میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - و عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزوده (۵) بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل ( که افزون از قندهار است ) سرفراز ساخت - لیکن میرزا ( که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نا فهم بود ) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ با ] نیست - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] هزار سوار قزلباش - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] گشته - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] سنبهل •

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخے
بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نیامد - آخرکار
از داد دهي (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش
یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسیمه سري بر نشست -
عرش آشیاني از حجاب برآورده به بحالیِ منصب و اقطاع
بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست
ستمگري برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت -
میرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت
نمود - اما ( چون نقش او بد نشست ) چیزها ازو به پادشاه
رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر مي گشت -
گویند میرزا از ناسازيِ روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند
نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت
حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه
( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در
سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان
خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن
عفت سرشت ( که مشهور به قندهاري محل بود ) در سنه
(۱۰۲۰) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیز بانو بیگم بوجود
آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] از دوئي دلتنگ گشته ‌‌•

(۲)
اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در ترجمهٔ پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

## * میرزا جانی بیگ ارغون حاکم تهته *

از نژاد شنکل(۳) بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمر(۴) در آویزهٔ تقتمش(۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در خرد سالی او را بر نواخته بپایهٔ ترخانی بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان می رسد - سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی را از هیچ جا چارشان باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسیدے - چنگیز خان قشلیق(۶) و باتا را بپاداش آن ( که از غنیم آگهی داده بودند ) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهی بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گردانند(۷) طبل و تومان توغ و نقاره و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چتر توغ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] جدا ترقیم یافته - (۳) در [ بعضی نسخه ] شکل - و در [ دیگرے ] سنکل بیگ - (۴) در [ بعضی نسخه ] ایکوتمر - و در [ دیگرے ] ایکوتیمور - (۵) نسخهٔ [ ج ] ثقتمش و در [ بعضی نسخه ] تقمش - (۶) در [ بعضی نسخه ] قشلق و بانا - (۷) نسخهٔ [ ب ] گردانید *

قور[ه] او نيز بردارند - ( آئين مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هيچکس بر روی دست نگيرد ) - شکارگاه[٦] نيز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکري دهد - بزرگ[٧] الوس خود باشد - در سر ديوان امرا از هر دو سو کمان وارے دور تر نشينند *

چون توغلقتمور[(٢)] امير اولاجي[(٣)] را بدين نوازش بر نواخت داد و ستد تا هزاري نيز براى او باز گردانيد - و از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه بر گذرد به باز پرس در آيد - و در پاداش خون بر اسپ نقره دو ساله بر نشانند - ته پاى اسپ سفيد نمد اندازند - گذارش او را يکے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را يکے از سران ارگيوت بدو باز رساند - سپس شهرگ او را بگشانيد - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پيشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشينند[(٤)] - خضر خواجه مير خداداد را بدين پايه بر آورد - و سه ديگر بر افزود - روز[١] توي ( که همگي بزرگان پياده باشند و يک يساول فرمانروا سواره مردم را بنهي[٢] پردازد ) همچنان ازو نيز سواري هنگامه بيارايد - و

---

( ٢ ) در [ بعضے نسخهٔ ] تغلق تيمور - ( ٣ ) نسخهٔ [ ب - ج ] بولاجي و در [ بعضے نسخه ] دولاجي [ بغير نقطهٔ حرف اول و خامس ] - ( ٤ ) نسخهٔ [ ج ] بر نشيند *

چنانچه دران بزم شادکامي (۲) به راستای کارگیا یکے پیالهٔ قمض (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابوالفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندي جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دوربین به آزمون فرا گرفته باشند ( که ازو نکوهیده کارے سر برنزند (۴) و برای سرافرازي چنین حکم رفته باشد ) لختے گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده داني کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابوسعید به والا پایگي برآمده حکومت بخارا یافت - شیباني خان (۵) اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از تبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بے سري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شادي - (۳) در [ بعضے نسخه ] خمر و در [ دیگرے ] قمر
(۴) نسخهٔ [ ج ] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در [ بعضے نسخهٔ ] شیبک خان *

بيگ ارغون ( كه امير الامرا و سپه سالار سلطان حسين
ميرزا و اتاليق پسرش بديع الزمان ميرزا بود و قندهار
باقطاع داشت ) پيوستند - چون بديع الزمان ميرزا به
بدگوهري از سلطان حسين ميرزا رو بر تافت مير ذوالنون
باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان ( كه روزگار
ميرزا سپري شد ) هردو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا
سرير آراستند - پراگندگي بخراسان راه يافت - شيبك خان (۲)
بآويزه آمد - امير ذوالنون در پيكار او فرو شد - شجاع بيگ
مشهور بشاه بيگ پور او قندهار را نگهداشت - و در سنه
( ۸۹۰ ) هشت صد و نود قلعهٔ سيوي از تصرف حاكم
سنده جام نظام الدين مشهور به جام نندا بر آورد - در
سوالف ايام حكومت سنده بطايفهٔ سومره تعلق داشت - بعد
از انقضاى پانصد سال ( كه سي و شش تن فرمانروائي
كردند ) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از
الوس جادون منتقل شد - خود را جمشيدي نژاد شمرند -
و هر يكي خود را جام نامد - بسلاطين دهلي باج گذارده -
گاهي تمرد مي ورزيدند - چنانچه سلطان فيروز شاه در زمان (۳)
پان بهته سه بار لشكر بسنده كشيده او را بدهلي آورد - و (۴)

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] شياك خان - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] مي ورزيد - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] سه بار لشكر كشيده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتي از پیشانيء او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین ( که از خویشان او بود ) بدعوئ ملک گرد دوئي برخاست - دومین باعانت سلطان محمود گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابيء سنده (۲) تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

( ۲ ) یعني سنه نهصد و سي و دو -

و چون در ( ۹۳۰ ) نهصد و سي (۲) رخت هستي بر بست پور او ميرزا شاه حسين جا نشين شد - قلعهٔ بهکر را ( که بر پشتهٔ ميان درياى پنجاب واقع شده ) از سر نو درست کرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجأة درگذشت - پور او سلطان حسين جا نشين گشت - ميرزا شاه حسين محاصره کرده در سنه ( ۹۳۲ ) نهصد و سي و دو بدست آورده حاکمے از طرف خود تعين نمود - جنت آشياني در زمان ناکامي بسر وقت او رسيدند - چندے بلطائف الحيل در بهکر نگاه داشت - پس ازان [ که ناصر ميرزا را ( که عم پادشاه مي‌شد ) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت ] بستيزه در آمد - ناچار جنت آشياني روانهٔ عراق شد - با ناصر ميرزا هم ايفا ننمود - گويند حرارتے باو عارض شده بود که بدون نسيمے ( که ميان دريا مي باشد ) آرام نداشت - ازين جهت کشتي سواره پيوسته شش ماه پايان آب شدے و شش ماه بالا رويه شتافتے - دران هنگام ( که بهکر رويه رفته بود ) برخے نامواران ارغون ازو برگشته ميرزا عيسى بن عبد العلي را ( که جد سيوم ميرزا ست - و پيشين زمان بزرگئ الوس در نياگان او بود ) بسري بر داشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست ٭

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود
( که ایالت بهکر داشت ) باویزش آمد - آشتي گونهٔ رو داد -
سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون
در گذشت سال ( ۹۶۳ ) نهصد و شصت و سه همگی آن
ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در ( ۹۷۵ ) نهصد و هفتاد
و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش
محمد باقي و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقي
برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد - و در سنه
( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج
قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده
فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد ( که گوشه دوست
و دیوانه وش بود ) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف
او میرزا جاني بیگ گرائید *

هنگامے ( که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیاني
گشت ) با قرب و جوار میرزا بملازمت نرسید - آخر سال
سي و پنجم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه بخان خانان
( که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود ) حکم
شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] سودائی مزاج و
نسخهٔ [ ب ] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ ا ] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول
داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ
سر براهیٔ جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از
بندگان خواسته فزونیٔ تهته باز نمودند - سپه سالار بتسخیر
سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بیگ با جمعیت فراوان
صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده
جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري
بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال
سي و هشتم سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم هجري برفاقت
خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب
سه هزاري و تیولداریٔ صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و
سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید
که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه
مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز
مانده اند - خودها بدست و دندان مي کشند - عرش آشیاني
از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده
بر نواخته بندر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان ( که سابق
پیشکش کرده بود ) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال
چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا
بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ باده شده - اما ناهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از مي فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعنے آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - ازوست * * قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت *
* کالای غمے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کیچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو ( از توابع بهکر ) تا بیکانیر شصت - شرقي گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کیچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن‌آباد
پای تخت بود - الحال تهته و دیبل آنرا گویند - بخوش
آب و هوائي و کثرت میوه مزیتے دارد - حسن سبز رنگ
بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه
شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین
معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون
اما فسق و فجور را نهایتے نیست - در هر هفته وضیع و
شریف بر مزار پیر پتهه میروند ( که صاحب ولایت آن
ولایت است ) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع
بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش
ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکے
تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شور تا قصبهٔ کوه مار ( و
این را رام کر نامند ) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي
نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي (۲)
گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد -
و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه
نهمردي (۳) را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان
این گروهے دیگر از بلوچ اند ( بظهري زبان زد روزگار ) هزار
کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهے ست ( که یک

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کلماني - (۳) نسخهٔ [ ج ] نهمروی *

سر او پيوسته بکچ ديگر بمردم کلماتي (٢) آنرا کاره گويند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رويه کوه‌هاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ريگ از احشام تهي و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم و چاريچه (٣) و ديگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستين شود و نيست - تابستانش بجز سيوستان معتدل - گوناگون ميوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خود رو بهم رسد - و گل فراوان - شالي بسيار و گزين - کان نمک و آهن در جغرات گزيده شود - تا چهار ماه بپايد - قسمي است از ماهي ( که پلوه گويند ) به نيکوئي و خوش مزگي کم همتا - اين ولايت غله بخش است - سيوم حصه از کشاورز برگيرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گرايد - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درين ايام تمام ولايت سنده بدست خدا يار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار سيوستان و بهکر بطريق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان ( که مملکت آنطرف درياي سنده بشهنشاه زمان

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] پيوسته بکنج ديگر - مردم کلماني آنرا الخ - (٣) نسخهٔ [ ج ] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت ) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است ( که آنرا ڈائین گویند ) - او آدمی ست بنظر و افسون جگر رباید - برخے گویند گاه گاه او را حالتے رو دهد بر هر کس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي برباید - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازند - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان بخش کرده بخورند - و پیمانهٔ زندگی آن بیخود لبریز گردد - و هرکرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شگافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انپاشته در خانه بر زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے افسون بر خوانند - درین هنگام اورا ڈهجره نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا مي باشد و به دیده وری او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستي بخشد *

## * ميرزا يوسف خان رضوي *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیاني شگرف ترقئے و بزرگ اعتبارے بهم رسانیده - و سال سي ام بمنصب دو هزار و پانصدي سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اودهه بپاسباني آن دیار نامزد گردید - در سال سي و دوم سنه ( ٩٩٥ ) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزباني آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهاي مردم بدست آورد - و شمس چک را ( که دعوي ریاست آن دیار داشت ) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سي و چهارم سنه ( ٩٩٧ ) نهصد و نود و هفت عرش آشیاني بگلگشت کشمیر ( که مثل آن سیرگاه<sup></sup>(٢) سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند ) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمرراج و کامراج یعنے بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرزبوم هر لخت زمینے را پته خوانند - و آن یک

(٢) نسخهٔ [ ج ] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بيگهه و يک بسوه است به الهي گز - کشميريان دو نيم پته
و کسرے را يک بيگهه دانند - و بديوان از قرار سه توده
جنس بر گذارند - و بشمارۀ آن هر ديه را چند خروار شالي
اندازه گيرند - هر خروار سه من و هشت سير اکبرشاهي
است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سير است -
در ربيع از يک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد
جهانباني باشد - اين وقت منشيان جزرس کاربند گشته تفاوتها
بر آوردند - ليکن از ابرام زميندارن که راستي بر روي روز
نيفتد - و بزرگو بيشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائي
کشور خديو و هم نظر برين که جمع افزوني برهمزدگي کشاورز
آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع
قرار نيافت - بر بيست لک خروار شالي دو لک افزوده
هر خروارے را بنرخ شانزده دام به ميرزا يوسف خان
تن نمودند *

و در سال سي و ششم کَيْفَ مَا اتَّفَقَ يکے از متصديان
ميرزا گريخته بحضور رسيد - و چنان برگزارد که خروار ده
پانزده افزودگي دارد - و هريک بيست و هشت دام - چون
از ميرزا استفسار رفت اين جمع افزوني قبول نکرد - بنابرين
قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعين شدند - مردم
ميرزا از خيانت وري تباه سگالي پيش گرفتند - قاضي

نور الله بر گشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری را بیاوری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغوای برخے فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتی گرائید - اما از سهل انگاری این هر دو عزیز در کمتر فرصتے هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضی علی دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتگ پا نیم جانے بدر برد - گویند ( چون یادگار کل خیال سری بسر آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید ) وقت کندن فولاد ریزهٔ بر جسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت بر خواند * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

---

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ میرزا ] نیست *

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خواندهٔ - گفت
نه - پس این بیت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم
نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیاني ازین شورش
آگهي نرسیده بود ( چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند ) سال
سي و هفتم سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ
کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز میداشتند
[ و برخے بر آنکه پادشاهے را ( که از هر سو یک ساله راه
قلمرو باشد ) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان
نیست ] پادشاه در عین بارش جریده راهي گشت - اتفاقاً
این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغي ورزیده
است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے ( که از دریاي راوي
مي گذشت ) فرمود این شعر در بارهٔ کیست　* بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلّا *

و چند منزلے پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فساد
کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانیء دیهیم خدیو ظاهر
گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعے پیش روانه
ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالهٔ شیخ
ابو الفضل شد - اما ( چون میرزا لشکري پسرش بر داعیهٔ

آن باغي واقف گشته عیال و اطفال را (۲) بارادهٔ لاهور بر آورده بود ) - آن بد سگال هم زندانی شدن میرزا شنوده زه و زادش زود گسیل کرد - و سبب حفظ آبروی میرزا گردیده رهائي یافت - و یادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسیارے را روانهٔ گریوه ساخته در استواری آن کوشش نمود - بهادران کندآور بکمتر آویزه مخالفان را برداشته بدان مملکت در آمدند - یادگار از سری نگر ( که دار الملک کشمیر است ) بر آمده به هیراپور شتافت - جوقے از نوکران میرزا ( که در کمین بودند ) نیم شبی رسیدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ریختند - و دست غارت بر گشادند - او سراسیمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز یوسف پرستار دیگرے (۳) همراهي نگزید - او را به آوردن اسپ فرستاد - مردم ( که از نا پیدائیش حیرت داشتند یوسف را در شکنجه کشیدند - آخر الامر برهنمونيء او گرفتار آمد - و دوش او را از بار سر سبک گردانیدند *

* قطعه *

* سر کشد با سرو در بستان کدو *
* یعني این سر بر کشیدن سروري ست *

---

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ را ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ج ] جز یوسف پرستارے دیگر *

* آسمان داند که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سروري ست *

گویند روزے ( که بشورش این فرومایه آگهي رسید چون مادرش نقره نام ببدکاري در لولیان همتا نداشت ) عرش آشیاني این بیت بر خواندند * * بیت *

* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یماني *

و فرمودند که بخاطر میرسد که فرو شدن این نافرجام و بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا میرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زیاده نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و یک روز بود - و همان روز ( که فرو شد ) ستارهٔ یماني (٢) بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان والیت را بجمعے ( که افزوده بودند ) قبول نکرد - لهٰذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدین خافي (٣) را با سه هزار سوار بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم میرزا بداروغگیِ توپ خانه سر بر افراخت - و در همین سال سنه ( ١٠٠٢ ) هزار و دو هجري

(٢) نسخهٔ [ ج ] یماني ستاره - (٣) در [ بعضے نسخه ] خواجه شمس الدین خان خوافي *

از تغير قليج خان بتيولداري جونپور دستوري يافت - و در سال چهل و يكم در صوبهٔ گجرات جاگير تن گشته كومكي دكن مقرر گرديد - و چون صادق خان هروي در سال چهل و دوم فوت كرد ميرزا باتاليقي شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بسرعت از محال جاگير خويش به بالاپور برار شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهي علامي شيخ ابو الفضل در بهمت و گشاد دكن خدمات شايسته بتقديم رسانيد - و در محاصره و گشايش احمدنگر در ركاب شاهزاده سلطان دانيال زياده بر ديگران تلاش و ترده بكار برد - و چون همواره دل افسردگي از دكن گزارش مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشياني استسعاد يافت - و چون بازگشت رايات پادشاهي بآگره واقع شد شاهزاده دانيال با امراى عظيم الشان از نوبدا مرخص شد - ميرزا نيز بهمراهي دستوري يافت - و در همين سال ( كه سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجري بود ) شاهزاده ميرزا را باتفاق ميرزا رستم صفوي بكومك شيخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعين كرد - ميرزا در جمادي الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطريق وطن

(۲) نسخهٔ [ ج ] جمادى الاخرى *

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر می گرفت - درماهه ماه بماه میداد - هرگاه اضافه می کرد یکماهه و نیم ماهه می گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده میداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست ( که احوالش جداگانه سمت ترقیم یافته ) - دیگرے میرزا عوض ( که نثر را خوب می نوشت ) - تاریخے متضمن احوال عالم تالیف کرده - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون ( که با برادر می گذرانید ) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس‌آشیانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار کام اندوز گردیده - چندے قلعه داری دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نوردید *

## * مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر راجه بهگونتداس است - در سال هفدهم ( که عرش‌آشیاني (۲) به تنبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (۳) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ رو داد ) او ملتزم رکاب پادشاهي بود - و پیوسته بخدمت پادشاهي مامور میشد - در سال سي ام ( که فوجے بسرداری میرزا شاهرخ بتسخیر

(۲) در [ بعضے نسخه ] بهگوانداس - (۳) در [ بعضے نسخه ] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد ) مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سي و یکم ( چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد ) مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از تهانهٔ لنگر ( که تعلق بوی داشت ) خود را به علي مسجد ( که کنور مان سنگهه درانجا بود ) رسانید - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش (۲) ستر سال در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله ( که سر بے مغز بطغیان برداشته بود ) تعین یافت - و سال سیوم ( که دکن مخیم سرادق اقبال شد ) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد ( چون در مثل چندواولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند ) او بجلادت با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر سین بمنصب درخور سرفرازي پذیرفت *

---

(۲) در [ بعضے ] چتر سال *

## * میر حسام الدین *

اصل گوهر اصلیش از معدن بدخشان و مولد و منشایش
از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور
( که در عهد عرش‌آشیانی بدرجهٔ امارت ترقي نموده ) بخطاب
قاضي خان سرافرازي یافته - و پس ازان ( که در معارک
هیجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمایان
گردید ) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش
بجای خویش رقم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز
از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب
مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گویند هزاري اکبري بود -
و همشیرهٔ علامی فهامي شیخ ابو الفضل مشهور در خانه
داشت - دران هنگام ( که بتعیناتی دکن شتافت ) ساز صحبتش
با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و ترانهٔ مصاحبتش
پر نوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت
به بیداري گرائید - و دولت پاینده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ
الهي محبت در ربود - در ریعان جواني سگالش قطع علاقهٔ
علائق و ترک هوا و هوس از گریبان جانش سر بر زده بخانخانان
را گذارد - که چنین شگرف خواهش سراپای دل گرفته -
به آساني دست از من بر نخواهند داشت - مگر بدر دیوانگي
زنم ( که شاید مرا بمن را گذارند ) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

(۲)
مزار سلطان المشائخ بقیهٔ عمر مي گذرانم - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح درآمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خواند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل و لای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته باعزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عریضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسید به انزوای دهلي مأذون گردید - زوجه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرویشان داد - گویند سي سال بگوشه نشیني بسر برد - و دوازده هزار روپیه خرچ خانقاهش هر سال از جانب خانخانان مي رسید - بعد از اختیار درویشي هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

## * مخصوص خان *

(۳)
برادر خرد سعید خان چغته است - در ایامی ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] میگذارم - (۳) نسخهٔ [ ب ] برادر خواجه سعید خان *

عرش آشیانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد ) سعید خان
را ( که صوبه دار ملتان بود ) بدان ناحیه رخصت کرده او را
همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز
خان بمهم گجپتی تعین گردید - و چون در سال بیست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل
بنابر متنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان
مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [ که پادشاه خود
بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب
جلال آباد ( که لشکر کلان درانجا بود ) متوجه گردید ] خان
مذکور را همراه گرفت - و در مهم اوڈیسه ( که بسرداری راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد ) مصدر ترددات شایان گردید - پستر
(۲)
همراه شاهزاده سلطان سلیم تعین گشته سال چهل و نهم
همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاری
سربلندی یافت - در اوائل عهد جنت مکانی زنده بود - تاریخ
فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام ( که پدر ازو
گران‌خاطر بود ) پس از جلوس جنت مکانی ( چون سعید خان
(۳)
برادر کلانش برای منصب او عرض کرد ) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از کسے ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الٰهی
و مرحمت پادشاهی تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ ( ب ) چهل و ششم - (۳) نسخهٔ ( ب ) عرضی کرد *

## * میر معصوم بهکري *

نامي تخلص - نیاکانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای او تولیت مقبرهٔ بابا شیر قلندر را ( که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده ) بشرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر (۲) سید صفائي نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائي گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم (۳) آنجا دل نهاده توطن گردید - و به سادات کهابروت سیوستان نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگري ( که از توابع بهکر است ) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حسبه آشنا گشت - چون بشکار نهایت مولع بود اکثر اوقاتش بتصید مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید - شیخ اسحق فاروقي بهکري ( که در سرکار خواجه نظام الدین احمد هروي دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده ) بنابر قدم معرفت ( که در وطن یکجا بکسب علوم مي پرداختند ) میر را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] میر سید صفای - (۳) نسخهٔ [ ج ] و بسادات کهابروت نسبت نمود *

درميان بود - صحبت مير ( كه در تاريخ داني يگانهٔ روزگار بود )
(٢)
در گرفت - چنانچه خواجه هم اشعارے بمصاحبت و همدمي
مير دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدين
احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجويز منصب امتياز
گرفت - و بمرور ايام نامي بشجاعت و مردانگي بر آورده
در خدمت عرش آشياني دولت روشناسي اندوخت - تا
سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پيماى عزت بود -
و بتدريج بقرب و اعتبار پادشاهي امتياز يافته بحجابت
ايران مامور گرديد - و بفرط فراست و كارداني مورد
الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ايران ديار مراجعت
نمود در سنه (١٠١٥) يك هزار و پانزده از بارگاه جنت مكاني
(٣)
بعنوان امين الملكي به بهكر رفته بود كه وديعت حيات
سپرد - گويند بمنصب هزار اكبري رسيده بود - شعر را خوب
مي گفت - اين بيت ازوست *　* بيت *

* چه خوش است آنكه از خود روم و تو حال پرسي *
* بتـو شرح حـال گويـم بزبـان بيزبـاني *

ديوان نامي مثنوي معدن الافكار در جواب مخزن الاسرار تاريخ
هند و مختصرے در طب ( كه بمفردات معصومي موسوم است )
تاليف اوست - و كتابه نويس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(٢) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ هم ] نيست - (٣) به بهكر رفته وديعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را بر سنگهاي مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته خصوص در بلدهٔ سکهر ( که مسقط الراس اوست ) - و درمیان دریای پنجاب ( که گرد بهکر است ) عمارتی ستیاسر نام بنا نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبذ دریایي تاریخ (۲) آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت (۳) را بجائی رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان مي فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه و فصلانه و جمعگي مقرر کرده بود - اما آخرها ( که بوطن رفت ) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهی مردم آنجا متاذي گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود ( که تقید مي کرد که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند - پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکاني پرسید پس درین وقت سلاح برای چه پوشیدي - گفت وصیت پدر من است که شب چوکي با سلاح باشي - و چوکي نویس هم گواهي داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

( ۲ ) یعنی سنه هزار و هفت هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش باو بخشيده بود - در بخشيگري قندهار مدتها بسر برده - زرهاي پدر را ( كه به سي چهل لک روپيه بود ) (۲) باسراف خرج كرده دماغي بهم رسانيد كه سر تواضع بكسے فرود نمي آورد ) - و با هيچ صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوكران بيش قرار وضع پاكيزه داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش مينوشت - اما باقسام مغيرات خو گرفته ظالم طبيعت گشت - در ماندو بركاب جنت مكاني رسيده تعين دكن گرديد - مدتے درانجا گذرانيد - چون حاصل جاگيرش كفاف معيشت او نمي كرد ترک روزگار كرده در وطن طرح اقامت ريخت - و باملاک و باغات پدر قناعت ورزيد - در سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پارهٔ ازانها ببلدهٔ ملتان نقل نموده اند *

## * ميرزا شاهرخ *

پسر ميرزا ابراهيم بن ميرزا سليمان والئ بدخشان است - بعد كشته شدن پدر در كنار تربيت جد بزرگوار پرورش يافت - چون بسن شعور رسيد ازانجا [ كه مابين والدهٔ ميرزا محترم خانم و جدهٔ مكرمه خرم بيگم ( كه ميرزا سليمان باختيار او بود ) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود ] بحرفهاي خانه برانداز

(۲) نسخهٔ [ ب ] كه بسي لک روپيه - و نسخهٔ [ ج ] كه سي چهل لک روپيه

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت
در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن
احوال او تحریر یافت - و ازان باز ( که میرزا سلیمان بهند
آمده رخصت حجاز گرفت ) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت
استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت
کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و
بتفویض ولایتے ( که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا
سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین
گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود
زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست
مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد -
حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند -
عبد الله خان والی توران ( که وقت جو بود ) این خبرها
شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند -
ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري
بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساري
سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد - میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والیِ توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال تباه‌تر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان ( که بهمین خبر از کابل برآمده بود ) دوچار شده براه سپری افتادند - درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران سراسیمگي پای اسب میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید - آن هم صحرائي شد - یکی از همراهان میرزا سلیمان را بر اسب خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستي بران گریز پا برآمده تیزپویگي بکار بردند - درین دوا رو حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغی بر دل پدر نهاد - چون میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پیوست - کنور مانسنگهه در حوالیِ دریای سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و نهم در دارالخلافة شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص یافت - و بانعام یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گردید - سال سي و هشتم آخر سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم

عرش آشیانی شکر نسا بیگم [2] دختر خود را بعقد ازدواج او
در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاري بلند پایه
ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزانی
داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن
تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر برخاسته بمالوه آمد
اوجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته
باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح
اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری میرزا شاهرخ و
سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج
هر سه دنیاداران دکن ( که بسری خواجه سهیل خان
بیجاپوري صف آرا بود ) به پیکار در آویخته آویزش سخت
نمود - راجه علي خان [3] مرزبان خاندیس ( که سردار جرانغار
عساکر پادشاهي بود ) با بسیارے فرو شد - اکثرے را پای
همت از جا رفت - سران راجپوتیه دورتر رفته ایستادند -
میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب
تار برفراز اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را
علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال
چهل سیوم ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجري حضور طلب

---

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] شکر النسا بیگم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي
بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر
شتافت میرزا را بپاسبانیِ آن ناحیه گذاشت - هنگامے ( که
خان خانان از حضور باحمد نگر رسید ) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از کنار نربدا بهمراهیِ شاهزاده باز تعین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدهٔ
هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري
سنه ( ۱۰۱٦ ) یکهزار و شانزده هجري در بلدهٔ اوجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلي بیگم دختر میرزا محمد حکیم ( که نیز در حبالهٔ نکاح
میرزا بود ) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه
نعش را بجماعهٔ مکارے داده روانه نمود و خود ببصره آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - آله وردي خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضي داراے ایران اورا با میرزا

سلطان علی مکحول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانهٔ او
و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و
نیک طینتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ
خود می نویسد ( که اگرچه در عالم بی حقیقت ترے از
بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست -
بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندی نمیداند -
از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود -
در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان
جعلی دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را
میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت
میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه
خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا
سلطان از خرد سالی در خدمت جنت مکانی تربیت
یافته بود - می خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل
بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو
استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان
بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد -
غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور
بمیرزای فتحپوری در عهد جنت مکانی بخشیٔ دکن بود -
بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقي نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگیر پرگنهٔ نیم کهار بیهواره مي‌گذرانید ۰ دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

## * میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسي نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولي ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم ( صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام ) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري و معنوي استفاضه از بسیارے اکابر زمان بر گرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا وَ اَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُونَ - چون سید مرید عبد الله یمني شافعي ست برخے او را شافعي مذهب پنداروند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنیفـه *

* آئینهٔ خویش پیش دارم *

* اینهـا همه تابعان جد اند *

* من مذهب جد خویش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قریب به پانصد رسیده - صیت فضائلش چون باقطار عالم انتشار یافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه ( ۷۲۸ ) هفصد و بیست و هشت یا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزید - و در قصبهٔ ماهان (۲) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را یک گونه اختلافی در اولاد سید بزرگوار افتاده - آنچه ازین سلسله ابًا عَن جَدٍّ در بلدهٔ یزد بر وسادهٔ نیاگان عالي شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امیر غیاث الدین مي گیرند که فرزند بلا واسطهٔ سید است - و برخی برانند که آن عالي قدر را غیر از شاه خلیل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن ( که شهر بدر (۳) احداث کردهٔ اوست ) غائبانه معتقد سید گردیده التماس قدوم یکے از اولاد امجادش نمود سید بجدائی فرزند ( که غیر ازو در باغ حیات ثمرے نداشت ) راضي نشده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] باهان - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] بیدر •

پسر زاده میر نور الله را روانه نمود - دریں صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی داشته با امرا و شاهزادها تا حوالیٔ شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز تقدیم (۲) فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهے برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمني در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشیني ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخهٔ [ ب ] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت -
و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را ( که مخالفت ورزیده بود )
مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود او
زندان گریخته آخر کار کشته گردید *　* ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لختي در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند -
یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علٰحده دارد - و آنرا
منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها ( که در
یزد و کرمان بجانشیني جد بزرگوار اختصاص دارند ) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آبای گرامي
اقرب اند - و آن ( که ازین دودمان در فارس و عراق بر
مسند دولت و حشمت بر آمد ) میر نظام الدین عبد(۲) خلف
شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین
خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ ب ] میر نظام عبده *

نیز بمیر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در
امور وکالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰)
نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات
چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثاني
( که بتقوی و پرهیزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش بانتظار
مثوبات مصروف ) شاه طهماسپ صفوي همشیرهٔ خود
خانش خانم را بعقد ازدواجش درآورد - و او در همدان
برحمت حق پیوست - متروکاتش زیاده بر چهل لک روپیه
بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران
و صبیه اش پري پیکر خانم تقسیم یافت - میر میران مورد
اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز
گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز
بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت بر افراختند - عقیدت کیشان
سلسلهٔ شاه نعمت الله باو مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار
سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت
اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات
در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حاصل ادرارات و
محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد -
و چون مزاج میر خالي از واقعه طلبي و شورش‌اندازي نبود
در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاکم کرمان و یزد را ( که مرد محیل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد ) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالیٔ یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع مظنهٔ (۲) اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحیل نگاه داشت (۳) - تا آن که او خود بخود کشته شد - معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود - اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله ( که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود ) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را ( که دختر میر میران بود ) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان ( که بنشهٔ پر زور کامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت ) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش ( که شوهر دختر شاه طهماسپ بود ) در اصفهان باجل طبیعي در گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] دفع - (۳) نسخهٔ [ ج ] نگاه میداشت ۰

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف آورد در باغ گلشن ( که مقام و مسکن میر خلیل الله است ) نزول فرمود - حرم محترمش ( که دختر اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسپ بود ) بلوازم مهمانداري پرداخت - شاه میر خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد باو ارزاني داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بنابر جهتی مورد عتاب شاهي گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالي و بے سرانجامي رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم جهانگیري ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة لاهور بآستانبوس جنت مکاني شرف اندوز گشت - و منصب هزاری دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده هزار روپیه برسم مدد خرچ چهرهٔ کامیابي برافروخت - و هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته به صالح بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید - و دو پسرش میر عبد الهادي و میر خلیل الله ( که بنابر صغر سن در ولایت مانده بودند ) جنت مکاني از فرط تفضل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احول آنها ( که هر یکے رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند )
بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگي
استعفا جسته برسم گوشه نشیني مي گذرانید - و اعلی حضرت
از قدر شناسي بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در
جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص مي‌گردانید - پسرش
میر نعمت‌الله بمنصب هزاري سرافرازي یافت - در سال بیست
و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوي نبیرهٔ میرزا
رستم قندهاري ( که بفوجداری جونپور سرافرازي یافت ) بنیابت
مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیري بخطاب
خاني و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو مي بود *

## * محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیاني ست - ابتدا بتعیناتي صوبهٔ
بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد
باغیان بنگاله از انتظام برافتاد او چندے با اهل بغي
هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام
همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در
مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم
( که پاسباني کابل به قلیج خان باز گردید ) کشمیر از تغیر
میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم ( که

پادشاه بجنوبي ديار نهضت فرمود ) بعضے از مردم کشمیر ابیاچک [(۲)] پور حسین را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگیختند - علي قلي پسر نامبرده با جمعے آویزش نموده چهرهٔ فیروزي برافروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات و ششصد سوار و عنایت فیل و حمزه بیگ به هفت صدي ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند - و سال چهل و هشتم ( چون علي راى زمیندار تبت خرد پا از حد ادب بیرون نهاده بحوالی کشمیر آمد ) مشار الیه با جمعیت خود بمقابله شتافت - زمیندار مذکور از غایت رعب بے جنگ عرصهٔ فرار پیمود - مقارن آن سیف الله پسر قلیج خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائے ( که گذر سوار میسر بود ) تعاقب بعمل آمد - و سال چهل و نهم اکبري در مالش ایدر زمیندار مرو رتنبیه ابیا چک پاي همت افشرده با آن ( که مخالفان به پناه گریوها سر راه گرفته بسنگ و تیر کارزار مي‌کردند ) بر کوه بر آمد - و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت - سال دوم جهانگیري از حکومت کشمیر معزول شد - پایان احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبري بمنصب هزاري رسیده *

---

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] انباچک پور حسین چک •

## * مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیانی ست از کره مانکپور باسیری آمده بخدمت دربانی خادمان محل بسر می برد - در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزینه داری شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشیانی قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولیای دولت گردید سپرد او شد - و سال بیست و یکم ( که کنور مانسنگه جهت تنبیه رانا پرتاب زمیندار میوار تعین گردید ) نام مهتر خان نیز داخل همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موی الیه چنداول فوج ظفرموج بود - پستر بکومک امرای دیار شرقی مامور بوده مصدر نیکوخدمتی گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاری ذات و سوار مرتقی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۷ ) هزار و هفده هجری از دار فنا بسر منزل بقا پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - ساده لوحی او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد قافلهٔ سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون این معنی بسمع خان مشار الیه رسید دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت من یافتم - بفاصلهٔ روزے چند کسے پرسید که چه یافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازي نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگي نیک ذاتي فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت این قوم بسیار مي کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیري منصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار داشت - ابوطالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچيء صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب آمده بتقریبے گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچيء آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار بر خاست - مردم به ابو طالب گفتند که این حرف چرا گفتي - نمیداني که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

## * میرزا غازي بیگ *

پسر میرزا جاني بیگ ترخان است حاکم تهتهٔ - چون

میرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و
عرش آشیاني غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته
آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند (۲) آبایي گرامي
برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس ( که
وکیل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود ) بفکر
دیگر افتاد - عرش آشیاني سعید خان را با پسرش سعد الله
خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهنموني سعادت
دز بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن
هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند -
چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکاني رسید نقش
طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته
بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گردید - و
چون حسین خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره
نمود میرزا با فوجے شایسته تعین شد - پس ازان حکومت
قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک
با مترددین عراق نامے برآورد - و با شاه عباس طریقهٔ
مراسلات مسلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در
سنه ( ۱۰۱۸ ) یکهزار و هژده (۳) میرزا سه چهار روز بیماري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بمسندآرائي برآمد - (۳) نسخهٔ [ ج ] هزار و هیجده •

( ۲ )
کشیده در بیست و پنج سالگی فوت کرد - غازي تاریخ
است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان ( که
مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان
چرگس میرزا بے عنایتي داشت ) بستند - میرزا غازي بیگ
بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم
شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گویند در قندهار
شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت
و اسپ ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر
( که حلیمي بود ) - میرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي
بے نظیر بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا
مرشد گفته * * قطعه *

* گر نغمهٔ سازت بسکون مي‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون مي‌آید *
* از بسکه بگرد زخمه‌ات مي گردد *
* پیچیده ز طنبور برون مي‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود -
مثل ملا مرشد یزدجردي و طالب آملي و میر نعمت الله
واصلي و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفوري گیلاني
از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

---

( ۲ ) یعنے سنه هزار و هیژده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي
دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور
شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد
(۲)
و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید که معاودت نماید -
فغفور در جواب اعزه نوشت * 　　* قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرگس باشد *
* حیف است که لوث دامن کس باشد *
* خر را طلب شـاخ زیادت طلبي ست *
* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب
درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که
هر شبے یکے را از هر جا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی
او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے
بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

## * میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیہے ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل
خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ
عبد النبي صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و
چون عبدالله خان اوزبک والیٔ توران به بادشاه بر نوشت که

(۲) نسخهٔ [ ج ] که شاید *

که اجلّ موانع در ارسال رسل بعضے انحرافات دینی بود که بر السنه شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سي و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچیگري روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ ( که باو رقم پذیر گشت ) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * * شعر *

* قِیلَ اِنَّ الاِلٰهَ ذُو وَلَدٍ *
* قِیلَ اِنَّ الرَّسُولَ قَدْ کَهِنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُولُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الوَرٰی فَکَیْفَ اَنَا *

میران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سي و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائي بود - میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میر عدل هر دو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقي کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے ( که جنت مکاني در ایام شاهزادگي نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

مي خواند سید بطور خلیفه مي بود - شاهزاده بسیار دوست میداشت - روزے بسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما میرسد قرض ذمهٔ شما ادا میکنم - یا هر منصبے که میخواهید مي دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - او ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري در خواست - جنت مکاني بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید - سید محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مکاني چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر بپادشاه عرض نمود که آنچه عرش آشیاني در مدت پنجاه سال بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند مشت استخوانے مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف افتاده - همین که بحضور پادشاه مي آمد بنیروی حب جاه دیر تر مي استاد - و بے استعانت غیر براه زینه آمد و رفت مي کرد *

* فرد *

* نیستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *

* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست ودیعت حیات سپرد - گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال لب باشعار

مي گشود - پس ازان ( که قامت قابلیت او بخلعت افتا
مخلع گردید ) بپاس شریعت غرا خود را ازان باز داشت -
پسر کلانش میر بدر عالم مذروي بود - و پسر دوم سید
نظام مرتضی خان ( که بمصاعد امارت (۲) ارتقا نموده ) ذکرش علحده
سمت ترقیم (۳) یافته *

## * میرزا چین قلیج *

خلف ارشد میرزا قلیج محمد خان اکبري ست - از ارباب
فضل و کمال بود - نزد ملا مصطفی جونپوري (۴) تلمذ نموده
کتب درسیه را گذرانید - و باکثر صفات حمیده متحلي
گردید - و در جود و سخا دستے بلند داشت - و خالي
از شجاعت و پردلي نبود - و بتدابیر ملکي بسیار میرسید
و مدتهاي مدید در فوجداري جونپور و بنارس گذرانید -
و گویند در مجلس آرائي سلیقه داشت - محفلش قسمے
باسباب عیش و طرب آراسته و پیراسته مي گردید که
مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون
پدرش در عهد جهانگیري ودیعت حیات سپرد برادر خرد
او میرزا لاهوري ( که نزد پدر محبوب ترین اولاد و با
هزاران ناز و نعمت پرورش یافتهٔ کنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] امارت و فضل و کمال - (۳) نسخهٔ [ ج ] تحریر -
(۴) نسخهٔ [ ج ] نزد ملا مصطفی تلمذ نمود *

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شیطنت بریده بودند ) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغے ( که داشت ) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالیٔ جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغیان کرد - تا آنکه بشومیٔ او میرزا چین قلیج (۲) دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دوم هجري هنگامے ( که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت ) بسبب ملا مصطفیٰ را ( که از مشاهیر علماي جونپور بود ) بسبب استادیٔ میرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته ( که بسمت آخوندیٔ آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود ) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبلغ علمش وا رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیتے بود از

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بشوخي - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] آصف خان *

جلال بل آفتي بود مالامال از وبال و نكال - هيچ حيثيتي
نداشت - پارچهٔ گوشتي كريه منظر بد خصال - و عيش و نشاط
او منحصر بآواز تازيانه بود - تمام روز بايستي صداى تازيانه
بگوش او برسد - يک لحظه از سياست خلق خدا نمي آسود -
خدمتگاران را زنده در زمين دفن ميكرد كه خبر منكر و نكير
بيارند - و بعد ازان ( كه قبر را وا مي كرد )(۲) آن مظلوم را مرده
مي يافت - در كوچه و بازار بر دوش نفران سواره ميرفت -
و فريادش بسبب عمدگی پدر هيچ جا نمي رسيد - دران
وقتي ( كه پدرش صوبه دار لاهور بود ) گاهيكه مي شنيد بخانهٔ
هندوئي عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته
مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پيش پدرش فرياد ميرفتند با آن
همه علم و تقوى ( كه خود را مجتهد وقت مي دانست )
آنقدر مغلوب محبت پسر بود كه جواب ميداد كه گويا
شما با ما نسبت قرابت درست مي كرده باشيد - و چون
ميرزا چين قليچ بشامت آن تبه كار گرفتار گشت ميرزا
لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتي محبوس بود - آخر
رهائي يافته يوميه مقرر شد - به پاى درسن اكبرآباد بكنار
جون خانهٔ ساخته كبوتر بسيار بهم رسانيد - وجه معيشتش
بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مكافات اعمال زشت

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] قبر وا ميكرد ٭

خود مي كشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليچ محمد خان مثل ميرزا چين قليچ و قليچ الله و بالجو قليچ (۲) و بيرم قليچ و جان قليچ - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

## * ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملك تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماي سرگروه همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان كه تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت ) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يكهزار و سيصد سوار و پستر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتي سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه شتافته - و پستر (۳) برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علي

(۲) نسخهٔ [ ج ] بالو قليچ - (۳) در [ بعضي نسخه ] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

## * محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افگندند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

## * میرزا علی بیگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگي با

سری و سرداری بکار می برد - در یساق دکن کمکی شاهزاده
سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتی
بر گشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم
در مهکر بنگاه ساخت - آزدر خان و عین خان با دیگر
دکنیان بشورش آرائی برخاستند - صادق خان گزین فوجے
بسر کردگی میرزا تعین نمود - او ناگهانی بر اُردوی آنها
ریخته برشکست - و فراوان غنیمت و فیلان و زنان اکهاره
بدست آورد - آزین چیره دستی خداوند خان و غیره امرای
نظام شاهیه با ده هزار سوار بسیچ پیکار در سرگرفتند - صادق
محمد خان بهراوای میرزا علي بیگ هشت کروهی پتهری (۲)
بر ساحل گنگ در آویخت - میرزا آن روز کارنامهٔ مردانگی
بجا آورده خداوند خان را ( که با پنج هزار سوار بدو
آویخته بود ) درهم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعهٔ
راهوتره (۳) از مضافات دولت آباد را بمحاصرهٔ یک ماهه برگرفت -
و در همین سال بکوشش او قصبهٔ پتن ( که باستان شهرے
است بر ساحل گوداوری ) گشوده گشت - و در آخر این سال
قلعهٔ لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و
این هردو قلعه از کم آبي مسمار شده تا امروز بر همان
نهج است - میرزا در هنگام سپه سالاری شیخ ابو الفضل هم

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] پاتهري - ( ۳ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست *

آویزهای نمایان نموده کارهای شایسته سر کرد - و در گشایش
قلعهٔ احمد نگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در
(۲)
سال چهل و ششم عرش آشیانی در جلدوی حسن خدمات
میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان
مدتے کومکیٔ خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد
جنت مکانی بمنصب چهار هزاري سر افرازي یافته بحکومت
کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتعیوانداری صوبهٔ اودهه شتافت -
و هنگامی ( که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیري گردید )
بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز
خان کنبو را ( که درون محوطه است ) دیده در بغل گرفت
و گفت دوست قدیمیٔ ما بود - و جان داد - همانجا مدفون
گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم
ربیع الاول سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج هجري بمنصهٔ
ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه مي داشت اما همه
(۳)
عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے فضلا و صلحا دوست
بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیرینی در سرکار او
بسیار بتزک بود - و اقسام مربای و اشربه و انواع شیرینی در
مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] چهل و سیوم - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] بسیار *

# * میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسي بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسیني میرسد (۲) - میر شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولین به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقضی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بني اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیاني رسیده سال سي ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بسه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیاني میرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود باگره رسید - پیشکشے (که تا این زمان بدین خوبي از دکن (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ج ] الرشي - (۳) نسخهٔ [ ج ] رسیده *

نيامده بود ) از نظر پادشاهي گذرانيد - چون با شاهزاده سلطان
سليم خصوصيت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري
و مرحمت نقاره و علم پايه برتر افراخت - هنگامے ( كه
سلطان خسرو از اكهاڑه بغي ورزيد ) مير باصلاح دستوري
يافت كه آنچه از ملك بميرزا محمد حكيم متعلق بود سلطان
متصرف شود - او از كم خردي و تيره بختي راضي نشد - چون
دستگير گشته با رفقا بحضور رسيد حسن بيگ بدخشي ( كه
مدار عليه مهمات او شده بود ) بحضور جنت مكاني زبان
دراز ساخته گفت كه نه من تنها رفيق بودم همه امرا كه
ايستاده اند درين كار شريك اند - ديروز مير جمال الدين
انجو ( كه بمصالحت آمده (۲) ) قول منصب پنج هزاري از ما
گرفته - مير رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم
بيباكانه عرض كرد كه عجب حضرت ( كه گوش بر سخن اين
فضول دارند ) او ميداند كه مرا مي كشند - جمعے ديگر را
هم بجانب خود مي كشد - شريك غايت درين امر منم -
بهر عقوبتے ( كه سزاوار باشم ) بايد رسانيد - پادشاه ازين
حرفها اعراض كرده بمير دلاسا فرمود - پس ازان بحكومت
صوبۂ بهار نامزد گرديد - و در سال يازدهم بخطاب عضد الدوله
بلند نامي يافت - مير خنجر مرصعے ( كه خود در بيجاپور

(۲) نسخۂ [ ج ] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند - و بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای (۲) کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظرفریب زینت افزوده بود ) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري ( که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است ) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعی شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

## * میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشیني او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

(۲) نسخهٔ [ ج ] نشانده *

جگت سنگهه ( که پسر کلان راجۀ مزبور بود ) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه ( که بحال بهادر سنگهه داشت ) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان تری آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشۀ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافۀ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شانزدهم جهانگیري مطابق سنه ( ۱۰۳۰ ) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

## * میر فضل الله بخاري *

از سادات بخاراست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقی بلند پایۀ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقی بعلم صناعت بهم رسانید - و هواى کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسے شنید و جویای این امر شگرف دید گرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمری بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره می ساخت - و در خانهٔ خود سکه می زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بر بست - معهذا در ضمن این دست کاریها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست می نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه می افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگری سرکار شاهزاده می پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موما الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و تیولداری هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

---

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والی حیدر آباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گلکنده را ( که پای تخت سلاطین تلنگ است )
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبي متعین بود -
پس ازان ( که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والیٔ مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد ) اهل ملچار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود
بخاطر جمع بر آمده مي گشت ناگاه از قلعه زنبورکے بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهي بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سریر آرائي اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگریٔ فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داریٔ بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگي ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشي منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتے بقلعه داریٔ چاندرر (۲) و سنگمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
( که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند ) میر نور الله سید

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] چاندور - (۳) نسخهٔ [ ج ] سنگمیز *

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها می پرداخت - و با منصبی قابل صاحب اسباب و اقبال (۲) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکی و بے اعتدالی اکثر بکمی منصب معاتب می شد - و با وصف این باعتبار خانه زادی آنچه از احوال ملکی می نوشت منظور می شد - چنانچه هنگامی ( که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اواس گذشته بخاندیس آمد ) خان جهان بهادر ( که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود ) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بگلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسر زادها (۳) بسیار داشت - پرگنهٔ بیر (۴) سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - او

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اقبال - (۳) نسخه [ ج ] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [ ۱ - ج ] نیره

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شده - آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کسی مانده بود بطور آحاد الناس بسر می برد *

## * معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والده اش مرضعهٔ جنت مکانی بود - اواخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاری فائز شده - پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکانی زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاری و خطاب معظم خان سر بلند گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار رایت بلند پایگی بر افراشت - پستر بصوبه داری دهلی بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داری خسرو در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته تردد بلیغ نمود - و پریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم آورد - و چون دران ایام خسر او پای در زاویهٔ عدم در کشید و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو می پرداخت - آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داری بنگاله

و تغییر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانے بنام او صدور یافت - او کشتي سواره باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانے در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

## * محمد تقيء سیم ساز مخاطب بشاه قلي خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمصاعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوري بخت بخشيء سرکار شاهي شده از عمدهاي دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هر دو بمقصد پیوستند راجه ( که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست ) از گریزفکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آيد - ناگزير محمد تقي طلب حضور گشت - و پهتر بفوجداري مالوه و حراست حصار ماندو ( كه در تيول شاهزاده بود ) سر افرازي يافت - و در هنگامے ( كه شاهزاده از راه تلنگ (۲) بارديسه در آمد ) احمد بيگ خان نائب صوبه داري (۳) آنجا در خود سر پنچگي ملازمان شاهي توانائي در خود نديده پيش عم خود ابراهيم خان فتح جنگ باكبرنگر شتافت - شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثي [ كه جناب شاهي را پيش آمد - و از بنگاله بدكن برگشته سواد ديويگانون (۴) ( كه بالاي كتل روهن كهره است ) معسكر گرديد ] بترغيب و تحريك ملك عنبر حبشي ( كه از جانب او ياقوت خان حبشي در حوالي برهانپور اقامت ورزيده بتاخت و تاراج اطراف مي پرداخت ) شاهزاده نيز عبدالله خان را با شاه قلي خان روانه نمود كه چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي خالي ست يحتمل كه بتنگ تگ پا بدست افتد *

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحكام برج و بارهٔ شهر پرداخته در لوازم كارآگهي دقيقهٔ مهمل نمي گذاشت اينها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان ( كه اعل

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] تلنگانه - (۳) نسخهٔ [ ج ] نائب صوبه دار - (۴) نسخهٔ [ ج ] ديولگانون *

باغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گرداند که دور دور شاهجهان غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمعے کثیر را بمقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلي خان ( که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند ) با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند ( و امید کمک منقطع بود ) ناگزیر خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح مي ورزید - و الّا اگر کمک مي نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کبیدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گردید - معامله فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ تونس (۲) ببرهانپور رسید برخے یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضے را مقطوع الید ساخت - چون از نیرنگیِ فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود روزے ( که خواجه عبد الخالق خوافي (۳) را بقتل آورد ) آن جوان جلادت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

## * ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشي و فقر مي گذرانید - خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادیِ جواني در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتے ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهے بکمال داشت - با وصف فضائل رسمي به پیرایهٔ ثقاهت و دینداري و زیور صلاح و و پرهیزگاري متحلي بود - پس ازان ( که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ ج ] پولس - (۳) نسخهٔ [ ج ] خان *

افادہ بر روی طلبہ باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب
در آمد - ازانجا کہ قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ
یمین الدولہ آصف جاهی ( کہ شاگرد رشید ملا ست ) اتفاق
افتاد - و باستادی آن نوئین بلند مرتبت شہرۂ آفاق گشتہ
بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسلہ را در زمان جنت مکانی قرب و
امتیاز ما فوق حاصل شدہ و ترقیہای سترگ پیش آمدہ
خویشان و منتسبان این دودمان بہ معارج کامرانی بر آمدند -
و غلامان و نوکران این خانوادہ خطاب خانی و ترخانی
یافتند - آصف جاهی ( چنانچہ اکتساب فضائل صوری را
از یمن انفاس آن بزرگ می دانست شگرفیٔ اقبال و
مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشتہ ) بر احترام
و اکرام بیش از بیش افزودہ - و بوسادۂ خدمت صدارت
کل ممالک محروسۂ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر
بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال
شتافت - همگی املاک و باغات و تمامیٔ منزل و محالات
ارغونیہ و ترخانیہ را ( کہ سلاطین تہتہ بودند ) از روی
تملق بہ بیع یا هبہ از سرکار پادشاهی مالک و متصرف
گردید - بلکہ صاحب تمام تہتہ گشتہ مناصب شرعیہ از قضا
و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنہا بنابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی ( که بشاه بیگ خان صوبه داری تتهه مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود ( که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند ) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا (۲) پوست خواهیم کند - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمد بنابر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثری بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافی را (۳) بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] خواهم کند - (۳) در [ بعضی نسخه ] آصف جاهی •

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته ( با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت ) بے جرم و خیانت ته تیغ ستم شهید یافت (۲) - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان بود (۳) - اتفاقا وقتیکه زنجیر در پایش مي کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے سست شده از پای او بر آمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد مي کند - از غایۀ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پر درد یاد مي کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

## * محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرۀ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایۀ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

(۲) نسخۀ [ ب ] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [ بعضی نسخه ] آصف جاهي *

عهد جنت مکاني بمنصب عمده فائز گشت - و بمزید شان
و شوکت ناموري اندوخت - گویند از پیشگاه جهانگیري بسه
کس تکلیف خطاب شد - قبول نکردند - میرزا رستم صفوي
و خواجه ابوالحسن تربتي و محمد خان نیازي - او گفت
زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که
برگزینم - در مبادئ حال بهمراهئ شهباز خان کنبو در
جنگاله کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهمپوتر (۲) نامے
بشجاعت و رادمردي بر آورد - گویند شهباز خان بپاس
همان موافقت و حسن تردد او یک لک روپیه سالے از
جانب خود تواضع مي کرد - و در مهم تهته کومکئ
خانخانان بود *

(۳)
چون در سال ( ۱۰۰۰ ) هزار هجري میرزا جاني بیگ
حاکم سنده از قلعهٔ ( که دران محصور بود ) بیرون شده سیوستان
رویه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزي دست در بازد -
خانخانان جمعے را ( که محمد خان نیازي ازانها بود ) بدان
سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان
بکشتیها پیوستند جوقے را اندیشهٔ آنکه لکهي استوار کرده
انتظار کمک رود - به تحریک رادمردان آویزش قرار یافت -
بسرداری محمد خان نیازي از لکهي گذشته با مخالف

(۲) نسخهٔ [ ج ] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ ج ] هزارم *

(۲) (۳)
جنگ در پیوست - غنیم جرانغار و برانغار عساکر پادشاهي را
با هراول از جا بر داشته از چیره دستي نخوت فروش بود -
(۴)
محمد خان با فوج قول رسیده بسخت آویزه بر شکست با آنکه
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سري و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
(۵)
جنت مکاني در جنگ کهرکي ( که از کارزارهای مشهور دکن
است ) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشي ( که هردو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند ) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے
بکار برد - نالهٔ آبے ( که دران میدان واقع شده ) درمیان
داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود
پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي
(۶)
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے که داشت
هرگاه مي خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ
دود از نهاد آنها برمي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برانغا و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ ب ] عسکر - (۴) نسخهٔ
[ ا - ب ] غول - (۵) نسخهٔ [ ج ] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶)
نسخهٔ [ ج ] سرانجام *

بگشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا
مقر خود هیچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود
محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته
مساعي جمیله بکار برد - الحق محمد خان امیر متین (۲)
پے بر کرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات
شبازوزي (۳) ( که قرار داده بود ) در هشتاد و پنج سال عمر
خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران
فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد
مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و
سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهيِ تمام داشت -
پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و
معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا
صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در
طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي محض براى طعام
قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے
ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و
اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و
و تقوی و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ ا ] آورد - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل كنند - در سنه ( ۱۰۳۷ )
هزار و سي و هفت ازين جهان گذران انتقال نمود - بمرد
(۲)
اوليا محمد خان تاريخ است *

چون در دكن بسيار گذرانيد و پرگنهٔ آشتي برار ( كه
آنطرف درياي ورده است ) در جاگيرش بود - آن قصبه را
وطن قرار داده بتعمير و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظيم
بروي كار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان
خلف رشيد مقبره و مسجد و باغي طرح انداخته - زيارت گاه
خلائق بود - درين ايام آن قصبه و پرگنه بلكه همهٔ آن
ناحيه و الكه ويران و خراب افتاده - از صد خانه يك خانه
چراغي دارد و از ده ده يك ده خراجي - ازين سلسله هم
كسي نماند كه رشدي داشته باشد *

## * مظفر خان مير عبد الرزاق معموري *

از سادات صحيح النسب معمور آباد است كه موضعي ست
از نجف اشرف - نياگان او بهند آمدند - مير بدانش
و قابليت از يكتايان روزگار بود - در عهد عرش آشياني
جولانيء عرصهٔ روزگار گشته به بخشيگريء سپاه بنگاله تعين
(۳)
گشت - چون راجه مانسنگهه كچهواهه ( كه ناظم آنجا بود )

( ۲ ) يعني سنه هزار و سي و هفت - و در بعضي نسخه [ محمد خان اوليا
بمرد ] واقع شده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] ناظم انجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سليم بمهم رانا سیهودیه دستوري
یافت و کار آن ولایت را از نا شناسي به نبایر خورد سال
خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن
مملکت پسر قتلوی لوهاني را ( که از سران آن دیار بوده )
دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم
راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه
دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سري
به اله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته
بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیر پور آویزشے (۳) بسزا
رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق
در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش
بر فیل داشتند - و یکی را بر گماشته بودند که بهنگام شکست
ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق
در گذشت - و میر از جاني گزند رهائي یافت - پس ازان
بحضور رسیده بخسرواني نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزادهٔ مذکور بے رخصت
بر خاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته
به بخشیگری بنگاله سر افرازي یافته بود جناب شاهي از جانب
میر سر گراني و ذخیرهٔ خاطر داشت - پس از سریر آرائي

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ ج ] آویزش *

از کمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته ببحالی منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگری دوم برساخت - دزین کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهي در آمده میرزا رستم صفوي (۲) به ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع (۳) دامی آن صوبه مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معامله (۴) داني از قرار هست و بود جمعی معین نموده (۵) بجاگیر میرزا و متعینهٔ او تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگی مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهی خانجهان لودي ناظم دکن از جنیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثاني از گجرات بر سر مالوه ( که خزانه و بیشتر محل خانجهان درانجا بودند ) (۶) مي آید - خان جهان فرزندان خویش را با سکندر دوتاني (۷) در برهانپور گذاشته خود با جمعے از بندهای

(۲) نسخهٔ [ ج ] در آمده و میرزا الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] جمعبندي - (۴) نسخهٔ [ ب ] معامله فهمي - (۵) نسخهٔ [ ج ] فرموده - (۶) نسخهٔ [ ج ] بود - (۷) در [ بعضی نسخه ] دوماني و [ در دیگرے ] دوباني ٭

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سرير فرمانروائي هندوستان بجلوس اعلى حضرت زينت پذيرفت حكومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفويض يافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشكر دعا گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

## * مقرب خان شيخ حسن معروف به حسو *

(۲)

پسر شيخ بهنيا ولد شيخ حسن پاني پتي - مشهور است كه در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحي ( كه دران فن بے نظير روزگار بود ) قيام مي نمود - معالجهٔ فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در دست كاريها شريك و با معالجات دست يار بود - در سال چهل و يكم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار در تماشاي آويزهٔ آهوان آهوئے بجانب پادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورشے در مملكت افتاد - اگرچه چاره بحكيم مصري و حكيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن اين پدر و پسر طرفه نيک انديشيها بجا آوردند - شيخ

---

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] بهنيا و در [ ديگرے ] بينا *

حسّو از صغر سن در خدمت جنت مکانی تربیت یافته شگرف
(۲)
پرستاریها بتقدیم رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه می گفت
که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام
شاهزادگی هرچند شاهزاده مبالغه می کرد چیزے از سرکار
(۳)
شاهی نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد )
اول کسے را ( که بمنصب امتیاز بخشید ) او بود - و نظر
برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خانی و منصب
پنج هزاری بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجی
پادشاه در کارسازی و معامله پردازی مرد هرکار و کار هر
مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسی
وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [ مثل سورت و
(۴)
کنبایت ( که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است )
بنادر دارد ] باو دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاری ملک و
سرداری سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده
شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار
و بیست و هفت به صاحب صوبگی ولایت بهار اختصاص
یافت - و در سال شازدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار
گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخهٔ [ ج ] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ ج ] منصب شاهزاده - (۴) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پيري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه ( که وطن اوست - و پیوسته در تیولش بود ) مرحمت فرمودند که بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با وی طرفه موافقتی کرد - هرگز سیلیء روزگار نخورد - بعد ازان ( که منزوي شد ) با هزار سهيلي ( که کارخانه دار هم آنها بودند ) در کمال خرمي و بے غمي مي گذرانید - گویند دولتمندے با همه اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگي و بے فکري دران وقت دیگرے نبود - چون تولیت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتیب داده در عمر نود سالگي در وطن خویش بموطن اصلي شتافت *

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي که به خوش آب و هوائي و شایستگیء زمین شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغے یکصد و چهل بیگهه را دیوار پخته کشید - و حوض بذراع دو صد و بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد سیر هر دو نشاند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هرجا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبیء انبهٔ

كيرانه انبهٔ هيچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسيد - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگيري بخطاب خاني و افزوني منصب امتياز يافت - و در سال دهم درگذشت - مسيحاى كيرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است كه در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سيتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - اين سه بيت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم ميرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب بر زد *
* نهال آتشين از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گويا *
* كه ماه آمد برون بے شک ز دريا *

## * مرتضی خان مير حسام الدين انجو *

پسر مير جمال الدين عضد الدوله است - برادرش مير امين الدين بخويشي ميرزا عبد الرحيم خان خانخانان رشادتے (۲) بهم رسانيد - و در جواني درگذشت - مير حسام الدين همشيرهٔ احمد بيگ خان برادر زادهٔ ابراهيم خان فتح جنگ (۳) بعقد

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] همشيرزادهٔ - ( ۳ ) در [ بعضے نسخه ] فتح جنگ برادر نورجهان بيگم *

ازدواج آورد - و بدان وسيلهٔ جليله اوج پيماى عزت و اعتلا گرديد - و بسيار در فرمانبرداري و استرضاى آن عفيفه مي كوشيد - هرگاه در نوروز و اعيان بيگم بدولت سراى پادشاهي مي رفت مير قدرت نداشت كه بے اجازت بمحل در آيد - در عهد جهانگيري بصيانت و حراست حصار استوار آسير ( كه در متانت و ارتفاع و آنچه شايستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالك محروسه است ) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبك عناني تعاقب گران عساكر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضيات وقت (۲) بيرون ديده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاين بر گماشته نزديك قلعهٔ مذكور رسيد شريفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهيب و تخويف بنام مير فرستاد - و مير اعتماد خانه زادي و نام آورئ پدر و استحسان عقيدت و جانفشاني در كار خداوند مجازي را بنظر نياورده با آنكه سامان توپ و تفنگ و ذخيره و آذوقه آنقدر بود ( كه در قلاع ديگر عشر عشير آن نباشد ) و صعوبت گذر بمرتبهٔ ( كه زالے سر راه بر رستم تواند گرفت ) بمجرد وصول منشور شاهي

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] مقتضاي *

برهنمونی عروجے ( که در طالع او مودع دست مشیت بود ) بے مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سریر آرائي و فرمانروائي اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد برنواخته بجای شیرخواجه ( که در اثنای راه (۲) تتهه رهگرای ملک بقا گشت ) بصوبه داری آن ولایت سرافراز گردید *

چون فلک حسدپیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد (۳) است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه ( ۱۰۳۹ ) یکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست - از پسرانش میر صمصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال بیست و یکم بدیوانیِ شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اوڈیسه و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بر افراخت - و آخر همین سال درگذشت *

## * مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جنت مکاني ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] شیر راجه - (۳) نسخهٔ [ ب ] مقصد *

دو هزاري هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سرير آرائي فردوس آشياني سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاى خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زين نقره لواى مباهات افراشت - و سال سيوم بعنايت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعينات يساق دكن گرديده سال ششم (كه مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قيام داشت) او به تهانه داري ظفرنگر معين بود - چون مردم بسيار از تابينان منصب‌داران متعينهٔ اين مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دكن نمي‌توانستند ملحق بلشكر خانخانان شد نامبرده اين كيفيت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجے تعين نمود كه غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پيوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدي سيصد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتفاع (۲) پذيرفته سال پانزدهم جلوس اعلى‌حضرت دار فنا را گذاشت *

## * مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بيگ نام پسر غيور بيگ كابلي ست - اينها از سادات صحيح النسب رضويه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ ب ] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام
موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و
صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در
یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان
میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت
عرش آشیاني کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر تردد
نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده
سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در
کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشیٔ شاگرد پیشه شد *
چون راجه اوجینیه (۲) در آله آباد بعهد و پیمان معظم خان
فتحپوري با جمعی کثیر ( که شهر و صحرا در گرفته
بودند ) ملازمت شاهزاده نمود ( و هرگاه مي آمد خاص و
عام از مردم او پر مي شد ) این امر بر مزاج شاهي شاق
آمد - شبی در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه
بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام
مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس
از نیم شب بخانهٔ راجه ( که مست و بے خود در راوتي
خوابیده بود ) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و
مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] او چینیه [ ج ] او جنیه *

خود براوتي درآمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و بمردم گفت که کسے نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را یغمائي سازند - مردم او آگهي یافته منتشر و بذات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بمنصب سه هزاري سر بر افراخته بمهم رانا تعین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته (۲) بود و از تهانه‌بندي بیرون کوه وا پرداخته مي خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمراهي شاهزاده شاه جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغیر شاه بیگ خان خان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله ( که عداوت و خصومت دلي بآنها داشت ) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم باغواي نور جهان بیگم میان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

( ۲ ) نسخهٔ [ ا - ب ] نپذیرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی
دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند -
هرچند ابتدا بتوهشے ( که از جانب بیگم داشت ) تن
در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون
عبدالله خان از هراولی عساکر پادشاهي بفوج شاهي پیوست
جنت مکاني از بدگماني آصف خان را ( که سر فوج بود )
با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشے در
لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت
عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهي نموده -
بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته
بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته
بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که
اسناد بحالی تیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده
( که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود ) بترغیب و
تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان ( که سلطان
پرویز از الهٰ آباد برکاب رسید ) مهابت خان باتفاق دیگر
واقعه طلبان بآتش افروزي در آمده پادشاه را بران داشت که
تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان
(۲)
بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ببرهانپور آمده ازانجا *

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبهدار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتے بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگي و دولت خواهئ پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در دیویگانون (۲) ملاقات مي نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذراند - لیکن چون عادل خان بیجاپوري ( که همواره با او عناد و جدال داشت ) ملا محمد لاري وکیل السلطنته خود را با پنجهزار سوار گسیل کرد که همیشه کومکئ ملک پادشاهي بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاري را با راو رتن هادا مخاطب بسر بلند راى در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشگال گل و لاى مالوه طے کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و ابرام

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] دیولگاوٌن *

راجه بهيم ( كه از رفقاى شاهي بود ) واقع شد آنچه شد - و
چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو
شاهي گرفته از معركه بر آورد *

اتفاقاً در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتي عادل شاهيه
با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك
بر آمد - و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد
ولايت قطب الملك كشيد - و مقرري هر سال بعنوان خرج
سپاه ازو برگرفت - و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده
بر سر بيجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان
بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت كه
درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند - مهابت خان
( كه متوجه اله آباد بود ) به سربلند راى برنگاشت كه
لشكر خان را با جادو راى و اوداجى رام با جميع امراى
بالاگهات تعين نمايد - ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته
هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي‌ام تقصيرے
سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد - مرا با مدعي من
وا گذاريد - كسے نشنيد - ناچار بكارزار پيوست - از قضا ملا
محمد كشته شد - و جادو راى و اوداجى رام دست بكار
نبرده بدر زدند - بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و
از لشكر پادشاهي سواى خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بير ( که با تني چند ازان ورطه برآمده بمکانهاي خود رسيدند ) چهل و دو منصبدار با لشکر خان و ميرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانيدند *

(۲)
عنبر فتح کرد تاريخ اين واقعه است - گويند ملک عنبر ( که ربطي بسخن نداشت ) اين تاريخ شنيده گفت چه لطف دارد - طفل هم ميداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملک عنبر و ياقوت خان حبشي برهانپور را محاصره کرد - از سنوح اين هرج و مرج دکن بر طبق حکم مهابت خان با سلطان پرويز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسيد فدائي خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجاي مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داري بنگاله قيام نمايد - سلطان پرويز باين وصل و فصل راضي نمي شد - حکم ديگر رسيد که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نيست بحضور آيد - و خانه زاد خان را ( که تا حال به نيابت پدر بنظم کابل مي پرداخت ) طلبيده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

---

( ۲ ) يعني سنه هزار و سي و چهار *

خان بعداوتے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده اند - سلطان ( خواهند شنید که ) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدهٔ مرا آگهي ست - من میروم - تو حرف مخل بخواهي زد (۲) - با شش هزار سوار ( که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود ) روانه شد *

در هنگامے ( که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند ) آمدنش بعرض رسید - پیغام شد که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي (۳) و جواب جاگیر داران بنگاله ( که ازانها متصرف گشته ) نخماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کذار بهت روزے ( که منزل

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ ج ] معلوم شد *

شود ) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي
همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید
پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بیارند - و پل را
بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد
کجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید
فیلانی (که درین مدت بدست آورده اید) (۲) داخل سرکار کنید *
مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد -
کجهت خان گفت که خان جیو (۳) برای کدام روز مي گذارید
گشتیء حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند
محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده
گفت (۴) که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را
من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان
گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله
مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا
جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگي داده عهد و
پیمان موکد ساخت *

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف
خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

(۲) نسخهٔ [ ب ] آوردند - (۳) نسخهٔ [ ب ] خانچور - (۴) نسخهٔ [ ج ]
گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي
منزل نمود - مهابت خان ( که منتظر لطیفهٔ غیبي بود )
چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر
پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش
سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلال باز شکسته
بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسید - و بر دروازه مردم خود
نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از
عداوت آصف خان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت
گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد -
گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب
خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کوڑهي یعني
مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و
دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ
چوبے ( که در دست داشت ) بر پیشانیٔ وی زد که
قشقه وارے زخم شده خون روان گشت - (۲) درین وقت پادشاه
از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور
بدخشي بترکي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس
ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته (۳) سواري
بشکار صلاح دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شد - (۳) نسخهٔ [ ج ] سواریٔ شکار ‌‌٭

کچهوت خان ماده فیل سواری خاصه ( که خود بجای مهاوت و پسرش در خواصي بود ) پیش آورد - مهابت خان گفت خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بدان جوار شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ بے دریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بلا گردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود - ندامت (۲) و افسوس از بے خبری خود مي کرد - بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج باراده کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند روز دوم بے شگرف پژوهشے از معبر و گذر راهي گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفي داشت و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام بطرفے افتاده بآسیمه سري جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اتک ( که در تیولش بود ) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را (۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] افسوسے - (۳) در [ نسخهٔ ا ج ] لفظ [ را ] نیست ۰

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را
با ابو طالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران بدست آورد -
و مهمات ملکي و مالي پیش خود گرفته صاحب معامله را
نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ
کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رایات پادشاهي گردید باشارهٔ جنت
مکاني جمعے از احدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئے
واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت
مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و
ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسیارے با عمدهای آن طائفه بقتل
رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب
شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و
برخے دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان
بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداري
ورزید - بر گشته به پناه پادشاهي خزید - هرچند جنت مکاني
باطفای آن نائره کوتوال را تعین فرمود - و بپاس خاطرش
چندے از احدیان را بوی گرائید - لیکن آن همه رعب و
تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسر
مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهتاس

(۲) نسخهٔ [ ج ] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ ب ] بوی گرائیده - آن رعب الخ *

هوشیار خان خواجه سرای نور جهان بیگم دو هزار سوار بفرموده بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب مجلای فوج درمیان آورده حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و جیبه پوش شوند *

چون کنار دریای بهت ( که سر آغاز استیلای او بود ) منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مجلای فوج بیگم قرار یافته - شما پیش شتابید که مبادا در فلقچیان گفتگوئے واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه یک منزل پیش رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسیده و چون فراهم آمدن مردم ( که مظنون خاطر شاهي بود ) اتفاق نیفتاد عازم تتهه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان ( که از دکن بمالوه و ازانجا باجمیر شده ) از راه جیسلمیر عزیمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً شاهزاده بعد هژده (۲) روز ( که ظاهر بلدهٔ تتهه مخیم سرادقات بود ) بوصول خط نور جهان بیگم ( که از صیت موکب شاهي یحتمل که مهابت خان ناعاقبت بین از شورش مزاجي آسیبے باخلاف گرامي قدر ( که

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] شاهزاده شاهجهان بعهد و پیمان هیجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند ) رساند ] معاودت بدکن اصوب
مي نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماري
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سي و شش
رکضت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد
و شصت کروه مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزول
ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهی این
طرف جیسلمیر چهاوني کرد - و پس از آوارگي او ( چون
از حضور فوجی نیز بر سرش تعین شده بود - ما نتوانست
بار مقابل شد ) عقب تر توقف گزید - مهابت خان دل از
همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد -
ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت ( که دست از رفاقتش
بر نمي داشتند ) بملک بهیلان ( که مابین گجرات و مملکت
رانا ست ) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخي
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [ که دران ایام بر طبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر ( که
بگواري آب و هوا و عمارات امتیاز داشت ( رفته طرح اقامت
انداخته بود ] نمود - و (۲) حسب الطلب شاهي بیست و یکم صفر
سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سي و هفت از راه راج پیله و بگلانه
بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

(۲) در نسخهٔ [ ب ] واو [ نیست ] *

در همين ايام واقعهٔ ناگزير جنت مكاني بميان آمد - اعلى حضرت باراده سلطنت از راه گجرات باجمير رسيدند - گويند چون بزيارت روضهٔ مقدسهٔ معينيه رفتند مهابت خان حمائل مصحف بر تعويذ قبر شريف گذاشت - و عرض كرد كه مراد فدوي همين بود كه حضرت پادشاه شوند - اَلحَمدُ لِلّٰه بمراد رسيدم - اگر بموجب قول تقصيرات مرا عفو كنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درميان دهند يا همين وقت رخصت كعبه فرمايند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد - (۲) فتواي خون من خواهد بود - صاحب قران ثاني تشفي خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام چهار لك روپيه نقد و صاحب صوبگي اجمير ارتقا بخشيدند - و در همين سال جلوس مهابت خان بصوبه داري دكن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان ( كه بنازگي صوبه دار مالوه شده بود به نيابت او مقرر گشت - و در سال دوم ( كه رايات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي عزيمت دكن نمود ) مهابت خان بصاحب صوبگي دار الملك دهلي نامزد گرديد - و در سال پنجم از تغير اعظم خان مجددا بصوبه داري دكن دستوري يافت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و فتواي خون من خواهد داد *

گویند دران سي چهل سال ( که صوبه داران بدکن مي آمدند تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ (۲) آمده بر مي گشتند - هیچ کس بفکر آن نمي افتاد - اول تدبیرے ( که مهابت خان درین صوبه داري کرد ) آن بود که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسپ و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره باگره و گجرات بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که روپیه را ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام کین توزي دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهای پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان برجناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه کرده خود نیز بیست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از کتل کهرکي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست . و پس از زد و خورد بسیار تا شش کروه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخهٔ [ ب . ج ] تنگ آمده .

بيجاپوريان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افكندند - او

هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان ( كه

به ظفرنگر اقامت داشت ) ناچار سلخ شعبان از كهركي

گذشته بخان زمان پيوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و

غرهٔ رمضان تقسيم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ

لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر كرد كه از سركوب

حصار ( كه كوهي ست رفيع و كاغذي واره بران آباد ) بجانب

قلعه سر دهند - همواره به نيروي شهامت و پردلي خان زمان

و به بهادري و جد كاري خان دوران بر كهي و رسد با ساهو و

رندوله خان و بهلول خان بيجاپوري نبردهاي مردانه و چپقلشهاي

گردانه رو مي داد - ظفر و فيروزي هر مرتبه نصيب بهادران

پادشاهي ميگرديد *

پس از فتح عنبركوت چون گشايش مهاكوت را وجه

همت ساختند قلعه نشينان از فقدان غله و عدم قوت ( كه

اكثرے بگوشت حيوانات مرده سد رمق (۳) مي كردند ) بستوه

آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خيريت خان

عم رندوله خان و برخے عادل شاهيه ( كه در قلعه بودند )

امان طلبيده شبے پنهاني بكمند فرود آمدند - و خانخانان را

ديده راه بيجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زن و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت ( که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود ) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان ( که در کاغذي واره بود ) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان رسید - جنگی عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در اثنای گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت غریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیر حاجی مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغے دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاري بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخهٔ [ ب ] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت
و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک
هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک
و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار
فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم
ذی الحجه سال ( ۱۰۴۲ ) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه
ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثاش ندیدست کس *

* بود قلعــهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است -
مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر
میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را
با نظام الملک ( که خرد سال بود ) همراه گرفته روانهٔ برهانپور
شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند
گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب
او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از
بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان
کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت
او که نقارهٔ کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

( ۲ ) یعنی سنه یکهزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکی
بهر صورت بے وجه پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *
چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد
در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او
از متصدیان پادشاهي استفسار نمود که برین مهم چه قدر
زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان
بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال
است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را
پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکے
شاهزاده‌ها نمود که بنیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید -
اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومي خلف سلطنت را
رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را ( که از
قلاع حصینهٔ رصینهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف
عادلشاهیه در آمده بود ) نصب العین همت ساخته خانزمان را
پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها
پرداخته هر روز آویز و ستیز مي شد - چون مهابت خان با
شاهزاده بسه کروهي رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو
با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهے بر کهي و گاهے
بر مورچال جنگ مي انداختند - روزے در کهي ( که نوبت
خانخانان بود ) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوی

کرده پیش رفتند . هرچند مهابت خان طلبید که پستر آئید از جهالت پا افشرده بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزیده تلاش و تردد مي کرد - گویند چنین صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت #

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیده بر خود مي پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و سید خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنیم درهٔ کوه را گرفته شروع ببان کاري کرد - ازان آتشے بکاه در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته از حساب بیرون - امرا بر پشتهٔ بلند ایستاده حیران نیرنگیِ فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرفے هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده . با وصف آنکه سیدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي ( که بجایش از قبل عادل

شاه آمده ) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد - معهذا برشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بردارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان ( که روز جنگ کمي خود را بیجا بکشتن دادند ) بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبرآباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهگندر ( که ناسور خاصے ست - و دیرین رفیق او بود ) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکي او بحضور
دق بهم رسانيده حالتش بصعوبت انجاميد - اصلاً پرهيز
نمي کرد - مي گفت که من از علم تنجيم دريافتم که درين
مرض جان بر نيستم و بآن احوال ديوان ميکرد - و بعزيمت
تسخير پرينده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله ديره
کرد تا بر صفحهٔ ايام باقي ماند که درين وقت هم در کار
پادشاهي مساهله ننمود - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون
و بيرون تقسيم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت -
و بخانم اهليهٔ خود ( که بعد از مادر خان زمان بعقد
آورده بود ) گفت که سنگريزهٔ هندوستان هم دشمن من
است - مال يک روپيه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف
عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتيه را طلبيده
گفت که باعانت شما نامي بر آوردم - آنچه بود طومار
کرده بحضور فرستادم - جاي مواخذه نماند - بعد مردن من
متصديان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زير
محاسبه نيارند - و تابوت مرا بدهلي برده زير قدمگاه شاه
مردان دفن نمانيد - و تمامي اموال را از ناطق و صامت
بسرکار والا رسانند - در سنه ( ۱۰۴۴ ) يکهزار و چهل و چهار
بساط زندگاني در نورديد - زمانه آرام گرفت و سپا سالار رفته
هردو تاريخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای فیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کرور روپیه سالے مداخل بود - همه را خرج مي کرد - (۲) صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - یکے گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبے نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر ثمینه کنده در گلوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکي و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

(۲) نسخهٔ [ ب ] همه خرچ میکرد *

پادشاهي دقت و جزرسي بسيار مي كرد - و بكارهاي خود بيخبر محض بود - و پهلوي چرب داشت - هركس را كه نواخت اگر هزار تقصير مي كرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مكروه مي دانست - ازوست　　* فرد *

* ننگ دلم بود كه بهشت آرزو كند *

* دوزخ نصيب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان اماني و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحرير يافته - اما ميرزا دلير همت ( كه ظالم طبيعت و كاهل خدمت بود ) و ميرزا گرشاسپ ( كه داماد آله وردي خان شد ) و ميرزا بهروز و ميرزا افراسياب هيچ كدام ترقي نكرده بديار خاموشان منزل گزيدند *

## * مختار خان سبزواري *

سيد محمد نام از سادات بني مختار است كه از خيار ذريت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب اين سادات عالي درجات به ابو المختار النقيب امير الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضويه عليه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اكابر اين خاندان عليه مفوض بود - امير شمس الدين علي ثاني نقيب النقباي ممالك عراق و خراسان [ كه بسه واسطه بامير شمس الدين علي ماضي ( كه آخر نقباي زمان شاه

(۲)
عباس بود ) میرسد ] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف
اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و
دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون
نوبت بامیر شمس الدین ثالث ( که از اکابر متاخرین این
سلسله است ) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع
اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی
خود ساخت - هنگامے ( که عبد الله خان اوزبک والی توران
بر هرات و توابع آن استیلا یافت ) رؤسا و اهالی خراسان سر
به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین ( که
در سبزوار فروکش نموده ) به ایلی نگرائید - عبد الله خان
(۳)
استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *

* نهال دشمني بر کن که رنج بے شمار آرد *

میر املا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت :

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *

* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهاسپ

---

(۲) نسخهٔ [ ا - ج ] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ ج ] رقم نموده ٭

صفوي دارای ایران گردید - میر را بخطاب سلطاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ازان باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف‌الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [ چون آستانهٔ بلخ ( که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است ) ظاهر شد ] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب النقبائی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان ( که پادشاه مذکور درگذشت و حوادث و فتن سرکشید ) او ازانجا بر آمده بهند بار غربت (۲)
گشود - اولادش دزین ملک اقامت ورزیدند *

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنت مکاني بخطاب مختار خان و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار رایهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به تیولداری سرکار مونگیر مضاف صوبهٔ پتنه ( که پیوسته بسرحد بنگاله است ) تعین گشت - و مدتها دران الکه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم (۳)
صوبهٔ بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب اُجینیه

---

( ۲ ) نسخهٔ [ چ ] گشود - و اولادش ( ۳ ) نسخهٔ [ چ ] اجنیه *

( که از زمینداران مفسدپیشهٔ آن ولایت بود ) راهي گردید -
و مختار خان را بهراولئ فوج برگزید - چون قلعهٔ بهوجپور
حاکم نشین آن سر زمین ( که آن بومئ شورش گرا درانجا
متحصن بود ) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب
حویلئ خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا
درضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
( که مقدمهٔ لشکر بود ) محاذئ دروازه ملچار خود نموده
لوازم سعئ بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان بر آمد - و پس از
انجام این مهم کمابیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري افغانی
( که متعهد ضبط تیولش بود ) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر
کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یاد داشت بستد - و باز محال طلبي مي کرد - هرچند
او ضعیف نالیها نمود رحمے نا کرده تهدید بحبس و شکنجه
کرد - چون برخاست که درون رود سد راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش شمس الدين خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان جدا جدا تحرير يافته *

## * مير محمد امين مير جملهٔ شهرستاني *

از اعيان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر كلانش مير جلال الدين حسين صلائي تخلص ( كه فاضل مستعد بود ) منظور نظر شاه عباس ماضي صفوي گشته بمنصب صدارت ( كه از اعاظم مناصب ايران است ) امتياز يافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او ميرزا رضي پسر ميرزا تقي بجاى عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گرديد - و از وفور قابليت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي يافت - و برشد كار داني توليت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومين عليهم السلام و منصب مهر داري توقيعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بيست و شش بساط هستي در نورديد - صدارت ايران به پسرش صدر الدين محمد ( كه دختر زادهٔ شاه و طفل رضيع بود ) مقرر شده نيابت بميرزا رفيع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نيز مستقلاً بامر صدارت مي پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه ( ۱۰۱۳ ) هزار و سیزده
از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب
شاه والی تلنگ بوسیلهٔ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادي
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزادهٔ میر فخرالدین سماکي
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ایران
بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قیام
مي نمود - و پس از وقوع قضیهٔ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثاني تاب توقف نیاورده بدکن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پیشوائي و وکالت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد
امین از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي
( که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي
نمي پرداخت ) چنان جا کرد که او بخطاب میر جملگي
بر نواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشت - و
پس ازو ( که پسر نداشت ) نوبت حکومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشیای میر
دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

(۲)
پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس صفوی استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر ( که برادرزادهٔ او می شد ) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
(۳)
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر می خواست که در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسی ( که درین مدت فراهم آورده ) بر گیرد - چون میر دریافت که حقیقت کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعی از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت جنت مکاني یکی را بهٔ صد معروض داشتند - آن پادشاه عالي جاه فرمانی بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت - او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدی دویست سوار و خدمت عرض مکرر سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر سامانی سرکار والا سر بر افراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتی بوسیلهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ ب ] بسر می برد *

دیوان بندگي بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم
از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگری بر آمده باضافهٔ
هزاری پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار چهرهٔ
کامیابی بر افروخت - و دهم ربیع الآخر سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار
و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج
رخت هستي بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب
مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ
نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب
امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت
تقریب مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه
فرمود که میر واقعي اصفهاني هست - چه مردم آنجا
بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم ( که
اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت ) بنابر امساک باران
گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کسی
نمي خرید - و شریفے برغیفے مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان
مهمات پادشاهي و عمدها بحکم والا آش پزخانها ( که بلنگر
زبان زد روزگار است ) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام
میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور
لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات
کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کرم

مير جبلي نيست اما اين طعن و سرزنش صريح ناشي از
هوء باطن است - و الا اين امر بتكلف هم مورد تحسين و
محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ايران است -　　　　* بيت *

* اصفهـان نيمهٔ جهـان گفتنـد *
* نيمـهٔ وصف اصفهـان گفتنـد *

بقول اصح از اقليم چهارم است اگرچه برخے بجهت طول و
عرض از اقليم سيوم شمرده اند - از كهنه شهرهاى عراق است -
در قديم يهوديه مي‌خواندند - چه بني اسرائيل از بخت نصر
گريخته گرد عالم مي گشتند - چون خاك اينجا را موافق
خاك بيت المقدس يافتند شهرے طرح انداخته به يهوديه
موسوم ساختند - و برخے بناى آنرا به اصفهان بن سام نسبت
دهند - جوقے از ابنيهٔ اسكندر بر شمرند - ابن دريد گويد
اصفهان لفظ مركب است از اصف بمعنى شهر و هان بمعنى
سواران - و در فرهنگ رشيدي گويد اسپاه و اسپه لشكر و سگ
و همچنين سپاه و سپه - و ازين ماخوذ است اسپاهان چه آن
شهر هميشه موضع اقامت سپاه ايران بود - و دران سگ نيز
بسيار بود - چنانچه مولف تاريخ اصفهان علي بن حمزه گفته -
و الف و نون براي نسبت است - انتهى كلام الرشيدي -
و اصفهان معرب اسپهان است - گويند ابتدا چهار ديه بود

کران و کوشک و جوباره و دشت - چون کیقباد آن را
پای تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هریکے
موسوم بکوچه گردید - زنده رود ( که به زاینده رود شهرت
دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده ) پایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائی خود دار السلطنه
ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادي و معموری آن بلده همت گماشت که مزیدے
بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب و
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان برخاسته
اند - پیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند
که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد
آورده اند که مي گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست
مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الا آنکه *

* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

## * محلدار خان *

پسر محلدار خان چرگس است - در دولت نظام شاهيه بمزيد قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دكن بسيار گذرانيده بود به دكني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده فامے بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشياني هنگامے ( كه مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را (۲) محاصر داشت ) او برهنموني بخت بيدار از قصبهٔ (۳) تيالي ( كه دريئولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سركار كالنه است ) بسپه سالار پيغام نمود كه اين مكان را بهركه اشاره رود حواله كرده خود را پيش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور ميداد سپه‌سالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالي او بر همگنان گزارش نمود ( كه چون بنه و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بيجاپوري در بيضاپور است ) اگر تركتازي نموده بدان دستبردے نمايد به ازين دستاويزے براي ظهور عنايات پادشاهي نخواهد بود - محلدار خان بياوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذكور تاخت - ازانجا كه حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مراد چند مي گردد دران نزديكي زن

---

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] محاصرة داشت - (۳) نسخهٔ [ ا - ج ] بنالي [ و در بعضے نسخه ] بينالي ٭

و دختر ساهو ( که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند ) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک (۲) و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونسلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس رندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاری ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار روپیه نقد و دیگر عنایات خسروانه سر (۳) بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پیشتر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرگس بود از وطن گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] عطایای *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي ( كه پدرش نيز از امراى نظام شاهيه بود ) داد *

## * مرشد قلي خان تركمان معروف بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدى دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و كارطلبى او پرتو ظهور داد ( ازانجا كه در خدمت مير تزكي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان مير تزک از فرط خشونت مزاج كار موافق مرضئ پادشاهي نمي كرد ) در سال ششم آن كار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزونئ پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان ( كه للهٔ شاه عباس ماضي بود ) نوازش يافت - و هنگامى ( كه رايات پادشاهي از آگره بسير دولت آباد ارتفاع يافت * ع *

* بپادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ازان سال آگهي بخشد ) از منزل روپباس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت كيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

---

( ۲ ) يعنى سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونئ جمعیت نا گزیر ضبط آن سرزمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار بمنصب دو هزارئ دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان ( که نقش عملدارئ او دران بوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهاي زبردست او گشتند ) مورد تفضل پادشاهي شده بافزایش پانصدئ پانصد سوار و عطاي نقاره مباهي گردید •

و در سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجري در اثناي تاخت بریلي از مواضع مفسدان ( که همگي شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بست آتش افروز هنگامهٔ کین توزي بودند ) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسکه در فوجدارئ متهرا بند و اسیرئ بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پري چهره ( که هریکي در حسن و ناز از دیگري گرو سبقت مي برد ) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر ( که مضافئ متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند ) در شب هشتم از ماه سانون ( که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند ) غریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده و (۲) دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگئ حسن بوده گشت

( ۲ ) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست •

و واگشت مي‌نمود - زنے دید ( که بجمال رشک ماه بود ) مثل گرگے ( که در رمه در آید ) او را بر داشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو للهٔ (۲) استاجلو خالي از غرائب نیست - مجملے بر زبان قلم مي گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیر الامرای خراسان متکفل للگيِ عباس میرزا ( که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان داشت ) گردید - و سلطان محمد خدا بنده والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائيِ ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بے‌ضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس ( که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگيِ نصف خراسان مي گرفت ) یکتائي نورزیده در

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار شکنی افتاد - سلطان محمد خدا بندہ با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علی قلی خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علی قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلی خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان ( که بزرگ زادهٔ آنها بود ) نامزد کرد - و هنوز او استقامتی دران ملک نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان ( که بتفاریق مردم او جمع آمدند ) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته ( که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد ) نیست بعهدهٔ من واگذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلی خان بر مشهد مقدس مستولی گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد
خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در
انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید -
پستر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود
ابراهیم خان را نزد او فرستاد ( که ترغیب ملک گیري کرده
خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد ) تا مراسم
فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بها مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت
و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني برخیزند
ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲)
فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته
رفته کار بجائے رسید که علي قلي خان شاه را برداشته
فوج بمشهد کشید - مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و
میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز برابر
هم فرود آمدند - علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه
نجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر
حرب گردید - و بر جماعتے تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب
آنها پرداخت - مرشد قلي خان با معدودے در جانبے
ایستاده بود - نظرش بر لوای شاهي افتاد - ممنون طالع

(۲) در نسخهٔ [ ا ] حرف [ واو ] نیست *

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمے (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان ( که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد ) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سرنوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنة قزوین ( که مقر خلافت شاهان صفویه بود ) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اواسط الناس (۳) تا اعیان و روشناس دربار ( که همه خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ ج ] با *

کوچ در قزوین داشتند ) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امراے عمده ( که راتق و فاتق سلطنت بودند ) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده ( که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فراغت میطلبید ) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست * روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي برآورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را ( که رکن رکین سلطنت بودند ) به تیغ کشیده (۲) تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [ که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعلای لوای دولت پادشاهے و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالے (۳) سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز نبرده نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقيِ دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي ننوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] ته تیغ کشیده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] شاهي *

و حقوق بعقوق سر بر مي آرد - و آخر الامر سر در سر آن
مي بازند ( شايد وجهش آنست که سلاطين ذوي الاقتدار
دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه
ابقای او را منافیٔ مصلحت خود تصور نموده بتضييع او
مي کوشند ) اگرچه ظاهر آنست ( که بيشتر امزجه مجبول
خدمت فروشي و کار آرائي ست ) بقدر صدور نخوت رعونتی راه
مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي تابد ] چون پايهٔ قدر
و منزلت مرشد قلي خان بايوان کيوان رسيد و رتق و فتق امور
کلي و جزئیٔ سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در
کانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه ( که
نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و لاگئ مرشد قلي خان
و درميانهٔ[2] استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت
سلوکے که مي کرد نيز نا دلخواه بود ) در سال دوم جلوس
خود سنهٔ ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت هجري هنگامے
( که جانب خراسان برآمده بود ) بجمعے اشاره نمود که ناگاه
بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

## * مخلص خان *

برادر کلان آله وردي خان مشهور است - در مبادیٔ حال
ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و کارداني بپايهٔ ديوانی

(۲) نسخهٔ [ ج ] درميان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه ( که در تیول سلطان مقرر بود ) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگيري ( چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهيم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی برسم منقلا بسرداری راجه بهيم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد ) مخلص خان را پای همت از جا رفته با آن ( که الهیار خان (۲) پسر افتخار خان و شير خان افغان کمکي بودند ) توفيق ياري نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسيدن عساکر پادشاهي بگذراند - بجانب الهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انتظام يافته بقرب و اعتبار فائز گرديد - در هنگامهٔ شهريار بهمراهی خواجه ابو الحسن در هراولی يمين الدوله بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنايت علم سر برافراخته بفوجداری نرور (۳) دستوري يافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابي اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهي گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه داری تلنگانه ( که دران وقت عبارت از ناندير وغيره محالات صوبهٔ محمدآباد بود ) سربلند گرديده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت برگزيد (۴) - گويند سرای جميله

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله يار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نرور - (۴) نسخهٔ [ج] شد ٭

بسيار جمع كرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد كرد *
پسرش ميرزا لشكري ( كه علامهٔ روزگار بود - و در
بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور ) به پشت گرمي التفات
مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت -
گويند اول باعث كار شكني خانجهان لودي آن بو الفضول
گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام با حسين خان و
عظمت خان پسران خان مذكور خارج آهنگي نمود - آنها بر در
تشدد زدند - او گفت مردانگي شما فردا ظاهر خواهد شد
كه پدرت را زنجير در پا كرده يك كرور روپيه مي گيرند -
چون شب چوكي خان جهان بود پسران به پيش خانه آمده
بپدر اين حرف رسانيدند - چون ايام دولتش بانتها رسيده بود
اينحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهاى او گرديده خانه نشين
شد - اسلام خان بحكم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا
نمود - دران وقت حرف ميرزا لشكري گل كرد - اعلى حضرت
او را مقيد و مسلسل بقلعهٔ گواليار فرستاد - و بعد رسيدن
كار خان جهان بجائے كه رسيد از زندان رهائي يافته در
ديار غربت مي زيست - تا باجل طبيعي در گذشت - و پسر
ديگرش زوالي ست كه تا سال بيستم اعلى حضرت بمنصب
هفصدي صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] روشناس •

# * معتمد خان محمد شريف *

از مردم غير مشاهير ايران است - چون بهندوستان وارد شد بدستياري بخت بيدار بدولت روشناسي جنت مكاني فائز گشت - و در سال سيوم بخطاب معتمد خان سرافرازي يافت - در حق او ظرفاي مغاية آن وقت اين بيت گفتند

* بيت *

* بدور شـاه جهـانگير خاني ارزان شد *

* شريفه بانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشيگري احديان داشت - در سال نهم سليمان بيگ فدائي خان بخشي لشكر شاهزاده شاهجهان ( كه بمهم رانا مامور بود ) فوت كرد - و معتمد خان به بخشيگري عساكر شاهي تعين گشت - و در سال يازدهم ( چون شاهزاده بتنسيق مملكت دكن دستوري يافت ) معتمد خان باز ببخشيگري فوج امتياز گرفت - و در هنگامے ( كه جنت مكاني مرتبهٔ اول بگلگشت كشمير خرامش فرمود - و مركوز خاطر محض سير بهار آن ديار بود ) ازانجا ( كه درين موسم كتل پيرپنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشكر ازان راه دشوار بلكه محال ) براه پكهلي و دمتور (۲) نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

(۲) نسخهٔ [ ب ] پكلي و دهمتور *

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۹ ) هزار و
بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت
است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت
تنگ و دشوار واقع شده ( که مرور بصعوبت میسر مي‌آید )
لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که
غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام
وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود
آمد - و حسب اتفاق ( چون سواری جنت مکاني متصل
خیمهٔ او رسید ) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج
پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد -
و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر
بردند - پادشاه لباسے ( که در بر داشت ) بمعتمد خان مرحمت
فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف
جریدگي ( که لازمهٔ سفر کشمیر است ) آن قدر خیمهای
متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب
و آلات ضروري ( که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد )
همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان
کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خیر و برکت بوده که در قلیل منصبي‌های (۲) چنین هنگام این همه اسباب و سامان بود که بیگاه و بیخبر از عهدهٔ مهمانداری پادشاه هندوستان بر آمد - در همین مراجعت کشمیر از تغیر میر جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کامیابي افروخت - و چون بدولتخواهی شاهزاده شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغیر اسلام خان به بخشیگری دوم سر برافراخت - و در سال دهم از انتقال میر جمله بتفویض خدمت والای میر بخشیگري و از اصل و اضافه بمنصب چارهزاری دو هزار سوار بلند مرتبه گردید - و در همین سال باعانت سیو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس (۳) باتفاق راجهٔ مذکور بولایت دهندیره تعین گشت - معتمد خان اندرمن زمیندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سیزدهم سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از سپنجي سرا درگذشت - اگرچه در تاریخ داني شهرے داشت اما از اقبال‌نامهٔ جهانگیري ( که بعبارت سلیس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز اوست ) معلوم میشود که سلیقهٔ تاریخ نویسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نویسي اصلا بجزئیات ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ ج ] قلیل منصبیٔ چنین هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بیتهل داس *

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سی‌ام بپایهٔ هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات بخشیگری گجرات و کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف برادر (۲) معتمد خان در تیولداری لکهنؤ عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان (۳) - دران باغ منزوی بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

## * میرزا رستم صفوي *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاري ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثاني بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به الکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

(۲) نسخهٔ [ ج ] برادرش محمد اشرف در تیولداری ۰ (۳) یعنی سنهٔ هزار و چهل هجري *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لگدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعے فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار بر گشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعے نماند - بزرگ برادر ( که منتهز فرصت بود ) دست چیرگي بر گشاده زمین داور نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزي آمده قلات بستد - روزے بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعه داري پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

( که بجانب آن ضعیفه سر داد ) در گذشت - اگرچه میرزا
بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما ( چون اوضاع زمانه حسب
دلخواه ندید - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن
آن دیار بے جمعیتی دیگر می افزود ) بشریف خان اتگه
حاکم غزنین دوستي داستان برخوانده آهنگ بندگي پادشاهي
وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال
سي و هشتم اکبري (۲) سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک میرزا بمعبار آب
چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه
مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهي فرستادند - و
متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال
یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ
خان و برخے امرا باستقبال دستوري یافتند - بچهار کروهی
لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره
گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ
حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت -
چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجهزاري
و انعام یک کرور تنکهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسیارے
پرگنات بلوچستان ( که افزون از قندهار است ) برنواختند - و
پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار برافزودند - میرزا

(۲) در [ نسخهٔ - ج ] لفظ [ اکبري ] نیست ٭

ابو سعید ( که در قندهار مانده بود ) نیز رسیده بنوکری پادشاهی امتیاز یافت *

چون مردم میرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال بر گذرانیدند سال چهلم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان سو دستوری یافت - اما بنابر وجهی از سرهند بر گردانیدند - چون راجه باسو و برخی بوم نشینان شمالی کوهسار سر از فرمان‌پذیری بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحی در تیول میرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف خان را بیاوری همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازی افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشی پیش گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه را نامزد فرموده میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالی بجاگیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزی بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوجی تازه بسرکردگی میرزا و یک لک اشرفی روانه کرد - ازان باز میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود میرزا مراد خواستگاری نموده بحسن یاوری آن سپه سالار مدتی در قصبهٔ تمرنی ( که الحال به ظفرنگر زبان زد است )

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنهٔ ( ۱۰۲۱ ) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازی ترخان بحکومت تتهه و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سر افرازی یافت - جنت مکانی نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در روانه ساختن ارغونیه ( که از چند (۲) سال آن دیار بآنها متعلق است ) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله ( که مبادا غدرے اندیشد ) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموری بهمراهی نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا نیز طریقهٔ پیش گرفت ( که منافی آئین مروت و مردمی بود ) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمے بداد خواهی همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ انی رای سنگدلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکانی نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگانی دادند - پس ازان بمنصب شش هزاری امتیاز یافته به صاحب صوبگی اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ ب ] دلپن *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطريق مقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٰ آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومي خان مير آتش شاهي تعهد مي‌نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب (۲) بيجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود که آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت برآمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يکم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبر سن شده از حرکت باز داشت از تکاليف نوکري معاف فرموده به ساليانهٔ يک لک و بيست (۳) هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

تاريخ (۴) است - و در عمر هفتاد (۵) و دو سالگي سال پانزدهم

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ بيجا ] نيست - (۳) نسخهٔ [ ب ] يک لک و هشت هزار روپيه - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ ج ] هشتاد و دو -

سنه ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و يک جهان را پدرود نمود -
گويند چون ميرزا در گذشت متصديان آگره خواستند که ضبط
اموال نمايند - حليلهٔ جليلهٔ ميرزا کنيزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل ساير
امرا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتياط دست کشيده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فيلان همه را
معاف فرموده *

ميرزا مرد دنيا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسيار آرميده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان ميرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآويزه برخاستند - ميرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشير بدست رسيد - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشياني
بر مردمي و بردباری ميرزا آفرين کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائي تخلص ميکرد - ازوست *　　* قطعه *

* بر چند دلم بساط ايماني را *
* کج باختهام نرد خدا داني را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساختهام *
* بر طاق نهادهام مسلماني را *

و منزل ميرزا برتبه بود - هنگامے [ که برادر کلانش مظفر حسين

ميرزا ( که باهم نفاق و عداوت بوده ) از قندهار مي آمد ] اين رباعي گفت * 　* رباعي *

* آن کور که در راه حسد پامال است *
* دجال نگويمش خر دجال است *
* گويند ز ايران خنکي مي آيد *
* اى باد سموم وقت استقبال است *

اين قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زين پيشتر بود اى عزيزان *
* ذکر چون جرهٔ بازے تيز چنگے *
* بهر صيدے که مي افکندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* کنون پريده است آن باز و مانده *
* بدمتم تسمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران ميرزا ( که هريک صاحب نام و نشان بود ) بجاى خود مثبت است - برادرانش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا هر دو در سنهٔ ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج باجل طبيعي در گذشتند *

## * موسوي خان صدر *

گويند از سادات مشهد مقدس است - و با سيد يوسف خان رضوي قرابت قريبه داشت - در عهد جهانگيري به روشناسي

بادشاهي کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه سر بلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب دو هزاری پانصد سوار مرتقي شد - پس از فوت جهانگیري (۲) چون با یمین الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس آشیاني (که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ مامورہ نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازي یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و تقریر خوب بهم رسانیده بود *

## * مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیري به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالیٔ غزنین اتفاق افتاد ) خان مزبور هراول فوج فیروزي بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانید - بیشتر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگي و بهادري کارنامها برساخت - خصوص روزے [ که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکي ( که پنج کروهیٔ دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است ) مي شد ] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبرد کار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادي کارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول درآویختند - از جانبے بهادر جي پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبے مبارز خان ( که او نیز در چنداولي بود ) خود را رسانیده از مقراض برّان تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن اکثر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و خون آن خاکساران باد پیما را ( که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای آنها ریخته بود ) با خاک عرصهٔ مصاف برآمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان ( چون صوبه داری دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

پایان گهات[2] بخان دوران تفویض یافت ) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم[3] بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهی داشت و باب آن[4] ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکی گردانیدند - سال هژدهم سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری در فوجداری و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستی بر بست - به بزرگی و دینداری شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه می گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیب ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثانی اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد •

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] پائین گهات - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] پانزدهم - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] باب الملک •

## * مہیس داس راتہور *

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - مومی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامی براورده سر بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب ( که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود ) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامرانی افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدی ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون ( پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والی آنجا ) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

(۲)
بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طلبی بے اجازت شاهزاده همراهی آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری رخت هستی بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهی پس تخت پهلوی سندلی ( که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز می بود ) می ایستاد - و وقت سواری بفاصلهٔ دو برابر آن می آمد - پسر کلانش رتن ( که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
(۳)
مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوری یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ب ] بفور - (۳) نسخهٔ [ ب ] آستانبوسی •

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله
خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده
محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دکن علم عزيمت بر افراشت -
و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده
در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار
سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه
در جنگي ( که متصل اوجين رو داد ) قرار گرفته وقت
زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج
عالمگيري در آمده (۲) *

## * مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاري رضوي ست که
به پنج واسطه بشاه عالم ( که در مقام رسول آباد ظاهر بلدۀ
احمد آباد آسوده است ) مي رسد - او بيستم جمادي الآخره
سنۀ ( ۸۱۷ ) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد
و هشتاد ( ۸۸۰ ) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم
يافته - او نبيرۀ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر
مخالفت حاکم اوچهه بفرمودۀ پدر و مرشد خود شاه محمود
در زمان سلطان محمود ( که بدو واسطه پور سلطان مظفر
والي گجرات است ) بدان ديار آمده در قصبۀ تبوه سه کروهي

(۲) نسخۀ [ ب ] در آمد - (۳) نسخۀ [ ج ] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ ( ۸۵۷ ) هشتصد و پنجاه و هفت درگذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی ( که جنت مکانی از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) برافراخت ) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است - در سنهٔ ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهاني رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگي داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود - طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ ب ] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعي مشهور ازوست * * رباعي *

* در نخوت و کبر لا علاجم چه کنم *
* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *
* میرم بنیاز و ناز دلبر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید پانزدهم جمادی الآخره سنهٔ ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است (۲) - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي‌قدر بادای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے درسلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم ( که اصلا استحقاق نداشتند ) مقرر شده - و

( ۲ ) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي اراضي بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دقتها را ( که منبي از ذمه برائت خود و ادای حقوق آقا ست ) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامي بسید عاید شد *

اتفاقاً درهمان ایام بداماں بیگم صاحبه آتشے در گرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سر افراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقیء عظیم مي کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفیء مازندرانیء مشهور در جواني از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نیست - این بیت از ساقي‌نامهٔ اوست * بیت *

* نمي ماند این باده اصلا بآب *

* تو گوئي كه حل كرده اند آفتاب *

ملا بياضے ترتيب داده ( موسوم به بتخانه ) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين رباعي گفت * 　　* رباعي *

(۲)
* اى شاه نه تخت و نه نگين مي ماند *
* از بهـــر تو يک دو گز زمين مي ماند *
* صنـــدوق خـــود و كاســـهٔ درويشـــان را *
* خالي كن و پر كن كه همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

(۳)
بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند - اول موسوم بسيد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوهٔ بخاري مخاطب بديندار خان نسبت كرد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نے (۳) نسخهٔ [ ب ] ماندند *

# * محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکاني ست - و مدتها بتعینانی
صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلهت بود - پس
ازان ( که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیاني رونق یافت )
او سال اول به بحالیٔ منصب دو هزاری هزار سوار ( که
از سابق داشت ) ناصیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم
باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور
کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبهٔ ارادت بر
آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان ( که
از تغیر اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود )
رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آشام ( که بامداد
(۲)
بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو پرداخته مصدر انواع
سرشخي گردیده بودند ) همراه میر زین الدین علي برادر
اسلام خان ( که مخاطب به سیادت خان گشته ) تردداتِ
نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را
بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد -
سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار تابینانش مساوی ذات
(۳)
گردید - و چون درین سال اودیسه بپادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [ بعضی نسخهٔ ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ ب ] گردیدند *

ضمیمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده ببارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود ) دستوري یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

## * مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیاني بحالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجی ( که سرگروه آن شایسته خان بود ) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي ( که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گردیده بود ) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه ( که هراول سید مظفر خان بود ) برچهٔ بروی زد - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کوتهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعیناتِ خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن ( که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد ) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے ( که نیکنام عم بهادر خان رهله زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد ) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستي بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو برداشت - پستر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت ( که در جوهر ساختن عیال خود بودند ) دویده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و ششصد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] چانده - (۳) نسخهٔ [ ب ] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم ( چون بلدهٔ
برهانپور بورود رایات فیروزي رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو
بهونساه و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداری سه کس
مقرر شد ) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوري یافت - بعد از
معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم
در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهي گردید - سال
سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش ( که بجانب کابل معین
شده بود ) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال
چهاردهم ( که نعمت بار اندوخت ) از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم
باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک
امیرالامرا صوبه دار کابل ( که بتسخیر بدخشان مامور بود )
رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ
شتافته ( چون سلطان مزبور تعلقهٔ مذکور را گذاشت - و
سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید ) مشار الیه
بتقدیم خدمات پرداخته چندے بحفاظت قلعهٔ بلخ مامور
بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ
مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معاودت
نمود ( پس از وصول بکابل ) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ ( ١٠٥٧ ) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکند سنگهه هادا پسر او ست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

## * میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً[(٢)] - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والیِ بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والیِ کابل ( که هنوز بسن تمییز نرسیده بود ) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد ( پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود ) جمعے ( که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند ) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ب ] آبای خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند •

سلیمان ازین آگہي یافتہ باز متوجہ کابل شد - میرزا قلعہ را
بباقي قاقشال سپردہ خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سندہ
گذشتہ بدرگاہ عرش آشیاني ملتجي گردید - امرای اتکہ خیل
با تیولداران صوبۂ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهیٔ میرزا گزیدہ
بار دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارۂ عرش آشیاني
میر محمد خان اتکہ بسربراهیٔ مہام کابل اشتغال ورزید -
(۲)
میرزا محمد حکیم همشیرۂ خود نجیب النسا بیگم را ( کہ سابقاً
والدہاش در عقد ازدواج شاہ ابو المعالي آوردہ بود )
بے استصواب عرش آشیاني و بے استفسار از میر محمد خان
بخواجہ حسن نسبت کرد - و خواجہ ( چون بچنین نسبتے
(۳)
عالي افتخار یافت ) مہمات درخانۂ میرزا را از پیش خود
سرانجام نمودن گرفت - و امورے ( کہ باو مناسب نبود )
میساخت - و از میر محمد خان اصلا حسابے بر نمیداشت - خان
مذکور از حدت طبع تاب نیاوردہ ازانجا بلاهور آمد - خواجہ
من حیث الاستقلال بامر وکالت پرداختہ بجزرسي و سخت گیري
دکان خود آرائي بر گشاد - ظرفای آنوقت میگفتند کہ　* بیت *

* گر خواجۂ ما خواجہ حسن خواهد بود *
* ما را نہ جوال و نے رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد کہ از امرای پادشاهي هیچ

---

(۲) نسخۂ [ ب ] فخرالنسا بیگم - (۳) در نسخۂ [ ب ] لفظ [ را ] نیست ٭

کس در کابل نیست در سال یازدهم الهي سنة ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت ولي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ ( که دوازده کروهي کابل است ) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان ( که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالي کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد ) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت * 

* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیهٔ بنگاله بارادهٔ شورش بلاهور رسید از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی (۲) راه کابل برگرفت و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ ( ۹۹۰ ) نهصد و نود هجري سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواهیء میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ راستي دارد ( و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد ) یکی از (۳) فرزندان را مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر باین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سر زمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هرچند خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید - و شاید در همین ایام (۴) فوت کرد - خواجه را از بطن آن عفیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان که رشادت و کارطلبیها داشت - چون ناروشناسے خود را همایون پور میرزا سلیمان (۵) وانموده در کوهسار بدخشان سر سرداري (۶) بر افراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم الهي با برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] رسیده - ( ۳ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] درین ایام - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] کوهستان - ( ۶ ) نسخهٔ [ ب ] سرداري *

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه منبر و زر و سیم بنام عرش آشیاني بر آراسته عرضداشت نمود - و از پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسرواني گردید - عرش آشیاني بلاقي بیگم دختر شاهزاده دانیال را بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار سر عزت بر افراخت - و در جشن جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداری سرکار ماندو مي پرداخت - در سال بیست و دوم ـــــــ ( ۲ ) ـــــــ سنهٔ ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجري درگذشت - پرگنهٔ انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر قرابت ترقي نکرد - خالي از خفت طبع نبود - پسرش میرزا ابو المعالي میرزا خان جدا مذکور است *

## * مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادی حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکاني منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخطاب

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ۱ ] هشتم *

(۲)
مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات سرکار والا و منصب
هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم
بدیواني و بخشیگري و واقعه نویسي و بیوتاتی دار الخلافهٔ
(۳)
اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم سرزمین بندیله
مطرح الویهٔ پادشاهي گشت و او باستخلاص قلعهٔ جهانسي
( که از قلاع استوار ججهار بر گشته روزگار بوده ) و بتفحص
دفائن آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای
افواج قاهره ( که برأي العین مشاهده نموده بودند ) همت
بای داده زینهاري گشتند - و چنین حصارے را ( که باسباب
و آلات قلعه داري استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه
درمیان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده ) بے ارتکاب
پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح
بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسي و
(۴)
دتیه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از نظر
گذرانید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار ( که
بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است ) در
اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] سال هشتم ( که سر زمین بوندیله مطرح الویهٔ پادشاهي گشت ) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ ج ] دیته و در [ بعض نسخهٔ ] دیهه ٭

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور ( که از نا عاقبت اندیشي در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود ) رخصت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلی ( که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج ) معاودت نموده تارک اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانساماني چهرهٔ کامیابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم خان بفوجداري و تیول داری متهرا و مهابن شادکام شده باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بلند مرتبه گشت *

## کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر صفحهٔ (۲) روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار ( که همواره مي خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار بیارایند ) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] ذو الاقتدار *

از خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد پژوهش بسیار قطعهٔ زمینی ( که در ظاهر دار الملک دهلي میان نورگدہ و آغاز آن معمورہ واقع بود ) بر گزیدند . بیست و پنجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجري مطابق طرحی ( که در پیشگاه خلافت مقرر گشته ) بسرکاری غیرت خان برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ ( که نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود ) زنگ ریخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور اساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه هر جا صنعت گری از سنگ تراش ساده کار و پرچین گر و معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده با عملهٔ بسیار مشغول کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیأ لختی مصالح شده بود که غیرت خان بصوبه داری تتهه نوازش یافت - و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفیعه به الله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته گشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان ( که بوالا خدمت میر سامانی

(۲) نسخهٔ [ ب ] بعد از - (۳) نسخهٔ [ ب ] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ ج ] عمارات ۰

قیام می نمود ) مقرر گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور
رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا با
سایر ابنیهٔ فردوس آئین [ که در هر گوشهٔ آن خورنقی و
سدیرے ست و در هر زاویهٔ آن گلشنی و غدیرے - و بے تکلف
و اغراق نگار خانهٔ چین است - اما آن نقش پیشین و این
نگار پسین * 　　* بیت *

* درو آن قدر برده صنعت بکار *
* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای امیر خسرو ست که آنچه سابق در مدح
دهلي گفته بود دریغولا بر روی کار آمد * 　　* بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است ] *

بصرف شصت لک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چند
روز صورت حسن انجام گرفت * (۲)
قلعهٔ رفیعه ( که مثمن بغدادي ست ) درازش هزار گز پادشاهي
و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح پور
بر افراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج
ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعهٔ
مستقرالخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخهٔ [ ب ] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بيست و يک برج - هفت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دريچه - و خندقے به پهنائي بيست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدرياي جون مي ريزد - سواي ضلع شرقي ( که درياي مذکور بديوار حصار پيوسته است ) - به بيست و يک لک روپيه مرتب گشته - و نشيمن‌هاي خاص از شاه محل با سقف سيمين و امتياز محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حيات بخش به بيست و هشت لک روپيه - و منازل بيگم صاحب و ديگر پردگيان حريم عفت بهفت لک روپيه - و ديگر عمارات از بازار و چوکيهاي درون قلعهٔ گردون عظمت ( که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده ) بچهار لک روپيه صورت اتمام گرفت *

سلطان فيروز خلجي در ايام سلطنت خود نهرے از درياي جون از نواحي پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سي کروه پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفيدون ( که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت ) رسانيد - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالي ايام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جريان باز ماند - و در عهد عرش آشياني شهاب الدين احمد خان صوبه دار دهلي براي افزوني زراعت و آبادي محال تيول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نہر موسوم گردانید - چون روزگار او سپری شد بترمیم و تعمیر آن نپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند - درینولا ( که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف گشت ) امر شد که نہر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون ( که مبدأ و منتہای آنست ) مرمت کنند - و از سفیدون تا قلعه ( که مسافت آن نیز سی کروه پادشاهی ست ) نہرے تازه حفر نمایند - بعد تیاری به نہر بہشت مسمی شد - و نشیمنہا بحوضہای لبریز و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر بہم رسانید - بیست و چہارم ربیع الاول سنه ( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجری سال بیست و یکم ( که برای نزول پادشاهی مختار اهل تنجیم بود ) به تہیهٔ اسباب جشن و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامی منازل خاصه را بگوناگون نفائس فرش ( که در کشمیر و لاهور از پشم شال برای هر نشیمنے بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند ) برآراستند - و بر در حجرها و ایوانہا پردهای طلا دوزی و ده یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زربفت کار هنرمندان بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنے اورنگ مرصع و طلائی مینا کار و منبت و ساده نصب نمودند - و هرجا مسندے والا گسترده گارتکیهها با غلافہای لآلی متلای گذاشته مسند پوشہای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منیع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهے ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر فلک نظیر ( که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است ) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با اساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو (۲) مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن منبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه ( که محتوی ست بر شمشیرهای جواهر نگار با پرداله های مرصع و ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع (۳) که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته ) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زر دوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و مخمل زربفت طلا باف و نقره باف گجراتي و مسلسلهای (۴) کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ایوانهای اطراف شامیانهاي مخمل

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] و هر دو جانب الخ - ( ۳ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ مرصع ] نیست - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] با مسلسلهای ٭

زربفت بسرغه های سیمین بر افراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور ( که در رفعت و وسعت باسمان برابري دارد ) بحکم عالي در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام یافتند - پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره ( که دور هرکدام دو گز و ربع است و ارتفاع بیست و دو ) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّ ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است *

بالجمله چنین بارگاهی ( که با فلک همسري نماید ) گاهي افراخته نشده - و چنین مکانی ( که نمونهٔ فردوس برین باشد ) باین زیب و زینت آراسته نگشته - از روز (۲) وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند - و گروهي بفزوني منصب و نوازش خطاب و (۳) جمعي بمرحمت نقد و اسپ و فیل کام دل بر گرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند *

يحيى كاشي تاريخ (۲) اختتام اين بناى عالي چنين يافته (۳) ¤

* مصرع *

* شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد *

و هزار روپيه صله برگرفت *

مكرمت خان را بجايزة اتمام اين عمارات (۴) هزاري ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و در سال بيست و سيوم مطابق سنة ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مكرمت خان رخت زندگاني بر بست - مشار اليه بتمول و زرداري شهرت تمام داشت - مشهور (۵) است كه روزے فردوس آشياني فرمود كه بعد ملاحظة نقشة بغداد و اصفهان بازارهاى مثمن و مسقف آنجا ( كه طرح برگزيدة طبيعت بود ) ترتيب نگرفت - و بدان نمط ( كه پسند خاطر بود ) اين شهر صورت نيافت - و درين باب تعرض گونة به مكرمت خان كردند - ازان روز مكرمت خان گفتے كه اين شهر اگر بنام ما مسمى كنند آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمايم - پسرے داشت محمد لطيف نام - در سال بيست و دوم بتقديم خدمت

---

( ۲ ) يعني سنة هزار و پنجاه و هشت هجري - ( ۳ ) نسخة [ ا ] يافت -
( ۴ ) نسخة [ ج ] عمارت ¤ ( ۵ ) نسخة [ ب ] فرموده ¤

فوجداری میان دوآب مامور گردید - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بیان این شهر و دهلی قدیم نیز جولانی میکرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر کنار دریا سایر شاهزادهاے عالی شان و امرای عظمت نشان بعمارات وسیع و بدیع و نشیمنهای دل نشین چندان پرداختند [ که از ابنیهٔ عالیه ( که بیست لک روپیه صرف آن شده باشد ) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعالی در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقهٔ خود طرح ریخته اند ( و از حیز احصا (۲) بیرون است ) معمورهٔ عظیمے و سواد اعظمے ست ] که سیاحان جهانگرد بلدے باین پایهٔ فسحت و وسعت و بدین مایهٔ جمعیت و جامعیت در هیچ اقلیمے (۳) نشان ندهند * * بیت *

* تعالی الله اگر مصر است وگر شام *

* بود یک گوشهٔ این محشر عام *

مدینة السلام بغداد ( که پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفای عباسیه بود ) دورهٔ از طرفین دجله دو فرسخ است که

(۲) نسخهٔ [ ج ] احصار - (۳) نسخهٔ [ ج ] اقلیم *

شش کروه رسمي باشد - و محیط این شهر عظمت بهر پنج فرسنخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو ( که از سنگ و گل کشیده بودند ) بوفور باران جا بجا ریخت در سال بیست و ششم صورت از سنگ و صاروج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه ( که دو کلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است ) بصرف چهار لک روپیه صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ایوانهای نهایت مطبوع و دلپسند ( که بحکم معلی سکان بلده آنرا ساخته اند ) - از آغاز بازار ( که متصل اصطبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع از دیوار قلعه اساس یافته ) تا چوک هشتاد در هشتاد - کوتوالي چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک دیگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمین قدر طول و عرض - جانب شمالي این چوک سرای دو سقفهٔ رفیع اساس بیگم صاحب ( که یک درش جانب بازار و دیگر بطرف باغ ) موسوم به صاحب آباد ( که حقیقةً سه باغ است )

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکی ازان مکرمت خان پیشکش نموده و اعلیحضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده - و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی ست بکمال نزاهت و صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوری محل پانصد و شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي دو رویه بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز بازار محاذي دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیان اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر ( که موسوم بمسجد جهان نما ست ) در کمال رصانت و متانت و نهایت فراخي ساحت (۲) بر کوهچهٔ جانب غربي قلعه بمفاصلهٔ هزار گز واقع است - دهم شوال سنهٔ ( ۱۰۶۰ ) هزار و شصت هجري اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ خاک گردید *

* ع *

* قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان *

(۳) تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر ( که قریب صد سال گذشته ) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخهٔ [ ب ] فراخیٔ ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت *

طرح امكنهٔ دل فريب و طراحي حدائق طراوت افزا بجائي
رسانيده اند ( كه ادهم تيزگام خيال در مسلك بيان آن
بلندگي مي گرايد ) خامهٔ بپاي چوبين چگونه آن راه تواند
پيمود - خصوص مساجدے كه در چوك سعدالله خان و چوك
معروف به چاندني چوك ( كه معمار همت عاليهٔ ظفرخان
مخاطب به روشن الدوله احداث نموده ) - كاسهٔ گنبدهاي
هريك را با منارها از جانب بالا بصفايح مس مطلا در كمال
درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش
چشم فلك را خيره مي سازد - و ازين جهت ( كه از مدتے
ممتد رايات ظل اللهي سايه گستر اين مصر جامع است ) بكثرت
ابنيه و هجوم قطان هر جانب بيرون حصارش معموره ايست
هر چهار ربع ار مسكون - و از بسيارئ اجتماع و فراهم آمدن
مردم هفت اقليم هركوچه و برزنش كشوريست باصنعهٔ اقاليم
سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و ناگزير
امصار است - و در هر دوكانش بوفور نفايس و نوادر هر
ديار صد كاروان بار - ازين است كه در فترت نادر شاهي
طرفه چشم زخمے باين شهر رسيد - و در طرفة العين بصورت
اصلي باز گرديد - بل همه چيزش از اول بهتر و روزافزون
است - و تصوير نقش و نگارش از قدرت قلم بيرون -
صنايع پردازي و نزاكت كاريها را روز بازار است - و طرب انگيزي

و بزم طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیز رفتار در
مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است
بلین بیتے از فروغی کشمیري ( که در تعریف این شهر گفته )
اکتفا مي نماید * 　　　　　　　　　　　　　　　　　* بیت *

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شـــاه جهـــان آباد باشد *

اما دهلی قدیم ( که از مهین و دیرین شهرهای هند است )
نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي
و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده
دقیقه - اگرچه برخے از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم
است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ
پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس
نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل
دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوکرهي
گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید *

* بیت *

* وی دهلي و وی بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - سلطان
علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پستر پسرش سلطان محمد، شهرے نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهیٔ فیروز آباد کوشکے دیگر بر افراشت جهان نما نام ٭

چون نوبت بجنت آشیاني رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائي را ویران کرده جدا شهرے بر آراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه ( که بر ساحل دریای ستلج است ) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواري تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سي - شرقي آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیر آباد صوبهٔ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و ( چون درین صوبه دیگر رودها فراوان ) لختے شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنکار دارد - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاري جانور و خیل و اسپ کوت بس انبوه - هشت سرکار و دویست و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شانزده لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیاني

بدو میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهان‌آباد موسوم
(۲)
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سي و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم ( که بهترین بلاد هندوستان است )
سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرماست - و در دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
(۳) (۴)
تابستان از غرهٔ اسفندار تا آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردي نیز معتدل
است - درین دو ماه سواري و قطره مي توان کرد -
اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود -
و خورداد زمان استیلای گرماست - سیوم برسات - او نیز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الا بمان خورداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هواست -
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخهٔ [ ج ] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ آخر ] نیست - (۴) نسخهٔ [ ج ] آغاز بهار و در کمال اعتدال ست *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهاے هندوستان است -
و در شهریور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته -
مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف
و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم
مي گردد - و شبها مائل بسردي - این فصل سه هوا دارد -
و اگر بارش است برسات - وگر نه هوای تابستان - لیکن
در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات
روزے ( که باران نشود و نسیم نوزد ) هوا گرفته مي شود -
این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
هوا متفاوت است *

## * میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکاني
بمنصب هزار و پانصدي هفت صد سوار سرافرازي داشت -
پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خویش از
صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
در سال دوم به تعیناتي صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها
با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک
داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده روی
عقیدت بتقبیل سدهٔ جهانباني مي افروخت - و باز بدستوری
معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجاگیرداری فتح پور
بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری
جونپور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خردش نامزد او
گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوری یافت - و در سال
بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف
استلام خلافت دریافت - و باز پدر و پسر کومکی بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلق
صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات
اندوخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنهٔ ( ۱۰۵۹ )
هزار و پنجاه و نه هجری ره نورد عقبیٰ گردید - مشار الیه
خطاب خانی قبول ننمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر
بخدمت تهانه داری و فوجداری حصر ولایت بنگاله چندے
بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه
زمان اشتغال ورزید - و در سنهٔ ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سیوم
هجری سال پنجم عالمگیری روزگار حیاتش بسر آمد - دختر
میر میران یزدی همشیرهٔ نوازش خان عبد الکافي ( که برادر

علاتی خلیل الله خان است ) در خانهٔ او بود - خلف او سیف الدین صفوی باعتبار دامادی خلیل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب خان ناموری گرفت - و بنابر جهتی از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالی منصب کامران گردید - و خطاب خانی بنام خود یافت *

## * مرتضی خان سید نظام *

پسر دوم میران صدر جهان پهانیست - از بطن برهمن زنی بوده ( که میران کمال شیفتگی بدو داشت ) - ازین جهت این پسر را نهایت دوست داشته در صدد تربیت او شد - و در حین حیات خود بروشناسی پادشاهی و منصب عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکانی او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان میر حسام الدین انجو سید مذکور بخطاب مرتضی خان ناموری اندوخت - هنگامی ( که نظم صوبهٔ دکن بمهابت خان خانخانان تفویض یافت ) خان مشار الیه نیز کومکی گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان ( که حصون تسعهٔ دولت آباد بنیروی شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجري گشایش یافت ) سپه سالار خواست یکے از سران فوج را با برخے از بندهاي اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت ( که مدتے در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمے نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده ) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر بر تافت - و مشهور است که ( چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود ) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چنین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیراے آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملي بکار برده سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهی خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که ( چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده ) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه ( که صوبه داري آن باو متعلق بود ) رفته چندے بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرے ( که از خزانهٔ عامره با خود داشت ) براي ناگزیر قلعه بمشار الیه

داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تیولداری دلمو (۲) سرافرازي یافته بمالش متمردان آن ناحیه از بیس و غیر آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلمو ست جمعیت کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طایفهٔ بیس کوتاهي ننمود - مکرر بجنگ و پیکار غالب آمده نقش صولت او درست نشست - مدتها در فوجداری بیسواره و لکهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانید - آخرالامر از غلبهٔ پیري و ضعف قوي طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت نمي توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق سالیانه از پرگنهٔ پهاني وطنش ( که یک کرور دام جمع دارد ) مرحمت شد - چون پسرانش درگذشته بودند هر کدام از عبدالمقتدر و عبدالله نبیرهای او را باضافهٔ منصب و دیگر نبایر او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد لک دام تتمهٔ این پرگنه را در تیول آنها مقرر کرد - پس ازین سید مذکور مدتها در زمرهٔ وظیفه خواران گذرانیده باجل موعود بساط حیات در نوردید - عبدالمقتدر در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاری شش صد سوار و فوجداری خیرآباد رسیده *

---

(۲) در [ بعضی نسخهٔ ] دلمؤ *

## * معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیری در جنگ عثمان خان لوهانی داد جانفشانی و جان ستانی داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیر اندازی شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمونی بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولی عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهی گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهی نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت ( که از عمدهای دولت شاهی بودند ) بهوش افزائی و فرمان پذیری عادل شاه بیجاپوری تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوری یافت که قطب شاه والی آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او ( چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت ) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادری دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامی تنومند و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسی انجمن حضور و استحسان

تقديم خدمت اسباب مزيد رفعت جاه آماده گردانيد - و در ايام ناكامي شاهزاده ( كه از بے مهري روزگار غير از قطع فيافي سود سفر بنظر نمي آمد ) او از اخلاص وافي و صفاي صافي ( كه سر آمد شمائل رضيه است ) پرستاري و هوا داري خداوند مجازي را سرمايهٔ بهبود دانسته بهيچ وجه از ركاب شاهي جدائي نگزيد - تا آنكه زمانهٔ نيرنگ ساز بفاصلهٔ يک بهست و گشاد مژه چمن ديگر طرح ريخت - و بهار دولت شاهي گل كرد - در سنهٔ ( ۱۰۳۷ ) هزار و سي و هفت هجري جنت مكاني در گذشت - و الويهٔ شاهي از جنير دكن باهتزاز آمده هفدهم ربيع الآخر بر تالاب كانكريه ( كه در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است ) پرتو نزول افكند - و نظم آن ديار باقتضاي وقت به شير خان تونور تفويض يافت - و ازانجا كه هنوز وصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاري دو هزار سوار بر نواخته با جمعے ديگر در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمير سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعين گشت - و در سال پنجم حكومت آن ولايت نامزد نصرت خان خاندوران گرديد - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همين سال مكرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اوڈیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگیِ اوڈیسه بلند پایه گردید *

از غرائب روداد آنکه گویند باقر خان کارهائے چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای هر یکے (۲) موجب رسوائي بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپاندیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکے ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دریِنولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان ( که بخشیگریِ آن صوبه یافته همراه بود ) روزے ( که از الهآباد در کشتي نشسته مي رفتند ) میرزا احمد تقریبے از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیزدستي چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهیِ شما این

(۲) نسخهٔ [ ب ] و افشای هریکے الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست می کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش براندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام درگذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرمر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال ( ۱۰۶۱ ) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحئ جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

## * میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم ﭨﮭﭩﮧ است - چون پیمانۂ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرگس ( که وکیل مستقل آن سلسله بود ) میرزا

غازي را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را
باد پ گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزي بخت و رهنموئي
اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیري استظلال عافیت
نمود - جنت مکاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت
ساخته تعنیات دکن فرمود - و چون میرزا غازي در حکومت
قندهار درگذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله
بر مسند ترخانیه متمکن ساخته دست مایهٔ حکم رائي
اندیشید - جنت مکاني بتوهم آن ( که مبادا عبد العلي
به دستان سرائي خسرو خان ریشهٔ استقلال دران سرزمین فرو
برد ) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمي فرمود - و چون او
جبهه سای آستان خلافت گردید بعرض برخی حساد [ که میرزا
از دیرباز در آرزوی ملک موروثي نعل در آتش است - اگر
دریخولا مستقل شده بحاکم کیچ و مکران و هرمز ( که قریب
واقع شده اند ) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نماید
مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید ] پادشاه بد گمان شده
میرزا رستم قندهاري را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و
بسعي او رگ و ریشهٔ ترخانیه ازان ولایت بر کنده گشت -
و میرزا عیسی بجاگیرداری دهن پور گجرات سر بر نواخته
تعین آن صوبه گردید - دران هنگام ( که اعلی حضرت از
هوای تتهه بناکامي براه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود ) میرزا بیاوری طالع از نقد و جنس
و اسپ و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته
ذخیرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه رایات
فردوس آشیاني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشائي
بسعادت زمین بوس رسیده باضافهٔ دو هزاری هزار و سیصد
سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و
ایالت ملک تتهه کامروای ملک خود گردید - لیکن بعد جلوس
بر سریر فرمان روائي حسب اقتضای وقت ضبط و ربط
آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفویض
یافت - و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده
بتیولداری متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت - و در سال
پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیرداری ایلچپور رخصت
یافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب
والای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه برنواخته
بفوجداری سرکار سورتهه مباهي گردید - در سال پانزدهم
بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت -
و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله ( که بمنصب دو هزاری
هزار سوار سر افرازي داشت ) مقرر گشت - و بعد از عزل
صوبه داري مجدداً بایالت جوناگده ( که حاکم نشین ولایت

سورتهه است ) سر بر افراخت - و در سال بیست و پنجم هراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سانبهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعي سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازي خالي از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشترے در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح ( که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده ) بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبے درخور سرافرازي یافتند *

## * محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیج خان از منصب داران داخلی همراهی شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای ولي عهد تعلق مي‌کرد [ چنانچه در عهد فردوس مکاني به جنت آشیاني و در وقت جنت آشیاني بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکاني و فردوس آشیاني

تنخواه شده بود ] لهٰذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداری آنجا مامور گردید -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کنان قضا
بادنی وسیلهٔ جامے را بکامے می ریزند دران ایام [ که جراحات
بیگم صاحب ( که بنابر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن
ببدن افلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطبای رقمت )
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد ] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیرے بے نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
بستر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق آلتمغا بر نواخت - و مشار الیه ( که
واسطهٔ این امر بود ) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خانی ناموری اندوخت - سال بیست و ششم ( چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت )
او بعنایت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سی ام
مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجری پیمانهٔ
زندگی او بر آمود *

## * مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکانی بمنصب
هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز(۲) جلوس اعلی
حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص
گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام
پادشاهي گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور
بنهب و غارت ملک عادل شاهیه(۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظام
شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی
پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت
جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی شهامت
و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر ( که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ
بالاگهات دکن است و(۴) درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد
بدر ) هشتم جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۰۴۶ ) هزار و چهل
و شش هجري در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف
پادشاهي در آمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد سوار
دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار
معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمروت
و مردمي بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ ج ] عادل شاه - (۴) در
نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان زمان (۲) گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے ( که اندرون قلعه واقع شده ) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن نیافت ( که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه (۳) رساند ) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

---

( ۲ ) یعني شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۸ ) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ۱ ] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود شیفتگی داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

## * میر شمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتے تارک دنیا بود - و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکانی ( چون موکب شاهجهانی در نواح سورت ورود نمود ) او بقلعه داری آنجا سرفرازی یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنهٔ پتوده مضاف گجرات لوای بلند پایگی بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداری و تیولداری بیر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداری و تیولداری پتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید - سال بیست و هشتم باز به تهانه داری و جاگیرداری پتوده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجری لباس هستی را برکند *

# * مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهي پیشه بود - بکار داني و معامله فهمي امتیاز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم اولیای پادشاهي نموده بندگی درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از یاوری طالع بدولت روشناس فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني به فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداری بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زیب شد او به بخشیگری فوج متعینهٔ ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و چهارم به بخشیگری لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم صوبهٔ دکن لوای توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن کامیابي اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوری یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعی جمیله بکار برده جوهر رشادت و کار داني

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ خان ] نیست *

خود را بر روی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال
بیست و هفتم بافزایش پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ اعتبار
برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونیء پانصد سوار
مورد نوازش گردیده خدمت دیوانیء پایان گهات از تغیر
ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [ که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب
محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه
شتافته دست استیلای دارا شکوه را ( که از فرط توجه اعلی
حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسري در نیاورده
طبل خود کامي و خود آرائي مي نواخت - و از امور
سلطنت جز نامی به اعلی حضرت نماند ) کوتاه سازد ]
پرتو اهتمام بصوب این مطلب افکند - و در کمتر فرصتی
لشکری نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان
پادشاهي ( که دران صوبه بودند ) هرکرا بخت اقبالمند
مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت -
مرشد قلي خان ( که آثار ارادت و جانفشاني از سیمای
احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش
سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید ) از
تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان ( که در موافقت
شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشت ) بخدمت ديواني جليل القدر سركار شاهي مدارج
عزت پيمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي
يافت - و چون رايات پادشاهي دهم رجب سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار
و شصت و هشت هجري بگذر اكبرپور از آب نربده پاياب
عبور نموده و بيست و دوم همين ماه اتفاق صف آرائي
( كه نخستين معارك آن شاه فيروزمند است ) با مهاراجه
جسونت ( كه از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گرديده
پاي اقامت در نواحئ اجين افشرده بود ) افتاد راجپوتان
مشهور مثل مكند سنگهه هاده و رتن راتهور و ديال داس
جهاله و ارجن كور ( كه از رؤساي آن قوم جلادت كيش
بودند ) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست
بتوپ خانهٔ شاهزاده [ كه اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت
و بهادرئ مرشد قلي خان ( كه از سرداران راسخ العقيدة
و صاحب سيف و قلم بود ) قرار يافته ] بجنگ و ستيز
پرداختند خان مذكور باتفاق ذوالفقار خان ( كه مقدمة الجيش
هراول بود ) با آنكه فوجے درخور كثرت و هجوم مخالفان
نداشت پاے ثبات و قرار در عرصهٔ كارزار استوار داشته از
جا نرفت - و بعد از گير و دار بسيار و سعي و تلاش بے شمار
( كه منتهاي مرتبهٔ سپاه گري و جانفشاني بود ) مردانه نقد
جان نثار نمود - و باداي حق اخلاص سرخروئي اندوخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري فهمید متصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسي (۲) پیرایهٔ حالش بود - در دیوانی دکن باستمالت و رفاهیت رعایا کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت - و از کار شناسي و جز رسي تقسیم اراضي نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستور العملی قرار داد - گویند از روے احتیاط ( که مبادا حیف و میلے بجانبی رود ) بسا اوقات خود طناب جریب بدست گرفته زمین را پیمایش مي کرد - از حسن نیت اوست که عمر جاوید یافت - یعنی نامش بسبب این دستور العمل تا انقضای اعوام و شهور بسیار (۳) بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحة المسالک سیر حاصل زر خیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگهه و مساحت اراضي بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و بقول درمیان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و جفت گاو مي توانست و هر جنسے که مي خواست بر سر قلبه قابلے باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس کمیت و کیفیت نمي شد - و پس ازان [ این ولایت بروزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیهٔ سلاطین هندوستان

(۲) نسخهٔ [ ج ] خدا پرستي ۰ (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ بسیار ] نیست ۰

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان
و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط
چندین ساله سرباري گردید - و ویراني بمرتبهٔ انجامید
( که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سي و چهل کرور
دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند ) بحالت اصلي
نگرائید تا آنکه (۲) نوبت بمرشد قلي خان رسید ] خان مذکور
از کار طلبي و دقت پژوهي به راي صواب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را ( که از زمان عرش آشیاني احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده ) بتازگي دران مرز بوم
بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین
نمود که اراضي اکثر پرگنات را (۳) به پیمایش در آوردند ( که
آنرا رقبه خواهند ) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله
( که بکار قلبه راني نمي آمد ) نمود - و هر دیه ( که
مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر
بودند ) مقدمي آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی
از سرکار داد ( که آنرا تقاوي گویند ) و با عمال گفت که

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نیست ه

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سر بسته (۲) ( که معمول زمان قدیم نیز بود ) - دوم تقسیم غله ( که آنرا تبائي نامند ) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسبغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و باور نظر بر نرخ و چندي و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت (۳) تا حصاد في بیگهه چیزے معین نمود که بعد جریب آنرا بازیافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن ( که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود ) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سررشته - (۳) نسخهٔ [ ب ] کرده *

سي و دوم بوقایع نگاري کچہري دیوان اعلی سرفراز گردید ۔
وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسید
که بر نام خاني مي خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه
(۲)
بلحاظ بعضے وجوه مرشد قلي خاني اختیار کرد - خلد مکان
فرمود که من و مادر قربان علي ( کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ ) باین نادان
بگوئید که علي گذاشته قلي میشود - فضل علي خان بهتر
است - و پس ازان بدیوانئ شاهزاده محمد معز الدین ( که
از زندان تادیب رستگاري یافته بود ) اختصاص گرفت - و
در سال چهل و دوم بخدمت دیوانئ صوبهٔ ملتان امتیاز
یافت - زبانئ یکے از رفقای خان مذکور ( که خالي از
اعتماد نبود ) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان
(۳)
رخصت یافت بچه کامیابي و شغف راه مقصود پیمودن
گرفت و چه شیشهای مراد که دست امید بر طاق دل او
و همراهانش نچید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر
(۴)
وقفهٔ چند روزه طرح نمود - هر صبح سیر باغے و هر شام
مجلسے تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ
حادثه بشیشه خانهٔ آرزویش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم
آن بلده اصدار یافت که فضل علي خان را طوق و زنجیر
کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

(۲) نسخهٔ [ ب ] خان - (۳) نسخهٔ [ ا ] شفقت (۴) نسخهٔ [ ج ] روز ۔

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او ( که در لاهور بضبط درآمده ) باو مسترد نمایند *

## * ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حمایت شیم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به روشناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهار صدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان ( که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت ) بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقاً روزے ( که بر چنداولي (٢) ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(٢) در نسخهٔ [ ج ] دریلجا [ کاف ] نیست *

با نام و نشان نامزد بود ) از سهل انگاري قريب بدو كروه از قول دور افتادند - مخالف ( كه در كمين فرصت بود ) بيكبار با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخے خانه زادان روشناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم نيارست ورزيد - از معركه پهلو تهي ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مكرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم ببخشيگري لشكرے ( كه بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعين يافته ) اختصاص گرفت - و در سال بيست و دوم ( چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساكر نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد ) بخشيگري آن فوج بخان مذكور مفوض گرديد - و در همين سال پدرش رخت زندگي بر بست - او در ركاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي يافت - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش افزوده تعين دكن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دكن بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور كارداني و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه در بندوبست آنصوبه كوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين برداشت - و بحسن سلوك همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني پایان گهات دکن ( که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد ) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزوني پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داري احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سربلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان مرافقت بر بست پس ازان ( که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید ) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان ( که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود ) بخدمت دیواني سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [ که فلک ستمگار و روزگار نا سازگار ( که شادي او غم آمود و شربت او زهر آلود است ) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نمازد ] آن

حسرت نصیب چمنستان کامیابي هنوز از بادهٔ وزارت لبي (۲)
تر ناکرده که پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت (۳) - یعنی یک و
نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و
جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي
مشهور و شگفته پیشاني و متواضع بود - و حسن معاشرتے
داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش مي گردید -
و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *
* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال
هوشدار خان پسر او ( که از امراے عالمگیري ست ) جدا
بتحریر آمده *

## * معمور خان میر ابوالفضل معموري *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ
فراست و کیاست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشیاني
به منصب پانصدی دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از
دیرباز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام مي ورزید - بمددگاری طالع
قوي و دستیاری سلیقهٔ درست هر صوبه دارے ( که دران

(۲) نسخهٔ [ ج ] تازه ناکرده ۰ (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ کاف ] نسیت ۰

ولایت رسید ) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته
باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهلیت و مردمي سرآمد
روزگار و در کار روائي و آشنا پروري یکتای وقت بود - چون
نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض
یافت موما الیه از کارشناسي و دیده وري دیرین خدمت
و خیرخواهی خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد
التفات بود - هنگامے ( که شاهزاده ارادهٔ انتزاع سلطنت
بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت برافراخته بکوچ متواتر
کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید ) او دران روز از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازي یافت - و
در محاربهٔ جسونت بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در
فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت
و فیروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدی
پانصد سوار چهرهٔ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه
( چون سواد باغ اغراباد دهلي مشهور بشاله مار مضرب
خیام عالمگیري گردید ) ازان جهت [ که اختر شناسان بجهت

جلوس مسعود بر سریر فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذی القعده
سال ( ١٠٦٨ ) هزار و شصت و هشت هجري بر گزیده
بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسرانجام لوازم این
امر بنوعے ( که معمول این دولت است ) پردازند ] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد #

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [ که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني ( که در موافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امرے سترگ اقدام نماید ) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار ( که بابرام گرفته بود ) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت ] خانه نشین گردید - معمور خان ( که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد ) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - ازانجا که بر پندار و رعونت فطري او نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے مزه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان ( که پاس نمک و حفظ ناموس سلطنت زیاده بر مراعات دوستي داشت )

مرارًا ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح
حال او و خویش بر خاسته براه[(۲)] افتاد - نجابت خان
بملاحظهٔ آن ( که مبادا کچهه گل کند ) از قفایش شمشیر
راند که سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت -
هر چند مردم هفت چوکي وغیره بر سر او تعین شدند او هم
مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب
پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت
روز افزون بخاک برد - و امیدها ناشگفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله ( که مرد صاحب نام و نشان بود -
و وضع متین داشت - و در خوش نویسي علم استادي
مي افراشت ) چند گاه بخشئ فوج خان فیروز جنگ بود -
پسر او از بے روزگاري بدر درویشي زد - و صبیهٔ او [ که اهلیهٔ
جعفر علي خان خراسانیست که ( ابتدا بدامادئ حاتم بیگ
کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکاني دیوانئ بیجاپور
و حیدر آباد و بدر[(۳)] و بخشیگرئ فوج خان فیروز جنگ
سرانجام داده - آخرها حالش بپریشاني انجامید ) در
مبادئ عهد خسرو زمان در گذشت ] تا الآن بباغ گور خانهٔ
پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است -
و دیگر اولاد میر ابو الفضل معمور خان معلوم نشد -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بر راه افتاد - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ بدر ] نیست *

مگر همشيرهٔ آن مرحوم اولادش بسيار است - كه يكے از نبايرش فخر الدين علي خان معموري ست ( كه يك عالم همت و يك جهان عزم بوده ) - اما حيف كه صد يكه ازان ياورئ طالع نداشت - و الّا كارهاى عظيمه ازو متمشي مي شد - پدرش مير ابوالفتح از نوكرئ پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ كتك حاكم نشين صوبهٔ اوديسه بتجارت و سوداگرئ جهاز در ساخت *

خان مذكور در عهد عالمگيري به بخشيگري و واقعه نويسئ سنگمنير دكن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه دارئ قلعهٔ بندر مبارك سورت سرافرازي يافت - و در مبادئ جلوس فرخ سير معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گرديد - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانيد - هنگامے ( كه حسين علي خان (۲) امير الامرا بدكن مي آمد بسابقهٔ معرفتے ( كه پدرش با (۳) سيد عبد الله خان بارهه داشت ) با آن عالي منزلت پيوسته بفوجدارئ بيجاگده كنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتى طرفے از رفاه و جمعيت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دكن بدار الخلافه و ازانجا

---

( ۲ ) نسخه [ ج ] كه با سيد عبدالله الخ - ( ۳ ) نسخه [ ب ] بآن عالي منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوڈیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفویض یافت او صوبه داري برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان ( که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد ) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چید - و از بد اختري (۲) دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا نزد راجه ساهو بردند - هرچند باغواي راجه پرداخت و سعیها کرد ( که برهم زن صلح دکن گردد ) سودمند نیفتاد - دران وقت [ که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلمه ( که گروهے ست از تلنگه ) انتزاع نمود ] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گردید - با راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ (۳) مزاجے ندیده شد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] وازانجا - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] دیده نشده *

## * مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیانی بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابی برافروخت - و بهتر باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار ( که در محاصرهٔ قزلباش بود ) دستوري یافت - و پس از معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه ( که جهت سد بودن بر روی سلطان محمد اورنگ زیب (۲) بصوبهٔ مالوه تعین شده بود ) شرف دستوري پذیرفت - و روز جنگ باتفاق موهن سنگهه هادا برادر خود (۳) از توپخانهٔ مقابل و فوج هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] سلطان اورنگ زیب = (۳) نسخهٔ [ ب ] موهن سنگهه ٭

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده ماحی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هر دو برادر مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیری بمنصب دو هزاري و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانی وطن بنام کشور سنگهه ( که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندراج یافته ) مقرر گشت *

## * معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز بود - فردوس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهمم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از تغیر راے مکند ( که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ ب ] ساخته *

نمیتوانست پرداخت ) و افزونیٔ منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چہرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتیاز یافته از دیوانیٔ بیوتات معزول شده بدیوانیٔ سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم ( که بسبب ضعف قوی عهده برا نمی توانست شد ) لوای اعتبار بر افراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائید - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد سوار ناصیهٔ بخت را نور آگین ساخت - پس ازان ( که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آورد و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموکر (۲) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد ) در اثنای زد و خورد نامبرده ( که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خاني نام آور شده بود ) مطابق سنة ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري مقتول گردید *

## * مبارک خان نیازي *

پسر زادهٔ محمد خان نیازي ست - پدرش مظفر خان ترقي ناکرده رخت هستي ته کرد - مشار الیه در حداثت

(۲) نسخهٔ [ ب ] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیری انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهانی خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثانی گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات هفت صد سوار بر نواخته بهمراهی (۲) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیری خان خاندوران باز گردید ازانجا ( که شجاعت و پردلی ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشانی کار دست چپ این سلسله ) مشار الیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگی بر آورد (۳) و ( چون بهمراهی خاندوران بافتتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاری و دولتخواهی او بروی روز افتاد ) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتی ( که جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازی همت بتعمیر آن گماشته ) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] اودیسه *

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی
اسلام خان مشهدی بتقریب برخی امور روزے سر دیوان حرفی
تند درمیان آمد - از فرط غضب و غیرت فطری نتوانست
متحمل شد - روانهٔ حضور گردید - و پس از تقبیل سدهٔ
خلافت مشمول اعطاف (٢) خسروانی گشته در کومکیان دار الملک
کابل انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بتهانه‌داری و
فوجداری هر دو بنگش ( که در انعام سلطان سلیمان شکوه
مقرر بود ) سرافراز گردید - چون بند و بست آن سر زمین
( که ماوای فساد پیشگان فتنه انگیز است ) چنانچه باید
صورت نبست در سال بیست و نهم معزول شده به تعیناتی
آن صوبه بسر می برد - و در سال دوم عالمگیری از تغیر
حسین بیگ خان بار دیگر بفوجداری بنگش (٣) مامور گشت -
تاریخ فوتش بنظر نیامد - فقیر دوست بود - و خدمتی
بدرویشان میکرد - بعد ازو ازین سلسله کسے ترقی نکرد -
الحال در آشتی هم غیر از رسوم و اطلال نامے و نشانے
نمانده *

## * میرزا ابو سعید *

نبیرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بیگم است - در

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] الطاف - (٣) نسخهٔ [ ج ] بنگش که در انعام سلطان
سلیمان شکوه بود *

رعنائي و ميرزائي شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنعی طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و ترتیبے در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعے رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل برتران بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغئ او بجائے رسیده که گاهے هنوز در چهره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهے در عین چهره بستن دماغش رفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت که فلک و ملک را (۲) بنظر در نمي آورد *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سررشتهٔ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - (۳) و صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخهٔ [ب] بنظار نمي آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [ واو ] نیست *

جهانگيري بحکومت تتهه فرق عزت برافراخت - و چون
نوبت فرمان روائي به اعلى حضرت رسيد بسبب ناخوشي
يمين الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سي
هزار روپيه ساليانه موظف گرديد - و مدتهاى ممتد در گوشهٔ
فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال
بيست و سيوم حسب الالتماس بيگم صاحب (۲) از پيشگاه خلافت
و جهانباني بفوجداري اجمير و منصب دو هزاري ذات و هشت
صد سوار برنواخته شده رخصت (۳) تعلقه يافت - چون بمرض
داء الثعلب ابتلا بهم رسانيد نمي توانست بکارها پرداخت -
در سال بيست و ششم به تقرر چهل هزار روپيه ساليانه بار
ديگر در اکبرآباد منزوي گشته بقيهٔ ايام حيات را بمسرت و
بے غمي گذرانيد - و در اوائل عهد عالمگيري رخت بزاويهٔ
لحد کشيد - موزون طبع بود و بانتخاب دواوين فصحا شغفے
تمام داشت - اشعار بسيار منتخب نموده سفينهٔ ترتيب داده
خلاصهٔ کونين نام گذاشته - پسرش حميد الدين خان برفاقت
شاهزاده محمد اورنگ زيب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد
جنگ راجه جسونت ( که نخستين فتح سرير آرائي ست )
بخطاب خانه زاد خان سر افتخار برافراخت - و بعد ازان
خاني بنام خود يافت - و در سال بيست و ششم از انتقال

(۲) نسخهٔ [ ب ] بيگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ ج ] برنواخته رخصت الخ ٭

کرم الله (٢) بفوجداری مونگی پتن ( که بیست کروهی اورنگ آباد بر کنار گنگ است ) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

## * مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (٣) ( که از سادات صحیح النسب خواف است ) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - پستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامے ( که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت ) بدیوانی سرکار شاهي مباهي شد - پستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار ( که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است ) اختصاص گرفت * و چون براستي و درستي و کارداني و معامله فهمي اتصاف

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] کرم الله خان - (٣) نسخهٔ [ ا ] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفر نصیب باضافهٔ منصب سر عزت بر افراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناٹک ( که معظم خان میر جمله در هنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والئ حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس از آنجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد ) و برخے قلاع آن مثل کنجي (۲) کوٹهه ( که از حصون معظمهٔ آن دیار است ) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت ( که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد ) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسپ و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران ( که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است ) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب او نامهٔ ( که دانشمند خان انشا کرده بود ) با موازی یک

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کنجي کوتهه ٭

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والیٔ بخارا و موازیٔ یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلي خان والیٔ بلخ ( که هر کدام مبانیٔ مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد مي داشت ) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفیٰ خان ثاني ست که چندے بدیوانیٔ خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازین بدیوانیٔ سرکار عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد *

## * میرک شیخ هروي *

برادر زادهٔ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام ( که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبهٔ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاوداني شتافته ) تلمذ نمود - و اكثر كتب متداوله گذرانيد - و پس از اكتساب كمال در سلک ملازمان اعلى حضرت انتظام يافت - و باسعاد بخت و ياوري طالع بتعليم پادشاهزاده دارا شكوه و ديگر بادشاهزادها فرق افتخار برافراخت - و بتدريج كسوت احوالش بطراز التفات خسرواني (٢) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مكرر بمشار اليه تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم بديواني بيگم صاحب (٣) و افزوني پانصدي ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاري دو صد سوار بلند پايگي يافت - بستر پانصدي ديگر اضافه يافت *

و چون محمد اورنگ زيب بهادر به هم عناني ظفر و اقبال عرصهٔ پهناي هندوستان را بزير يكران فرمانروائي در آورد بيش از بيش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزوني پانصدي بمنصب سه هزاري سربلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت كل از تغير سيد هدايت الله قادري اختصاص گرفت - چون كبرسن در يافته بود در سال چهارم ازان كار معزول گشت - و در همان ايام مطابق سنهٔ ( ١٠٧١ ) هزار و هفتاد و يک هجري وديعت حيات سپرد *

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] خسروانه - (٣) نسخهٔ ( ج ) بيگم صاحبه *

## (٢)
## * مالوجي و پرسوجی *

برادران کهیلوجي بهونسله (٣) ( که از عمدهای نظام شاهیه بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونیٔ بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان ( که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت ) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندیٔ او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان (٤) دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات پادشاهي سرگرم بود - در مبادیٔ تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهیٔ خانزمان ترددات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهیٔ خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعیٔ جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین ( که پای تخت نظام شاهیه بود ) هر روز آماده تر مي‌گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن ( که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت ) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد (٥) - و در سلک

---

(٢) در [ بعضے نسخه ] مانوجي - (٣) نسخهٔ ( ج ) کیلوجي - (٤) نسخهٔ [ ب ] تعیناتیات - (٥) نسخهٔ [ ج ] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي
در آویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفے نبست - گویند
زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت
خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال
تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت
رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان
زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان ( که عادل
شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد
موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بربست ) کهیلوجي را
از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري قزاقیها نموده
بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد
اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی
دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

( ۲ )

مالوجي و پرسوجي برادران خود او هر یکے در نظام شاهیه
بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے ( که آن
تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه
پیوست ) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند -
و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند -
مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانیده -

( ۲ ) در [ بعضے نسخه ] مانوجي *

ولیدن بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و دومین بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی داشتند - و به یمن
بندگی پادشاهی صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت
تمام اندوختند - و همواره بهوشیاری و زمانه سازی در امور
ملازم پیشگی کوشیده جمیع صوبه داران دکن را با خود راضی و
سر عنایت داشتند - مالوجی چون خالی از اهلیت و مروت
نبود و بقدرے پاس آشنائی نگاه میداشت ( که شیرازهٔ تمام
دکنیها بوده ) همه باوی یکتائی داشتند *

در سال یازدهم ( چون شاهزاده محمد اورنگ زیب فتح
ولایت بگلانه پیش نهاد عزیمت ساخت ) او را با سه هزار
مردم پادشاهی باتفاق محمد طاهر وزیر خان ( که از نوکران
معتمد آن عالی قدر بود ) بآن صوب تعین نمود - مالوجی
بآئین شایسته از کار مرجوعه وا پرداخته بکامیابی معاودت
کرد - پس ازان بمرافقت صوبه داران دکن هرجا باقتضای
وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسندیده بجا
آورد - و در ایام حکومت مراد بخش ( چون شاه نواز
خان صفوی لشکر بر سر دیوگدهه برد ) او پیشقدم امرای
دکنیه بود - و در سال بیست و نهم شاهزاده محمد
اورنگزیب میرزا خان ناظم برار را با هادیداد صوبه دار تلنگانه
بتحصیل پیشکش دیوگدهه ( که زمیندار آنجا بلطایف الحیل

مي گذرانيد ) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراى دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در سال سي ام بركاب شاهزاده ( كه تردد فرماى محاصرهٔ گلكنده بود ) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بخابر برخے وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن ( كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعين شده ) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد رفته جبهه ساى آستان شدند - و در همين سال بتيولدارئ ايرج بهاندير و برخے پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و هنگامے ( كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين گشت ) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه راجه ( كه نزديك بجنگ گاه بود ) قيام داشتند - در عين گرمئ نبرد مراد بخش ( كه در برانغار موكب عالمگيري بود ) بر بنگاه ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - پستر در جنگ دارا شكو با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و بعد فتح بادراک ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاى حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما ( چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود ) در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم نوکري و دیرین پرستاري آنها ( که تمام عمر در بندگي درگاه آسمان جاه صرف کردند ) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي در سال پنجم سنهٔ ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و دو درگذشت - هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید مغلیه میکرد - زمینداري جلگانون مضاف برار را به هشتاد هزار روپیه خریده بود *

## * ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود - سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي ( که مستجمع دانشهای گوناگون بود ) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد - پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخهٔ [ ج ] ملا علاء الدین علاءالملک توني *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي یافت *

چون نهر لاهور یکی از همراهان علي مردان خان ( که در حفر قنوات مهارتے داشت ) از نزدیکی منبع دریای راوي ( که چهل و هشت و نیم کروه جریبي ست ) باهتمام خان مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید آب ببساتین و حدائق حوالی آن شهر نمي رسید لک روپیهٔ دیگر بارباب کار حواله شد - آنها نیز از کار نا شناسي پنجاه هزار روپیه بموهت بکار برده کارے بظهور نیاوردند - ملا علاءالملک ( که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضي شناسا بود ) پنج کروه ازان نهر بحال داشته سي کروه دیگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گردید - و در سال شازدهم بخدمت دیواني (٢) تن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخست بداروغگی عرض مکرر اختصاص یافت - پس ازان بخدمت عمدهٔ (٣) خانساماني سر بر افراخت - و باضافهاي متواتر کامیابي اندوخت - و چون پیش از تسخیر بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] بخدمت دیواني قامت مفاخرت الخ - (٣) نسخهٔ [ ج ] برنواخته باضافهاي الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري چهار صد سوار مباهي
گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل
ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري
پایهٔ اعتبار بر تر افراخت (۲) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت
و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ
عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه
به دو کوچ باغ نور منزل را ( که در ظاهر اکبرآباد واقع
شده (۳) ) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل
خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ
اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب
حضرت خاقان بود - بگزارش لختي پیغام زباني بخلد مکان
رخصت فرموده فرماني نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش
آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور
بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاري قضاے
متحتم نشأة خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض
شدیده شفا حاصل شد و حقیقهٔ زندگي در باره عطا گشت
لواعج اشتیاق ادج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند -
فاضل خان ( که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

(۲) نسخهٔ [ ج ] افراشت - (۳) نسخهٔ [ ج ] واقع است *

طرفین بود ) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوعی سخنان دلپذیر ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتی متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس (۲) و رسیدن خود بحضور ارسال نمود - لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضی اعیان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر خان مذکور پیغامهاے بشاشت آمیز از جانب اعلی حضرت آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات موجه گذرانید رائحهٔ امید بمشام توقع او نرسید - و انجام کام ناکام کشید بجائی که کشید - و چون خلد مکان را بر دانائي و دولت خواهی فاضل خان اعتماد کلي بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان داني در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم پرستاری حضور و سربراهی مهمات بیوتات خاصه تعین فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگي یافته اهتمام نگارش امثلهٔ جلیله و مناشیر عالیشان ( که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد ) مفوض گردید - و پستر باداے لختی پیغام در خدمت اعلی حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخی از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشیاني از نظر گذرانید -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] قدمبوسي *

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی ( که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود ) رگهناتهه متصدی مهمات دیواني رهگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲) پانزدهم ذیقعده سال ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامراني رسانید - ازانجا ( که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است ) آن خان کمالات آئین را ( که خلعت وزارت بر قامت (۳) قابلیتش زیبنده و شایان بود ) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و ( چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله برگذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده ) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه ( که روز هفدهم وزارت بود ) داعی حق را لبیک اجابت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ ب ] قابلیت او *

(۲)
گفت - نعش او بموجب وصیتش بلاهور نقل یافته در باغی
(۳)
( که جهت مدفن خود ساخته بود ) مدفون گشت - گویند
روزے چند پیش از فوز رتبهٔ وزارت می گفت که من
بوزارت می رسم لیکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد
(۴)
دیوانی این بیت مکرر بر زبانش گذشت  * فرد *

* امید بسته بر آمد ولے چه فائده زانک *

* امید نیست که عمر گذشته باز آیـد *

گویند احکامے ( که فاضل خان از روی تنجیم به اعلی
حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد -
گویند ازین صدمه ( که آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپای
عالمگیر پادشاه رسید ) نیز آگاهي داده بود - و در ملائی
هم وقعے بکسے نمي گذاشت - و هر یک را بهر پنجگي و
قابلیت خود بناظر نمي آورد - گویند روزے اعلی حضرت
بسیر نهر موسوم به بهشت ( که بتازگي حفر گشته
بشاهجهان آباد رسیده بود ) سوار شد - سعدالله خان نیز همراه
بود - در مذکورات مکرر نَهَر بفتح وسط ( چنانچه زبان زد
عام است ) مي گفت - فاضل خان بعنوان ایراد گفت
(۵)
نَهْر بگوئید بسکون وسط - سعدالله خان در جواب آیهٔ خواند -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] وصیت او - (۳) نسخهٔ [ ج ] شد - (۴) نسخهٔ [ ج ]
مکرر این بیت - (۵) نسخهٔ [ ب ] بگویند ٭

انَّ اللّٰهَ مُبْتَلِیْکُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمکابرہ زدہ گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاہ فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدین برادر زادۂ او ( که در همان ایام از ایران زمین نزد عم خود رسیده بود ) بمنصب مناسب سرافرازي یافت - احوالش عنقریب مذکور خواهد شد *

## * میر محمد سعید میر جمله مخاطب بمعظم *
## * خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولایت گلکنده وارد گردید بنظر تربیت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاہ والیٔ آن دیار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملکت (۲) در قبضۂ اختیار او بود - تا آنکه بنیروي شهامت و کارداني ولایتي از مضافات کرناتک ( که یکصد و پنجاہ کروہ طول - و از بیست تا سي عرض - و چهل لک روپیه حاصل داشته ) مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آهنین اساس مثل کنجي کوتهه و سدهوت (۳) ( که عبارت از بالاگهات کرناتک و فرخندہ بنیاد باشد - و درینولا حاکم نشین آن کرپه است -

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن ملک - (۳) نسخهٔ [ ج ] کنجي کوتهه و سدهوت *

و هيچ يک از اسلاف قطب الملک را ميسر نشده بود )
از کرناتکيان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق
ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسيد که پنج هزار
سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران
و امثال مي افراشت - ازين رهگذر جمعی ( که با وی مخالف
بودند ) از روی عناد و بدانديشي در پردهٔ دولت خواهي
حرفهای دور از کار ذهن نشين قطب شاه ساخته از جانب
مير جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات
پسرش مير محمد امين [ که در حضور بود - و بنشهٔ
دو بالای جواني و دولت سرشار رعونتی در سر داشت - و
ازين فتوح شگرف ( که نصيب پدر او گرديد ) به بد مستی
نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزے
سيه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهي بخواب رفت -
و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گرديد ] آثار بے التفاتي
پيدائي گرفت - مير جمله ( که در پاداش چنين فتح
عظيم توقعها داشت ) از مشاهدهٔ نتايج خلاف متمنی
دل برداشتهٔ رفاقت شده در سال بيست و نهم بشاهزاده
محمد اورنگ زيب ( که به صاحب صوبگي انتظام بخش دکن
بود ) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس
آشياني بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنايت متضمن

مرحمت منصب پنجهزاری ذات و سوار و دو هزاری هزار (۲)
سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت
و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضی
محمد عارف کشمیری روانه فرمود - قطب شاه بمجرد
اصغای این خبر محمد امین را با منتسبان او قید نموده
آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف
ورود فرمان هم بر کردهٔ خود اصرار ورزید - شاهزاده
محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهی متضمن آن ( که
سلطان محمد میخواهد از راه اوڈیسه بخدمت عم خود
شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت
خود بآئین نیک بگذرانید (۳) ) فرستاده - آن ساده لوح غافل از
نیرنگی روزگار بتهیهٔ ضیافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم
هشتم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجری
سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدر آباد
راهی ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر برآمد - درین هنگام
قطب الملک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را
با والدهٔ او روانه ساخت - او (۴) دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت
سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طمعی مستور

(۲) نسخهٔ [ ب - ج ] دو هزار سوار - (۳) نسخهٔ [ ج ] بگذارند - (۴) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ او ] نیست ٭

ننموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک
بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و
جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده ( که سه کروهی شهر است )
در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید
افواج قطب شاهي نمودار گشته خیرگي نمودند - سلطان
محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان
نمود - و روز دیگر حیدرآباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات
آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے
صیانت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش
تاراج گشت - و کتب نفیسه و چیني آلات و اجناس
بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزوني اشیا بمرتبهٔ بود که
( با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز ) وقت کوچ هنوز خانها
مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا
و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده
اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیأ اسباب رزم و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز
یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه ( که سه
کروهي جریبي است ) تعین ملچار نمود ( با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود ) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و
نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و
پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان
مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابی بر افروخت - و
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای
دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه
نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهی گردید - معظم خان
الماس کلان بوزن نه ثانگ ( که دو صد و شانزده سرخ
باشد ) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر
فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید ( که بهای
مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت ) - و چون نشو و نما
یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات ( که موصل
بمطلوب تواند شد ) همت مقصور داشته قابو می جست که
اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی
بیجاپور در گذشت - و امرای او ( که اکثر غلام اند ) علی
نام مجهول النسبی را ( که بفرزندی بر داشته بود ) جا نشین
او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا وا کرده تسخیر
آن ولایت در کمال تیهر وا نموده متعهد آن مهم سترگ
گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در
حضور گذاشته با امرای عمده ( مثل مهابتخان و راو سترسال

و نجابت خان ) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب
پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام
قلعهٔ بدر را ( که از حصون رصینهٔ دکن است ) بحیز تسخیر
کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت
هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد
جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان
[ که رایت عزیمت بافتتاح گلبرکه ( که از مشاهیر بلاد ولایت
بیجاپور است ) مرتفع ساخت ] عادل شاه باستیصال خود
اندیشناک گشته ( بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت
کوکن و قلعهٔ پرینده (۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي ) منهج
عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ
یافت که خود باورنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع
متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین
اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت
نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و درآمد مهمات
سلطنت (۳) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند
که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود
که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله
دارا شکوه از روی عناد و کار شکنی سایر کمکیان این مهم را

(۲) نسخهٔ [ ب ] پرندا - (۳) درنسخهٔ [ ب ] لفظ [ سلطنت ] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت
(٢)
شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت
زده بلطایف الحیل در چنین هنگامے ( که وهنے تمام بعساکر
راه یافته بود ) خود را بسلامت در آغاز سنه ( ١٠٦٨ )
هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد
رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعي معظم خان از
وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
(٣)
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده
باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دریتوقت رخصت
شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو
(٤)
تهي نموده معروض داشت - که در نشأة بندگي جز انقیاد
حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت مدد
آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که ( چون آن
خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم ) لختے مقدمات ضروریة
الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] مصلحت - ( ٣ ) نسخهٔ [ ج ] مخالف قانون دور اندیشي -
( ٤ ) نسخهٔ [ ج ] کرده *

برگردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخے برانند که ( چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمي دید ) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان وا نمود که بر اعلحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالیِ شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (۲) اندیشیده از قید آن سید بیچاره ( که سراسر در پاس نمک مصروف است ) دست باز دارد (۳) - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه داشت - که از اطوار او رایحهٔ روگرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیان مي‌پیوست *

و ( چون امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے سودائي و هر کرے بازاري گشت ) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان ( که شاهزاده بدستیاریِ اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت ) معظم خان را باسترداد (۴) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] روز رست و خیز - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب - ج ] عرض داشت
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] بباز داد ٭

بصوبه داری خاندیس مباهی و مفتخر فرمود - و در همین سال ( که از دار الخلافهٔ دهلي باطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود ) (۲) معظم خان طلب حضور گشته بطریق ایلغار دو روز پیش از جنگ در قصبهٔ کره بآستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروغی دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت (۳) - و پس از بر افراختن رایت نصرت و فیروزي معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع ( که از نبردگاه قرار بر فرار داده ) رخصت یافت - درین مهم تدابیر صایبه و پر دلیهای شایسته ( که شایان سرداران والا شکوه باشد ) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر نوعی رعب افزا گشت [ که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (۴) ( که آنرا محل عافیت خود مي پنداشت ) رخت سکونت انداخت ] (۵) معظم خان راه راست آنرا گذاشته طریق بیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] شاهزاده محمد - (۳) نسخهٔ [ ج ] یافته - (۴) نسخهٔ [ ب ] مي دانست - (۵) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ آنرا ] نیست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از اصغاے این خبر اکبرنگر را ( که مقر حکومت او بود ) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله ( که مدار جنگ آن ولایت است ) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته خود بارادهٔ (۲) عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور مي پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاري در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او ( که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاض خاطر بهم رسانیده بود ) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ ( ۹۶۹ ) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع سولي ( که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود ) از وقوع این حادثه عنان

(۲) نسخهٔ [ ب ] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخهٔ [ ج ] مخصوص *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت - شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید - معظم خان بهراولی فتح جنگ خان روهیله و میمنهٔ اسلام خان بدخشي و میسرهٔ فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی ( که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش بلند اختر ) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي صوبه دار بهار ( که بکمک مي‌آمد ) برنوشت که از راه تانده شتافته متصرف شود که زه و زاد و بنه و بار شجاع آنجا ست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان ( که از حضور روانه شده بود ) چند روز صف آرائي (۲) موقوف نمود - درین اثنا نوعے ( که معظم خان اندیشیده بود ) شجاع بشنیدن خبر داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] صف آرائي را موقوف نمود ه

بهاگیرتي رو بسمت سوتي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند . معظم خان ( که در انتهاز این فرصت بود ) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام ( چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود ) ششم جمادی الاخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (٢) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج ( آنچه عجالةً مقدور بود ) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و ( چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود ) معظم خان مدت یک ماه

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] دکاري - و در [ بعضی نسخه ] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزيده تمامي همت بتدبير عبور از مهاندي و استيصال مخالف ( که بميانجي آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد ميکرد ) برگماشت - و آرامش و آسايش را خيرباد گفته کوشش فراوان بتقديم رسانيد . تا اين مهم بعجلت (٢) تمام انجام يافته بموسم برشکال آينده نکشد - اتفاقاً گذر پاياني در حدود بکله گهات بهمرسيد - آن نوئين قوي همت بهيئت مجموعي سوار شده بکنار ناله رسيد - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ريخت - بسيارے روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزير شجاع دل از بودن مملکت ديرسالهٔ بنگاله برگرفته از چوکي ميردادپور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگيرنگر گشت - معظم خان بتانده رسيده بضبط و گرد آوري اموالش ( که از دست تاراجيان خود سر باقي مانده بود ) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پيش گشت - شجاع در جهانگيرنگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ ( که بطنطنهٔ قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته ) ششم رمضان آغاز سال سيوم عالمگيري با سه پهر و چندے عمدها از جهانگيرنگر

(٢) در نسخهٔ [ ا - ب ] لفظ [ تمام ] نيست ه

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ رخنگ ( که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است ) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلي اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر ( که همگي بچهل کس نمیکشیدند ) (۲)
هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله ( که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید ) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود پیم نراین زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوره گهات (۳) جسارت ورزید - چی دهج سنگهه (۴) راجهٔ آشام ( که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سر انجام تفوق دارد ) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ ( که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود ) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی پرگنهٔ کري باري ( که

(۲) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ کس ] نیست - (۳) در بعضی [ نسخه ] گهوڑا گهات - (۴) نسخهٔ [ ج ] جی دهج سنگهه *

پنجم منزلی جهانگیرنگر است ) متصرف شدند - معظم خان ( که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید ) در صدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ ( ۱۰۷۲ ) هزار و هفتاد و دو هجری بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع بری پتهه (۲) ( که سرحد ملک پادشاهی ست ) رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را ( که از انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود ) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهی گشوده بپای همت مردانه مسافت می پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزی گشت - گویند این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها (۳) همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار ( که خوش برگ و موزون گل است ) نشانیده اند - معظم خان جمعی را بتعاقب پیم نراین [ که خود را بدامن کوه بهوتنت ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برے تپهه - و نسخهٔ [ ب ] بری تپه - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] و کوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بہار است ) کشیده بود ] تعین نمود -
او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته بدالای
کوه بر آمد - چه آن کوهےست سرد سیر ( که پیاده را بصد
دشواري صعود بران متصور است ) - این ولایتےست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبي
طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و
اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگي بهیتر بند و
باهر بند ( که عبارت از درون و بیرون باشد ) هشتاد و نه
پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر
قوم کوچ (۲) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ
جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا ( که از
نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است ) اعتبار عظیم دارد -
سکه بر زر (۳) میزنند - نراینی میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام
بود اسفندیار خان ولد آله یار خان مرحوم را بفوجداری
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
راه گهوره گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسید

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ ج ] سکه بزر مي زنند -
نراینی گویند *

دو کروه از رنگا ماتي گذشته ( با وصف کمال صعوبت راه ) (۲)
گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیهٔ آن مسالک
صعب المرور کما ینبغي لوازم جهد بکار برد - فیلان کوه پیکر (۳)
بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال مي ساختند - و
تبرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تیز دستیها مینمودند -
چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعني
گلے ( که دران آدم و اسپ و فیل فرو رود ) پیش مي آمدے
آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه
مي انباشتند و راهے میبر[illegible] روزے دو و نیم
کروه راه بیشتر طي نمیشد - چون بچوکي کهته رسید ( که
کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذي آن کوه دیگر است
پنج رتن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس
یافته ) آنرا بتصرف در آورد - و جمعے ( که بجنگ نواره
پیوسته بودند ) هزیمت یافته لختے غریق و جوقے دستگیر
شدند - تا آنکه به دو کروهي کواهتي ( که سرحد قدیم (۴)
پادشاهي بود ) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در
نهایت رصانت واقع شده - و بهفت کروهي آن قلعهٔ کجلي
متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فیل بسیار دران

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] رنگاپاني - ( ۳ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ لوازم ] نیست -
( ۴ ) نسخهٔ [ ا - ب ] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گور پکها و لونا چماري (۲) و اسمعیل چوکي ( که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهے ( که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند ) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي ( که درانجا فراهم آمده بود ) از بیمناکي و هراس زدگي راه فرار پیمودند - و پس ازان ( که تا کواهتي (۳) که ازانجا کرگانون دار الملک آشام یکماهه راه است ) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت را پرداخته عازم پیش شد ه

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افکندند - و زین از پشت مراکب باز نمي گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را ( که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است ) بدستیاري اقبال بجنگ و پیکار بر گشود - قریب سه لک آشامي جنگجو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره در پیوستند - زمانے ممتد ( که گاهے اتفاق نیفتاده (۴) )

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ذرنا چماري - (۳) نسخهٔ [ ج ] کره گانون - (۴) نسخهٔ ( ب ) نیفتاده بود ه

جنگ نوارہ رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان ہدف تیر بلا شدند - قلعۂ چمدرہ ( کہ ثانی قلعۂ سیملہ بود ) بے کارزار مفتوح گردید - از مفتوح این قضایا شکست تمام باحوال مخذولان آشام راہ یافت - راجہ بجانب کوہستان کامروپ ( کہ از کرگانون چہار روزہ راہ است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواری ست ) آوارہ گشت - ششم شعبان آخر سال چہارم خطۂ کرگانون از پرتو ماہچۂ اسلام نور آگین گشت - و بخطبہ و سکۂ پادشاہی رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاری تدبیر و پردلی آن سردار سپہ سالار چنین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکہ ہای وسیع [ کہ مفتاح ہمت سلاطین ہندوستان طلسم اشکال آن مہم نگشودہ - و ہرگاہ در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیدہ بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شدہ ( چنانچہ سلطان محمد شاہ تغلق فرمانروای اکثر سواد اعظم ہندوستان نوبتی یک لک سوار با سامان درخور بگشایش آندیار فرستادہ مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامی فرو بردہ ) اثرے ازانہا ظاہر نشد ] بتسخیر اولیای قاہرہ درآمد از پیشگاہ سلطنت خانخانان بانعام مبلغ یک کرور دام و عطای تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگالہ طولانی واقع شدہ - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا
جبال جنوبی تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتی تا کوکانون
هفتاد و پنج کروه جریبی و ازانجا تا ولایت ختن ( که مسکن
پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوه[2] و دار الملک
راجهٔ پیگو ست ( که خود را از نسل پیران ویسه میداند )
پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف
کوهستان کاروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی
دشت خطا ست ( که ازو به ماچین گذارش رود ) - و عامه
ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین
آب ( که اعظم آنها آب دهنک است ) بدو پیوسته از میان
این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالی
این دریا است اُتر کول گویند - و[3] آنچه در طرف ساحل
جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت
بریگ شوئی[4] انهار طلا حاصل میشود - و این یکی از محصولات
است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و
بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام
ملتی مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب
طبع شان افتد بدان می گرایند - و سکنهٔ قدیم آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اده - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست ·
(۴) نسخهٔ [ ج ] و آن ·

دو قوم اند - آشامی و کلتانی - ثانی بر نخستین در جمیع امور مزیت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولایت را روزگار سپری شود خاصان او از مرد و زن گشاده پیشانی با برخی حوایج زندگانی در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع - هرکس در پیش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنجو (۲) نام از میان شهر می گذرد - بازارے مختصر دارد که غیر از پان فروش دیگر اصناف محترفه دران نمی نشیند - چه خرید و فروخت دران دیار متعارف نیست - سکنهٔ آنجا یک ساله اقوات ذخیره می کنند - وغیر از کرپاسے بر سر و لنگے در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و برآمدن ازان مملکت معهود نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهٰذا آگاهی کماهی از حال آن گروه حاصل نمی شود - مردم هندوستان اهل آندیار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکی (۳) راجه است - گویند یکے از اجداد او فرمانروائے ملأ اعلی بود - چون بدین دیار هبوط نمود دلنشین او افتاد - دیگر بآسمان نرفت •

---

( ۲ ) نسخهٔ ( ب • ج ) دنچو - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] سرگی •

بالجمله چون خانخانان آثار موسم برشکال ( که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع می شود ) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهراپور را ( که بمسافت ده و نیم کروه از کرگانون در دامن کوه بوده ) باراده انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بدنهاد ( که جا بجا مخفي بوده در انتهاز فرصت بسر می بودند ) دلیری آغاز (۲) کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را (۳) مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرگانون و متهراپور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقی انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانیی فوج پادشاهي گذشت که بدتر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مختفي - (۳) نسخهٔ [ ب ] و چون

خزيده بمصالحه و زينهار در آمد - خان سپه سالار باقتضاى مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تامروپ (۲) نهضت نمود - در خلال اين احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري شده اركان همت امرا و لشكريان تزلزل پذيرفت - كه مبادا روزگار سردار بسر آيد - و كار لشكر از بے سري بفساد گرايد - يا پيش از انصرام اين مهم موسم بارش در رسد و همان معوبتها رخ نمايد - بلكه برخے در صدد آن شدند كه ( اگر باستيصال راجه خان خانان ارادۀ گذرانيدن موسم برشكال داشته باشد ) مسلك خودسري سپرده به بنگاله بايد شتافت - چون سردار ازين معني آگهي يافت اين الم روحاني سرباري كوفت جسماني گشت - اگرچه يك منزل پيش رفت ( تا غنيم خيره نگردد ) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم ساخت - چنانچه بوساطت دلير خان ( كه راجه بدو توسل جسته بود ) چنين قرار گرفت كه راجه صبيۀ خود را يا دختر (۳) راجۀ پيام ( كه با او قرابتے دارد ) با بيست هزار توله طلا و يك لك و هشت هزار توله نقره و بيست زنجير فيل برسم پيشكش و پانزده زنجير فيل براى خانخانان و پنج زنجير فيل بجهت دلير خان بفرستد (۴) - و در عرض يك سال

(۱) نسخۀ [ ا - ب ] تامروت - (۳) نسخۀ [ ب ] با دختر - (۴) نسخۀ [ ج ] براى دلير خان ٭

سه لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمدهای او برسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت درنگ ( که یکطرفش بگواهتی پیوسته ) از آترکول و ولایت بیل تلي (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی ( که بتازگي داخل ممالک محروسه شده بود ) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلي کوچ کرده قصبهٔ گواهتي را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداري کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار ( که باز بران دیار مستولي شده بود ) تعین کرده خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال ششم سنهٔ ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري در دو کروهي خضرپور ازین مرحلهٔ فنا بسرمنزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ ج ] لفظ ( شهر ) نیست •

میر جمله امیرے عظیم الشان و نوئینے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امرای قریب العهد خود بوضع متین و فرط وقار و راے دور بین و دانش رسا و پر دلي و شجاعت فطري و کارطلبي های بجا یکتا (۲) و بے نظیر بود - در کشور گشائي و مهم سر براهي هیچ کس باو نمي رسید - چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بسیار گذاشته که تا الآن احیای نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد تالاب و باغ و حویلي شهرتے باسم (۳) او دارد *

## * میرزا نوذر صفوي *

خلف میرزا حیدر ( که دومین پسر میرزا مظفر حسین قندهاري ست ) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه اکبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیري بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار رسیده بود - چون سریر فرمانروائی هندوستان به وجود زیبنده نمود صاحب قران ثاني زیب و زینت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دودمانش او را بمنصب هزاری دو صد سوار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین سپنجي سرا در گذشت - پسرش میرزا نوذر بدستیاری طالع

(۲) نسخهٔ ( ج ) و کار طلبیها یکتا و بےنظیر بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سر بلندي يافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بیگي مباهات اندوخت - و در همین سال پانصدي دیگر یافته بپایهٔ سه هزاري مرتقي گشت - ازانجا که عنایت بهانه جو ست سال بیست و دوم در جشن وزن شمسي او را بمنصب چارهزاري سه هزار سوار بلند رتبه گردانیدند - و در اولین یساق قندهار به همراهي شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر سرداري فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسیم ملچار محافظت عقب کوه چلونیه (۲) باو و برادرش میرزا سلطان تفویض یافته مصدر خدمات گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر اعتقاد خان بهرایچ مضاف صوبهٔ اودهه بتیول یافته به بندو بست آن مرخص گردید - و پستر (۳) بفوجداري ماندو سر برافراخت * چون از متداد بیماري و ازمان مرض از کار ماندهٔ بود ( چنانچه بحفظ تیول خود هم نمي توانست پرداخت ) در سال بیست و ششم از نوکري معاف داشته سي هزار روپیه سالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان ( که میرزا مراد التفات خان پسر میرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا مي گذراند ) او نیز آنجا بسر برد - مشار الیه

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] جلهرنیه - (۳) نسخهٔ [ ج ] پستره

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافة اکبرآباد آمده برسم گوشه نشيني به فراغت و آسودگي شب بروز مي رسانيد - در سال هفتم عالمگيري سنهٔ ( ۱۰۷۴ ) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي در گذشت - ميرزا مصرف باد دست بود - هرچه آمدے بر افشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - اين بيت در نگين خود بطريق سجع کنده بود *

* بيت *

* نوذر مسکيـــن اگر زر داشتـــے *

* بينوائي در جهـــان نگذاشتـــے *

## * ميرزا ابو المعالی *

پسر ميرزا والی مشهور است ( که بلاقي بيگم صبيهٔ شاهزاده دانيال در خانه داشت ) - مشار اليه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سر افراز گرديد - و در سال بيست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و جاگير داري و فوجداری سيوستان تارک عزت بر افراخت - بعد تر پانصد سوار ديگر اضافه يافته در سال سي و يکم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجداری ترهت مضاف صوبهٔ بهار کامياب اعتبار گرديد - پس ازان [ که بو العجبيهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام افکنده بدستان سرای نفاق ابنای خلافت انواع تخلل بمهمات ملکي

راه یافت و کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه ( که رتق و فتق
فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت ) از مقابل عالمگیري
هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه
بورود موکب عالمگیري زینت پذیرفت ] باقتضای عقل
مصلحت سنج از عظام امور اول کارے ( که پیش نهاد
عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند ) این بود
که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه ( که همیشه شاهزاده
شجاع آرزوی آن داشت ) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای
او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از
جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن
صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً
بموافقت تن داد - شجاع ( که سابق از عناد دارا شکوه در
نواحیِ بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود )
از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته
شکر گزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام ( که الویهٔ
عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام
آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد ) شجاع از
آرزوی زیاده طلبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب
الٰه آباد افراشت - ازین آگهي خلد مکان دست از دنبال
دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت - پيش ازان ( كه تقارب و تلاقيِ فريقين
دست دهد ) مير ابوالمعالي برهبريِ سعادت از لشكر او
روے ارادت به درگاه عالمگيري آورده دولت زمين بوس
در يافت - و بعنايت فيل و انواع عطايا و خطاب ميرزا
خاني و انعام سي هزار روپيه و باضافهٔ هزاريِ پانصد سوار
به منصب سه هزاريِ دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون
گرديد - و پس از فرار شجاع و تعين شاهزاده سلطان محمد
بتگامشيِ او خان مذكور نيز ضميمهٔ كومكيان شاهزاده گرديد -
و پستر بفوجداريِ دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در
سال ششم حسب الحكم با الله وردي خان فوجدار گوركهپور
پيوسته بمالش زميندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ
( ۱۰۷۴ ) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي روزگار
حياتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال
بيست و دوم بخطاب خاني سرفرازي يافت - و در محاصرهٔ
حيدر آباد نيكو خدمتيها بتلاشهاى نمايان بجا آورد - پرگنهٔ
انهل مالوه ( كه از زمان ميرزا والي باين سلسله تنخواه است )
بجاگير مشار اليه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے
( كه مرهته صوبهٔ مالوه را يكسر بتصرف آورد ) آنها را بيدخل
نمود - نبيرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر
است ( كه در عمل نظام الملك آصف جاه بدكن رسيد ) -

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالی جاه خلف نظام الدوله آصف جاه توفي کرده مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۹ ) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي
(۲)
بے مثل بود *

## * محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداری سورتهه طلب حضور
(۳)
گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة بمشار الیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزگوار او درگذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تیولداری سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزودی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري ( که بتعاقب او مامور بود ) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] بے بدل بود - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه
به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان (۲) مزبور محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاده که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه دو کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا
کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور ننمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
( که چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت )
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب برطرف

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست ٭

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتی (۲) ( که در حوالی بیسواره سر فساد برداشته بود ) (۳) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

## * ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد (۴) بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس نوشته اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي البَحْرِ - اَلوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتي غیر نوایت باشد - پس عوام الخاص که نوایت را ملاحان گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - نا گزیر مردم از ممر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هر جا مامنے یافتند خزیدند - جمعے از بني قریش

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ ج ] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ ج ] نوشته که النواتي الخ -

در سنهٔ ( ۱۵۲ ) یکصد و پنجاه و دوم هجري از مدینهٔ
طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند
متعلق ولایت دکن ( که موسوم به کوکن است ) فرود آمده
توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و
تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرو گرفتند -
و برای شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چیزے
نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه
شایع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش
بود - بیاوري طالع مورد التفات علي عادل شاه والی بیجاپور
گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و رای صواب اندیش
رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس
از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد -
یا آز و پندار چشم او را از حق بیني پوشیده خود را برتر
از نوکري بیجاپوریه انگاشته سودای ملازمت عالمگیري در
دیگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنکه
در سال هشتم میرزا راجه جے سنگهه بعد از کفایت مهم سیوا
با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعین یافت - عادل شاه
بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران (۲) خواب غفلت

( ۲ ) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ گران ] نیست *

بیدار شده ملا را ( که بهمت فهمیدگي و کار داني از ساير امرای بیجاپور امتیاز داشت ) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا ( که دریذوقت حصول دیرین آرزوی او صورتے بست ) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ ( ۱۰۷٦ ) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معني به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه باو و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطاني گردانید - مومی الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر ( که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست ) در راه کوفتناک گشته ( چون باحمدنگر رسید ) از جام اجل شربت ناکامي چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد برطبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت بر افراخت - و ملا
یحیی برادر خرد ملا احمد ( که پیش از التجا و رجوع
برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور
روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده بمنصب دو هزاری هزار
سوار سر افرازي یافته ) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا
راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي
مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته
در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و
خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمنصب مناسب رسید *
چون فوجداری کوکن بمعتبر خان (۲) تعلق گرفت مشار الیه
از روی حزم و هوشیاري چنان به بند و بست آن الکه ( که
موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است ) پرداخت که نقش
عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت -
غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه
منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او ( که
پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت ) مکرر فرمود
که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش ( که پسر
نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] به معتقد خان تفویض یافت *

خود را بفرزندي گرفته بود ) تعلقهٔ او به زين الدين علي خان (۲) خسر پوره اش تفويض يافت و مدتے گذرانيد - و باز در عهد خلد مکان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذکور يافت - و در مبادئ سلطنت فرخ سير حيدر قلي خان خراساني بديوانئ دکن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا ( که اقتدار و تسلط او از ديوانيان هزار (۳) و يک افزون بود ) با خان مذکور بر سر زر خالصه ( که متصرف شده بود ) پيچيد و خفت ها رسانيد - و در اوايل صوبه دارئ حسين علي خان امير الامرا به آرکات نزد سعادت الله خان نايته (۴) شتافت - او بنابر هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگي ورودش را باعزاز تلقي نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در کرناتک است - حويلئ ملا يحيي از مشاهير امکنهٔ قديمهٔ اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمکان حکام نشين است آصفجاه در ابتداء آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندئ ورثه درست کرده فرستاد *

## * مخلص خان قاضي نظاما کرهرودي *

ابتدا بملازمت فردوس آشياني پيوسته بنوکرئ پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] او مدتے گذرانيد - (۳) نسخهٔ [ ج ] هزار و يک بود بلکه افزون - (۴) نسخهٔ [ ج ] سعد الله خان نايقه *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد - سال بیست و یکم به بخشیگري و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سر بلند گردید - سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه کام دل بر گرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - پستر باتفاق خلیل الله خان بخشی واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور قرار یافته برسر مرزبان سري نگر رفت - سال سي ام بامینغی داغ نامت قابلیت آراست (۳) - و پستر تعین دکن گشته سال سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور نمود - تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی دو صد سوار رسیده - پس ازان ( که سلطان محمد اورنگزیب بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد ) او دامن جانفشاني بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ ج ] بر آراست ٭

در رکاب بادشاهي بوده - بعد معاودت (۲) از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدغن برآورده باز بحضور رسید - و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک نبرد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سیصد سوار بر نواخته (۳) همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

## * میرزا راجه جی سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

(۲) نسخهٔ [ ج ] بود - (۳) نسخهٔ [ ب ] بر نواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه ( چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت ) او ( که بناچاري با وی طریق موافقت مي پیمود ) بعد شنیدن خبر رسیدن موکب ظفرکوکب فردوس آشیاني باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جویني بتنبیه متمردان مهابن ( که پرگنه ایست از سرکار آگره ) دستوري یافته تنبیه شایسته نموده برگردید - و ( چون در همین سال نذر محمد خان والی بلخ سلسله جنبان فساد گردیده بصوبهٔ کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد ) نامبرده نیز با خان مزبور تعین گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي مامور گردید - و سال سیوم با شایسته خان بتنبیه خانجهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني قرار یافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مرتقي گشت - و چون سید خانجهان بارهه را بنابر بیماري بحضور طلب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوے تعلق گرفت - و در جنگ بهانوري و تاخت پیتهه (۲) و قصبهٔ پرینده

---

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتهته *

مصدر ترددات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله ( که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده ) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستور رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان ( چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود ) راجه اسپ برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پرینڈا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آوردن کهي وقت مراجعت ( که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد ) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالاگهات ( که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد ) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل بر گرفت - بستور در پیشگاه سلطاني آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوري پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روے عاطفت بمرحمت خلعت خاصه برنواخته او را
بوطنش ابنیر (٢) مرخص فرمود که چندے برآساید - و سال
یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع ( که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را
باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت
شده بود ) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعنایت مالاے مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهرهٔ شادکامي برافروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[ که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (٣) ( و نامبرده
بغي ورزیده ) بود ] راهي شد - و پس از وصول بنواحی
قلعهٔ مذکور ( چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
صادر شد ) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بقلعه در آمد -
و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] انبیر - ( ٣ ) نسخهٔ [ ب ] راجه باسو بود - و نامبرده
بغي ورزیده ٥

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس
ازان ( که صفح جرایم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد ) راجهٔ
مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل
از حلقهٔ خاصه سر بلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه
بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس
حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر
بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده
بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم ( چون
صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان
مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت ) حکم قضا توام بنام
راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن
خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات
در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال
بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ
خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب
بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم
سپرد نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار
بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه ناصیهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب
بمهم قندهار تعین گردیده - و بسرداری برانغار لوای
مباهات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست
و شاهزاده طلب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست
و سیوم عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و
اواخر همین سال برخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه
فساد پیشگان کامان پهاڑي ( که ما بین مستقر الخلافهٔ اکبر آباد
و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است ) مامور شد - و چون
بعرض رسید ( که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار
سوار و شش هزار پیاده تفنگچي و تیرانداز فراهم آورده
بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیارے از
فتنه پژوهان را قتیل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست
آورد ) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه
ساخته منصب او از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار
چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ حال کلیانه
( که جمع آن هفتاد لک دام است ) در طلب این اضافه
عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور
آمده با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگامی ( که فردوس آشیاني در کابل بود ) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه ( که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود ) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده ( چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت ) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [ چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع ( که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود ) بعرض رسید ] او باتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد -

دریں ضمن ( که رایات عالمگیري از دکن بحرکت آمده بعد شکست یافتن مہاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه باکبرآباد رسید - و ازانجا طرف شاهجہان آباد توجه نمود ) مومی الیه بنابر شیر فکري از همراهیٔ سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی به پشت گرمیٔ خلیل الله خان ( که بتعاقب دارا شکوه مامور بود ) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشار الیه در لاهور حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا ( که مدتے بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها پے در پے کشیده ) اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شکوه ( که متصل اجمیر رو داد ) مصدر نبرد شده پس از هزیمت او با جمعے بتعاقب مامور گردید - و سال چہارم بانعام محال (٢) بجمع یک کرور دام سوای انعام سابق چہرهٔ امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا بهونسله [ که باعتماد حصون حصینه مثل پورندهر گدهه وغیره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد ( که از عہد سلاطین نظام شاهیه در تصرف داشت ) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطریقي

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] محال جمع یک کرور دام *

می پرداخت - و بمتردّدین دریا مضرت می رسانید ] معین شد - و پس از وصول بناحیهٔ مذکور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورنده پرداخته ملک متعلقهٔ سیوا را پے سپر سم عساکر پادشاهی گردانیده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسیمه گشته بملاقات راجه آمد - و بیست و سه قلعه بسرکار گذاشت - چون این معنی بمسامع سلطانی رسید دو هزار سوار از تابینانش دو اسبه سه اسبه قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه درجهٔ اعتلا پیمود - و سال هشتم بتخریب ملک عادل خان ( که در ارسال پیشکش مقرری تمهل می ورزید ) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهیئت مجموعی تا قریب بیجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم یابی غله و چاره دران نواح رو داد باقتضای مصلحت بارادهٔ این ( که سبک بار گشته بعزیمت گوشمالی دکنیان پردازد ) ازان نواح برگردیده داخل ملک پادشاهی شد - و درین رفت و آمد متواتر با افواج دکن ( که بطور قزاقی جنگ می نمودند ) زد و خورد می شد - راجه بذات خود سعی و تلاش مردانه و حزم و احتیاط سردارانه بتقدیم رسانید - پس ازان ( که موسم

برشکال قریب شد ) و منشور پادشاهي متضمن این ( که چهاؤني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید ) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و پستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید - سال دهم مطابق سنهٔ ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بر بست - بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا(۲) - ازینجا ست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است *

## * محمد قلي خان نو مسلم *

نیتو جي بهونسله است ( که قرابت قریبه با سیوای مشهور داشت - و سر آمد اعیان دولت او بود ) - چون بحسن سعی میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهي رو آورد(۳) و پسرش سنبها جي ( که طفل هشت ساله بود ) در سلک بندهای درگاه منتظم گشت بقرار آن ( که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ ب ] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمے اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد ) دران هنگام نیتوجي ( که معتبر و سر لشکرش بود ) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار باوج سماک رسانید - و ( چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید ) در مبادي آن یساق نیتوجي بسرکردگي فوج سیوا نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منکل بیره (۲) و دیگر گڈهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر ترددد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین پادشاهي گردانید *

و ( چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائي همراه نداشت ) از پنج کروهي بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور ( که بملک پادشاهي در آمده غبار شورش انگیخته بودند (۳) ) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله ( که از اعاظم قلاع عادل شاه بود ) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخے بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] منگل و بیره - (۳) نسخهٔ [ ج ] برانگیخته بودند *

بران يورش برد - محصوران ( چون خبردار بودند ) آمادهٔ مدافعت و پيكار گشتند - سيوا جمعي را از مردم خود ضايع ساخته ناكام ازانجا بقلعهٔ كهيلنه (۲) ( كه بمسافت بيست كروه واقع و در تصرف او بود ) رفته قرار گرفت - درين وقت ميان او و نيتوجي سر لشكرش بكدورت و ملالت كشيد - مشار اليه جدائي گزيده به بيجاپوريه پيوست - و باتفاق سران آن ديار در مملكت پادشاهي دقيقهٔ از شورش انگيزي و فساد فرو نگذاشت - ميرزا راجه بمقتضاى مصلحت و كار آگهي باستمالت و تاليف قلب او بتازگي پرداخته بجادهٔ قويم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بياورى بخت از كردار ناصواب خويش برگشته از خيل مخالف جدا شد و براجه پيوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درين وقت سيواى مكيدت انتما ( كه بهر خويش بتحضور شتافته بود ) از اكبر آباد ( كه مركز رايات پادشاهي بود ) از فتنه سرشتي راه فرار پيمود - لهذا براجه فرمان شد كه نيتو را (۳) بحسن تدبير دستگير ساخته روانهٔ دار الخلافه نمايد - كه مبادا عرق شقاوتش بجنبش آيد و بدان گريز پا گرايد - راجه جمعي را تعيين نمود كه اورا با پسرش از فتح آباد

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] كهيلنا - (۳) نسخهٔ [ ج ] نيتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان ( که حسب الطلب روانهٔ حضور بود ) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه والا (۲) رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان موصی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام ( که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود ) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و پستر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] وچون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

# * ميرزا سلطان صفوي *

برادر خرد ميرزا نوذر (٢) قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار بر نواخته بهمراهیِ خان مشار الیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ميرزا مراد کام پسر عم خویش قوربیگي گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهیِ معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعین گردید ميرزا سلطان نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر برافراخته دستوري یافت - و پس ازان (٣) ( که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود ) ميرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود ) از خدمت شاهي جدائي نگزیده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام باقتضای دواعیِ تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داریِ دکن معین فرمودند - و ميرزا را

(٢) نسخهٔ [ ج ] ميرزا نوروز - (٣) نسخهٔ [ ب ] دستوریِ همراهي یافت *

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
بلند پایه گردانیده از پهلوی رخصت اورنگ آباد کردند -
که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ
نیکو پرستاری بیاراید - پس ازان ( که اعلام دولت عالمگیری از
افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته
کهٔ و مهِ هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود ) مشار الیه
از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگی گردید - و در
سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمراهی بادشاهزاده
محمد معظم ( که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیهٔ
سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت
کابل یافته ) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت
لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران
بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه
در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت
تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور
بنظم صوبهٔ دکن [ که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و
ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور
آمد - و باقتضای مصلحت براجه جی سنگهه ( که بمالش
عادل شاهیه قیام داشت ) تفویض شده بود ] دستوری یافت -
که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - موصی الیه مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

## * میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است ( که مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست ) - به بیوگانی صبیهٔ عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در بندگی پادشاهي گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش نگذاشت در سال شازدهم از ملازم پیشگي اعراض نموده بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافیت گزیده کامروای امن و امان بود - و ابواب آسودگي و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن رشادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ مراد ] نیست *

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و خدمت قور بیگي امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ
منصب بر نواخته بفوجداري لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگي بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداري جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداري جونپور
مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم راني
صاحب قران ثاني از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیري ریخت شاهزاده شجاع ( که از آبله ناکي
خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیري عنان تاب فرار گشت )
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزاني داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسرکردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه برآمده باتفاق آنها در دو منزلی الهآباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ وهن و فتورے ( که از احوال شجاع پیدا بود ) ازو گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - بادشاه قدرشناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست ه

و در همین سال سنهٔ ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تب شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشـهٔ دلهای بلبـلان چندان *
* که پا برهنه صبـا جلوه در چمن نکنـد *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

## * میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیّه ( که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید ) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري ( که لازمهٔ خاندان اوست ) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنگاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها ( که در جنگ باو رسیده ) از اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري ( كه لشكر خان با امراى بسيار بقيد ملك عنبر افتاده ) (۲) ميرزا منوچهر ( كه در عنفوان شباب و ريعان جواني بود ) نيز زخمهاى مؤلم برداشته تن باسيري در داد - مدتے در دولت آباد زنداني بود - چون دران معركهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از استخلاص جنت مكاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائى اعلى حضرت بشمول عنايت خسروانه كام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجدارى سركار بهرايچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد اورا از تغير مشار اليه بفوجدارى دامن كوه كانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگى دماغ انزوا گزيده مدتے بدستيارى جنون بے ساخته از فراز و نشيب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشياري يك چندے بنظم صوبهٔ اوده پايهٔ عزت بر افراخت - و بهتر به تيولداري و فوجدارى (۳) ماندو قيام داشت - و در سال بيست و پنجم از انتقال احمد خان نيازي بقلعه دارى احمد نگر دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم بحكومت ايلچپور سرافراز

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] افتاد - (۳) نسخهٔ [ ج ] تانده *

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعے از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومي دور اندیش رهائي خود در پذیرائي احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مرم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل ( که سوای آن در تصرف نداشت ) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالي قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه ( چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت ) او برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] کوکبا *

اين نيكوخدمتي و حسن اخلاص در معارکے ( که آن شاهزادهٔ فتح نصيب را با مدعيان سلطنت اتفاق افتاد ) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمين جهت ( و شايد سببے ديگر هم باشد ) از مبادي سلطنت خلد مكان از منصب معزول گشته مدتے بزاويهٔ عزلت و خمول بسر برد . آخر بيمن وسيلهٔ ارادتے ( كه در خدمت شيخ عبد اللطيف برهانپوري داشت ) و بادشاه نيز از اخلاص منذان شيخ بود ) در سال دهم مورد انظار عنايت شده بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سربلند گرديد (۲) - و به تيولداري و فوجداري ايرج شرف دستوري پذيرفت - و همانجا در سال شازدهم سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سيوم هجري بساط هستي در نورديد - باغے در برهانپور طرح انداخته بشيخ عبد اللطيف گذرانيد - و ارادت خاص بشيخ داشت - پسرش محمد منعم رشيد و قابل بود - هنگام انتهاض الويهٔ عالمگيري از دكن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فايز گرديد - (۲) و در جميع معارک ملازم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغير داراب خان بقلعه داري احمد نگر سر بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سربلند گرديده به تيولداري الخ *

## * مهابت خان ميرزا لهراسب *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر كارهاى نمايان و ترددات شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت باقتضاى خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافه‌هاى منصب بر نواخته بخدمت مير تزكي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجدارئ بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تيولدارئ بيانه رخصت يافت - و مكرر بيساق قندهار در ركاب شاهزاده‌هاى عالي مقدار تعين گشت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارئ سه هزار سوار سربلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والاى پنج هزارئ پنج هزار سوار و از لهراسب خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ كابل دستوري يافت • و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن يرليغ رفت - كه بجانب بيجاپور ( كه علي نام

مجهول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند )
شتافته نهجی ( که مناسب داند ) مهم بانجام رساند - و
بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحیِ کلیان و گلبرگه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور ( که
پنج کروهیِ آن مکان است ) بجهت کهي رفته بود که مخالف
دفعةً بهیئت مجموعي نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوري با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان ( که از عمدهٔ سران مقاهیر بود ) با راو
ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سرستاني و
سر فشاني گرمي پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشاني از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] پیپهته - و نسخهٔ [ ج ] بنهته ٭

زده افضل خان مشهور را ( که بمردی لشکر بیجاپور نخوت مي فروخت ) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار ( هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود ) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه ( که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده ) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم بادشاهي ( که از متحتمات عالم بندگي ست ) کار بند گشته - بے آن ( که اظهار این معني بشاهزاده نماید ) کوچ بکوچ روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سي و یکم سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري مجدداً بصوبه داری کابل دستوري یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیري از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبرآباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی رسید ( که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت ) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شازدهم بیند و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کارشناسی ( چون از پیشاور ره نورد پیش گردید ) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئة باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس کور (۳)

(۲) نسخهٔ [ ب ] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ ج ] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ ا ] بیتهل داس *

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری مبادی سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سری و بیباکی یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه ( که مرد غیور و غضوب بود ) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده بقاضی عبد الوهاب گجراتی قاضی القضاة حضور ( که سخت جا در مزاج پادشاهی داشت ) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار (۲) از اندازه گذشت و تجویز رخصت بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بی محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضی کفایت می کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ ( که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود ) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نهضت •

بمنصب مناسب سر افرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گوله قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

## * مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباى خويش از موطن اصلي بر آمده بامید بندگیِ آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان کشيد - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصديِ دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سر عزت بر افراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داريِ تومان پنجشير ( كه از تومانات صوبهٔ كابل است ) نوازش يافت - و چون خالي از كار طلبي نبود باضافه هاى متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصديِ هزار سوار و تيولداريِ تومان ايسا و بحرا (۲) مضاف صوبهٔ مذكور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را ( كه در كومكيان كابل امتياز داشت ) مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (۳) ( كه در تيولش بود ) بمكر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شكوهي

(۲) نسخهٔ [ ب ] ايسا بحراو - و در [ بعضے نسخه ] ايسا و بغراو - (۳) نسخهٔ [ ج ] از توابع بيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا ( که در پیشاور اقامت داشت ) حسب الحکم پادشاهي به میر کلن نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینهٔ آنجا و الوسات افاغنه از عازي و صای (۲) به تنبیه آنها پردازد - او بچستي و چالاکي افواج گران ترتیب داده بره نوردي در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحرا ( که بکمک آمده بودند ) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باغین به سنگروهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزونیٔ سنگلاخ پیاده شد - و دامان بر زده بقلاوزیٔ همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده ( گرچه آنها در پناه سنگرو فراوان سعي و تلاش نمودند ) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت گوسفندان غارت نموده هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند - مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بفزونیٔ پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و در عهد عالمگیري نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگیٔ کشمیر اختصاص گرفت - و در

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] غلزي و صائي - و در [ بعض نسخهٔ ] علي زئي *

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت -
و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال
نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

## * مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر
بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازي داشت - در ایامے
( که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر
از دکن روانهٔ هندوستان شد ) او بخطاب مرتضی خاني
چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید -
و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوري را بگلگونهٔ زخم
آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز
نقش نیکو خدمتي را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سر بلندي
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ ( ۱۰۸۸ ) هزار و
هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه
بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود -
در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولي نعمت جان در بازم -
میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان
بجای خود مي گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بیستي نوکر پادشاهي شدند - و پیادها در کارخانجات انسلاک یافتند - سید شجیع بود و سپاه را بیش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه ست باسي تعین شده مصدر ترددد گردید - و سال شانزدهم پسر زمیندار کمایون را ( که از بی سپر شدن تعلقهٔ او بسیر و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سید مرتضی خان عفو زلالش صورت گرفته بود ) ببارگاه سلطنت آورد - سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه داري اجمیر رایت اعتبار بر افراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بیست و سیوم به تنبیه خیره سران سوجت و جیتارن (۲) و سال بیست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري میواب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیابي پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

(۲) در بعض [ نسخه ] جیتارن *

# * مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه ( که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند ) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزیند ] لهذا پادشاه او را با آن ( که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود ) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم ( که رایات پادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد ) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه ( که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده ) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پانج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر
همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و
سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بکومک قندهار ( که افواج قزلباش محاصره نموده بودند )
روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهی در کابل ماند -
و ( چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل
گسترد ) او محلهٔ سواران خود ( که دو هزار نفر بود ) بنظر
در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش
هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت -
و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش
هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست
و نهم بنابر آن ( که طوی او با دختر سربدیو سیسودیه
مقرر شده بود ) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ
از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و
دوم ( چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی
بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت
اعلی حضرت بر زبانها افتاد ) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران
اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هردو برادر
تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و صوبه داري مالوه از تغير خانجهان بهادر شايسته خان و مرحمت صد اسپ ازانجمله يكے بساز طلا و فيل با ساز نقره و ماده فيل و يک لک روپيه نقد بلند رتبه ساخته از بارگاه خسرواني رخصت دهانيد - او با همراهان به اوجين رسيده بعد از قرب وصول موكب عالمگيري هرچند بادشاهزاده اظهار ملايمت كرد اما او بدر تبختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را يكرو كرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسيدن (٢) راجپوتيه ها و فرار گزيدن ديگران دست و پا گم كرده جان بدر بردن غنيمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مكان در ايامے ( كه موكب بادشاهي كنار آب ستلج بتعاقب دارا شكوه رسيده بود ) بعد صفح جرايم او (٣) ( كه بشفاعت نوئينان حضور صورت گرفته بود ) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوري داد - كه تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداري برانغار نامزد شد *

چون خو كردهٔ ناز برداري اعلى حضرت بود و درين صحبت اثرے ازان نمي ديد خار خار ناخوشي بخاطرش مي خليد -

---

(٢) نسخهٔ [ ب ] بقتل رسيدن بسيارے از راجپوتيه (٣) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ او ] نيست *

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان
شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالي
گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین
آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار
پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر
مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت
عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام ( چون از طرف
پادشاه امیدش گسسته بود ) بنابر آمد آمد دارا شکوه از
جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان
پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گري
میرزا راجه جے سنگهه ( که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود )
امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد -
و ازانجا ( که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور
نداشت ) غایبانه به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه
و صوبه داریِ احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و
سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک
امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از
صوبه داریِ گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [ چندے
با شایسته خان و مدتے با بادشاهزاده محمد معظم ( که بعزل
خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود ) گذرانید - و

در تخریب ملک سیوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانیده -
و اواخر سال هفتم طالب حضور شده بپارگاه دولت رسید -
و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثاني والیٔ ایران
آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم ( که
پیش از نهضت موکب بادشاهي بنابر حزم‌گزیني با فوج
بسیار بصوب کابل نامزد شد ) او هم بهمراهیٔ بادشاهزاده
اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والیٔ ایران
( که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسرواني از لاهور برگشت )
او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم
در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن
گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داریٔ جمرود از
مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم
مطابق سنه ( ۱۰۸۹ ) هزار و هشتاد و نه هجري رخت هستي
بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراوانیٔ جمعیت عمدهٔ راجهای
هندوستان بود - اما ( چون بناز و نعمت پرورش یافته و از
کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده ) سلیقهٔ دنیا داري
نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب
بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست ( که بر تالاب
ساخته ) اثری ازان باقي ست - کنور پرتهي سنگهه پسر کلان
او در حین حیاتش درگذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنیٔ

او دو فرزند متولد شده - یکے زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدي راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهي تربیت پذیرفته - و پسر دیگر ( که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند ) اجیت سنگهه است - که احوالش درین کارنامه جداگانه اندراج یافته *

## * میر سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنیٔ فقر داشت - آبای او از مدتے در قنوج [ که در زمان ماضیه جای تخت راجهای ذوی الاقتدار هندوستان و معمورهٔ عظیم الشان بود - ( گویند سي هزار دوکان پان فروش داشته ) - و الحال مضاف اکبر آباد و برزخ است میان آن و صوبهٔ اله آباد و صوبهٔ اودهه ] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویهٔ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافادهٔ فیض سگالان صوري و معنوي مي پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیاني بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلحضرت ( که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود ) مقدم سید را ( که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت )

باکرام تلقي نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزے
چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشی دیگر
زد که قرعهٔ عزلت و بے اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد -
بحکم عالمگیري ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبةً
مسدود گشت - مگر میر که به باریابي و دوام مجالست
مأذون گردید - از ابتدای سال سي و دوم تا دم رحلت آن
شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان
معاني و احادیث مستفید مي نمود - پس ازان حضرت
خلد مکان از مستقر الخلافهٔ اکبر آباد بکمال توقیر و احترام
طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش
بلند پایگي بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه
مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالي خصوص کتاب
افادت آیات احیاء العلوم و فتاوای عالمگیر شاهي ( که بحسن
اهتمام آن پادشاه بتازگي تالیف یافته بود ) و دیگر نسخ
سلوک بمیان مي آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه
اشتغال ورزیده در انجاح مرام طبقات انام مساعی جمیله بذل
مي نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهي نبود -
در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه
بحضور رسیده ملاقات خسرواني در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله اله آبادی بوده ( که عالم است بعلم ظاهر و باطن ) - اگرچه اراده بخواجگان جنت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محی الدین عربی ست - شرحے موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامهها آراستند - رساله تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [ اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود ] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکے میر ( که صاحب عزت و احترام بود ) - و دیگر شیخ محمدی ( که در لباس درویشی و زهد می گذرانید ) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الّا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامے ( که شیخ گفتگو کرده ) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زیاده از خانهٔ فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میر اصلا رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نیامد - اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید - خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکریم شریف خان ( که به استاد زادگی بادشاه ناموري یافته ) بمنصب و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال سیزدهم از انتقال قاضي محمد حسین جونپوري خدمت احتساب اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد قیام داشته لواے اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس ازان به بخشیگري و واقعه نویسي آنجا منصوب شده - گویند برای نماز جمعه جایزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید - دیانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سیر نیز بتجویز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع میر و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتے بدیوانی اجمیر و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر
برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم
کشید - دومین سید عبد الکریم ( که او نیز کتب متداوله
در مدرسه گذرانیده بود ) دران هنگام ( که بلدهٔ برهانپور
مطرح رایات عالمگیری گشت ) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ
بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختی
و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته ( که از تمام بلده از
وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود )
او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار
روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین
گردید - و امینی جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن بدو تفویض یافت (۲) -
پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون
در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانی دریای
مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار (۳)
بهم رسید و کار بجائی انجامید ( که زنده از خوردن میته
اجتنابی نداشت - و هرسو که نظر کار میکرد از لاش مردها
کوچهٔ ها نمودار بود ) قرعهٔ تجویز کرور گیری گنج بجای
سردار خان [ که مرزا یار علي بیگ نظر بران ( که درین
چار موجهٔ نوازل ( که سرانجام آن بر نیک نامی افزاید )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گردیده امینی جزایر الخ- (۳) نسخهٔ [ ج ] ماخرا •

متعذر مي نمود ) از قبول آن پهلو ورزيد ] بنام خان مذکور ( که ديانت و سخت گيري او بر روي روز آمده بود ) افتاد - و ازان ( که در چنين ايام سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام ندارد ) عالمي ( که از دست تشدد او بفغان بود ) و متصديان حضور ( که داے بري داشتند ) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بكمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذکور رخصت يافت که در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احكام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان ( که برادر اعياني بودند ) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره درافتاده معاند گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - که آنها خوگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ كَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد کرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائي جهان دار شاه بنيابت صوبه داري اکبرآباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداري جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نبست - در خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخے استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او ( که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت ) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنهٔ ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمي باید -

* مصرع *

* خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش *

رحمهم الله - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته ( چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است ) عبدالرحیم پسر شریف خان سید زاده و
طالب علم امین شده قریب ده هزار روپیه را مروارید
بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگیرد - و باینها کار
نفرماید . که گندم نمای جو فروش اند و زر اندود - انتهی -
هرگاه در حداثت سن نمود زیاده بر بودش درین مرتبه
باشد - الحال پختگی مشق اطوار بقدر سال خوردگي
پیدا ست *

## * ملتفت خان میر ابراهیم حسین *

پسر دوم اصالت خان میر بخشي ست - در آخر سال
بیست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشیگری احدیان سرافرازي
یافت - و پس ازان بداروغگی پیشکش مباهي گشت - هرچند
دران عهد منصبش از هفت صدي نیفزوده اما باعتبار
خانه زادي ( که نزد سلاطین قدرشناس فوق اعتبارات است )
از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پیمود - پس از جلوس
عالمگیري ( چون برادر کلانش میر سلطان حسین افتخار خان
اوج گرای مرتبهٔ امارت گردید ) او نیز از پیشگاه خلافت
بشمول رأفت و التفات بافزونی منصب و خطاب ملتفت خان
چهرهٔ امتیاز افروخت - و بخدمت میر بخشیگری احدیان
منصوب گشت - و در سال ششم از تغیر برادر خود افتخار

(۲)
خان (که زیب آرای مسند خانسامانی گردید) آخته بیگی
شد - و در همین سال از انتقال الله یار خان بداروغگی
گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد)
اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید -
و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای
اٹک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده
(۳)
یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور رساند - و باز
همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش درآمد - و
بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت
و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص
گرفت - و پستر بفوجداری لنگرکوٹ مضاف پیشاور تعین
گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان
محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان
بنابر جهتی از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و
دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه
مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی
اکبرآباد اسپ نشاط دواند - و در سال بیست و چهارم
روزی بدیهی تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری
سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

(۲) نسخهٔ [ ا ] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ ج ] رسانود *

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نيز در همين سال در جونپور در گذشت *

## * محمد امين خان مير محمد امين *

پسر معظم خان مير جملهٔ اردستاني ست - چون دست تعرض قطب شاه والئ تلنگ بسعئ بادشاهزاده محمد اورنگ زيب از احوال پدرش كوتاه گرديد او را از قيد رهائي بخشيده در خدمت سلطان محمد ( كه برسم منقلا بدان ولايت در آمده بود ) ارسال نمود - مشار اليه دوازده (۳)
كروهئ حيدر آباد ملازمت سلطان در يافته دل از خوف و خشية را پرداخت - در سال سي ام شاهجهاني بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهي بست - چون بخطهٔ برهانپور رسيد بجهت افزونئ بارش و عارضهٔ طبيعت چندے از همراهي باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسيده بعنايت خلعت و خطاب خاني چهرهٔ كاميابي افروخت - و در همين سال معظم خان رخصت يافت كه در ركاب شاهزاده محمد اورنگ زيب بتاخت و تاراج ولايت عادل شاهي پرداخته آن مهم را بر نهج پسنديده بانجام رساند - و محمد امين خان بافزونئ هزاري ذات بمنصب سه هزارئ هزار سوار سرفراز گرديده حكم شد تا رسيدن پدر نيابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و يكم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضئ

(۲) نسخهٔ [ ب ] درين سال - (۳) نسخهٔ [ ج ] ملازمت در يافته *

والا از دیوانیِ اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمیِ او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگري از تغیر دانشمند خان ( که خود استعفا نموده بود ) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را ( که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود ) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد (۲) از آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز (۳) خاطر نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهیِ خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [ چون عمارت شکار گاه سموگر ( که بر کنار آب جون است ) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

(۲) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ از ] نیست - (۳) نسخهٔ [ ج ] خاطر نشان *

پذیرفت ] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت
برسایر بندهای پادشاهي سبقت جسته بآستان بوس
عالمگیري رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار سربلندي یافت - و در همین
ماه به بحالی خدمت میر بخشگیري والا پایگي اندوخت -
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف
و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري رو گردان شد
و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه
داشت ( بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت )
محمد امین خان با فوج جرار (۲) بگوشمالی آن سرخیل کفار
تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه
( که از احمد آباد عازم اجمیر بود ) از نواحی پوهکر (۳)
برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب
پنج هزاری چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم
باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم
بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را
همراه خود بملازمت پادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] افواج - (۳) نسخهٔ [ ج ] پویکهره

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم
گروه یوسف زئي در موضع اوهند ( که دهنهٔ کوهستان آنها ست )
دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند
محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین
گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین
بآویزشهای نمایان شمشیرخان تربن (۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته
مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت
آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و
مواطن آن شورش افزایان ( چندانکه ممکن بود ) بفعل آورد -
و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور
از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان
متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف
اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان
گذران را پدرود نمود - و برخے کارها اسد خان برسم نیابت
سرانجام مي داد - رای پادشاهي اقتضای آن نمود که
شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز
عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در
سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان
در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

(۲) نسخهٔ [ ج ] شمشیر خان ترین •

بالين - و با آن ( كه در اصابت فكر و رزانت راى شهرهٔ (۲) آفاق بود ) اما ناستوده شيمهٔ رعونت هم فطري داشت - قبول وزارت را مشروط بشرايطے چند ( كه سراسر خلاف مزاج پادشاهي بود ) نمود - و بالتماس تكاليف شاقه مبادرت كرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را درپيش بود به بند و بست صوبهٔ كابل رخصت انصراف يافت - و بانواع مواهب سلطانيه و عطاى فيل عالم گمان با ساز نقره مباهات اندوخت - ازانجا [ كه بقم هاى غرور غير از زرد رنگے بر رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاك مذلت بر فرق روزگار نمي بيزد - رگ گردن علم ( كه مي افرازد ) دشمن شغف و ناكامي ست - و پندار غلط طرفے ( كه مي بندد ) خواري و بد انجامي ] خان خويشتن آراى خود بين با كثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوكت و سطوت خواست كه از پيشاور بدار الملك كابل شتافته در استيصال افاغنهٔ شورش انگيز ( چنانچه بايد و شايد ) پرداخته خاربن فساد آن فئهٔ طاغيه را ازان سرزمين بر اندازد - در سال پانزدهم سيوم محرم سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سيوم هجري ( پيش ازان كه از كتل خيبر عبور كند ) باوجود رسيدن اخبار ( كه افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذكور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] روزگار ٭

(۲)
جوشیده اند ) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے
بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان
( چنانچه در عهد عرش آشیانی بر زین خان کوکه و حکیم
ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود ) بظهور رسید - افغانان از
اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازی
نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
(۴)
(۳)
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار
افتاده نقد هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیرت
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه
بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عنانی
تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش
دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیری
در آمد - صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ های
خطیر گرفته با برخے از پردگیان او وا گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه
عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] حسابے ازانها بر نداشت - (۳) نسخهٔ [ ب ] افتاد -
(۴) نسخهٔ [ ج ] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافی میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده می ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش ( که شش هزاری پنج هزار سوار بود ) بکمی هزاری ذات متنبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتی در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم ( که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهی بود ) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ ( ١٠٩٣ ) هزار و نود و سیوم هجری در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سی و پنج هزار اشرفی و ابراهیمی و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائی ( که از سادات کرام آن مکان معلی سمت ) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

( که عقد واقع خواهد شد ) مير احمد عرب را ( که داماد
کلان و راتق و فاتق مهمات حکومت و واسطهٔ اين کار بود )
با او بر سر حرفے پرخاش رو ميدهد - و بجائی مي انجامد
که آن سيد بيچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد -
هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائي بافراط داشت اما در
ديانت و راستي از يکتايان روزگار بود - و بخير سگالي
و نيک سنجي مي کوشيد - و حافظهٔ تند داشت - در
آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسيار کمے
بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگير بادشاه بحافظ
محمد امين خان مخاطب مي نمود - در مذهب اماميه
شديد التعصب بود - هنود بخلوتسرايش راه بار نمي يافتند -
اگر يکے از راجه های عمده ( که ممانعت او نمي توانست
صورت گرفت ) بديدنش مي رفت خانه را بآب مي کشيد
و فرش و لباس را (٢) تغير مي داد *

## * مختار خان مير شمس الدين *

بزرگ خلف مختار خان سبزواري ست - در سال بيست
و يکم اعلی حضرت بخدمت بخشيگری کل دکن و منصب
هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق (٣) سرافراز گشته
دستوری تعلقه يافت - و در سال بيست و سيوم بحراست

---

(٢) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ را ] نيست - (٣) نسخهٔ [ ب ] سر افرازی يافته -

قلعهٔ آسیر ( که سرآمد قلاع صوبهٔ خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است ) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاري بوده سلسلهٔ بندگي و خانه زادي را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضئ آن عالي تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانید - و در یساق[(٢)] گولکنده همراه بود - پس از تشئید مبانئ مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والئ آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر[(٣)] خان درون قلعه رفته آن عفیفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً[(٤)] پس ازان باضافهٔ یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سي ام از تغیر حسام الدین خان بقلعه داري اودگیر و افزونئ پانصدي سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سي و یکم ( چون غالب خان عادلشاهي تفویض قلعهٔ پریندا ( که از حصون رصینهٔ دکن است )

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ا ] در یساق - ( ٣ ) نسخهٔ [ ب ] محمد طاهر و زین خان -
( ٤ ) نسخهٔ [ ج ] و در سال سي ام از تغیر الخ *

نمود ] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داری آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای ملک ستاني بر افراخت خان مذکور ( که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود ) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا برگماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کاردان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داري و فوجداری ظفرآباد بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامی ( که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي گردید ) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهي از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت بر افروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانباني
از غایت الطاف خسرواني مرحمت خنجر دستهٔ یشم ( که
جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود ) در اعزازش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستي بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ ( ۱۰۹۵ )
یک هزار و نود و پنج هجري سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سر سبد قبیلهٔ
بني مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی
و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

## * مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخي ست - در حضور پدر برشادت
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم
بخطاب مغل خاني سر افرازي یافت - و بستر بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري چهرهٔ بختوري افروخته از تغیر
ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال
مهر تزکي و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بيگي امتياز يافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتے
(۲)
بسلب منصب و جاگير معاتب گرديد - و پستر با كمي
منصب بحال گرديد - و در سال بيست و يكم از تغير
روح الله خان آخته بيگي شد - و پس ازان بدكن تعين
گشت - و هنگامے ( كه موكب بادشاهي از اوديپور رانا
معاودت نموده ساية نزول بساحت اجمير افكند ) مشار اليه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت مير تزكي
اول پوشيد - و پستر به تنبيه خيره سران سانبهر و دندوانه
مرخص گشت - و چون در سال بيست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرۂ بوندي پرداخته متصرف شد او باستيصال آن
بدمآل كمر امتثال بر بست - و چون خان مذكور حوالي بوندي
پيوست درجن سنگهه قلعه بند گرديد - آن خان شهامت شعار
برق ريز يورش گشت - تگرگ تير و تفنگ تا سه پهر
ريزش داشت - آخر كار آن تبه اطوار سياهي شب را پردۂ
كردار خود نموده نيل عار فرار بر رخسارۂ روزگار كشيد -
(۳)
و انروهه سنگهه نبيرۂ راو بهاو سنگهه هادا ( كه نيز از حضور
رخصت يافته بود ) حسب الحكم با جمعيت خويش داخل
آن شده - مشار اليه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبيل
سدۂ خلافت بيافتن خلعت تحسين درجۂ افتخار پيمود -

(۲) نسخۂ [ ج ] بسلب منصب معاتب گرديده - (۳) نسخۂ [ ب ] انروه *

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجري از تنگنائے دنیا بر آمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالے چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی ( که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند ) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

## * محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش ( که در علم طب حذاقت تمام داشت ) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف خسرواني گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت بر آمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام ( که موکب منصورهٔ پادشاهي از

پنجاب بدار الخلافه معاودت نمود ) مشار الیه بخطاب خانی
نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیهٔ کوفت
اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند
بنابر وجهی طبع خلافت پناهی ازو منحرف گشته مورد عتاب
خسروانه (۲) گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول
شده از نظر التفات خاقانی افتاد - چون سال پنجم
والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بست عواطف
پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت
بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم
از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکر آقخانه (۳) اعتبار
اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد -
و پستر داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید *
و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او
در پیشگاه سلطنت و جهانبانی لمعهٔ ظهور بر داد پیش
از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسامانی
فرق افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع
و فرط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

(۲) نسخهٔ [ ب ] خسروانی - (۳) نسخهٔ [ ج ] کرکیراق خانه - و نسخهٔ
[ ب ] کرکراق خانه - و در [ بعضی نسخهٔ ] کرکرآقیخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید -
بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده
( که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود )

---

هژدهم رجب سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجري طایر
روحش از مغاک خاک بخورهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست
و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال
دیانت و جدے وافر در گرد آوری مال پادشاهي مي‌کوشید -
بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید -
در اتقا و پرهیزگاري مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز
و روزه داشتی - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب
گماشتی - نعمت خان هاجي در هزلهای خود زاهد
خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او
داروغگي‌های متعلقهٔ خان ساماني داشت دورباش احتیاط
صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد -
خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست -
نعمت خان هم اشاره بدان کرده -　　　　* بیت *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

## * مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر ( که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود ) رتق و فتق امور ملکي و مالي باقتدار آن دو برادر برهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا ( که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند ) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب البه‌گري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی ( که رایات عالمگیري ظلال افگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - ناگاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب او ( که (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ ۱ ] صاحب *

(٢)
در فوج فیروزي بود ) بجنس از نظر پادشاهي گذشت -
(٣)
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نمودیم -
حالا ( که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را
محاصره نموده کار برو تنگ آوردند ) واجب آمد که سوای
جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفی با قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعي بر بندد - و
ما بسرداری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام کدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - ازین ممر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعریک
(٤)　　(٥)
چیني فروش میمون باز چنگ نواز را موقوف داشته بودیم
حالا ( که ماده خروس خود ببانگ آمد ) جای توقف نماند -
باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بیست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق شیخ
(٦)
منهاج ( که نز نوکری بیجاپوري خضر خان پنّي را بغدر
کشته به ابوالحسن پیوسته سر ناموري مي افراشت ) با رستم

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ب ] بجنسه - ( ٣ ) نسخهٔ [ ج ] مي نمودم - ( ٤ ) نسخهٔ
[ ب ] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ ا ] تلنگ نواز - ( ٥ ) نسخهٔ [ ج ] موقوف بر
وقت داشته بودیم - ( ٦ ) نسخهٔ [ ج ] تیني *

راو عمزادهٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده هوارا عرصهٔ نبرد
آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت
و شهامت دادند - با وصف آن ( که روزے بر خانجهان
نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا
رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید -
که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامي را
بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت -
و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند -
و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر
امرای پادشاهي زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر
تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته
توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه
خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید -
و شاهزاده بمحمد ابراهیم سرلشکر پیغام داد ( که بسبب
اغماضے ( که با شما بعمل آمد ) در معرض عتاب آمده‌ایم -
اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (۲) ( که سرحد صوبهٔ بدر است ) وا گذارید
دستاویزے براے استشفاع ابو الحسن ما را بهم مي رسد -
مشار الیه ( گوش شنوا داشت ) بقبول اصغا نمود - و رستم
راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

(۲) نسخهٔ [ ج ] کوشیر و سیرم - و در [ بعضی نسخه ] کواهیر •

نيزه بسته ايم - و جنگ را آماده ايم - باز کارزار و صف آرائي
مکرر بميان آمد - روزے شوخي و استيلا بجائے رسانيدند که
راى بندرابن ديوان پادشاهزاده را فيل سواره پيش انداخته
بردند - سيد عبد الله خان بارهه باوجود رسيدن زخم بان بر
لب خود را باو رسانيده از دست مخالف وا رهانيد - و دران
روز زن غيرت خان بخشي پادشاهزاده در حوضهٔ فيل بضرب
بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه ميزد - روز
ديگر دکنيها بغرور يگانگي (۲) پيغام کردند که از روى انصاف
بايد که فوجهاى طرفين بر جا باشد - و سرداران با يکديگر
تلاش نمايند - شاهزاده جواب داد که هرچند درين امر
صرفهٔ ناتمام است که نيزه بازي و شمشير بازي را استعمال
کرده ايد - اما ما قبول کرديم بشرطيکه شما زنجير بپاى فيل
اندازيد - تا در انجام کار رو بفرار ( که نزد ما عار و شما آنرا
از هنرها پنداريد ) نياريد - آنها گفتند ما زنجير بپا جنگ
نمي کنيم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگريز نمي نمائيم -
آخر الامر نفاقے ( که از قديم الايام ميان غريب و غريب زاده
و دکنيها مي باشد ) پديد آمد - فوج ابو الحسن باديهٔ
آوارگي پيموده رو بحيدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درين
مرتبه ره نورد تعاقب گرديد - دکنيها خليل الله خان را

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] يکرنگي - و نسخهٔ [ ا ] يک انگي ٭

به نارسائي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادنا ( كه قاطبةً با مغل دوست نبود ) خاطرنشان ابو الحسن ساخت كه او ارادهٔ نوكري پادشاهي دارد - بزندان بايد نشاند -
(۲)
ناچار خان مذكور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخار بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور باستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يكم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب
(۳)
جبههٔ دولت بر افروخت - و بمكان خدمت رسيده در سال سي
(۴)
و دوم جان باجل سپرد - كلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ فوت اوست - بعد از اختيار نوكري پادشاهي پسر زادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده بناصيه سائي آستان خلافت سرمايهٔ كاميابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مكرمت خان امتياز يافت *

---

(۲) نسخه [ ج ] پادشاه (۳) نسخهٔ [ ب ] بر افراخت - (۴) يعني سنهٔ هزار و نود و نه •

## * موسوي خان میرزا معز *

صبیه زادهٔ سید السادات میر محمد زمان مشهدي است که سر آمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشار الیه در ریعان شباب از والد بزرگوار خود میرزا فخرا ( که از سادات موسوی قم است ) برهم زده به دار السلطنة اصفهان ( که مجمع اهل فضل و کمال بود ) در آمد - و (۲) در خدمت علامي آقا حسین خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستیاری طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقلیه یگانهٔ روزگار گردید - و در سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگیري گردیده (۳) بمناصب مناسب سر عزت بر افراخت - و با صبیهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال روزے میرزا را با شیخ عبد العزیز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و مذاکرهٔ حکمي درمیان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهاؤ الدین محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

---

( ۲ ) در نسخهٔ [ ب ] حرف [ واو ] نیست - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] بمنصب مناسب - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] غریب مباحثهٔ علمي الخ *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر
کار بجائی کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های
شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر
خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهروهای کنچني از
من پرسیده بودند - یا امروز شما پرسیدید (۲) - بالجمله در
ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته
صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده
برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و
بنوت امیر الامرا شایسته خان مي تنید و در دیگرے هنگاه
کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاوهٔ
فضل و کمال خویش انکاشته برخود مي بالید - و از غیرے
فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا
معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب
موسوي خان و دیوانیء تن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ
افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبداران
نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن
جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته
تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب
محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بارا مروز •

در تلافیِ آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نوملازم را
تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان
سابقه گویند در محاسبهٔ جاگیر داري اکثر طلب سرکار نیز
ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا برای رجوع سزاولان
تعین مي شدند - و آنها مبلغے داده ایت و لعل بکار
مي بردند - در یساق دکن از قلت پایباقي و کم حاصلیِ ملک
و بسیاریِ ارباب طلب ( خصوص نو نوکران دکني ) کار
بجائے رسید که با وصف مچلکای(۲) معمولهٔ موسوي خان مبلغے
از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا(۳) هرچند
منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفیان نا شنیده
انگاشته تن نمیدادند - درین ایام همگیِ این ضوابط نسیاً منسیاً
گشته - الحاصل در سال سي و سیوم موسوي خان از تغیر
حاجي شفیع خان بدیوانیِ دکن کامیابي اندوخت - و در
سال سي و چهارم سنهٔ ( ۱۱۰۱ ) یکهزار و یک صد و یکم
هجري برحمت حق پیوست - کجا شد موسوي خان
تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ(۴) ولادت اوست - در
خوش خیالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و
دقت آفریني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مچلکه‌های - (۳) نسخهٔ [ ج ] ابتدا هر چند الخ - (۴)
یعني سنهٔ هزار و پنجاه و شش ٭

می کرد - آخر موسوی دل‌نشین او افتاد - ازوست * شعر *

* سد راه معصیت‌ها شد پریشانی مرا *
* داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا *

## * محمد بدیع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده - سال بیستم به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را نور آگین ساخت و بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسب با زین مطلا بلند پایگی اندوخت - سال بیست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپیه سالیانه لبریز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی لوای سربلندی برافراخت - سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی اختصاص گرفت - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی سیصد سوار کام دل برگرفت - و پس ازان (که رتق و فتق سلطنت بخلد مکان تعلق پذیرفت) همراه پدر و عم خود در فضای اکبرآباد دولت ملازمت دریافت - و در جنگ شجاع و دومین پیکار داراشکوه ملتزم رکاب پادشاهی بود - و همراه سربلند خان میر بخشی و رعد انداز خان میر آتش بکارها تعین شده - پستر بوجهی معاتب شده از منصب برطرف گردید - سال سی و ششم مشمول عنایت گشته بمنصب

صد هزاری هفت صد سوار رنگ پریده بر روی آمد - مآل
حالش بکجا انجامید معلوم نیست *

## * مصطفی خان کاشی *

که شیعه ایست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت
بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت
صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگی از مادر
رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری
محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت -
و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گردید - چون
در سرکار پادشاهزاده بنابر افزونی خرج سپاه همیشه نالش
بود خان مذکور بحقیقت وا رسیده قرار داد - که زیاده
از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع
مردم عمده یا ضرورت مہے نگاهداشته شود تا منجمله
جمعیت مقرری عوض از فوتی و فراری بهم نرسد تنخواه
او جاری نگردد - و بحسن جز رسی او کار سرکار پادشاهزاده
نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه بر خاست -
و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود می بود -
آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار
بے مشورت او تمشیت نمی توان یافت - و هرچه از شاهزاده
خلاف مزاج خلد مکان بظهور می رسید بادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افاغنه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوه بد مظنگی گردید - لهٰذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریبی مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبهٔ معظمه ( زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفاً ) معاودت نموده بصورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما ( چون از فحوای آن بوی صفح جرایم بمشام خود نمی رسید ) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع بر خواند ؎　　* ع *

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست ( که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد ) صورت نه بست - خان مذکور ( که بحلیهٔ فضل و کمال آراسته بود ) نسخهٔ موسوم به امارات الحکم برای تسهیل استخراج آیات قرانی تالیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگوئید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ ( که درین ماده سابق کسے نوشته ) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانهٔ عالي ( که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته ) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را ( که متصل بنکاپور بود ) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکیء لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است ( که بعرض رساند ) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسیدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند
بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست
جریده بارادهٔ شکار برمی آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار
باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند
شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستے بفاصلهٔ
از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفي
به بخشیان و دارغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص
چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح
همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم
بارهه و میر توزکان براي منع ازدحام و بند و بست هر چهار
طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد -
و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که
جاي دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید -
پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید -
صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه
هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون
شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلوخانه رسید
بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت
شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان
حکم رسانید که هر سه یراق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقدیم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق
بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پیشتر
به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمیٔ تمام استفسار
احوال کرد - بنابر شهرت آن ( که شاهزاده زیر جامه زره
پوشیده ) پیالهٔ ارگجه طلب داشته بعد وا کردن بند جامه
بدست خود مالید - و شمشیر خاصه ( که پیش پادشاه بود )
از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان
گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشیر مذکور از
روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصیحت
مشتمل بر اشارهٔ آن ( که شما را گرفته خلاص نمودیم ) بر زبان
آورده مرخص ساخت *

## * مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران
برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ گلکنده داروغگیٔ توپخانهٔ پادشاهي را بنیابت پدر
سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو
صد سوار بمنصب هزاریٔ سیصد سوار و اصالةً بدان خدمت
مقرر گردید - و در سال سي و سیوم بخدمت عرض مکرر
سرمایهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قور بیگي شد - و
بمنصب دو هزاریٔ هفت صد سوار تحصیل کامیابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغیر بهره مند
خان بخدمت بخشیگري دوم چهرهٔ امتیاز برافروخت - و
پستر پانصدي دیگر یافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود -
و در آخر سال چهل و چهارم الویهٔ ظفر پرچم عالمگیري
از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان
قصبهٔ مرتضی آباد مُرچ (۲) مضاف بیجاپور بمسافت سي و شش
کروه مضرب خیام پاشاهي گردید - خان مذکور ( که بامراض
شدیده مبتلا شده بود ) چهارم شهر مذکور سنهٔ ( ۱۱۱۲ )
یک هزار و یکصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پیوست -
و در روضهٔ زبدة العرفا سید شمس الدین ( که یکی از مشایخ
آن دیار است ) واقع قصبهٔ مذکور مدفون گردید - نجابت
ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن
اخلاق - ابواب فیض بر روي آشنا و بیگانه مفتوح داشتی - و
در اجراي کار خلایق بسیار کوشیدے - و در مثل گذرانیدن
منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله
خان اول جري و حریص بود - با آن ( که شوم طمعي ها
نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود )
طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرتضی آباد مرج - و در [ بعض نسخهٔ ] مرتضی آباد
عرف مُرچ *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [ که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت ( که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود ) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است ] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما ( که با پسر بود ) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ ( ۱۱۰۸ ) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد رخت هستي بر بست -
بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائي طبع موزون داشت
و اشعار رنگین مي گفت - ازوست ◦ * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقي *
* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغایت و فضیلت مذاق تصوف داشت -
خالي از درد نبود *

## * مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما
پذیرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام کیسر و فصلے بحراست
آسیر و ایامے بفوجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس
ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد -
و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب
سه هزاري رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت -
چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سید محمود و سید
جهانگیر بخاطر بادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید
محمود مي گوید در خاندان ما کسے محمود خان و فیروز
خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید . گفت
سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان -
پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوي ست - به ازین
کسے نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل
و پنجم مطابق سنهٔ ( ۱۱۱۲ ) هزار و یک صد و دوازده هجري
انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ
قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید
محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده
در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري کامیاب گشت -
بعد ازو پسرش سید مراد علي مبارک خان ( که دو هزار
و پانصدي منصب داشت ) و از انتقال پسر او سید شیر
علي مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش
سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعین شد -
و پس ازان سید علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد
فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ
مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علي اکبر
مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت -
پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا
آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین
علي خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش
سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کاوش
پیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود -
یک بار آصفجاه بوجهی از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده
فوجی بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید
فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما
دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه
صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

## * محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام
شاهزادهٔ عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت
هم رکن رکینِ فرمانِ روائي و سر خیل نوئینان پادشاهي میشد -
در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقی بر ذمهٔ
خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانش را ( که
در حداثت سن بودند ) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب
مناسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بی طالعي
موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند ( و الّا بمنتهای مراتب
امارت مي رسیدند ) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم
مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته
شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش
یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب
کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتی بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی حج بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی سربلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابی افروخته از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت ( که بیست کروهی پیشاور است ) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغي و طغیان بر افراشت و از امرای کومکي برخے بطوع و جوقے باکراه یکتائي گزیدند خان مذکور با معدودے از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگي انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن ناشنوي بود - از آوارگی شاهزاده بزمین بوس عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی اله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار دیگر بابت کمي یافت و بحراست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داري نلدرک شتافت - و پستر باز بے منصب شده
بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي
مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین
پیریا نایک دژنشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح
انگیخت - به عبد الغني کشمیري دست فروش اردو ( که بمکر
و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود ) آن
زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته باو داد - او بوساطت
هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائي
یافت - پس ازان محتشم خان را ( که بے منصب نشسته
و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بود ) بتجویز
نایک ببحالی منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده
رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس
در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه
گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید : تا آنکه کشمیري از
زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگي زده بدر رفت -
سوم سنگهه برادرش ( که برای مصالحه بحضور آمده بود )
رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد - و
مي دانست که بسقیفه سازي و شعبده بازئ او کوچ
پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خیالئ او صورت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] واکن کیره - و در [ بعضے نسخه ] واکیدکره *

نسبت بار دیگر نایرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بیچاره محتشم خان را محبوس گردانید - روزے ( که بسعی بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد ) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت - اگر ساعتے مردم پادشاهي دیرتر مي رسیدند خان مذکور سوختهٔ آتش بیداد آن مقهور مي گردید - گویند خان مذکور از فلزات چیزے خورده بود - در عین زمستان عرق از بدنش مي چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری نسوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت راني و خواب و خور دیگر شغلے نداشت - و بسبب بر طرفی متواتر و بے چاکري احوالش بپریشاني کشید - هنگام مراجعت از کهیلنه ( که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جمعے قایم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپري گشت ) خان مذکور ( که بے نسا نمي توانست (۲) ) خود پیاده با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خیزان قدمے چند مي پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد - مگر میر محمد خان (۲) ( که خطاب پدر یافته دستگاهے بہم رسانید ) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

## * مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود (۳) - خان مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان ارج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان ( که به تهانهٔ اندي رخصت یافته بود ) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و ( چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود ) اکثر بهزاولی افواج مامورهٔ بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان ( که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] نکرده - (۳) نسخهٔ [ ب ] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت ) ازانجا ( که خان مذکور بیشتر بگشت مالکی و تعاقب تیره بختان مرهته سایر و دایر می بود ) در حضور مهمات بخشیگری را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن‌کیره متمشي می ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار ( که چند کسے بیش نبودند ) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالی اردو نیز مامور می شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور سایر اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روز بهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل نا چسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجي ( که هیچ یکے از زبانش نرسته ) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستي را میگذارم در کجي خواهم شدن *
* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلبان

خون نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - ( چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست ) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین ( که داماد جانسپار خان بهادر دل بود ) خطاب پدر یافته - و دومین ( که خویش تربیت خان میر آتش بود ) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه ( که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده ) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پستر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کهري - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] کوررة - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] بفوجداری کودرة و بکلانه منسوب گردانیده *

براى خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گويند بنابر سقم احوال زرے هم براى سرانجام شادي قرار يافته بود - مطلب خان زياده طلبي مي كرد - و او ابا مي نمود - خان مذكور تند شده بوسايط ( كه درين پيغام بودند ) گفت - كه آخر انصاف كنيد دختر بني مختار است - يكے ازانها ( كه شوخي در مزاج داشت ) جواب داد كه ايشان هم فاعل مختار اند بجهت خويشي مذكور - ابو طالب خان ( كه آفت رسيده بود ) همراه خان مذكور بحيدرآباد شتافته بقلعه داري شاه پور مضاف كولپاک و انواع مراعات آسودگي يافت - در جنگ نواب آصف جاه ( كه با مبارز خان اتفاق افتاده ) زخمي شد - در خجسته بنياد هر دو برادر بوقت موعود خويش حيات مستعار سپردند *

## * ميرزا صفوي خان علي نقى *

نسبت بخاندان سلاطين صفويه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مكان وارد هندوستان گرديده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزاري هزار سوار و خطاب ميرزا صفوي خان نامور شده به بخشيگري سيوم چهرهٔ عزت بر افروخت - سال چهل و نهم ( كه وصلت او با صبيهٔ معظم خان قرار يافت ) خلعت با سرپيچ و دوازده هزار روپيه نقد مرحمت گرديد - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - ( چون اکثر مردم معتبر بهمراهئ اعظم شاه جان نثار گشتند ) او نیز مقتول شد *

## * منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي (۲) پیوسته - سال سي ام ( چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله ترده نمایان بتقدیم رسانید ) او باضافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتئ محمد اعظم شاه ( که جانب مالوه مرخص گردید ) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهئ شاهزادهٔ مذکور برگزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگے ( که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست ) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولي بود - بمقابلهٔ عظیم الشان فیل رانده ( چون به برادر او زخم تیر رسید ) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست ( كه مرتضى پور صوبهٔ برار در تيول داشت ) - ابتداى عمل نظام الملك آصفجاه در دكن فوجے زياده بر مقدور فراهم آورده بود - آن امير بےنظير بحسن تدبير دست او ازين داعيه كوتاه ساخت - تا آنكه باجل طبيعي در گذشت - پسرانش اختصاص خان ( كه آخرها بخطاب خان زمان فايز گشته ) و اعزاز خان و ديگران هم بودند - هر يكے بقدر قسمت از محال ارثي جاگير يافت - چندے پيش ازين همه از سررشتهٔ حيات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او ( كه فقير محمد نام دارد ) باقي ست - بنوكري اين و آن روزگار بسر مي برد *

## * مختار خان قمرالدين *

پسر شمس الدين مختار خان است . در سال بيست و يكم عالمگيري بخطاب خاني سرافرازي يافت - بعد ازان بخدمت قراول بيگي ممتاز گرديد - و ( چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لواى كامراني افراخت ) او به تعيناتي پدر مامور گرديد - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگين ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري برافروخت - و بداروغگي اصطبل اسپ شادكامي اند - و در سال بيست و نهم تركش و كمان يافته به تهانهٔ

هولنکي ( که از محالات بیجاپور است ) مرخص گردید - و ازانجا تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و ( چون سال سي ام بعد از فتح بیجاپور الویهٔ ظفر طراز پادشاهي سایهٔ معاودت بظاهر شولاپور افکند ) پانزدهم محرم سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزاده محمد بیدار بخت نخستین خلف شاه عالي جاه محمد اعظم شاه با دختر نیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت - و آن عفت سرشت به پوتي بیگم مخاطب گردید - و در سال سي و سیوم خان مشار الیه بخدمت میر آتشي خلعت امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سران کنک گیري (۲) و راے باغ تعین شد - و در سال سي و هفتم باز بمیر آتشي اختر طالع برافروخت - و در سال سي و هشتم از تغیر فدائي خان کوکه بصوبه داري اکبر آباد درجه پیماي اعتبار گشت - و در آخر سال چهل و یکم از حکومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي اکبر آباد سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب سه هزاري رسیده بوقوع تقصیرے بکمي پانصدي معاتب شده باز به بحالي کمي پایه افزاي امتیاز گشت - و در

(۲) در [ بعضی نسخه ] کنگري - و در [ دیگرے ] هوکري *

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنهني تعلقهٔ راجا
رام جاٹ مفسد ( كه دوم رجب سال مذكور سنهٔ ( ١١١٧ )
هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني منتزع شده ) باضافهٔ
پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

( هرگاه كار كنان قضا و قدر در پی توطيهٔ دولت بختيارے
عرق ريزان سعي باشند ) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش
چه طرفے تواند بست - بل آنچه او كار شكني انديشد
به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش
آنكه شاهزاده محمد اعظم شاه از كمال غرور و شجاعت
بوجود برادر كلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمي نهاد - ( چون
محمد عظيم دومين پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ
استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد ) در فكر بيجا
ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مكان [ چون محمد
اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر ( كه معسكر پادشاهي
بود ) شتافت ] چندان كلمات وقوعي از جانب محمد عظيم
بپادشاه رسانيد كه فرمان طلب و گرز بردار تعين شد - و
ندانست كه آمدن محمد عظيم بلاى عظيم بجان او خواهد
بود - چنانچه محمد عظيم نزديک به شاهزاده پور (٢) رسيده بود
كه بر واقعهٔ ناگزير خلد مكان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

(٢) در [ بعضے نسخه ] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه ( که وسط مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته ) اولین پایهٔ سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پتنه (۲) میبود باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت ( که از مالوه بگجرات شتافته بود ) بنویسد - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان ( که خسر او می شد ) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار نو رسیدهٔ گجرات ( که خود را اعظم شاهي می گرفت ) انتظار می کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - ( چون والا جاه دومین

(۲) نسخهٔ [ ب ] پندهه •

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي يافت ) بعذان همچشمي
( كه مبادا برادر كلان صاحب جمعيت و دست گاه شود )
به بار يابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد كه
پيش فرستادن شاهزاده مقتضاي حزم و احتياط نيست
كه دولت دنيا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاين
آگره دست تصرف يافته باعانت دو صوبه دار چنيني لواى
خود سري بر افرازد قباحتي عظيم دارد - چه دشمن خانه
بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [ كه نصيبهٔ
سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بختي ظاهر حالش را
فرو گرفته بود ( هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد
آبستن صد تباهي بود ) فوراً بشاهزاده نوشت كه تا رسيدن
اين جانب بمالوه ( كه سر راه دكن اشت ) اقامت نمايد *

القصه ( چون سرير فرماندهي هندوستان از شكوه اقبال
بهادر شاهي آسمان پايه گرديد ) ازانجا ( كه عموم رأفت
و مكرمت آن شاه كرم گستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن
سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فيض بخشي او چون
سحاب يكدفعه سيراب ساز خشك و تر ) مختار خان باضافهٔ
نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي
سر بلندي يافته به بحالي صوبه داري اكبر آباد با خدمت
والاى خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باسترداد اموالش از

(٢)
صامت و ناطق ( که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده )
کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان ( که حکم استرداد
جنس او شود ) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت
رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي
خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز
جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از
بے استعدادیہا ست - خانخانان از جانب خود مبلغی را
از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے چیزها متهم
بود - نعمت خان هاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *

* هرکسرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

## * میرزا یار علی بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقا
مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] در آمده بوده *

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختگیري زبانزد -
(٢)
پستر بداروغگی ڈاک و داروغگی کچہری سرافراز شده در اجرای
کار خلق الله مي کوشید - سال سي ام بپایهٔ چهار صدی چهل
سوار و سال سي و یکم باضافهٔ پانزده سوار رسیده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بیفزاید قبول نکرد - در عرض
خیلی گستاخ بود - گویند ساده روئی را برای منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا یافتن
جاگیر نیم تر خواهد بود - و نیم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسے که مدارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز
نقل کنند که روزے الوش باو عنایت شد - و وقت باریابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مزه بیادش داد -
متنبه شده چهار تسلیم عنایت الوش و چهار تسلیم دیگر
( که این سجدهٔ سهو است ) بتقدیم رسانید - و نیز بیان
کنند که روزے بتقریب ادای شهادت تورانئی در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که توراني ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم توراني ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانت
او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود )

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] سر فراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانید که پاجئی را چه یارا که از حکم ولي نعمت سر به پیچد - ( چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گراني نمود ) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ ( ۱۱۲۱ ) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

## * میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه ( که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت ) سرافرازي یافته [ با آنکه بدرشتي و سخت گیري ( که لازم راستي و درستي است ) شهرت داشت ] درین کار پادشاهزاده را ( که اکثر از ارباب تحریر سرگران و بر آشفته مي بود ) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیواني فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه داري خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [ که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت ) چون ساحت بلدهٔ برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید ] میخواستند چند گاهے بسیر و شکار رمنهٔ کراره ( که سیر جائے است دلکشا و نخچیر گاهے ست مسرت افزا ) عشرت اندوزند - و آن دیہہ ست سه کروهی برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفای آب بے همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندے بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز ( که ازان آبشارے میریزد ) - بفرمان صاحب قران ثاني ( که در ایام پادشاهزادگي به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه شده ) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار آمده - آبشارے دیگر از روی این بند مي افتد - و دو سوی آن دو دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه بمسامع جلال رسید بے اهمال و امهال اوایل شعبان سال

---

سیوم سنهٔ ( ۱۱۲۱ ) هزار و یکصد و بیست و یکم هجري کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن یکے از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نہب و غارت قصبۂ راویر[۲] ( کہ ہفت کروہی برہانپور است ) قلعہ دار را ( کہ تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشتہ محصور شدہ بود ) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبہ نیست نزدیک بود کہ دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شہادت نپسندید - و از مقابلۂ زن حربیہ خود را بدزدید[۳] -

* مصرع *

* چہ مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست دادہ بے آن ( کہ بگرد آوردن لشکر و یراق کر و فر مقید شود ) بہ بہادرپورہ رفتہ فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینہ و اہل خدمات فرستاد - مردم ( کہ چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفتہ بودند ) پاسداری آبرو را بر خود داري ترجیح دادہ باکراہ و اجبار ( کہ اکثرے ازانہا پیادہ و گردون سوار بودند ) فراہم آمدہ خان مذکور روز دیگر ( کہ از ہفت صد سوار متجاوز نبود ) میمنہ و میسرہ آراستہ روان شد - در اثنای راہ تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - ہرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نہادہ بسیارے را برمی سہام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

---

(۲) نسخۂ [ ج ] رادیر - (۳) نسخۂ [ ب ] بدر برد ٭

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و
قتیل گردانیده کار بجائے رسانیدند که بساق سردار دو زخم
تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار
جامود ( که سرکردگیِ فوج طرح داشت ) کومک بجا نموده
شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فنای
قلعهٔ راویر دایرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر
و تفنگ درمیان بود - ( چون اشقیا دریافتند که بنای ثبات
مبارزان تزلزل پذیر نیست ) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند -
اگرچه قاضي باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا
بکار برد - لیکن حوالیِ آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و
بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور
بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت
کرد - هرچند برخے آزمود کاران بآئین خیرخواهي گفتند
(۲)
( که شب روي مصلحت نیست ) گوش نکرد - چون بنزدیکیِ
شهر رسید ضلالت پیشگان آگهي یافته سد راه گشتند - و
نیران پیکار برافروختند - رزم جویان طرفین داد مردانگي
و دلاوري دادند - میر احمد خان با بیشترے از اولاد و اقربا
و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند
خان در سبک پائي از باد گرو برده دران حالت ( که

(۲) نسخهٔ [ ب ] نکرده ،

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت ) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر رسانید - تتمه لختے (۲) مجروح و برخے ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکے میر سید محمد ( که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود ) - و دومین میر محامد ( که بخطاب پدر مخاطب گشته ) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

## * محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست ( که احوالش جداگانه نوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمییز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانیٔ صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانیٔ شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم ازان کارها عزل (۳) پذیرفته از تغیر سید مبرک خان بتفویض دیوانیٔ لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا درگذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم ( چون ملازمت پادشاه نمودند ) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ ج ] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خاني یافته در هندوستان اوقات زندگي را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیوانی صوبجات آنجا و بستر بتعلقهٔ میر آتشي سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگری دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقي (۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقي مانده اند *

## * منعم خان خانخانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبی جزو کوتوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهي رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهي بجوهر رشادت و کارداني با روح الله خان میر بخشي متوسل گشت - بخشی الملک منصبے برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوري

(۲) نسخهٔ [ ج ] مرتقئ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخت یاری ترقی نموده بدولت (و شناسی خلد مکان (۲)
رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردید - سال سی و چهارم
بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم ملتفت
خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی
فیلخانه اختصاص گرفت - ( چون در مهم کهیلنا بکمک
محمد امین خان بهادر نرسید - و تهاونے سرزد ) بکمی
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی
مهین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلم خان
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن
اخلاص و نیکو خدمتی مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهی (۳)
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشار الیه
با فوجداری جمون اصالةً تفویض یافت - و بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مرتقی گشت - و با رای صایبه
و نیروی مردانگی متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع
و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - ( چون
مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم
داده بود ) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده می کوشید - از نیرنگی

(۲) نسخهٔ [ ا ] مامور گردید - (۳) نسخهٔ [ ب ] که صوبداری الخ •

تقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیجده خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده از پیشاور ( که قشلاق کابل است ) بعرصهٔ دلگشای دار السلطنة لاهور ( که دوم صفر اتفاق افتاد ) منعم خان قریب پنج هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نیکو خدمتی او پنجاه هزر سوار موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده (۲) ( که مصارف همین عدد بود ) در ظل رایت پادشاهي مجتمع گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد اعظم شاه در تردد و جانفشاني شریک غالب بود - اجمالش آنکه ( چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت النسا (۳) بیگم همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار گذاشته عزیمت پیش نمود ) خلد منزل ( که کمال حلم و خدا ترسي داشت ) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر ( که پیشتر

(۲) نسخهٔ [ ا ] شاهزادها - (۳) نسخهٔ [ ج ] زیب النسا ٭

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما )
اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضمیمهٔ بیجاپور به کام بخش
( که برادر خرد بجای فرزند مي باشد ) وا گذراند ( ما
از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما مي افزائیم ) بهترین
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنیم و عالم
بتلاف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان
در آئیم -　* ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود
دیگرے را بنظر نمي آرند *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر
لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَالِیِ الْهِنْدِ -
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر ( چون این پیغام بمحمد اعظم
شاه رسید ) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم
دیگر ( که بعید از تعادل و تکافو بود )　* بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *

* از بام خـانه تا بثـریا از آن تو *

درمیان آورد - و پس ازان برآشفته بایلچي گفت این پیر

حرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمے نگنجند ٭ ٭ بیت ٭

٭ چو فردا بر آید بلند آفتاب ٭
(٢)
٭ من و گرز و میدان افراسیاب ٭
(٣)

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجے جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزارے عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم (٤) تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

---

(٢) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست - (٣) نسخهٔ [ ج ] جاجو -
(٤) یعنی سنهٔ هزار ٭

هزاري هفت هزار سوار و تفويض امر جليل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و يک کرور روپيه نقد و يک کرور را جنس ( که از ابتداي سلطنت تيموريه هيچ اميرے باين عطيهٔ عظمی کامياب نگشته ) از پيشگاه خلافت و جهانباني مرحمت شد - و دهم ربيع الاخر ظل سبحاني در باغ دهرآراي بعيادت او ( که ازان زخم ذي فراش بود ) سايه گسترده بانواع نوازش و دلدهي ( که اين فتح بنيروي شمشير و اصابت راي آن صاحب سيف و قلم رو نموده ) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پيشکش او ( که بده لک روپيه ميرسيد ) بقدر يک لک روپيه پذيرائي يافت - و هشتم جمادي الاولی تسليمات وزارت و صوبه داري اکبرآباد بتقديم رسانيد - و سال سيوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتري افروخت - و در سال چهارم ( که خلد منزل بقصد استيصال کردي بد مآل در شاه دهورا (۲) رسيده (۳) اقامت نمود ) خانخانان بسرداري پادشاهزاده محمد رفيع الشان بر سر او تعين شد - آن تبه کار از کارزار بسيار بمکان قلب موسوم به لوهگده رفته محصور گرديد - افواج پادشاهي دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پيروان و گرويدگان آن وخيم العاقبة ( که جان فشاني را

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شاه دره - (۳) نسخهٔ [ ج ] کزوی

باعتقاد تناسخ حیات ابدي تصور مي کردند ) بکمال رغبت و شوق بر آمده بر مورچالها مي ریختند - و جمعے را کشته بقتل مي رسیدند - پس از مدتے ( که آذوقه مفقود شد ) یکے از کهتري‌ها کلابا نام تنباکو فروش خود را فدیۀ آن مغوی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش نشست - و کرد[2] با جوقے بر مورچال پادشاهي یورش نموده بملک برفي راجه ( که متصل بود ) بدر رفت - و بعد فتح آن مکان مردم پادشاهي کلابا را با شان و شوکت دیده کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند - خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاری دیوان عام شد - و فرمودند قفس آهنی سیخ دار زود درست نمایند - پس ازان ( که به پرس و جو پرده از روی کار بر داشتند ) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است - خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت همه پیاده شده بکوه راجه برفي در آیند - یا کرد را دستگیر نمایند یا راجه را کشیده بیارند - و براجه هم نوشت که بهبود خود در دستگیر ساختن آن محتال شناسد - گویند هرکارهای ذوالفقار خان باشارۀ خان مزبور ( که با خانخانان

---

( ۲ ) نسخۀ [ ب ] گرو و نسخۀ [ ج ] گرد - ( ۳ ) نسخۀ [ ج ] راجه برني ٭

عداوت هم چشمي داشت ) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتبار همجنسي زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت اغلب که این همه اصلے نداشته باشد - پس ازان ( که معلوم شد واهي بود ) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و مادهٔ دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدرشناسي مي کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش مي آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نیک نفسي بے دواعیٔ طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهري سزاولان تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دواب لازم مي شد ( هرچند که از قلت پایداقی (۲) جاگیر قلیلے ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننماید تا بصرف حوائج او چه رسد ) داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي و دیگر متصدیان به تشدد از وکیلش باز خواست زر خوراک مي کردند - و هیچ جا فریاد نمي رسید - ناچار وکلا استعفای وکالت مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در هین تنخواه دامها بقدر خرج دواب از تول جاگیر منها کرده تتمه بنویسند - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سنتها بماند *

کمالات کسبي هم ( که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر کنند ) داشت - شعر مي گفت - میلانے به تصوف بهم رسانیده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطلب عمده ندارد - نکاتے چند با شعر بر جسته حسب حال آورده - حرف گیران سخن ساز بعضے بالحاد و برخے بتهمت ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازین نسبتها عاري ست - در الهامے ( که سیر خود به بهشت و ازانجا پایان (۳) عرش بیان نموده ) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پائباني - (۳) نسخهٔ [ ب ] تا به پایان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند
دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف
رفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره
به نیت ابقای نام بر صفحهٔ ایام مي خواست در هر شهر
و بلده حویلي و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت
ابتیاع اراضي و عمله مي فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش
بخوش آمد و اظهار مجری (۲) زمین و خانها به تعدي و ظلم
از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پیدا ست
که مبتنی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر
مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازین سرای فاني از اول
هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم
از سرکار پادشاهي خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر
نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الهي مجمع
هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را ( که پادشاه هند
زمین بنوکر خود مي فروشد ) بشاه ایران یا روم نقل کنند
قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبري هوشمندانه
جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ
بیاض را باو میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر
شده است فردا مي میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

---

( ۲ ) همچنین در دو نسخه - و در نسخهٔ [ ب ] مجیري *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان ( که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت ) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتي مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگري سیوم چهرهٔ امتیاز برافروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پشتر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگي ( که سنهٔ ( ۱۱۳٦ ) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت ) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه (۳) هزار سوار کسوت افتخار در بر گرفت *

## * میرزا محمد هاشم *

بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاد - خلد منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ ج ] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ ب ] چهار هزارئ سه هزار سوار •

کرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غريب نوازي
به تنخواه مبلغ سه هزار روپيه و تعين مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فيروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت -
که هرگاه مشار اليه به احمد آباد برسد بدستور محمد امين
خان صوبه دار سابق گجرات [ که در عهد خلد مکان
ما يحتاج قوام الدين خان برادر خليفه سلطان ( که از
ايران رسيده بود ) حسب الحکم سرانجام نمود ] ضروريات
او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نمايد - خان
فيروز جنگ طفل صغير خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پيش آمده در خورد - و پانزده هزار روپيه نقد و
فيل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان ( که ميرزا قريب
باردوی پادشاهي رسيد ) کوکه خان نامي ( که مادرش
مصاحبهٔ پادشاه بود ) بمهمانداري معين شد - روز ملازمت
بانواع عطاياي خسرواني مباهات اندوخت - ( چون از شدت
گرما عرق ضعفے بر چهره اش ظاهر گشت ) حکم شد که
در خسخانه برده آب يخ پرورده بخورانند (۲) *

دران ايام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت
درميان بود - و محمد عظيم الشان درمين خلف خلافت
( که در مهمات سلطنت دخلے تمام داشت ) بر سر آن شد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بخورانيد *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگري
و صوبه داري دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذو الفقار خان مي‌گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و مي‌خواست باین تقریب هرچه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادۀ ایران نموده یکے از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بپادشاه از جانب شاهزادها رسانیده بودند - خصوص رعونت
و تبختر بیجا - مشار الیه ( که سر تواضع به پادشاهزادها
فرود نمي آورد ) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشارۀ میرزا شاه نواز خان صفوي
( که همچشمي پیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود ) بپادشاه عرضي نویساند - که
با پادشاهزادها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه
بر پیشاني عرضي دستخط کرد - که با پاشاهزادها در سواري
از اسپ پیاده شده آدابِ بجا آرد - و در دربار بدستور عمدها

مجرا نماید و تا سه هزاري ( که سبقت سلام نمایند ) دست بسر شود - چون بر سر دفعهٔ ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد که تا آمدن حضرت در پیش خانهٔ خانه زاد خان بنشینند - چنانچه روز دوم میرزا پیش از بر آمدن بدربار رسیده بود که سزاولی بگفتهٔ شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در پیشخانهٔ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذر خواهیها نمود اما این عرضي و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان ( که خودش درخواست نموده بود ) سر افرازي یافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعیان دربار بیروئي و کج خلقي بکارش کردند لیکن اصلا ازین ترش روئیها صفرا شکنئ نخوتش بعمل نماید - و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل برحمت حق پیوست - و بعد ازان کسے باحوالش نپرداخت - مدتے در دار الخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاریخ منتخب اللباب ( که با محرر این اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر
کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را بار فرموده )
نقل می‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از
استخوان فروشي نیاکان و نسب پرستي هیچ چیز را مشق
نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا
مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر زنقص گهر و کم خردي ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافهٔ دهلي رسید همراهان
( که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند ) بسماجت برای
ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزني دیگر مقابل
مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع
وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد
هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان
آصف‌الدوله بر آمد - که ( همینکه بملازمت پادشاهي شرف اندوز
مي شوید[۲] ) اول روز منصب هفت هزاري ( که منتهای دولت
هندوستان است ) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تند شده
جواب گفت - اینجا هر پاجي هفت هزاري ست - برای

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] مي شوند ه

من چه خبر دارد - سبحان الله پس ازین[2] ( که مقدمات
ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید ) بسیارے
ازین سلسله رخت سلامت بمأمن هندوستان کشیدند - چون
سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد
بهان پیشین عزت و اعتبار ( که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند )
نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه
روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخے بتزویج دختر
خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند -
چنانچه یکے[3] از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد
ازان ظاهر شد که مدعي کاذب است - و همچنین در دیار
دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس
ازان ( که میرزایان واقعي این سلسله رسیدند ) معلوم همگنان
شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند ٭

## ٭ محمد مراد خان ٭

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادري او
باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان
بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده -
ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او ( که
میر بخشي کام بخش شده ) بخطاب احسن خان مخاطب

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] پس‌ازان - ( ٣ ) در نسخهٔ [ ا - ج ] لفظ [ یکے از ] نیست ٭

گرديده در محل پرورش يافته به نشو و نما رسيدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش ميرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بيست و هفتم ( كه براى وصول تتمهٔ پيشكش ذمهٔ ابوالحسن تعين گشت ) ارشاد شد كه چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانيم بايد كه ( چون ديگران بطمع مال فريفته شده ) به خوشامد او نپردازي - بلكه در حرف بے محابا پيش آئي - و درشتي نمائي كه او هم با تو درشتي كند - و مارا حجتے براى استيصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضي پادشاه در كلمه و كلام بے باكي كردے و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گويند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد كه ما هم پادشاه اين الكهٔ محقر گفته مي شويم - ميرزا محمد بر آشفته گفت كه شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همين امور باعث ازدياد گرانيِ خاطر عالمگير پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت كه ميرزا محمد اين اعتراض شما غلط است - تا كه ما پادشاه گفته نشويم حضرت عالمگير را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذكور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذيرفته به واقعه نگارىِ كل دكن سرفرازي داشته - سال بيست و هفتم ( كه پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود ) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پیشتر ( که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد ) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکی از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان ( که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید ) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا ( که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت ) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام می شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - درین ضمن ( که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست ) ابوالحسن از خان مذکور تقاضای جواهر خود نمود - و فوجے بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
نداده در جواب گفت که الحق بطرف شماست - اما
( چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفر کوکب باین
طرف معلوم شد ) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود -
ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن ( که او از نیک سرشتي
نمي خواست که بانیِ آتش افروزي شود ) دو سه مقدمه را
بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب
در آمد - و بکمیِ دو صدیِ دو صد سوار و سلب خطاب
تنبه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
جواهر مذکور ( که قریب ده لک روپیه مالیت بود )
بکارخانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسي
فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند -
و رسید آن بدهند - در همان ایام کمیِ منصب بحال نموده
خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خاني بنام خود
در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیگری
بمنصب هفت صدی چهار صد سوار رسیده - و بمحض
مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاري و سوانح نگاری
بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام
فوجداری کودره (۲) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار
بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه
رسید [ هرچند از ایام شاهزادگي تا وقت مهم حیدرآباد
( که موصی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری (۳) فوج شاهي
مامور بود ) حقوق نیکو خدمتي در جناب پادشاه ثابت
داشت ] اما ( چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز
بود ) اعتماد خان نامي بوسیلهٔ ذوالفقار خان ( که او هم از
تبدیل خطاب غافل شده ) بعرض رسانید [ که محمد مراد خان
با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد
( که ملک سپاه خیز است ) مامور ] بنابران از خدمات
معزول و طلب حضور گردید *

[ هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او
( که فی الحقیقة ساختهٔ بد اندیشان بود ) خاطر نشین
پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد ] اما او بنابر
اثبات براءت ذمهٔ خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

---

(۲) در [ بعض نسخهٔ ] کوورة - (۳) نسخهٔ [ ج ] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عوض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت - سال سیوم هنگامے ( که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [ چون بنابر بے سرانجامي ( با آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانتے نمود ) نتوانست بتعلقه شتافت ] لهٰذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد ( که اصالةً به بهادر مذکور تعلق داشت ) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنهٔ ( ۱۱۲۲ ) هزار و یک صد و بیست و دو هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه بوده - در آخرها ( چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود ) بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان ( که دران وقت فوجداری کودره و تهاسره داشت ) بعد اطلاع عرضي نمود - که ( هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند ) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشته - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد ( که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته ) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصے ( که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشی دست از روزگار او کشیده ) در ساخته بوعدهٔ سر مثلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملجار گردید *

روزے یکے از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها ( که در صحرا می چریدند ) تیر و کمان بدست طیّ مسافتے نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معنی پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را
برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون
(۲)
بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی
(۳)
شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید که جا قابل
قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او
بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچهٔ
خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکاره
معلوم گردید - روز دوم ( که خان مذکور خلاف معمول
تنها بمجرا رفت ) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما
نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان
حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام
حجابت حیدرآباد روزے در مجلس ابوالحسن ( که
فضلای آنجا فراهم بودند ) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه
بمیان آمد - سخن باینجا کشید که ( چون میان پادشاه
و والی ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه
بنزاع کشید ) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والی مذکور را
ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه . ادعای تقوی
این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

(۲) نسخهٔ [ ب ] کومک - (۳) نسخهٔ [ ا - ب ] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسیم مي شد - خان مذکور گفت که درین
امر والی ایران بهیچ وجه دخلے ندارد - اصل آنست که
آخته بیگي اسبان مزبور را وقتے ( که پادشاه بتلاوت مشغول
بود ) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معتاد را
بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسبان متوجه شود - درین ضمن
آیهٔ قرآني متضمن احوال سلیمان عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ ( که
در ملاحظهٔ اسبان پیشکش نماز سنت و بروایتے فرض قضا
شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسبان را مذبوح ساخت )
بتلاوت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس
نسبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت
فرستادن اسبان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت -
گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل ( که شاهجهان آباد
تازه آباد شده ) هیچ محلهٔ نبود که خالي از حویلی یکے
از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت
داشت - و ( چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر
نمود ) حکم شد که در هر محله یک دو اسب ذبح نموده
بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسرواني
رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [ چون در ایامے ( که ابراهیم خان زیک صوبه دار
گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طالب حضور

گردید ) محمد مراد خان ( که فوجداری کوده و تهاسره داشت ) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت ] همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان ( که باو رسیده بود ) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - ( چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است ) گفت که که امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتي در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلانے مردم قدر حضرت عالمگیر نمي داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که با کدام دیوانه سروکار مي افتد - محمد مراد خان اخلاف و صبایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علي خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پیرانه سري بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبيهٔ کلانش به مير حسن خلف امانت خان مير حسين منسوب بود - اولاد اخلاف ديگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

## * ميرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدين محمد نام پسر ميرزا سلطان صفوي ست - يادگار سلسلهٔ صفويه بود - بدستياري بخت بلند پايهٔ امارت خويش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانيد - اما خاتم دودهٔ خويش گشت - بعد ازو تا حال ازين خاندان کسے رايت بلند نامي نيفراخت - بالجمله مشار اليه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به يساقهاي دور و نزديک تعين مي گشت - در سال بيست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري رام گير (۲) صدر نشين عزت گشت - پس ازين بفوجداري ايرج بهاندير مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجداري پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعين گرديد - و در سال چهل و چهارم از تغير معتقد خان بخدمت صوبه داري خانديس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشيگري سيوم تحصيل ناموري نمود - و بافزايش لفظ ميرزا بخطاب صدر الدين محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے | که موکب پادشاهي از سواد بهادر گڈه ( که

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] رامگر و در [ بعضے نسخه ] رامگير *

چندے معسکر والا بود ) بعزم تسخیر قلعهٔ کنڈانه رخصت
نمود ] احمال و اثقال در بهادرگڈه گذاشتند - و بخشی
الملک میرزا صدرالدین محمد خان ( که بعنایت سلطانی
بپایهٔ دو هزار و پانصدی هشت صد سوار رسیده بود ) باضافهٔ
پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاری هزار سوار و فیل
کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و
در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثانی غایبانه
بخدمت بخشیگری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور
گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزونیٔ پانصدی دیگر
مرتبه افزا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان بهمراهی محمد اعظم شاه
شتافت - و در جنگ بهادر شاه [ چون اعظم شاه کشته گشت
اکثر امرای خلدمکانی و والا شاهی با بهادر شاه موافقت
بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند -
مگر خان مذکور ( که زخمے بر داشته در معرکه ماند )
چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهی گردید ] به بحالیٔ
خدمت سابق و منصب پنج هزاری و خطاب حسام الدوله

(٢) نسخهٔ [ ج ] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (٣) در [ مآثر عالمگیری ]
دو هزار و پانصدیٔ هشتصد سوار بود - پانصدیٔ دوصد و پنجاه سوار اضافه
یافت *

میرزاه شاهنواز خان صفوي رایت بلند نامي افراخت - و در کمال اعزاز و احترام مي گذرانید - و ( چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین توزي و صف آرائي با یک دیگر (٢) چست بستند (٣) ) هریکے از امرای پادشاهي با هرکه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزے ( که ایام بحران و آشوب بود ) موصی الیه از نزد شاهزادهٔ مذکور برگشته از نزدیکی دایرهٔ جهان شاه مي گذشت - مردم او بغلط ناگهاني بر سرش ریخته پاره پاره کردند - و بقولے روز جنگ ( چون کار عظیم الشان بانصرام رسید ) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپهٔ تیر گرفتند - هرچند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم کسے نشنید - بر فیلش بر آمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوري و کم طعامي او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے پلاؤ و قدرے قلیه طیار مي کردند - در سیر خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالت آورد *

---

(٢) نسخهٔ [ ا ] یک دگر - (٣) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ هریکے از ] نیست ٭

# * مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر است - حسن عقیدت و
کار طلبیهای آن مبارز بسالت نشان آنهمه دل نشین عالمگیر
پادشاه بود که بیک نیکو خدمتي ( که در مبادئ جلوس
از جان عزیز خود را بکار ولي نعمت ایثار نمود ) حقے عظیم
(۲)
بر ذمهٔ خود بر شمرده اخلافش را مشمول انواع التفات
و تربیت گردانید - مشهور است که اینها را پادشاه صاحبزاده
مي گفت - ازین بود که این التفات مغروران با آقا هم ناز
خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پی نبرده از بےنیازي
سر بکسے فرود نمي آوردند - و غیر از گوشه نشیني و
انزوا بکسے نساختند - بالجمله میر اسحٰق بمنصب عمده
و خطاب مکرم خان سرافرازي یافت - و بداروغگي بندهای
جلو عزت اندوخت - و در سال هیجدهم ( که گل زمین
(۳)
حسن ابدال معسکر پادشاهي بود ) خان مذکور با برادر
(۴)
خودش شمشیر خان محمد یعقوب و فوجے شایسته به تنبیه
(۵)
افاغنه مامور گردید - خان مزبور از سمت کتل خالوش

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بر ذمهٔ خود شمرده - ( ۳ ) در [ مآثر عالمگیري ] - مکرم
خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجے شایسته مامور گردید -
که از سمت کتل خابوش به تنبیه افاغنه پردازد - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] خرد -
و در [ بعضے نسخهٔ ] خود - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] خابوش - و در [ بعضے
نسخه ] جانوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را بے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول (۲) خود را نمودار کردند - او ازانها شماره بر نداشته بیمحابا خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین ( که در طرف کمر کوه کمین کرده بودند ) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیز الله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبي و راه نیابي ببابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنموني واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامي داشته بانواع موافقت و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم (۳) (۴)

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج نامعدود ( که دو طرف کمرکوه پنهان بودند ) برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور مي رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم مي کنند - و مردانه شربت واپسین مي نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے آبي و هیچ طرف راه نیابي ببابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائي واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه‌دار باجور مي رساند *

( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] داشته - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] مرافقت *

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهتے مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگي در سال بیست و ششم بادراک ملازمت ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگیٔ ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکري نموده در دار الخلافه منزوي و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون ( که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است ) بحضور رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - ( چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیفے بمیان نیامد ) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي مي گذرانید - و از اندوختهها حویلي و دکاکین خرید - خرچ هم

داشت - و خالي از کمال نبود - خود را صوفي مي گرفت - و همه اوست مي گفت - و درین امر مبالغه مي نمود - نواب آصف جاه ( که در عهد بهادر شاه روزے چند در دار الخلافه گوشه نشین بود ) خود مي فرمود - دران آوان بخدمت مکرم خان رفته استفاده میکردم - در زمان محمد فرخ سیر بسیر عدم قدم برداشت - لاولد بود - عبید الله خان نامي متبنای او مشهور است - سید حشمت الله خان ( که درین ایام از جانب آصف جاه بوکالت دربار پادشاهي متعین است ) پسر اوست *

[ چون اکثر بطالت به مهوسي و کیمیا دوستي مي کشد - و بسیار دیده شد که این شغل سراپا امید در رفع بیکاري اثرے دارد ] مکرم خان هم ازین سودا خالي نبود - در اواخر عهد خلد مکان طرفه واقعهٔ (۲) رو داد - که از سوانح بعرض پادشاه هم رسید - و خواص خان در تاریخ خویش آورده - که من از شخصے ( که از جانب محمد یار خان ناظم دهلي جهت تحقیق این خبر نزد مکرم خان رفته و زبانیء خودش اصغا نموده ) شنیدم - چون خالي از اعتماد نبود ثبت مي افتد - پس ازان ( که خان مذکور بتلاش کیمیا شهرت گرفت - و کارخانهٔ دستکاري گرم گردید ) فقیرے

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] سوانح نگاران *

مرتاض مشايخانه سر و شكل آمد - و براستي و بے نيازي خود را وا نمود - و نهايت باحتياط ظاهر كرد - كه من مريد (۲) قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم صناعت مبشر شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب كاري (۳) ( چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مكرر قدرے طلا را با دستكاري دو چند بنظر در آورد ) كه مكرم خان بوى گرويد - و هر چند درين مدت تكليفے و تواضعے ميكرد اصلا اعتنا ندي‌نمود - و از جميع تنعمات (۴) محترز بوده بمقدار كمے از چيزهاے سهل بسند داشت - و هرگاه ذكر تعليم بميان مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنكه روزے گفت ديگے بسيار كلان آوردند و تا دهنش يک ته اشرفي و يک ته پل (۵) سياه بالاى هم چيدند - و بكمال حكمت گرفته آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهيب ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده گفت خيلے نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون كودک سياه چرده جبر و اصلاح آن ميشود - مكرم خان گفت چگونه مجوز سفک خون ناحق توان شد - از سر بايد گرفت (۶) -

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] من مريد حضرت غوث الثقلين ام - (۳) نسخهٔ [ ب ] پيشرو شده ام - (۴) نسخهٔ [ ا ] منعمات - (۵) نسخهٔ [ ب ] پول سياه - (۶) نسخهٔ [ ج ] بايد گذشت ٭

فقیر بہم بر آمدہ گفت از شما می شود (۲) - چند اشرفي را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلے گرفتہ آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے راندہ قطرۂ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانے نگذشت کہ مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیدہ بوقہا بآواز در آوردند - کہ فقیرے دزد طفل بیچارۂ را ہمین ساعت بر داشتہ درین کوچہ آمدہ و ازین خانہ در نگذشتہ - آنرا گرفتہ بدہید (۳) کہ مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتي مي نمایند - مکرم خان مضطر گردیدہ از ترس بدنامي ہر چند بزر خطیر تطمیع مي نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمي دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد کہ چرا زر میدہند - مرا حوالہ نمایند - چہ خواہند کرد - و بعد اللتیا و اللتي آن شعبدہ باز خود بر آمدہ گفت - اینک حاضرم - پیادہا دست و پایش بستہ سیلي زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت ( چکنم (۴) ) نشستہ گاہے انگشت حیرت بدہن دارد و گاہے دست ندامت بدندان میگزد - ہمین کہ سپیدۂ صبح دمید کسے را پے استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان ہنگامہ نشان نیافت - از اہل محلہ جویان

---

( ۲ ) ہمچنین در ہر سہ نسخہ - ( ۳ ) نسخۂ [ ا - ب ] بدہند - ( ۴ ) ہمچنین در ہر سہ نسخۂ -

و پرسان شدند - هیچ کس چیزے نگفت - ازان مذبوح خبر گرفتند - نیافتند - حیرت بر حیرت می افزود - پستر آتش دیگ سرد نموده چون کافتند بجای اشرفي سنگریزه یافتند - هرکه از خان مذکور می پرسید میگفت بهای تماشائے بود که ازو دیدم *

## * میر ویس غلزي * (۲)

غلزي قومے ست از افاغنه - اینها در نواح زمیداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوي ( که گرگین خان والیِ گرجستان (۳) بیگلربیگیِ قندهار بود ) گرجیه بهمراهیِ او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - میر ویس ( که رئیس قوم خود بوده ) ببارگاه شاهي بنابر تظلم و فریاد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حلیم و سلیم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سیاست ( که لازمهٔ ریاست است ) دست بردار گردیده خوني را بمدعي نمي سپرد - و دیت قصاص از سرکار خود مي داد - لهذا سستیِ عمل بادشاه هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطاوعت احکام شاهي نمیکرد تا بداد دیگران که پردازد - لهذا میر ویس بمشاهدهٔ این احوال راه مکهٔ معظمه ( زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِیْفًا ) پیش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسیده در

---

( ۲ ) در [ تاریخ ایران ] غلیزائي - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] برجستان *

صدد قابو بوده در سنهٔ ( ۱۱۲۰ ) هزار و یک صد و بیست
هجري هنگامے ( که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام
ده سنج بیرون قندهار بود ) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ
نمود - پادشاه مزبور [ که خواهش موافقت پادشاه ایران
داشت - و برای رفع کدورتے ( که ما بین خلد مکان و شاه
عباس ثاني بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان
بمیان آمد (۲) ) توطیه ها مي انگیخت ] صلاح وقت دانسته او را
بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان بر نواخته
سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه
سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک
نالایق بآن درگاه بعمل آورده - مي باید آنچه لازمهٔ کیفر او
باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع
دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را
با فوجے جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره
پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان
خان شاملو قورچي باشي بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً
تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ ب ] بمیان آمده بود ه

ميرويس هشت سال راتق و فاتق مهمات آنجا بوده گوشهٔ
فنا گزيد - و پس ازو برادرش عبد العزيز بر سرير حکمراني
نشست - و بعد يک سال محمود پور مير ويس با چند
کس از حواشي او ساخته او را بقتل رسانيده رايت حکومت
بر افراشت - و [ چون در هرات هنگامهٔ ابدالي ( که
شيعه ايست از اقوام افغان ) بلند شد ] عبد الله خان
ابدالي با پسر خود اسد الله ( که بهمين مظنه چندے در
هرات عباس قلي خان شاملو حاکم آنجا مقيد داشت ) از
محبس گريخته باجتماع جمعيت پرداخته اول قلعه اسفرار را
بتصرف آوردند - و در سنهٔ ( ۱۱۲۹ ) هزار و يک صد و
بيست و نه هجري بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر
قلعهٔ فراه ( که بتصرف غلزيان بود ) بغفلت تاخته متصرف
شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته
ما بين فراه و زميداور (۲) با اسد الله بجنگ پيوسته نامبرده را
بقتل رسانيد * ع *

* اسد را سگ شاه ايران دريد *

تاريخ (۳) اين واقعه است - ازان ( که قلعهٔ مزبور استحکام
داشت ) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معاودت
نمود - و آنرا از جلايل خدمات شمرده بشاه سلطان حسين

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] زمينداور - (۳) يعني سنه هزار و يکصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انکاشته محمود را به صوفيِ صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالیِ هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستر باستماع هنگامهٔ بیجن (۲) سلطان لکزي ساکن فراه ( که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ دروني را کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید ) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه برانجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غازي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخیِ اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تماميِ توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۴ ) هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

---

( ۲ ) همچنین در دو نسخه ه

و کار بر مردم آنجا قسمے تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای روشناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانید - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج برو طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بخاورد و قم و قزوین و طهران تا پول کربي ( که سرحد عراق و خراسان است ) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را ( که در اصفهان مي بود ) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر رومیان شکست یافته بمصالحت پرداختند - پیشتر با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار ( که بنابر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت ) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر محمود غلزي باستماع این معني ابراهیم نام غلام خود را با فوجے برسر او فرستاد - ابراهیم باو رسید - و اشرف بضرب تفنگ ابراهیم سنهٔ ( ۱۱۴۲ ) هزار و یک صد وچهل و دو هجري به نیستي سرا رو کرد - حسین مزبور چندے در قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

## * محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین پسرے شاید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید - هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر دست رد بر سینهٔ دولت مي کشید دست زنان رو بر آستانهٔ او مالیدے - ( اگرچه پدرش ایام زندگي را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید ) اما این در عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط بیش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگي

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری ( که هنوز
پدرش زنده بود ) بمنصب چهار صدی نو (۲) سرافراز شده
بصبیهٔ میرزا فرخ فال عم خود [ که پسر کوچک یمین الدوله
آصف جاه است که ( از بس فربهی و تنومندی معذوری بوده )
بروز اعیاد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی
ادخار جمعیت می نمود ] کد خدا شد - در سال بیست و یکم
بداروغگی زرگر خانهٔ سرکار والا امتیاز یافت - و پستر داروغگی
قور خانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت
اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس
ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داری
و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه
بیش منصبی ذو الفقار خان نصرت جنگ ( که بسر فوجی
نام بر آورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع
دکن اضافه ها یافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه ها
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده )
در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا
در آمده استعفای نوکری نمود - و بران اصرار ورزید -
بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال
نماید - شاهزاده هر چند گرم التفاتیها بکار برد اصلا فریفته

(۲) در [ مآثر عالمگیری ] محمد یار راد اعتقاد خان چهار صدی نو سرافراز شد *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه
نیست که به میانجي گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده
بر آشفته در حضور گلهٔ بسیار کرد - پادشاه فرمود که
مي خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر باو رسید
عرضي نمود که همه مردم را برطرف کرده ام بیجاپور
نزدیک است اگر مکانے از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته
محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست -
و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد ( چون ظاهر شد
که هیچ گونه دل فهاد نوکري نیست ) برخصت دار الخلافه
مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب
اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز
در راه شاهزاده را ندید - حتی که از پیش خیمهٔ او
گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر دو پوستهٔ آزادي
و استغنا مشق استقامت مي نمود - چند ماهے به بیکاري
بر نیامد که بختیاري و اقبال یاوري کرد - در سال چهلم
سنهٔ ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري از پیشگاه سلطنت و
جهانباني بارسال فرمان صوبه داري دار الخلافه از انتقال
علاول خان خوافي دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب
بنظر آمد - باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و
ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری
مرادآباد ( که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد )
بانضمام صوبه داری مفوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر
خلد مکان ( چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه
رسید ) منعم خان را ( که دران وقت خطاب خان زمانی
یافته بود ) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [ اگرچه
محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار
خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت
همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سي لک روپیه نقد
و هشتاد لک روپیه را نقره آلات ( که بجهت سرانجام
لابدي گرفتند ) تن در داد ] اما خود باظهار بیماری خفقان
در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه ( با
وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور
شد ) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشار الیه مقرر
بود - ( چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از
لاهور عازم دار الخلافه گشت ) او تا اغراباد باستقبال شتافته
همان روز در نیمدت (۲) آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

(۲) نسخهٔ [ ج ] نیمله ٭

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان ( که دران وقت
وزیر اعظم هندوستان بود ) مکرر بدیدنش رفت - و نظر
بر رویهٔ او ( که هیچکس در حضورش بسلاح نمي رفت )
جمدهر از کمر وا کرده رفتے - روزے ( که پادشاه محمد فرخ سیر
بهم عنانی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد ) در نفس
شهر سر سواري ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانهٔ خویش
برگشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام
صوبه داري گاه بیگاه مقدمات جز باو رجوع مي شد - و
دران هنگام ( که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه
بجان آمده در صدد پیش آمد امرای عالمگیري شد )
خانساماني را از انتقال تقرب خان شیرازي بابرام و سماجت
بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول
نمود - گاهے کَیْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه مي رفت - و هرگاه
بکچهري خانساماني رفتے فرود نیامده پالکي سواره دستخط
میکردے - و براى پالکي ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار
و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کارے
نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد
خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دو سه مرتبه بطلب
باریاب پادشاهي شده - بوقت موعود داعیِ حق را لَبَّیْک
اجابت گفت - غیر از حسن یار خان ( که در جواني

در گذشت ) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلي و دکاکین بسیار در دهلي داشت - مردم در وجه کرایهٔ آن مبالغه ها دارند *

## * میر جمله خانخانان *

عبد الله نام مرد ملائے بود توران زا - کسے (۲) بزبانیٔ خود او نقل میکرد - در ایامے ( که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت ) روزے بر سبیل تفنن با جمعے بسیر باغچهٔ بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاقي در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلي طي مسافت میکرد - در عهد خلد مکان ( که بدین ملک رسید ) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - بستر قاضي بلدهٔ عظیم آباد پتنه گردید - و در ایامے ( که محمد فرخ سیر به پتنه رسیده بر تخت نشست ) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کوک ساخته همراهي رکاب گزید - و پس ازان ( که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد ) او بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] عباد الله ٥

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت اما بمحرمیت فوق الفوق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي باختیار او قرار یافت - ازانجا ( که مغل عجول طبع یک دفعه باین دولت عظمی رسیده بود ) از تسلط سادات بارهه ( که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچک را بخاطر نمي آوردند ) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر ( چون نظم دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت ) او برفتن دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده ( چون فوج بسیار و بیش قرار نگاه داشت ) از عهدهٔ طلب بر آمدن متعذر گشت - بنابران سراسیمه شده مخفي در پالکی پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران وقت ( که در حضور برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي مي گذشت ) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نموده - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود
کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست
پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده
تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار
پادشاهي دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه (۲) او
پیش سادات بارهه آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت
بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد
فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتنه از مغلان
همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود
هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با اینهمه
در اجرای کار هرکه با او (۳) رجوع مي نمود مبادرت میکرد *

## * مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي (۴) ست - سال چهل و
هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار
صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر
بفوجداري و قلعداری ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده
به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی بمردانگي
بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [ که حسین علي خان

---

(۲) یعني شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه * (۳) نسخهٔ [ ج ] باو -
(۴) نسخهٔ [ ا ] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد ( با آنکه او سر راه بود ) بنابر وفور غیرت یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور خوش نمي دانست ] بعذر تمارض ملاقات نکرد ـ حسین علي خان بعد رسیدن بحضور او را معزول ساخت (۲) - و برای رهانیدن عمل بمنصوب بنظام الملک آصف جاه (۳) ( که دران ایام ناظم مالوه بود ) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداري دست چپ بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

(۲) در تاریخ مظفري ] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه ( که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري وفوجداري آن ضلع مامور بود ) رسید ـ مرحمت خان بنابر توهم ناسازي مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳) یعنی خواجه قلي خان ٭

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما ( چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید ) عوض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری میواب و بهتر به صوبه داری پتنه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان ( که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود ) مدتها بنیابت خان مزبور حراست آله آباد سرانجام می داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سر رشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت *

## * مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - ( چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان نقل فرمود ) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذي اوصاف و منتسبان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مآل را درخور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات
کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهال چمن سیادت در
ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی
صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد
بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام
( که سواد برم پوری (۲) اقامت جای معسکر پادشاهی بود )
بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی
و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند
( چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و صهبا کشی
اعتیاد داشت ) یکی از نبایر وزیر خان شاه جهانی ( که
سوانح نگار دار السلطنت بود ) در افراد سوانح کشف حال
نمود - داروغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس
از مطالعه به ارشد خان یزنهٔ او ( که دیوان خالصه بود )
مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان
امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده
نیز خانه زاد است - بعد تامل ( با آن همه تشرع و
احتسابی که داشت ) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق
نیکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

---

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] برهم پوری - و در [ مآثر عالمگیری ] برهم پوری
و برهمن پوری مسمی به اسلام پوری *

بنويسد که هر دو خانه زاد اند - نبايد که خانه زاد در حق خانه زاد چيزهاى مستقبح و ناپسند بحضور نويسد *

و [ چون شاهزاده محمد معز الدين نخستين پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه ( که رهگراى صوبهٔ ملتان بود ) وارد شهر گرديد ] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاح و اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعاى اين معني بحضور عرضه داشت - از پيشگاه خلافت و جهانباني ديواني صوبهٔ ملتان و تتهه و مَا يُضَافُ اِلَيْهِمَا از بهکر و سيوستان و غير آن ضميمهٔ ديواني فوج بنام آن راستي منش تفويض يافت - چون به ملتان شتافت ازانجا ( که مزاج طرفين بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود ) جنسيت علت ضم گرديد - و اتحاد مشرب خصوصيت افزود - بمجالست بزم خاص و محرميت تام امتياز اندوخت - و با اين همه بدستور ديگر عمدهاى آن دولت ( که مجي و ذهاب مستورات خويش را در محل شاهي ناگزير امارت خود مي دانستند ) با آن ( که يک شبانه روز شاه در باغ حويلى آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطريق سير قدوم فرمود ) با وصف ايما مجوز آن امر

غير مستحسن نگرديد - و در مهم بلوچ ( كه از كارهاي
دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مكان بدان نازش
مي نمود ) پس ازان ( كه افواج آن بومي مستاصل گرديد -
و شيرازهٔ جمعيت آن قوم ازهم پاشيد ) شاهزاده خواست
كه فوجي با يكي از مقربان بر سر ماهن و مسكن آنها
تعين كند - اكثري سر باز زدند - آن صداقت كيش بامر
ولي نعمت خويش بلا اهمال پا بركاب استعجال گشت -
آن طايفهٔ نيك اعتقاد بمحض ادب سيادت با وجود قدرت
و توانائي چهره نا شده اسباب و امتعه بجاي خود گذاشته
راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسيد
بافزايش منصب و خطاب خاني ناموري اندوخت - و پس
ازان [ كه عالمگير پادشاه بسفر ناگزير عالم بقا شتافت - و
شاهزاده بهمراهي پدر عالي قدر [ كه از بلدهٔ پيشاور بجنگ
برادر خود محمد اعظم شاه ( كه هر يك بمقتضاي وقت
سكه و خطبه بنام خويش آراسته بود ) رايت عزيمت
افراشت ] در ملتان خان مشار اليه را به نيابت صوبه داري
گذاشت - و پس از عزل ( چون بلاهور رسيد ) ازان ( كه
خلد منزل بدكن متوجه شده بود ) بنابر دوردستها
نتوانست سفر گزيد - دو سه سال كما بيش دران بلده
به بيكاري گذرانيد - و بي مداخل مخارج زيان ( كه لازم

در التمندیها سست ) کشید - و ازانجا [ که دیانت و امانت
(۲)
بحدت بسیط به صرافت بے شایبهٔ لیت و لیس داشت
و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب ( که
هر صنفے از اصناف آن مشاهره یاب بود ) در مي آمد ]
درین ایام زرے [ که از وجوه جاگیر و نقدي پسران ( که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند ) فراهم آمده ]
(۳)
بمصارف در آمد - و ( چون در مقام سادهورا مضاف
هرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود ) به تیول آباد
صوبهٔ پنجاب و بخشیگري دوم شاهزاده ( که به جهاندار
شاه ملقب شده بود ) صوان افتخار اندوخت - و بعد
ازان ( که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید )
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید -
اما از استغناے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای ناشناسا
و کینه وري کوکلتاش خان ( که همیشه در پردهٔ درستي
کار شکني ها میکرد ) فتح الباب از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر ناقدرداني و افسرده دلي بقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجري و سلام انجامید - روزے

(۲) نسخهٔ [ ا ] لیت و لیس - (۳) نسخهٔ [ ج ] شاه دهورا و در [ بعضے
نسخه ] شاه دره *

در دار الخلافه کَیْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري دوچار پادشاه شد - و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمود آورد - و از بے کاري و پریشان حالي تاسف و تلهف نمود - و تعییر و سرزنش ( که بایست ) بکار کوکلتاش خان رفت - ازان ( که تجویز صاحب صوبگی گجرات و لاهور بمیان آمد - ارتشا و کارسازي را روز بازار و میر و وزیر را با داد و ستد سر و کار بود - و مزاج آن متدین واقعي ازین چیزها پُر بیگانه ) چگونه در گیرد - آخر کار ناچار بقلعه داری ارک لاهور بسند افتاد - چند ماهے نگذشت که گلے دیگر شگفت - و سریر آرائی فرخ سیر رعب افزای دور و نزدیک گشت - نزدیک بود که بعلت دیرین رفاقت جهاندار شاه دست زد عتاب پادشاهي شود - پیش آگهي و اشراف قطب الملک ( که چندے در ملتان تعین بود - و بر حقیقت حال وقوف داشت ) بفریاد رسید - بعرض رسانید که مشار الیه ( چون از اخذ و جر و حیف و میل اجتناب مي ورزید ) باستمزاج شاهزاده کارها را به اختیار کوکلتاش خان وا گذاشته خود بنامے خورسند بود - لهٰذا آن بلیه از سر وا شد - در اواخر عهد آن پادشاه ( چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و منزلت سلطاني اوج پیمای اعتبار گشت ) بقدم آشنائي و سابقهٔ تعارف ( که او هم جهاندار شاهي بود ) دیوانی

صوبهٔ کشمیر ( که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائی ست دلگشا ) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [ چون هنگامهٔ محتوی خان ( که در احوال میر احمد خان ثانی (٢) نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده ) آشوب آمای آن خطه گردید ] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزي ( که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاد ) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلي آمده سالے چند به بیکاري و بے جمعیتي گذرانیده در سنهٔ ( ١١٣٥ ) و هزار یکصد و سي و پنج ( که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده ) روح پر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جواني ( که از نوزده سالگي بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته ) در بلدهٔ لاهور سنهٔ ( ١١١١ ) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخے

( ٢ ) - ترجمه اش عنقریب مي آید •

ذي ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب
در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سالے
( که امیر الامرا حسین علي خان بدکن نهضت فرمود )
وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پاتابهٔ غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگي آورد - در سنهٔ ( ۱۱۴۵ ) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبهٔ برار سرافرازي یافت - آن نسخهٔ برهم خورده
را نوخط شیرازهٔ رونق گردانید - و آن گل پژمردهٔ از هم
ریخته را به آبیاری سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن
تمشي و نیکو کارگذاري بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانے نمکے دارد *
[ چون دران هنگام ( که والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دَامَ اِقبالهُ
باقتضای وقت بست و گشاد دکن پیش گرفت ) حسن
اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد کشید ] بتلثم بساط
فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامراني بر
رخ عقیدت خویش گشود - ( هرگاه سابقهٔ رأفت ایزدي
بدستیاری یکے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و روشن گر

تقدير آئينهٔ روشناسی یکے از پشت بدیوار ماندگان گمنامي را بر زداید ) هرآئينه صورت ظهورش شکرخانهٔ جلوهٔ شهود آراید - چنانچه بے سلسله جنبانی احدے آن والا قدر بے هنری مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانید - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شریک و سهیم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص بخشید *

و ( چون حصول هر امرے در حلول وقت بود ) بعد از چندے بدیوانی دکن و نیابت دیواني و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری آن نطاق هوا خواهي و خیرسگالي بر میان کار داني و کارشناسي بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم نیاکان خویش ارتشا و پاره ستاني ( که اهل روزگار حق السعي گویان حلال تر از شیر مادر دانند ) از قلمرو خاطر یک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن این ملکهٔ رضیه بخوف و خشیت الهي بس نادر و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزید التفات او ( که مستجلب جاه و افزایش قدر است ) منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد یکے اگر باین صفت متحلي ست در

ابنائے زمان بنادانی و سفاهت منسوب است - الحمد لله
که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما
( که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت می اندوزیم ) (۲) در
علو همت آفتابے ست منیر ( که پرتو تربیتش عام ) و
از فرط عطا سحابے ست بے نظیر ( که فیض انعامش تام ) -
مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاری ( که ازان چشم
دوچار نشود و سر بالا نتواند شد ) (۳) اجتناب واجب شمرد - (۴)
اختیار افتاد * * بیت *

* سر ببالا نتواند ز خجالت کردن *

* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان ( که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی
نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید )
[ چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته ] این رهین
امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون
سایه با شخص همقدمی نمود - و بجرعهٔ مے شیراز کام
و دهان وقت را بحلاوت می اندود * * بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *

* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] می اندوزم - (۳) نسخهٔ [ ج ] سر ببالا - (۴) نسخهٔ [ ب ] واجب شمرده اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مہیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم　　　# بيت #

# ما گوشه را نه بہر قناعت گرفته ایم #
# آن پروري بگوشهٔ خاطر رسيده است #

ناگاه فلک رشک کين بحال خويش نگذاشت - و پا بدامن کشيدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عنبر بود - اکثرے را درين نقل و تحويل بازوی همت بسستي گرائيد - و پای عزيمت بسنگ آمد - نفسے چند بر نياورديم که بے راهه روی گردون ناهنجار (۲) براه پيکار سراسر خسار انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فيل (۳) بود - ( چون معامله فزوني شد و زيان کاري بهزيمت متمثل گرديد ) سران و سرخيلان بمحوطهٔ ( که قريب ناوردگاه بود ) در آمدند - جز فيل آن عالي نژاد ( که آنهم بسر رهگذر آن چار ديوار رسيده ) ديگر دران عرصه نماند - ازين تماشائي کارگاه تقدير استفسار برفت که چه بايد کرد - گفتم غير ازين [ که درين پناه جا ( که بے پناهي بهتر ازانست ) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت بايد ساخت - و رايگان جان در باختن ] سودے متخيل نيست - آن قوي دل تيز فکر ازين حرف خود را بميدان کشيد - و ديد که

---

( ۲ ) نسخهٔ [ج] سراسر خار - ( ۳ ) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر يافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلوریز اند - از راد مردي یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند - آنها بمشاهدهٔ این حالت لب بآفرین و تحسین گشوده دست از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمے چند باقي بود که برخے ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه (۲) بر آمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته ( هرچند آن دلاور پُردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعت‌ها نمود ) جز ایحاش طرف ثاني هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران برگشاده همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده در صلح زخمے برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشے چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز عمدهٔ ( که چرا خویشتن را بکشتن میدهي ) متنبه گشته (۳) خود را از فیل برتافت - چون حفظ آلهي وقایه بود بجانب حلقهٔ فیلان ( که دم و خرطوم باهم پیوسته بود ) افتادم - معاً عمدهٔ دیگر بهواداري آن سامي مرتبت را نیز بر فیل خود گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگي و محرومي آشنائي دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم ( که احوالش نگاشتهٔ خامه شد ) رهنموني کرد - هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضي بعقوبت ها شایان تر بوديم ليکن حلم آصف جاهي ( که آیه ایست از آیات الهي ) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا (۲) فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خيال مهالک بسيار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنيدني ها بگوش نخورد و نا ديدني ها بنظر در نيايد * * بيت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *

* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همين عزلت است که باعث تاليف اين نسخه شده - (۳) و اشاره در ديباجه بدان رفته - تا لطيفهٔ غيبي رو نمايد - و فضل لاريبي رخ گشايد - و شغلی دلخواه بدست افتد - بدين مشغلهٔ دلکش در رفع بيکاری ميکوشم - پيداست که کلپتره نويسي و لاطايل گوئي بيش نيست - چون طبيعت را از آفت تعطيل صيانت نموده و از هجوم افکار رديهٔ باطله باز داشته مقيد وقت افتاده چه توان کرد که بطالت

(۲) نسخهٔ [ ج ] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته ٭

و عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *

* می این (۲) قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل
پرشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [ که انشراح او بجنبش
باز بسته اند ( که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر ) -
آب بآن لطافت از دیرایستادگي کثافت پذیرد - دل تا
کی بستوه نیاید ] سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحرے داشته باشد *

نعم عسرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را
سپیدهٔ ماه (۳) صبح در پی است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن قدر - (۳) نسخهٔ [ ب ] سپیدهٔ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدي *

* غبار دیـــدهٔ یعقوب آخر توتیـــا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب نی[2] - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکنی سبب را برما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آنی پیش آر - الٰهي هرچه از ما بتو رسید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ - و هرچه از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - اَللّٰهُمَّ كَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ كَمَا زِدْتَ فَاَدِمْ - وَ كَمَا اَدَمْتَ فَبَارِكْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهٖ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ *

## * مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلي بهمراهي والدهٔ ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده ( چون بگجرات پنجاب منزل گزید ) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور ( که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است ) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود بار بخشید - و پس ازان ( که پا بعرصهٔ رشد و تمییز گذاشت ) جولانی عرصهٔ[3] تلاش روزگار

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] فتح الباب - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] جولاني تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي ( که
با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت )
پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد -
و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا
نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي
سرافرازي یافته چندے به پیشدستی بخشیگری (۲) سیوم مامور
شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شهرتے
اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان ( که از
اکابر کشمیر است ) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن
حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابی
تازه یافت - بافزونی منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض
بخشیگری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار
بر افراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده
میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمیز (۳) ( که محال
خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد بوده ) نامزد شد - در ازای
حسن تردد و کارداني بخطاب امانت خان تحصیل ناموري
نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاپور ( که
بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است ) ضمیمه شده بعطای
فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگری و

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پیشدستي و بخشیگري - (۳) نسخهٔ [ ج ] سنگمنیر ه

فوجداري بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزيمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

( چون خان فيروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بربست ) خان مزبور برسم يلغار خود را به احمد آباد رسانيده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته حفاظت و حراست آن الکهٔ وسيع وجه همت (۲) گردانيد - از پيشگاه خلافت و جهانباني بافزايش منصب و صاحب صوبگي گجرات پايه افزاي امارت گرديده کله گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانيد - ( چون نوبت فرمانروائي بجهان دار شاه رسيد ) آن صوبه به سربلند خان قرار يافته بوسيلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولايت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول باوجين ( که حاکم نشين آن صوبه است ) با رتن سنگهه چندراوت زميندار رام پوره [ که در عهد عالمگيري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درين ولا بنابر وهن و سستي سلطنت خيال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تجبر افراشته بود [ اگرچه مشهور اين است که ذوالفقار خان بنابر نفاقے ( که با کوکلتاش خان داشت ) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن الکهٔ وسيعه وجه همت خويش گردانيد *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشی بحال مربی او عاید
(۲)
گردد ] نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام
شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده
در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را ( که
از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود ) با فوج بسیار بر
قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را
بر داشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان
شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب
ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی ( که همگي بسه
(۳)
هزار سوار نمیرسید ) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر
گردیده در حوالی آن قصبه ( که بیست و سه کروهی
اوجین است ) یسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن
ادبار پژوه با بیست هزار سوار [ که اکثر افغانان نامي بودند
مثل دوست محمد روهیله ( که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداري
دران مرزبوم ندوانیده ) با سه چهار هزار سوار نوکري میکرد ]
میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان
مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس
از انداختن بان و تفنگ ( که آتش افروز رزم و جنگ
است ) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] میرسید ٭

بالا گرفت - درین اثنا نسیمی از مهبّ عنایت ایزدي وزید -
و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را
در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد
( که هنوز زد و خورد گرمي داشت ) که در سلک توپ خانه
گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان
گرانبار غنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت
رام پوره وطن آن شقي توجه گمارد - زنش بضعیف نالي
در آمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار
شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان
مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری
گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضي
نگشته بود که ایالت آنجا به داؤد خان پني (۲) اختصاص
گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری
حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود
راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع
به مفسد گزائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را
از پا در آورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت -
از قطره و پویه دمی نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] داؤد خان پیني - و در [ بعضی نسخه ] پنّني *

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار
نگاه نمی داشت اما فوجهای گران مرهته را باویز و ستیز
نمایان آوارهٔ دشت فرار می ساخت - یکی از اشقیا ( هرگاه
بسرحد او قدم گذاشت ) هرچند مستوفی خورد - و هر مرتبه
( که ارادهٔ دست انداز آن دیار نمود ) ضرب دست او
دیده بتگ پا جان بدر برد *

دران هنگام ( که امیر الامرا حسین علي خان ناظم دکن
شده آمد ) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنیاد رسید *
امیر الامرا پس ازان ( که شخصیت او دریافت ) باندازهٔ
قدر و منزلتش سلوک پسندیده نموده مقضی المرام بتعلقه
مرخص گردید - و ( چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو
زمان محمد شاه پادشاه برمیان عقیدت بسته از مالوه
بدکن افتهاض نمود ) ازانجا ( که خان مشار الیه بمراسلات
زبان موافقت داده بود ) از حیدرآباد روانه شد - بعد ازان ( که
آصف جاه از جنگ مخالفان وا پرداخته باورنگ آباد اقامت
داشت ) رسیده بملاقات چهرهٔ مزید اخلاص افروخت (۲) - و از
طرفین تجدید مواثیق یکجهتي باتفاق بمیان آمده بتجویز
منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک
لوای شادکامی افراخت - قضا را درین اثنا سادات ( که از

(۲) نسخهٔ [ ج ] بر افروخت *

(۲)
بيم كين توزي آنها شبے نمي غنودند ) بروز خود نشسته راه ناكامي سپردند - و خلشها بالكليه مرتفع گشت - خان مزبور تمهيد شادي پسرها برانگيخت - و جشن طوی و سور برآراست - دران ايام آصف جاه رفتن حضور بخود تصميم فرمود - با آن ( كه صوابديد آن خان دور بين نيك انديش نبود - و ممانعت ها نمود ) اتفاقاً بقتل فردا پور رسيده برخے وجوه اقامت دكن رجحان پيدا كرده برگشت - و در تصويب راى خان مبارزت نشان نامه نوشت - و اين بيت مضمون ساخت * * بيت *

* آنچه در آئينـــه جوان بينـــد *

* پير در خشت كهنه آن بينـــد *

(۳)
پس ازان بمشورت و كنكاش يك ديگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادوني رو آورد - از سران و افغانان جنوبي ( كه از ديرباز خليع العذار گذرانيده زرها اندوختند ) پيشكش معتد به در خواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شتافته ازانجا ( كه بايستے بجمعيت و صلابت رسيده رعب افزا مي شد ) با معدودے آمده ملحق گرديد - چون صرفهٔ خويش نديد [ كه سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] نمي غنود - (۳) نسخهٔ [ ج ] پس ازان ( كه بمشورت ... ... ... ) از سران الخ •

تحکم شده هرچه گویند بتن بردارند ( چه خود از همان آبشخور آب مي خورد ) باهم یکتائي ورزید (۲) - آنچه مطمح نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - ( اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته نشد ) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از بازپرس برداشته محال سیکاکول (۳) ( که خالصه بود - و دست بر داشته کاهے ازان داخل خزانه میکرد ) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلش نموده کاوش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان ( که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد ) ازین ( که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین (۴) حقوق اخلاص در غایت متحقق است )

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ورزیده - (۳) نسخهٔ [ ج ] سیکاکل - و در نسخهٔ [ ب ] سکاکول - (۴) نسخهٔ [ ج ] که فیما بنان *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار اليه را هم بتکرار
نوشت و خواند بدین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله
خان خسرش ( که در حضور خان سامان و نایب وزارت
بود ) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطمیع
زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امیدواریها داد - خان مزبور
با وصف پی بر کردگي و کهنه تجربگي از جا در آمده بے
آن ( که استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد )
از روی فدویت و نمک خوارگي انقیاد اوامر بادشاهي را
بخود مصمم گردانید - در محاصرهٔ گدهی پهولچري (۲) ( که نزدیک
مچهلي بندر است - و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا
متحصن گشته در جنگ و پیکار داد دلیري و دلاوري میداد )
شش هفت ماهے گذرانیده بود که فرمان صوبه داریٔ دکن
رسید - خان مزبور چندے دیگر صرف اوقات بران قلعه
نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *
چون افغانان جنوبي درین امر نیز سلسه جنبان بودند
بهادر خان پني فوجدار کرنول و ابوالفتح پسر عبد النبي
خان فوجدار کرپه (۳) و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر خان و
متبنای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخهٔ [ ج ] پهرلچهري و در [ بعضے نسخه ] پهلچري - و در [ بعضے جا ] پولچري و پهلچري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ ج ] کڑپه *

کرنانک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشي با فوج
شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور
آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندهیه ( که پرگنهٔ ایست
از سرکار باسم بالا گهات برار ) خواست موسم باران بگذراند -
درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه ( که بنابر ناسازی
مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود ) باستماع انتشار
مرهته در مالوه از منزل سوردن (۲) کنار گنگ بهاگیرتي روانهٔ
آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین
برگشته به پرگنهٔ سهور ( که متصل سرونج است ) رسیده بود
که خط محمد (۳) عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید -
[ که باغوای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبي
مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این
طرف است - و از فحوای مشورت این‌ها چنان مستفاد
مي شود که بعد از دخل صوبه داري با عساکر دکن متوجه
مالوه شوند - و جمعی از حضور هم تعین گردند ] با خدام
تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر
و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل
مبارز خان بدست افتاده ( آنچه زبانی عنایت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] سورون - و در [ بعض نسخه ] سوون - (۳) نسخهٔ ( ج )
محمد عنایت الله خان *

نوشته ) مقوي مضمون مرقوم محمد عنايت خان بوده لا محاله
موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دكن نمود - و
بپای استعجال رهسپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم
محمد شاهي داخل خجسته بنياد گشت - و بر سبيل
اتمام حجت نخست مواعظ و تحذير از سفك دماء مسلمين
بر نوشت - خان شهامت منش ( هر چند كه كار كَيْفَ مَا اتَّفَقَ
بدين مرتبه رسيده بود ) دل بای دادن و بر گشتن شايان
سري و سرداري خود ( كه از مبارز پيشگان روزگار بود )
نديده ( خصوص در عالم نوكري اين خام خياليها كے در خور
نام و زيبندهٔ شانش باشد ) سر از مواعظ غرض آلود پيچيد -
و مستعد رزم و پيكار گرديد - آصف جاه نيز باتفاق باجي
راو وغيره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده ( چون
به پرگنهٔ چار تهانه رسيد ) خان قضا گرفتهٔ اجل رسيده با فرط
جلادت و كثرت تجربه بگفتهٔ جمعي غلط بين بارادهٔ ظفر نگر
( كه آلتمغای بهادر خان است و آبادي افغانان ) باندیشهٔ
آن كه ( بایلغار و شبگیر بدان قصبه رسيده دمے آسايش
نگرفت - و يكسر به اورنگ آباد شتافت ) از دو حال
خالي نيست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر
مي كند توپخانه ( كه نازش اوْ به پشت گرمي آنست )
نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدير خواهد رسيد - تا آن وقت قبايل و خزانهٔ سردار و
زه و زاد مردم فوج با شهر ( كه پاي تخت است ) بدست
آورده آمادهٔ نبرد مي شويم - از آب پورنا ( كه فرود آمده
بمقابل ده دوازده كروهي رسيده بود ) برگشته باز عبره نمود -
بدانست كه انحراف از حريف رو برو در هندوستان دمے
نقد فرار بر خويش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم روا داشتن است -
(۲)
في الواقعه محرر اين سطور همراه آصف جاه بود - همان روز
رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او
( كه يقيني اكثرے بود ) مرجوح گشت - بل بيم زندگي
و گريختن خاطر نشين كه و مه گرديد - نذر مبارک باد از
نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاريخ ها فكر كردند -
شخصے تاريخ غريب بهندي يافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* ذر گيا مبارز خان *

مادهٔ آن تاريخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پيش قدمان
يزک و كار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسيده دستبرد
سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا درآمد - آنها
بدان بسند نخموده با لختے از مرهته به برگي گري و قزاقي
(۳)
در آمده حريف را از يلغار بر داشته قطع دو قدم راه بدشواري

---

(۲) چنانكه در جزو اول صفحهٔ ۲۱ مذكور شده - (۳) نسخهٔ [ ج ]
بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - نا گزیر بقصبهٔ شکر کهیرله (۲) بهیر و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگی بیرون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدو شبانه روز کشید - بعلت بے چیزی ( که همه باسپ و قمچی ماندند ) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری ثلثے از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ ( که دو فوج مرتب ساخته یکے بسرداری خویش و دیگرے بسری عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهی قصبهٔ مذکور صف آرا بود ) روان شده بدست راست عوض خان ( که طرف یمین آصف جاه بود ) سبک عنان گردید - ناگاه نالهٔ ( که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت ) پیش آمد - ناچار سررشتهٔ یسل گسیخت - و رده برهم خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسپ چراغ پا می شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار می افتاد بزمین نا رسیده میان دو کفل و دو سر اسپ

(۲) نسخهٔ [ ب ] سکهر کهریه و در [ بعضے نسخه ] سکرکهرله - اما در [ تاریخ مظفری مرقوم است که ] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیرة جنگ صعب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا رہ مي پيمود - آخر مردم جرانغار
براہ افتادند - با اين همه توپخانۂ رعد نهيب برق افگن
خصم را بر دست راست گذاشته چون شير غران در آمده
با ميمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوته يراق
پيوست - درين اثنا سرداران منصور با جزائرهاى جان کاہ و
تفنگ هاى زندگي ربا به پشت گرمي رسيده آتش در
خرمن هستي آن جسارت کيشان زدند - خان مبارز با دو
پسر هدف تير قضا گشته (٢) بسيارے از سرداران [ مثل بهادر
خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار
جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان ميانه و
حسيني خان پسر علي مردان خان حيدر آبادي و امين خان
دکني و جگديو راو جادون ( که هر دو ازين طرف رفته
ملحق شده ) و محمد فايق خان کشميري ( که ديوان
سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود ) با سه هزار
و پانصد کس ] گريبان بچنگ اجل دادند *

بر شناساى کار ظاهر است که آن خان ناکام از ناساعدت
روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبايستے بکار برد -
(٣)
و الا بوصول فرمان اگر دست از گدهي پهولچري بر داشته

(٢) در [ تاريخ مظفري ] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست
نظام الملک بقتل رسيد - (٣) در نسخۂ [ ا ] دولچر بغير نقطه مرقوم است *

(۲)
متوجه مي شد کار تا اينجا نمي رسيد - بعد ازين هم معلوم
نمي شد که بدين طول خواهد کشيد - و الّا ساز و سر انجام
و فوج بسيار مي توانست جمع کرد - حتّی که در ايام
جنگ هم سران مرهتّه پيغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو
بهونسله با پنج هزار سوار بقليلے راضي بوده - اصلا قبول نکرد -
که اينها همه سرچنگ خورده و مالش يافتۀ من اند - آينده
هم سر حساب نگهداشتني ست - منت پذير نمي شوم - اگر
بے زر آمده رفيق شوند مضايقه ندارد *

بالجمله در نواحئ آن قصبه ( که صحرائيست دلفزا )
مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به اميران
زمانه هيچ مناسبتے نداشت - بوی سرداران سلف ميدارد -
شجاعتش با فراست قرين - و رياستش با سياست هم نشين - در
استقلال و متانت کوهے بوده ( که از تند باد انقلاب روزگار
جنبشے در ارکان ثباتش راه نيافتے - و در راست انديشي
و حسن تدبير قدر اندازے بود ( که هرگز تير فکرش از
نشانۀ مقصود چپ و راست نيفتادے - دور باش حمل
و اختلاط مخل نداشت - ( هرچند خالي از يار باشي
و صحبت دوستي نبود ) نوکر پروري و رفيق نوازی
بسيار داشت - عيش پرستي و تن آساني نمي کرد -

---

(۲) نسخۀ [ ب ] با اين هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بود -
بجز رسي همه جا میرسید - شلتاق و شتلم درمیان نمي آورد -
حیف رایگان رفت - به منتهای دولت نرسید - از صبیهٔ
عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - دو پسر
(۳)
(۲)
خرد اسعد خان و مسعود خان ( که یکی با دختر مطلب خان
بن مطلب خان بني مختار و دیگرے با صبیهٔ خان زمان
مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گردید ) در عین
شباب همراهی پدر برگزیدند - و از همه کلان تر خواجه
احمد خان است که پدر همیشه بنیابت خود در شهر
میگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به راے جلال الدین
محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستی مزاج چنان
در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ او
نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن پدر
با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خان
خواجه سرا را ( که قلعه داري مي نمود ) بیدخل کرده
با مال و متاع و اتباع و اشباع بقلعه شتافته باستحکام برج
و باره پرداخت - و تا یک سال نگهداشت - هر چند

---

(۲) دراحوال مطلب خان [ اسد خان ] بغیر عین مهمله وقوع یافته - اما اغلبکه [ اسعد خان ] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان در جزو سیوم صفحهٔ ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتے باین کارها نیست ( مرد بیچاره است - همیشه روزانه مي خوابد - و شبها بیدار ) به رای و تدبیر دیگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [ که دلاور خان ( که خسر او بود و خالهٔ حقیقي هم باو منسوب ) مصلح شده ] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکري و عدم تقاضای اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندے عوض جاگیر حیدر آباد در اونهه پور و قوال یافته (۲) - الحال از مدتے در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کارے بکسے ندارد - جاگیرے در خاندیس یافته - دیگرے خواجه محمود خان است که در جنگ زخمهای مؤلم بر داشته صحت یافت - و آصف جاه بمنصب پنج هزاري و خطاب مبارز خان مشمول نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خاني یافته آمنیره (۳) خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهی آصف جاه معزز است - دیگرے عبد المعبود خان ( که در حین حیات پدر بحضور

---

( ۲ ) همچنین در دو نسخه و در [ سیوم ] عوض جاگیر حیدر آباد راتهه نور و قوال یافته - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] آنبیر *

شتافته ) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داری بریندا در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند ( که عداوت خون را بوصلت نسیاً منسیاً می کنند ) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

## * معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان ( که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد ) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر داروغگیها سربلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

( چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت ) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بدیوانئ صوبهٔ احمد آباد و متصدیگری بندر سورت و نیابت نظامت گجرات ( که اصالةً دران ایام بنام خاندوران بود ) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسیق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمایان در محصول بندر و محال خالصه ( که سپرد او شده بود ) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني ( که با جمعیت بسیار بمقابله آمده بود و او جمعیت کم داشت ) بجرأت پیش آمده برو غالب گردید - اما بنابر درشتئ مزاج او رعایای آنجا ناراض بودند - و جاگیرداران آن صوبه شکایت کلي داشتند - و این معني باعث کبیدگئ خاطر قطب الملک شده بود - ازانجا تغیر شده در عهد سلطان رفیع الدرجات عزیمت حضور نمود - و بمقتضای وقت پس از وصول باکبر آباد با سید عزت خان بارهه چون شیر و شکر جوشیده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسین علي خان با قطب الملک نرد صفا باخته شریک مشورت هردو برادر شد *

و ( چون در عهد سلطنت سلطان رفیع الدوله حسین علي خان بدفع فساد نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب آکبر آباد ارادہ نمود ) او بخطاب بہادري آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راہ پیمائي در آمد - و در محاصرۂ قلعۂ اکبر آباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاہ به تنبیه گردهر بہادر ( که بعد فوت راجه چهبیلا رام ناگر عم خود در صوبۂ الّه آباد سر نافرماني (۲) داشت ) با فوج شایسته دستوري یافت - و ( چون باستصواب (۳) راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید ) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقۂ میر آتشي از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علي خان ( که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانۂ پادشاهي آوردند ) نام بردہ با جمعیت سوار و پیادۂ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظهور آورد - و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري (۴) شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شادکامي نواخت -

---

( ۲ ) نسخۂ [ ب ] چهبیله رام - ( ۳ ) در [ تاریخ مظفري ] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادۂ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاہ پرداخته قلعه الّه آباد را بتیاريِ برج و بارہ استواري نمود - ( ۴ ) در [ تاریخ مظفري ] حیدر قلي خان بمنصب هفت هزاريِ شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگے ( که با قطب الملک بتوزکيِ سلطان ابراهيم پسر سلطان رفيع الشان متصل آن رو داد ) بهراولي مامور شده در سر دادن توپخانه بزر افشاني (۲) بعهدهٔ آن سعيِ بليغ نمود - و پستر بشمشير با حريف پيوسته طريق جرأت پيمود - و قطب الملک بهادر را ( که زخمے بدست آمد ) بر فيل برداشته نزد پادشاه آورد (۳) - و باين حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاريِ هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال ( ۱۱۳۳ ) هزار و يک صد و سي و سه هجري صوبه داريِ گجرات از تغير اجيت سنگهه و متصدي گريِ بندر سورت از تغير قمرالدين خان بهادر ضميمهٔ مير آتشي باو تقرر يافت - و در سال ديگر ( که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امين خان بهادر اعتماد الدوله متخلع شد ) او ( که بزبان آوري و دليري موصوف

---

( ۲ ) در [ تاريخ مظفري ] و حيدر قلي خان مير آتش در لشکر محمد شاهي ترددیکه بکار برده و بزر پاشيِ بيدريغ و بوعدهاي لطف آميز نوازش پادشاهي بتاليف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاريکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ گرفته شايد در عهدهٔ هيچ مير آتشے از زمان سلف اين جهد بظهور نرسيده -

( ۳ ) در [ تاريخ مظفري ] چون کارش از مدد بخت و ياوريِ اختر در گذشته بود دو زخم يکے زخم تير بر پيشاني و ديگرے زخم شمشير بر دستش رسيده بود - و بتقدير آلهي زنده ازان معرکه اسير گرديده *

بود ) در کارهای ملکي و مالي دخیل میکرد - این معني بر مزاج
وزیر گوارا نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلي خان را
مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد
رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تیول جاگیرداران را (۲)
متصرف گشت - لهذا جاگیر او ( که در نواح دار الخلافه
بود ) بضبطي در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور
نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و
اطاعت نمي آید - لهذا صوبه داری آنجا بنام نظام الملک (۳)
آصف جاه بهادر تقرر پذیرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه
شد - او باستماع این معني با آن ( که فوج بسیار
فراهم آورده بود ) خود را بجنون انداخته روانهٔ پیشگاه سلطنت
گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر
صوبهٔ اجمیر ( که بتصرف اجیت سنگهه رفته بود ) تعین (۴)

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] لفظ [ را ] نیست - ( ۳ ) در [ تاریخ مظفري ] چون درین ایام معز الدوله حیدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرأت در وادي بغي گذاشت رای جهان آرای صوبه داري گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن نموده مهم حیدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه‌کوب تا جهالوه قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود ندید بدر جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندے از تغیر خانزمان بخدمت میر آتشي سر بلند شد - ( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] اجیت سنگهه راتهور ه

شد - و بعد ازان ( که گدة پتلي[2] هم مفتوح گشت ) بحضور آمده مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) هزار و یک صد و سي و هفت هجري شبي با زن خود در خس خانه مي خوابيد ناگاه آتش در گرفت - و چمن زندگيش را سوخت[3] - در کارها طبع رسائي داشت - و جلادت را بکار داني فراهم کرده بود - اما مزاجش خالي از سختگيري و زياده سري نبود - گويند طعام گرم ميخورد - حتي که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

## * مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجي شفيع اصفهاني خريد کرده مسمى به محمد هادي ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربيت نمود - و همراه او بايران رفت - و پس از فوت او بدکن بر گرديده بقليلي نوکر حاجي عبد الله خراساني ديوان صوبهٔ برار شد - و بهتر نوکر پادشاهي گشته در عهد خلد مکان بمنصبي در خور و خطاب کار طلب خان سرفراز

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] گدة پذيلي - و در [ بعض نسخه ] گدة بذيلي - ( ۳ ) در [ تاريخ مظفري ] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حيدر قلي خان ناصر جنگ در ايام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نيافته همانجا برحمت ايزدي پيوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے دیوانی
حیدرآباد داشت - پستر بدیوانی صوبهٔ بنگاله از تغیر ضیاء الله
خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در
ایامے ( که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ
با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود ) حیدر بیگ نامي را
با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ
پیش آمده شکست داد - پس ازان ( که سلطنت به محمد
فرخ سیر رسید ) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا
جمیري بصوبه داری آنجا تعین یافته کار بقتال و جدال
رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سیهه ساهو ( که
از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ
صوبه داری آنجا و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار
و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد
جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ
( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري رهسپر
ملک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند
در فن عملداري کمال آگهي داشت - کودے پر از نجاست
ساخته نام آن بیکنتهٔ نهاده بود - زمینداران را درانجا
قید مي‌نمود - و بیکنتهٔ ( بفتح بای موحده و سکون یای
تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و تای فوقانی مثقلهٔ

هندي با هاى مختفي موقوف ) بزبان اهل هند عبارت از بهشت است كه باعتقاد خود مخصوص برگزيدگان دانند *

(۲)
پس ازو شجاع الدين محمد خان بهادر داماد او [ كه ميرزا دكني عرف داشت . و از مردم برهانپور بود . نام پدرش نور الدين از قوم افشار ( كه يكى از اجداد او علي يار سلطان نام در ايام شاه طهماسپ حاكم فراه مضاف خراسان بود ) و خود او چندے بتعلقه دارى ايلكندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنياد اشتغال داشت . و در ايام صوبه دارى جعفر خان در بنگاله بحكومت اوديسه مي پرداخت ] بايغار نموده داخل مرشد آباد گرديد . و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملك شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملك تقرر پذيرفت . و كون مزبور را برهم زده همه زميندارانرا گذاشت . و سيزده سال بحكومت آنجا گذرانيده در سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و يک صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبى گشت .

(۳)
رونق از بنگاله رفت تاريخ فوت اوست *

---

( ۲ ) در [ تاريخ مظفري ] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله درگذشت . و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مكلف با مالاى مرواريد و خنجر مرصع و شمشير با ساز ميناكار و فيل و اسپ از حضور والا مورد مراحم گشت . ( ۳ ) يعني سنه هزار و يک صد و پنجاه و دو هجري ٭

پس از پدرش علاء الدوله سرفراز خان بهادر حیدر جنگ (۲) ( که میرزا اسد الدین نام داشت ) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري بدست علي وردي خان ( که از پیش آوردهای پدرش بود ) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ دامادِ سرفراز خان است - نامش مرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبریزي از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - مرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اوڑیسه بود - ( چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد ) او هم فوجے فراهم آورده بمقابله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باوڑیسه آمد -

(۲) در [ تاریخ مظفري ] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڑیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عنایات از پیشگاه جهانباني برای سرفراز خان خلف او روانه گردید ۵

و سعيد محمد خان پسر حاجي محمد را ( كه برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اوڈيسه بود ) دستگير ساخت - علي وردي خان با هر دو عزيمت اوڈيسه كرده حاكم آنجا را هزيمت داد - ازان بعد بدكن آمد - نظام الملك آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگير و قرب مصاحبت خود خرسند گردانيد - سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي كرد - اين بيت ازوست * بيت *

* مپندار از ضعيفان كار سنگين بو نمي آيد *
(۲)
* كه كوهے ميشود صورت پذير از خامهٔ موئے *

(۳)
حليله اش مشهور به مهمان بيگم صبيهٔ شجاع الدوله صدے زنده بود - در حيدرآباد بحويلي خريد كردهٔ شوهر بسر
(۴)
مي برد - پسرش يحيى خان چندے قلعه داري كهنپوره مضاف فرخنده بنياد داشت - سالے چند قبل از حالت تحرير ازينجا آواره شده *

## * مهاراجه اجيت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داري جمرود در گذشت او در شكم مادر بود - پس

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] خانهٔ مورے - (۳) نسخهٔ [ ج ] مهين بيگم - (۴) نسخهٔ [ ب ] كهمور - و در [ بعضے نسخه ] كهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستر بر طبق حکم خلد مکان

کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد -

راتهوران ( که قدیمان (۲) راجهٔ متوفی بودند ) بجنگ برخاسته

برخے بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس

ازان ( که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و

قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب

او مامور ساخت ) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را

از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم

کروهی لشکر پادشاهي رسید - بوجہے اینها بد گمان شده از

نزد پادشاهزاده برخاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار

گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات

پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از

ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه

بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب

فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور

رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین

نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را

دید - و تسلي یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم

بمنصب سه هزاري سر افتخار بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ندیمان - و نسخهٔ [ ب ] ندیان *

و ( چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابلهٔ کام بخش گردید ) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کچهواهه اسباب ضروري برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان ( که در پنجاب عالم گیر شده بود ) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سر سواري ملازمت نموده رخصت وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا ( که فلک فتنه زا هردم توطیهٔ دیگر بر مي انگیزد ) خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیهٔ ناگزیر پیش آمد - و پستر میان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جلوس حسین علي خان امیر الامرا با فوجی بر سرش تعین گردید - نامبرده مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبول پیشکش جرایم او بصفح مقرون گردید - صبیهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داري گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک فالي دست آویز شده بلدۀ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان ( که امرا با فوجے بر سر او تعین شدند ) (۲) راه وطن خود پیش گرفت - و در گده پتاي مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهي رفته بمحاصرۀ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهي سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهي سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدري برداشته به بخت سنگهه برادر خود نوشت - و او بتقریبے در حالت خواب اجیت سنگهه را روانۀ بئس القرار ساخت (۳) - لهذا ابهي سنگهه مخاطب

---

(۲) در [ تاریخ مظفري ] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید اوبا بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف وعنف اورا مطیع و منقاد ساخته قلعه بیتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیاي دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امراے مذکور بحضور آورد *

(۳) در [ تاریخ مظفري ] بعضے میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سر شورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدۀ حکومت جودهپور وغیره تمامي ملک پدر او فریفته بر کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنهٔ ( ۱۱۴۰ ) هزار و يک صد و چهل
هجري از تغير سر بلند خان به صوبه داري گجرات رايت
عزت بر افراخت - و بوطن رفته يک سال به بندوبست
آنجا گذرانيد - و در سال يازدهم محمد شاهي داخل گجرات
شده بمرهته چوتهه صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون
ديد سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام
صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجيت سنگهه دو پسر داشت - اولين
ابهي سنگهه که احوالش گذشت - و دومين بخت سنگهه
که بعد فوت پدر بر وطن قابض گرديد - و پس ازو
پسرش بجي سنگهه در حالت تحرير متصرف است -
و به رعايا پروري و پاسداري زير دستان و سر شکني
زبر دستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدين
اسلوب است که بعد فرار از نزديکي اجمير ( چون هيچ
جانب مقر نيافت ) پيش سنبها بهونسله شتافت - سنبها
بسلوک پيش آمده چندے نگاهداشت - ( چون خلد مکان
بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند )
او مرعوب گشته جهاز سواره روانهٔ ايران شد - چون جهاز
بمسقط رسيد حاکم آنجا نگاه داشته بخلد مکان نوشت -
درين ضمن ( که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سليمان

صفوی گردید - و سابق سلطان محمد اکبر از ارادهٔ خود
اطلاع داده بود ) شاه بتعلقه دار مسقط ( که رجوع شاه
ایران دارد ) بتقید نوشته طلب داشت - و لازمهٔ احترام
بجا آورده همیشه ضیافت و سیر بود - آخر سلطان
درخواست کمک نمود - شاه گفت که هنوز پدر شما
زنده است - بعد ازین ( که نوبت ببرادران رسد ) آنچه
لازمهٔ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان
تنگدل شده گفت که مزاج من با هوای اینجا نمی سازد -
رخصت دهند که قریب قندهار در ولایت گرم سیر متوقف
باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و برای
اخراجات لابدی بهمان نواح تنخواه معین کرد - سلطان
پس از رسیدن آن نواح سال ( ۱۱۱۵ ) هزار و یک صد
و پانزده هجری بگلشن بقا خرامید *

## * میر احمد خان ثانی *

خلف میر احمد خان شهید است که در صوبه داری
برهان پور با کفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت -
نخست محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر
نامی گردیده چندے فوجداری چکلهٔ امناباد صوبهٔ پنجاب
بعهده اش بود - قضارا درانجا حلیلهٔ او ( که محبت و
دلبستگی مفرط بدو داشت ) رو در نقاب ممات کشید -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و اين ناسور دلخراش چون داغ لاله دامن گير دل غم زدهٔ او شد - همت بر ترميم و تاسيس مقبرهٔ آن عفيفه گماشته باغے طرح انداخت و پستر بنيابت عنايت الله خان كشميري به ايالت خطهٔ كشمير كامروائي يافت - نقشش درست نه نشست - آخر كار بخفت و رسوائي انجاميد - تبيين اين اجمال آنكه محتوي خان ملا عبد النبي ( كه از علماى عصر و در زمرهٔ ارباب منصب منسلك بود ) همواره ميخواست در پردهٔ حميت اسلام اغراض نفسانئ خود را پيش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهے با هنود آن ديار كاوشے بصورت احتساب مي نمود *

( چون انقلاب روزگار و بے نسقئ سلطنت انبعاث و ايراث خود سري و خيره روئ شور پشتان مي نمايد ) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ شهر را بروايات مرجوح فقهيه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نايب صوبه و قاضي سماجت و ابرام نمود - كه احكام شرعيه ( كه به ذمي متعلق است ) مثل ممانعت از ركوب

---

( ۲ ) چنانكه در احوال محمد كاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سيوم اشارة بهمين بوده - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] علماى قشري - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] اجامرة - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] مرجوحه *

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن
شرذمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها
جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و
مروج است بعمل مي آید - احداث امر غیر معمول بدون
حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از
باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بپایمردی
یکتائي گزینان هر جا هندوئے مي دید مراتب استخفاف
و استحقار مي نمود - اتفاقا درین ایام روزے مجلس رای
نامي ( که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود ) با براهمه
(۲)
بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکرو
بهر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا
بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه
فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا
بزعم خود مامن پنداشت - آن بیداد گر بر گشته بمحلهٔ
هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان
بسنده ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا
یافت بشکنجهٔ بیعزتي در کشید - خان مشار الیه دران روز
(۳)
بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر ساخت - روز دیگر
جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشي پادشاهي و منصبداران

(۲) نسخهٔ [ ا ] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ ج ] بے بر *

بتلافي و تدارک مافات بر سرش شتافت - آن جسارت کیش
بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال بورمي سهام و ضرب
صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز بر جوشیدند -
جماعهٔ از عقب پلی را ( که خان مذکور ازان گذشته بود )
سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ
مي انداختند - و سنگ و خشت مي زدند - و نسوان و
صبیان هرچه مي یافتند از بام و در مي بر تافتند[(۲)] - دران
هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان
با جمعی نقد جان در باخت - خان مذکور ازان چارسوجهٔ
هلاک ( که نه یاراي پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن
مي یافت ) بعجز گرائیده بدقت و خواري بسیار جان
بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ
خانهاي هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس راي را
با جمعی ازان مأمن بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختان
برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر
محتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد
خان را از حکومت بر انداخته خود را حاکم مسلمانان
قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه
( که حاکم دیگر از حضور نرسید[(۳)] ) بفصل قضایا و اجراي

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] بر مي تافتند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ا ] رسید *

احکام استقلال می ورزید - و در مسجد نشسته در تمشیت
امور ملکی و مالی می کوشید - ( چون مؤمن خان نجم ثانی
بنیابت عنایت الله خان بوقوع این آشوب و تجدید بند و بست
مامور گردید ) اواخر شوال بسه کروهی کشمیر رسیده فرود
آمد - محتوی خان ( که شرمندهٔ کردار نکوهیدهٔ خود
بود ) با جمعی از فضلا و اعیان شهر باتفاق خواجه عبد الله
نام منصبدار ( که از مشاهیر آنجا بود ) باستقبال نایب
صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد
یا از روی شرارت ( که خمیر مایهٔ سرشت آن مرز بوم
است ) مشورت داد - که نخست بخانهٔ میر شاه پور خان (۲)
بخشی رفته استعذار گذشته نمایند - و بستر پذیره شوند -
زمان پاداش افعالش رسیده گوش بر آواز پیام اجل بوده
فورًا شتافت - صاحب خانه ( که از منصبداران ککهر وغیره و
برخی مردم محلهٔ جدّی ملی را در گوشه و کنار خانه آماده (۳)
کرده بود ) پس از ساعتی خود به بهانهٔ شغلی برخاست -
آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ریخته اول دو پسر خرد سال
وی را ( که همواره پیش پیش او مولود خوانده میرفتند ) (۴)
علف تیغ بیدریغ ساخته او را بانواع تعذیب آوارهٔ بادیهٔ

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] میرشاپور خان - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] چدّی ملی - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای
خود کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدي ملي ها ( که
بمذهب تشیع شهرت دارند ) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا
دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین
طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس
ازین دو محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند -
و انواع بے ناموسي بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای
خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ
بخشي و قاضي شتافته ( نخستین به پیغولهٔ در شد که
پی نبردند - و دومین بدر زد ) خشتے از خانهٔ آنها بجا
نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار
و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده
روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان
از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدولة فوجداری
مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ
فوتش آگهي نشده *

## * معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

برادر مایندری خان فیروز جنگ (۲) است - در حیات پدر
بدولت رو شناسي خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خور

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] برادر ماندري خان فیروز جنگ *

سررشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خاني و عطای ماده فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه ( که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود ) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهیِ اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان ( که اعظم شاه بقتل رسید ) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داریِ بیجاپور افتخار اندوخت - و پستر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه ( که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد ) نامبرده ( که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان آباد گردیده بود ) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - (۲) دریں ضمن ( که حسین علي خان امیر الامرا کشته شد ) (۳) قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده طلب داشته

(۲) در [ تاریخ مظفري ] در جنگی که افواج پادشاهي را با غیرت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان رو داده حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرد و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [ تاریخ مظفري ] و بنجم الدین علي خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گده بر آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالیٔ جاگیر خوشدل ساخته و مبلغ نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانید - و پس ازان ( که نظم صوبهٔ گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت ) او را به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و ( چون در سنهٔ ( ۱۱۳۶ ) هزار و یک صد و سي و شش هجري صوبه داریٔ گجرات از تغیر آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت ) شجاعت خان و رستم علي (۲) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار ( که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعیٔ حیدر قلي خان فایز شده بنیابت سربلند خان در گجرات و سورت دخیل

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان ( که دران وقت حاکم بندر سورت بود ) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیلاجي گایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهٹه ( که صاحب بست هزار سوار بود ) از احمد آباد کوچید - بر کنار دریاي مهنّدي تلاقئ فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وي بقتل رسید *

شدند ) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا (۲)
آنکه سر بلند خان خود رسید و بخشی حامد خان کشته شد
و او دخیل تعلقه گردید - بنابران حامد خان حسب الطلب
نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری
ناندیر لوای بلند رتبگی بر افراخت - و بعد چندے مطابق

---

سنهٔ ( ۱۱۴۰ ) هزار و یک صد و چهل هجري در ایام
( که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود ) در منزل گلبرگه
سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بنده نواز ( قُدِّسَ سِرُّهٗ )
بیرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي و (۳)
صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت -
پسرانش ( که شهرت گرفته اند ) خیر الله خان و حفیظ الله (۴)
خان و مرحمت خان هر یکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه
بمنصب و جاگیر در خور یا نقدي بطور مدد خرج سرفرازي

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] مبارز الملک سر بلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهٹه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا درباب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا اُبالي بود این معني فائده ننمود - آخر امان بیگ بخشي خود را بافوج مرهٹه بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سپاهي وضع -
( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعي مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر مي برند - از هر یکی اعقاب باقي (۲) - و بپارهٔ جاگیر روز را بشب مي رسانند - پسران مرحمت خان ( که خودش بسادگي زبان زد بود ) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از (۳) پرگنهٔ مالکنده (۴) سرفرازي دارند - و با محرر اوراق شناسا *

## * محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غني بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگی توپخانه مي پرداخت - پستر در تعلقه داری مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون سیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار داني فراهم داشت ) مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشي نمي شد - ( چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] باقي اند - (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ از ] نیست -
(۴) در نسخهٔ [ ب ] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

(۲)
بجانب دکن گرداند ) او در معارک ( که با سیدن دلاور علی خان رو داد ) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائی نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و فدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادری و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خدمت فوجداری بکلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرموده • و پستر بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بر نواخت - مدتے درانجا نشست - سال ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد ( که بنا نهادهٔ او ست ) مدفون گردید - به آشنا پروری و فیض رسانی اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدردانی نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازی یافته چندے بفوجداری سرکار بکلانه صوبهٔ خاندیس و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفری ] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علی خان با فوج شایسته به چهارده کروهی برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - محمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روی داد - دلاور علی خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمی گشته دستگیر گردیدند •

گردید - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله متهور جنگ اختصاص گرفت - سالے چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقي ست - ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداري محال مرقوم امتیاز دارد *

## * محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداري روزگار داشت - سادات بارهه پیش آورده بنوکري پادشاهي و دولت روشناسي رسانیدند - سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگے ( که با قطب الملک بتوزکي سلطان ابراهیم رو داد ) خان مزبور در همراهي قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهي پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قایم جنگ لواي اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنهٔ ( ۱۱۴۳ ) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بصوبه داري مالوه از انتقال راجه گردهر[2] بهادر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران آوان فوجے بر سر ستوسال بندیله برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهي[3] ( که در تصرف او بود ) مستخلص ساخت -

(۲) نسخهٔ [ ب ] گرودهر - (۳) نسخهٔ [ ج ] محالات پادشاهي را الخ *

ستر سال در صدد قابو بوده پس ازان ( که خان مزبور جمعیت افزود بر طرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود ) بعد چهار ماه محاصره ( چون در هوا اثر وبا ظاهر شد ) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعي در محاصره داشت که پسرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستر سال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را بر کند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداري محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبرآباد بسر مي برد - پس ازان ( که صفدر جنگ وزیر شد ) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زارنالي کرد مفید نشد - ناچار او بر آمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع ( که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود ) گذاشت - و نول رای نامي را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسید - احمد خان
برادر قایم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول رای جنگ نموده
او را کشت - و صفدر جنگ ( که بارادهٔ کمک نول رای
از دهلي روانه شده بود ) به سنوح این واقعه مابین قصبهٔ
سالي و قصبهٔ سهاور رسیده سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) هزار و
یک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود -
و شکست فاحش یافته بر حوضهٔ برنجي ( که سوار بود )
با آن ( که زخمي شد و فیلبان و سوار خواصي هردو بکار
آمدند ) اما نادانسته از چنگل افاغنه رهائي یافته بدهلي
رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ
اوده فرستاده خود جانب الهٔآباد عطف عنان نمود - و در
تحریق اماکن و اسر اشخاص بهیچ وجه کوتاهي ننمود -
سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و یک صد و شصت و چهار هجري
باز صفدر جنگ باجتماع جمعیت پرداخته باتفاق ملهار راو هولکر
و جی آپا سندهه رخش عزیمت بتدارک برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را ( که از جانب
احمد خان حاکم کول جلیسر بود ) ره سپر وادئ فرار
ساخت - و [ چون بوصول این خبر احمد خان ( که الهٔآباد را
در محاصره داشت ) راه فرخ‌آباد گرفت ] مرهته متعاقب
رسیده درانجا او را محصور ساخت - او قابو دیده ازانجا

بر آمده بهمین پور ( که مستحکم تر بود ) خود را رسانید *
روزے ( که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک
او رسیده جنگ بر روی کار آمد ) او منهزم گردیده
در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت * آخر از راه عجز در آمده خاطر خواه صفدر جنگ
صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود رانق مهمات بود -
شهرت نیکوئی او زبانزد (۲) - چه اکثر مردم خاندان عمده
از ذکور و اناث ( که بعد خرابی دار الخلافه پیش او
مي رفتند ) خدمت آنها بیش از بیش مي کرد - و
بے تکلیف نوکري بخانهٔ هریک ماهوار مي رسانید - و بخلق
و تواضع پیش مي آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامي
گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ
روزگار گذاشت - از باقي ماندهاي خاندان او آگهي
دست نداده *

## * مؤتمن الدوله اسحاق خان *

پدرش از شوستر وارد هندوستان گردیده (۳) در شاهجهان آباد

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] و شهرت - (۳) در [ تاریخ مظفري ] اسحاق خان
مؤتمن الدوله ( که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن
گردید ) میرزا غلام علي نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود *
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهمرسانید * لطیفه گو و
حاضر جواب بسے بود *

اقامت گزید - و در زمان محمد شاہ پادشاہ بنوکری پادشاہی
معزز گشتہ بخطاب غلام علی خان سرافرازی یافت - و بتعلقۂ
بکاولی می پرداخت - نامبردہ در ہند متولد گردیدہ پس
از سن تمییز بحصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در
عہد فردوس آرامگاہ بتعلقۂ خانسامانی و کمال تقرب عروج
نمود - سال بیست و دوم مطابق سنۂ ( ١١٥٢ ) ہزار و
یک صد و پنجاہ و دو ہجری رخت زندگی بر بست -
شعر می گفت - ازوست　　* شعر *

(٢)

* ز بسکہ در دل تنگم خیال آن گل بود *
* نفیر خواب من امشب صفیر بلبل بود *

(٣)

سہ پسر گذاشت - نخستین میرزا محمد ( کہ او نیز
مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاہ بہم رسانیدہ محسود
اقران بود ) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم
الدولہ امتیاز پذیرفت - و بخشیٔ چہارم شد - فردوس آرامگاہ

---

( ٢ ) مقطعش این است - عجب مدار اگر بوی جان دہد اسحق ٭ سواد شعر تو از دودمان کاکل بود - ( ٣ ) در [ تاریخ مظفری ] و او سہ پسر و یک دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدولہ - دوم مرزا علی خان افتخار الدولہ - سیوم مرزا محمد علی خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمدہ و منصب و جاگیر پدر سرمایۂ عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب سلطانی معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاہ محمد شاہ پادشاہ خواہر ایشان را با شجاع الدولہ خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ ازدواج داد ٭

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ
ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه
هم بخشیگری او بحال ماند - و کرورگری شاهجهان آباد
( که از خدمت سیر حاصل است ) ضمیمه شد - و [ چون
صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره ( که در شرقي شمالي
صوبهٔ دهلي مي باشند ) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ
سالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ
شکست یافت ] نجم الدوله ( که همراه صفدر جنگ بود )
داد شجاعت داده مطابق سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) هزار و یک صد
و شصت و سه هجري خود را بمیدان عدم کشید - دو
پسر دیگر مؤتمن الدوله یکی میرزا علي افتخار الدوله دوم
میرزا محمد علي سالار جنگ در عهد عالمگیر ثاني از
شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقاً صفدر
جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال
( ۱۱۶۸ ) هزار و یک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ
اودهه نزد شجاع الدوله رسیدند - بستر سالار جنگ از پیشگاه
شاه عالم بخلعت تن بخشیگری قامت مباهات آراست *

## * متهور خان بهادر خویشگی *

رحمت خان نام رَحمَةُ اللهِ عَلَیهِ - شگفته پیشاني
گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پہلو انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بہر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصے بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کہن چه شبہا بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر بخاطرش گذشتے محو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتے - و فرضا اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافي و مسکت گفتے - جدش اسماعیل خان حسین زئي [ آن شعبه ایست از علي زئي که خیلے ست از خویشگي ] بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان (۳) پسر کلان نظر بهادر خویشگي ( که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته ) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پاشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [ نظر ] بظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [ نذر ] بذال آمده *

به سمت التفات و امتیاز شاهي فایز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازي یافت - و [ چون با شیخ میر خوافي ( که از اعظم مقربان شاهي بوده ) ربط یکجهتي داشت ] در سایر معارک سلطاني ( که با مدعیان خلافت واقع شده ) بهمراهی او داد شجاعت و پردلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید - و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطانپور و نذربار دستوري یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان ( که غیر از اولاد دختري وارثے نداشت ) بدست آورده در وطن برنشست - و ایام زندگي را بآسودگي بسر آورد - دومین بزر میراث توجه نگماشته صرف عنان بنوکر پیشگي نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از سیر فکرپهایش امیر خان ناظم آنجا ( که بندوبست پابرجای او ضرب المثل عالم است ) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داری غریب خانه (۲) و پس ازان مدتے به تهانه داری مندر (۳) ( که

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] الله داد خان سلخ ربیع الاول ( سال هجدهم ) بتهانه داري غریب خانه سرافرازي یافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - ( ۳ ) در ( مآثر عالمگیري ] مندر - ( ون ) مندله *

(۲)
او بهیرن و مرغزار تهانه های مشهور آنجا ست ) و لنگرکوت حاکم نشین ( که روزے چند به رحمان داد خان خویشگی مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال گشت ) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سر بر افراخت - هنگامے ( که نظم صوبهٔ کابل به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت ) ازانجا [ که خویشگیها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او یرنهٔ سلطان احمد ( که اعظم شاهی مقرری بود ) بوده ] شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهی معتبرے بموکب شاهی فرستاد - از غرایب اتفاقات امة الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگی برخاست *

تبئین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت ( که حضرت بر (۳)
سر جهاد اند ) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما ( چون اطاعت بالای طاعت است ) غلام بامور مامورہ می پردازد - بمحض اقتضای سنت سنیهٔ ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم بکافری ( که در کهسار سرحد کابل می باشد ) به نیت غزا

---

(۲) در نسخهٔ [ ا ] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ ج ] عرضی نموده بود *

تاخت و تاراج مي برد - از اساري آنجا چند سراري ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که ( چون آنها دار الحربی واقعي اند - و باستخدام الیق و اولی ) هر سال ازان جواري و سراري چند اسامي مي فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاد - ناچار امة الحبیب (۲) را ( که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده ) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بهمین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [ که او مثل مهر پرور ( که نیز از مواهب پادشاهي بود ) منظور نظر عاطفت شاهي گشته بپایهٔ احترام و اعتبار بر آمد و صاحب توره و توزک شد ) به همچشمي مهر پرور مذکور ( که بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیچ محمد خان (۳) بهمرسانیده بود ) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابوت او راضي ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بعد ازان بواسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهي را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پیشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

(۲) نسخهٔ [ ج ] امة الحبیب (۳) نسخهٔ [ ج ] قلیچ محمد خان *

( اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد ) لیکن از پریشانی
سپاه متفرق گشته اشتداد بیماري علاوه گردید - از مرافقت
متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه
داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش
رحمت خان بجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد
عنایت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بیماري در
لاهور باز ماند رضا مي‌داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه
نرود مگر مشار الیه که خواه نا خواه با خدا داد خان برادر
علاتی خویش تنها بر آمده در دهلي برکاب شاهي پیوست -
بیست هزار روپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان
بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب
مشهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مکرر تجویز خدمات
بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداري لکهنؤ و بیسواره
رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد
رحلت خلد منزل بے آن ( که تغیر شود ) راه دار الخلافه
گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت
در عرض راه بشاهزاده اعز الدین ( که باتالیقی خان دوران
خواجه حسین بمقابلهٔ فرخ سیر بر آمده بود ) ملحق گشته
رفاقت او بر گزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای
کهجوه در ربایید خان موصی الیه بجای خویش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید باشنائی دیرین گرم خوئي بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت ( که سردار عنان اسپ سبک ساخت ) همپائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداري سرا دستوري یافت - چون افاغنهٔ جنوبي ( که خالي از سرتابي نبودند ) بزعم آن ( که شاید بنابر هم قومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد ) ابتدا بهادر خان پني و عبد الغني خان میانه ملاقات نموده همراهي برگزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالاگران جز همت گماشته [ چون طرفے نه بست و زمیندار سریرنگ پتن (۲) ( که عمده تر ازو دیگرے نیست ) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے ( که بهریا (۳) بومی چتلدرک (۴) لختے ملک او متصرف شده بود )

(۲) نسخهٔ [ ج ] سریرنگ پتن - و در [ بعضے نسخه ] سري رنگ پتن - و سري نگر پتن - (۳) نسخهٔ [ ج ] بهرما - و در [ بعضے نسخه ] بهردا [ بغیر نقطهٔ حرف رابع ] - (۴) نسخهٔ [ ج ] چیتل درگ - و در [ بعضے نسخه چیتل درگ و حلدرک [ بغیر نقطه و مشکوک است ] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - درین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قافلگی تقاضا داران رخت پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار ( که زمام حل و عقد بدستش بود ) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کارے متمشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشارالیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان ( که هنگامه آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد ) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش روی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - پنجتو

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی
بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بے سامانی
افغان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل
پرگنات شده تن به ادای زر باز گردانیدن نمیداد - چون
به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد ( ازان که
خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت ) بناخن زنیها
در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهیست شما هم
سپاهی اید - چرا از حق خود می گذرید - و خواه و ناخواه
بر صرافت خانه جنگی آورد - معهذا مشار الیه از نیک باطنی
بآن کوتاه نظر ( که می خواست از متصل ناندیر گذشته
ببالکنڈ شتابد ) گفته فرستاد - که من بمناقشه مجبورم - اگر
از دور برگذرند بعد مسافت در گفت و شنید دست آویز
عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان
حرف نا کرده عنان ره سپری ازان طریق باز نگردانید - خان
شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے
( که زیاده بر پنجاه سوار نبود ) بقصد سد راه بر آمد -
از تائید غیبی در اثنائے قطع مسافت کماندار وغیره
بے طلب ملحق گشته لختے سپاهی لشکر بهم رسید - شام
فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب برنده داری گذرانیدند -
همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

(۲)
بالا گیرد - به آب زنی مصلح چند فرو نشست - و قرار یافت
که بنادیر آمده از روی حساب زرِ باز گردانیده را جواب
گوید - از تیره بختی با آن ( که مردم خوب چیده داشت )
تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهی شد -
و همراهش یسل بسته بفاصلهٔ ره می نوردید - از بیوقوفیهای
خویش مدتے زندانی ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداری نیفزود - و از بے سرانجامی
و پریشانیِ او سر موئی نکاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالی از استعجاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداریِ او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست
نمی باشد - درانجا ترحم و مهربانی را روز بازار و با مروت
و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبهٔ غیر ضروری که از عادات باز می داشت - علاوهٔ آن
در جنگ مبارز خان بسرداریِ دو هزار سوار ( که اکثر افغان
پنی بودند ) در هراولیِ عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا
ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] مصلحی چند *

لختی او هم تهمت زدهٔ خویشتن داری گردید - و در همان
(۲)
اثنا تفنگی بمرفق دست راست او رسیده زخمی کرد - مکرر
به شد و مکث نمود *
( اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود )
اما در تسلط نواب نظام الدوله ( اَدَامَ اللّٰهُ اِقْبَالَهُ ) بیش از بیش
ملتمسات او درجهٔ پذیرائی یافتی - و بعرض لِلّٰهیِ او عالمی
کامروا گشتی - هنگامی ( که آصف جاه از هندوستان معاودت
نمود ) به برهانپور شتافته ملاقی گشت - سخت و سست و
بلند و پست ( آنچه نبایست ) گفته طرفداری نظام الدوله را
بر خود رنگ بست نمود - هرچند از پی بر کردگیهای
سردار بظاهر چندان رنجشی تراوش نکرد اما باطن یکسر
(۳)
غبار آلودهٔ کدورت گشته مزهٔ صحبت و صفای محبت نماند -
چون سال بیست و پنجم محمد شاهی به انتزاع کوناتک
رایت عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند -
در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسیدهٔ آماسید - و در یک ماه
برحیر و سحج کشید - غرهٔ ربیع الثانی سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) یک
هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بقریب سپیدهٔ سحر
شام نومیدی گل کرد - و غرهٔ حیاتش بسلخ ممات رسید -
غرهٔ همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] مکرر به شد و نکث نمود - [ ۳ ] نسخهٔ [ ب ] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر دو صد عابد يافت *

تاريخ يافته اند (۲) - و از لفظ دو صد عدد مذکور گرفتند نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسيارے از رسائل و کتب اين فن فراهم آورده بود - و مي گفت که هنوز از علم وا نپرداخته ام که کار بدن عمل شوم - ( اگرچه نيم برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند ) اما از بس فرو رفتگي درين فن علمے ديگر ( که گويا مستور بود بر متقدمين و متأخرين ) بر وی کشف کردند - اکثر آيات و برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود آورده قصه بيان ميکرد که دلنشين مستمع ميشد - و کذلک از بسيارے احاديث و کلام اکابر و اشعار مشايخ و کبراي صوفيه معاني مطلوبه استنباط مي نمود - غريب تر آنکه آيات و احاديث مشکلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم مطابق گردانيده مدلل مي کرد - و بعد برهان رسانيده - حيف معلوماتش تدوين نيافت - آخرها محرر اين اوراق درين امر تحريکے مي کرد - افسوس که زود طاير روحش برياض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائي

---

( ۲ ) يعني سنهٔ هزار و يکصد و پنجاه و شش ه

راقم باين فن دست تاسف ميزد - ابتداي تحرير اين اوراق پراگنده را نظر ثاني ميکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نموده - بتغير کمے مثبت افتاد *

احقر العباد ( چون در طفوليت به شکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مگس را صيد مي کرد ) ازين روی بهرهٔ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قريب ببلوغ رسيد بتعليم طيور صغير (۲) اشتغال مي نمود - و از استادان اين فن هرچه در تربيت طيور و امراض و معالجات آن مي شنود ( ازانکه خط و سواد نداشت ) براى تحرير بمردم رجوع ميکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي کشيد - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهيم خويش اعراب مي نمود - چون يک مرض را دواى متعدد مختلف الکيفية بود متفرس شد که شايد مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اکثر ادويه عربي و يوناني بود يکے باختيارات بديعي حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طالب علميت مفيد و علم بردره جزوے ست ازان - لهذا کفايهٔ منصوري سند (۳) نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصيبهٔ وافي برداشت - و از قوت علمي تشريح طيور نموده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] صغير - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] نموده *

خواست کتابے در بزدره بنویسد - چه درین فن سه علم ضروری ست - تندرستی و قوت طیور و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود نگاهے به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے ( که اعزه بیان میکردند ) گذشت - بخاطر رسید مقصود ( که القای اشیا سمت بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه بدل گردد ) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس نماندے - از سماعی خود را باز داشته بکتب این فن رجوع کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب باسلاف صالح ( که متحلی بعلوم ظاهر و باطن بودند ) منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروی اندوخته باشند - بتامل وافی ظاهر شد که شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست برداشته به تحصیل این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ ( ۱۱۳۲ ) یک هزار و یک صد و سی و دوم هجری اطلاع تفصیلی بر اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمے مہارت داشت ( از ہیئت و ہندسہ و طب و نجوم
و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي )
مطالب غامضۂ آن علم را بطور خود بیان کردہ - و کذلک
در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقہ و سلوک
و حقایق - بنابران شوقم بہ تصفح این علوم داعي شد -
و لختے مساس بہم رسید - بعد ازانکہ بعلم تصوف رسید
فیہ ما فیہ معلوم نمود - علمے در یافت کہ میزان دین و
دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر
آن برای ہمہ نزد ایشان مثلے ست از علم صنعت کہ بآن
متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور
باطلہ بداہۃً - و ظاہر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف
میگردد معانی احادیث مشکلہ - پس در بحر عمیق افتادم -
و کیمیا بلکہ تمام عالم فراموش گردید - بہ بینم آخرکار
بکجا مي رسد - انتہی کلامہ *

پس ازین نوشتہ دو ماہ نگذشت کہ برحمت پیوست (۲) -
در ظہور کلمۃ الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام
داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد ہر دلے
مي رسید - و مرہم ہر خستہ جگرے مي گردید - چندے
بہ پیغام آصف جاہ ( کہ عرض حوایج مردم بعہدۂ متصدیان

---

( ۲ ) نسخۂ [ ج ] برحمت حق پیوست *

است - شما چرا برای همه کس مي گوئيد ) خود را
باز داشت - و باز بر سر کار خويش رفت - (۲) حرفهايش خالي
از پذيرائي و دل نشيني نبود - و نيک تمهيدے مي گفت -
که سردار را ( با آنکه صرفه در نشنيدن نبود ) خوش
مي آيد - منصب (۳) پنج هزاري داشت - اما سپاهيانه
مي گذرانيد - بلکه درويشانه - اصلا بمداخل وا نمي رسيد -
رحيم داد يکسويه پسرے (۴) ( که در فوجداري بيسواره به بند
افتاده و تربيت يافته ) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش
مي گذشت دست بر داشته مي داد - هرچند سعايت او
ميکردند نا شنيده مي انگاشت - گاهے بپاى مواخذه
نياورده فارغخطے مسجل بمهر خود و اولاد خويش حواله
نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فيه را
خوب مدلل ساخته - اگرچه مقيد بفروع نبود در تبجيل
و اکرام سادات بسيار مي کوشيد - اعتقاد داشت که اين طايفۀ
عليۀ بايد ( بشرف انتساب خاندان نبوت ) در اکثر احکام
و حدود شرعيه از ساير ناس مستثنى و مخصوص باشند -
گفتم اگر تخصيص و ترجيحے مي بود کتمان از شارع صورت
نمي داشت - نکتۀ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

---

( ۲ ) نسخۀ [ ج ] و حرفهايش الخ - ( ۳ ) نسخۀ [ ا ] مي آمد -
( ۴ ) همچنين در هر سه نسخه *

یعني هرگاه آن رحمة للعالمین بمقتضاے شفقت و عاطفت
خویش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداده
و بمساوات حکم کرده اگر امت در جنب چنین احسان
ذریهٔ مقدسهٔ او را بامتیازے ( که دیگرے شریک نباشد )
خاص گردانند (۲) از آئین مروت بیرون نخواهد بود - و
بکیش محبت و بندگي بیگانه نخواهد نمود - نا دانسته
سیدهٔ ( که پدرش حیدر علي خان از نبایر شاه میرزای
حیدرآبادی مشهور و سادات مازندران است ) بعقد نکاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نموده - متاسف مي بود -
و مرةً بعد اولی و کرةً بعد أخری از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت -
پسرے را امة الحبیب بعد واقعهٔ خلد منزل بفرزندي گرفته -
پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - با آنکه در
دولت عظیم پرورش یافته خالي از وارستگي و بے تکلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ نا گزیر پدر نگذشت که اسیر
سر پنجهٔ اجل گردید - الیوم از پسرانش یکے در وطن است -
و فخر الدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر
اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانباز خان دو هزار
و پانصدي ست - راقم این سطور در مبادی حال بدستیاری

(۲) نسخهٔ [ ا ] گرداند *

سعي آن مرحوم را بصمت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئي بعتاب گاه آصف جاه رسانید - و انزوائي ( که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاري یاوري ها نموده ) به هم نشیني و هم خانگي ضمناً و اقامةً دو سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات در خورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجي زیاده بر قدر طرفین دیده مي شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - محسن و خیّر بالذات بود - رَحِمَهُ اللهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت آلهي شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

## * محتشم خان بهادر *
( ۲ )

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النسا بیگم خواهر اعیاني محمد اعظم شاه ( که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده ) دختر میر مسعود نامي منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] میر محمد خان *

در آورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیري بمنصب هفت صدي رسید - مماس علمي درست داشت - نزد ملا جیون امیتهي وال (۲) ( که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل مي بود ) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا مي گرفت - در (۳) زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا ( که مهمات سلطنت از نظام استمراري بر افتاده - و اعتبار خانه زادي و اندازهٔ نوکري رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتي از حوادث روزگار استظلال عافیت جستند ) خان موصی الیه هم بعد از واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه بطریق مدد خرج مي یافت - ( چون آن امیر عالي جاه باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزي اعادی پر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم اشتهار افراخت ) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و هنگامی ( که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امتیهي وال باشد - (۳) نسخهٔ [ ج ] و در زمان الخ *

طلب حضور گردید ) خان مزبور از همراهي احتراز ورزیده از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه بتعیناتي دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان ( که روز کارزار از شاخسار مردي گل زخمے چیده بود ) بتفویض خدمت مذکوره ( بقول خودش که این کار مرغوب و محبوب و معشوق من است (٢) ) دامن کامیابي بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپایهٔ پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زور و مکر ناآشنا - در یکروئي و یکرائي یکتا بود - اخلاص و عقیدتے (٣) ( که با سردار باید ) استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت - با وصف عمدگي مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل نکردے - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا نخورد - بظاهر کلف و عبوس مي نمود - اما در انجاح کار خلایق خود را معاف نداشتے - و بقدر میسور کوشیدے - هرچند باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(٢) در نسخهٔ [ ج ] مرغوب و محبوب من است - (٣) نسخهٔ [ ج ] اخلاص و عقیدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارت پرستي را باعلان و شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطیع و تزئین آنها توجه مي گماشت - و همین را مصارف همت مي پنداشت - در ایامی ( که نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچناپلي داشته ) شازدهم جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۱۵۶ ) هزار و صد و پنجاه و شش هجري بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشیگري و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدي یافته - جوان هموار با سلوک است - و
(۳)
به کار روائي موفق *

## * مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور گردیده - [ چون پدرش از کوته اندیشي ( با وصف رعایتهای نظام الملک آصف جاه ) چشم از حقوق پوشیده برخاسته بحیدرآباد نزد مبارز خان رفت ] مقرب خان بفراهمی فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک گشت - و در هنگامهٔ آویز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسید - او بورسم اهل دکن با جمعی از

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] اسبان - و نسخهٔ [ ج ] اسباب واقبال - (۳) نسخهٔ [ ج ] همواره با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که ( مجروح افتاده بود ) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیرداري و آبادان کاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او مي کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیشقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده ( که دو روپیه و سه روپیه یومیه بلکه بیشتر ) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خوانده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (٢) - و سامان و سرانجامی ( که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد ) بر همین یک پرگنه و دو سه محالی از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

---

( ٢ ) نسخهٔ [ ج ] فراهم آمدے *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پارها بریدند - و
فزونیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد -
آخرها ( که گرگ اجل در کمین بود ) بیست و دوم ربیع الاول
سنهٔ ( ۱۱۵۸ ) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر
سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت
شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود -
پسران آورد - هنوز صغیر بودند که درگذشت *

برادر اعیانی او نبی (۲) منور خان ( که بسبب ناسازی و
عداوت فیما بین بقلیل جاگیرے جدا می گذرانید ) از واقعهٔ
ناگزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر ( که نزد او می بود )
شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم
خود قایم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون
میدانست که ( با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند
گذاشت ) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندی سر
خود سری زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده
باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان
ورثه و حقیقةً کثرت خزانه ( که زبانزد خاص و عام بود ) داعی
بدان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن
مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۵۹ )

(۲) همچنین در هردو نسخهٔ - و یا بنی باشد *

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سواد آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه ( که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد ) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو ( که ذخیره بهمه چیز بر وجه مستوفي بود - و از بس وسعت شهر پناه ) محاصرهٔ سایر اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر رسیده بود دلے خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد ) آصف جاه همانجا تصمیم چهاوني فرمود - و لختے بازوی همت درونیان بسستي گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط ( که مجبول طبعیت سردار بود ) روزے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري هاى محل و مردم قلیل ( که همگي به هزار سوار

نمي (سید ) سیر کنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذی دروازه ( که افواج سرکار ازانجا کمتر از مسافت دو کروه و سه کروه نبود ) مردم باو گفتند که قابوی عجیبے بدست آمد - جلو ریز به کوته یراق مي پیوندیم - و بر مي داریم - در جواب گفت که مرا دعوی صوبه داری دکن نیست - برای این پرگنه یورش برپا کرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول ( که دو ماه از محاصره منقضي شده بود ) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگیان افتاد *

تفصیل این اجمال آنکه آن بیمروت خواست که بیچاره اطفال آن متوفی را از میان بر دارد - دکني هائے که با او یکتائي گزیده ( چون اکثرے نمکخوار و پرورش یافتهٔ متوفی بودند ) بر اندیشهٔ او آگهي یافته بدنامیِ کور نمکي بر خود روا نداشته بهیئت مجموعي ازو بر گشتند - و نگذاشتند که ساعتے آرام گیرد - جزایر و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسیده ناچار هوش و دل باخته همان شب پا پیاده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سین جادون پناه برد - روز دیگر پسران خان متوفی بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندیر ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب درخور سرفرازي یافته قصبه با چند مواضع بجاگیر آنها مقرر شد - ( چون رحمت عام و حلم کامل فطری سردار

است ) آن کشتنی هم بوسیلهٔ راجهٔ مذکور بصفح جرایم زندگی دو باره یافت - قریب دو لک روپیه بقیهٔ نه ده لک روپیه ( که آن متغلب در ایام تسلط خویش بباد داده ) با دو صد و چند اسپ و چند زنجیر فیل سوای جنس ذخیره از غله و سرب و باروت ( که نیز ضبط شد ) عاید سرکار گردید - در حالت تحریر پسر کوچکش ( که به خطاب پدر نامور شده بود ) در وقتی ( که متصل قلعهٔ کایان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت ) بگزند هوای وبا مطابق سنهٔ ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود هجری جان بحق تسلیم نمود - پسر کلانی ( که به ابراهیم منور خان زبانزد بود ) جاگیر دیگر یافته با جمعیت بنوکری می پرداز - دریغولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

## * مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش میر محمد رفیع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود ( که میرزا افضل نام داشت - و مقتدری خان خطاب یافته ) از ایران بهندوستان آمده - پدرش بدیوانیٔ گوالیار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغای (۲) خود بشارت خان نام ( که فوجداری ماکاپور صوبهٔ برار داشت ) آمده به تنبیه مفسدان

( ۲ ) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقانی صحیح است *

دیهات آن پرگنه جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر بلشکر پادشاهی رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان بخشی را بعقد مناکحت در آورد - ( چون عایشه بیگم صبیهٔ دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود ) بخابران بملفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سر بلند خان نامور شده و خیلی مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بند و بست بصوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان ( که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود ) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبهٔ الهآباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل ( چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد ) نامبرده بتصور ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایامی ( که صوبه داری گجرات ضمیمهٔ وکالت بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده ) ذو الفقار خان او را نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا ( که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید ) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داري اودهه سربلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده بحضور آمد - و از تغیر میر جمله بصوبه داري عظیم آباد پتنه لوای امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزیمت به تنبیه دهرماجي زمیندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را ره سپر وادئ فرار ساخت - و در اثنای گریز زخمے باو رسیده آوارهٔ دشت عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم تمن دار ببش قرار نوکر مي کرد بعد عزل ازانجا بحضور آمده مدتے گرفتار تقاضای تنخواه سپاه بود - دران ایام ( که صحبت پادشاه و وزیر و بخشي برهم خورد ) آنها نظر بوقت تالیف منظور داشته زرے مخفي باو فرستادند - که از دست سپاه رهائي یافت - پستر در عهد سلطان رفیع الدرجات بصوبه داریٔ کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال ( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري بصوبه داریٔ گجرات از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابي بر افراخت - و بشجاعت خان گجراتي سند نیابت فرستاد - حامد خان عموی آصف جاه ( که به نیابت او در احمد آباد

بود ) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دوهد
اقامت نموده کنتها نامي مرهتّه را بکمک طلب داشته
بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را
کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان ( که در سورت
بود ) استعداد جنگ نموده باتفاق بيلاجي گایکوار عزیمت
مقابله کرد - و کنار دریای مهي تلاقي رو داد - چون بيلاجي
در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان
هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنهٔ
( ۱۱۳۸ ) هزار و یک صد و سي و هشت هجري
مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهیٔ
تعلقه شد - و بخشئ حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل
رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نارسائیٔ
مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود
که مبالغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي
و تیول جاگیرداران ( که دران صوبه بود ) بصرف آورده
دیندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست -
نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هرکس را
که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر
زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي کمي
نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهتّه چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - ابتدا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را ( که کلان بود ) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا می طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه ( چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان ( که عمده باني این چیزها او بود ) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - ( چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگي مجبول داشت ) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ ( ١١٥٨ ) هزار (٢) و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستي در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر ( اگرچه بمنصب

---

(٢) در [ تاریخ مظفري ] همدرین آوان ( یعنی سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم ) مبارز الملک سر بلند خان ( که اصلش از تون بود - و تون شهریست در ایران ) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خاف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب بادشاه برچار بالش امارت تمکن داشت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ٭

شش هزاري رسيده بود ) اما با کم اسبابي در شاهجهان آباد
بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم
او مير گجراتي هيچ رشدے نکرده - مهدي خانه پسر
خانه زاد خان برفاقت اين و آن وقت مي گذراند *

## * مها راو جانوجي جسونت بنالکر *

پسر راو رنبها ست که در عهد خلد مکان بمنصب عمده
و تعيناتي دکن سرفرازي داشت - و ( چون با سران راجه
ساهو بهونسله مکرر سرچنگها رسانيده بود ) ايشها بعد قرار
يافتن صلح با حسين علي خان شکايت او بميان آوردند - او
به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقيد ساخت - و در ايامي
( که نظام الملک آصفجاه بهادر از مالوه راه دکن پيش گرفته
عبور نربدا نمود ) حسب درخواست محمد انور خان رهائي
يافته بکمک برهانپور تعين شد - او ( که آبله در جگر
داشت ) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور
در ساخته بملازمت پيوست - و در جنگ عالم علي خان و
مبارز خان عماد الملک مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب
هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت
او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول
علم اعتبار بر افراشت - سليقهٔ جاگير داري خوب داشت -
به آبادي اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

رایت تہور مي افراخت - ازانجا که سپر منصوبه بود واسطۂ جواب و سوال سران مرهتۂ دکن مي شد - در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب جسونت ناموري اندوخت - و در جنگ پهلچري بهمراه سردار مذکور مصدر ترددات شایسته گردید - اگرچه در السنه قرعۂ بدنامی مقتول شدن او بنام نامبرده هم افتاد سال ( ۱۱۷۶ ) هزار و یک صد و هفتاد و شش هجري بدار عدم شتافت - پسر کلانش انند راو جیونت ( که آثار رشادت از چهرا او لایح بود ) در حین حیات او در گذشت - الحال پسر دوم او مها راو و راو رنبها پسر جیونت مزبور بطریق ارث بجاگیر او کامیاب گشته بنوکری سرکار مي پردازند *

## * مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان از وطن آمده ابتدا با عنایت الله خان بسر مي برد - و پس از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمر الدین خان گردید - و بنوکری پادشاهي امتیاز اندوخت - ازانجا که متصدي پخته کار بود رفته رفته بعد واقعۂ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه بدیوانی خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکي جهالر دار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجۂ بلند رتبگي

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکے محمد پرست خان
که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان ( که در مزاج پادشاه
وقت شاه عالم بهادر جا کرده ) محیط مقدمات سرکار
پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به راے او
منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده
در سنهٔ ( ۱۱۹۳ ) هزار و یک صد و نود و سه هجري
یکے از شاهزادها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده
جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و ( چون کار
آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک
امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند ) باتفاق شاهزاده
برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم
شد - ازانجا ( که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف
خان از سابق طریق عناد مسلوک بود ) پادشاه او را بدست
ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و
خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او
بحال مانده *

# * حرف النون *

## * نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشاپوري ست ( که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش آشیاني بتسخیر دیار شرقي رخصت یافت ) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوري حاصل نموده به سوانح نویسي آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهاوني جنت آباد گور ( که بنابر زبوني آب و هوا جمعي کثیر از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند ) او نیز بساط زندگي در نوردید - نامبرده (۲) ( که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر مي گذرانید ) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خاني امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهي خانخانان ( که بگشایش بنگاله معین گشته بود ) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندے به عملداري محال خالصهٔ شریفه مقرر شده ( چون آواره نویسان (۳) باقي بر آوردند ) او جواب زر واجبي

---

(۲) چنانکه در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است -
(۳) نسخهٔ [ ج ] اوارجه نویسان *

نگرده سرکشي بنیاد نهاد - و قصبهٔ کره را ( که بجاگیر (۲) اسمعیل قلي خان مقرر بود ) محاصره نموده الیاس خان لنگاه نوکر خان مزبور را در پیگار کشت - بنابران اسمعیل قلي خان با جمعی از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم باو رسیده مصاف نمود - او جمعی را بکشتن داده ره سپر بادیهٔ فرار گشت - و بستر رفته با معصوم خان فرنخودي ( که خیال بے راهه (۳) روي در کاخ دماغش جا کرده بود ) اتفاق جست - و در جنگی ( که با شهباز خان رو داد ) شریک او شد - (۴) ( چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اوده شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت ) نامبرده دلنهاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

---

(۲) در [ اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷ ] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوریست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سر بلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارة نویسان خرده‌گیر باقي برآورده بودند - آن زر بندهٔ سرکشي را از حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - (۳) نسخهٔ [ ب ] بے راه روي - (۴) در [ اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱ ] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهیه رسید الخ *

وغیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیخت - ازانجا (۲) ( که حکیم عین الملک قلعهٔ بریلی را مستحکم ساخته (۳) باجتماع جاگیر داران آن نواحی پرداخت ) او باستصواب برخی زمیندارن سررشتهٔ بندگی بدست آورده بفوج پادشاهی پیوست - و به مریم مکانی تمسک جسته زنهار نامهٔ آن مهین بانو دست آویز رستگاری ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرایم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

## (۴)
## * نور قلیچ *

پسر التون قلیچ خان از قرابتیان قلیچ اکبری ست - در عهد عرش آشیانی بمنصب پانصدی رسیده سال بیست

---

( ۲ ) در [ اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۴۸ ] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه بر انگیختند - ( ۳ ) در [ اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۸۳ ] و نیابت خان از وا ماندگی بعین الملک پیوست - و از غنودگیِ بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بدرگاه حضرت مریم مکانی لابه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدان قدسی عتبه رسانیدند - وازانجا ( که فرمودهٔ آن پردهٔ نشین اقبال حسن پذیرائی گیرد ) شازدهم فروردین [ سال بیست و هفتم ] این نا بخشودنی در سایهٔ بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفت *
( ۴ ) در [ اکبر نامه ] نورم قلیچ - [ و ن ] نور قلیچ *

و یکم جلوس هنگامے ( که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود ) نامبرده همراه قلیج خان بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوري پذیرفت - سال سي ام قلیج خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان غوري فرستاده - و سال سي و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

## * نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفیۂ قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفي از علوم نقلي و عقلي بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود * ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال ( که ازو استفسار مي نمودند ) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] ایدر - و در [ اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱ ] و قلیج خان و نورم قلیج وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ [ یعنی سي و یکم مهر ماه الهي سال ۲۱ سنه ۹۸۴ ] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان مي کرد - و لب التواریخ از مولفات او ست - ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوي معزز و معتبر بوده - شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد مزاج شاهي را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه (۲) از حدود آذربایجان قورچي تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله کامي تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان بود - مسرعے فرستاده ازین خبر بپدر آگهي داد - میر یحیی بنابر ضعف پیري نتوانست فرار گزید - همراه قورچي بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ ( ۹۶۲ ) نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگي ودیعت حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر موحش به گیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب جنت آشیاني روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (۳) در سر آغاز جلوس

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] شاه ایران - ( ۳ ) در [ اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹ ] و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و اطفال وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس
پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و
در سال دوم بمعلمی عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن
پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختی اوقات برخی
غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم
و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - (۲)
و از وسعت مشرب و عدم تعصب ( چنانچه در عراق بتسنن
زبان زد روزگار بود ) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا
رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان هر طایفه (۳)
اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتی بود
نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتی وافي
داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست -
چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق
گشت ( و او از آگره بر آمده متوجه الور شد ) چنان (۴)
آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سرے به پنجاب
کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را ( که از

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [ اکبر نامه جلد اول ]
میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات
امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق
به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود
که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] غالبا *
( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] الهور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز مي دانست ) پیش
بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا
از پندار واهي باز آرد - میر در سنهٔ ( ۹۸۱ ) ( نه صد
و هشتاد و یک در قصبهٔ سیکري در گذشت - (۲) قاسم
ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر
غیاث الدین علي به خیرسگالي و نیک ذاتي و دوام خدمت
عرش آشیاني اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن
پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خاني
یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاري بر آمد
اما نسبت قوي بهم رسانید - عرش آشیاني سکینه بانو بیگم
همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازي خان پسر عم او
منسوب فرمود - و قاضي عیسی عم او ( که مدتے در ایران
بامر قضا اشتغال داشت ) بهند آمده در سلک منتسبان
سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در ( ۹۸۰ ) نه صد و هشتاد
در گذشت - نقیب خان در سال سي و هشتم بعرض
رسانید که قاضي عیسی دخت خود نذر حضرت کرده -
آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر مي برد -
عرش آشیاني بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سنکري در گذشت *

بر گرفت[(۲)] - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و
افزوني اعتبار تبجيل و تکريم ديگر يافت - و در سال
نهم سنهٔ ( ۱۰۲۳ ) هزار و بيست و سه هجري ( که دار الخير
اجمير مورد موکب جهانگيري بود ) بجوار رحمت پيوست -
و در روضهٔ معينيه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حليلهٔ[(۳)]
خود ( که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود ) مدفون گشت - نقيب
خان هم در حديث و سير و اسماء رجال استحضار تمام
داشت - و در تاريخ داني بي همتا بود - گويند هفت جلد
روضة الصفا سر زبان و در جفر نيز مهارتے داشت - جنت
مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقيب خان طرفه
تخمين و قياس داشته - و غريب دور بيني بکار مي برد - يک
تلب کبوتر ( که در هوا بودے ) تا نظر ميکرد ميگفت چند
است - چون مي شمردند يکے تفاوت نمي نمود - نقيب خان
عمر دراز يافته - گويند با اعتماد الدوله و مير جمال الدين
حسين انجو بسيار مشهور بود - پسرش مير عبد اللطيف
( که باسم جد خود موسوم بود ) نيز صاحب فضل و کمال

---

( ۲ ) در [ اکبر نامه جلد ثالث ] درين ولا نصيب خان بهمايون عرض رسانيد
که قاضي عيسى عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دير باز
آن پرده نشين پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گيتي خداوند با آنکه درين
هنگام کمتر بدين پردازد پذيرش فرمود - دوازدهم تير به نيايش خانهٔ نصيب
خان بآئين بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] خانم
حليلهٔ جليلهٔ ه

(۲)
بوده - همشیرهٔ میرزا یوسف خان رضوي در خانه داشته - منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده درگذشت *

## * نور الدین قلي *

در عهد جنت مکاني بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازي یافته - سال دوازدهم بمنصب هزاری سیصد سوار ناصیهٔ امتیاز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوجے ( که بتعاقب او مامور شده ) (۳) باجمیر رسیده متوقف بود - پس ازان ( که جنت مکاني بنعیم جاوداني پیوست - و رایات فردوس آشیاني ببلدهٔ مسطور رسید ) او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق ( که دو هزاری هفت صد سوار بود ) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي ( که بمالش جهجار سنگهه بوندیله نوبت اول تعین شده ) دستوري یافت - و سال سیوم در ایامے [ که دکن مضرب خیام پادشاهي بود - و سه فوج به سرکردگی سه امیر برای تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني ( که او را پناه داده بود ) مقرر شده ] او بهمراهی اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم شعبان سنهٔ ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک هجري در وقتے

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] بود - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] مقرر شده بود *

( که از دربار بر خاسته بخانه میرفت ) کشن سنگهه پور جهونت راتهور بکینهٔ آن ( که در عصر جنت مکانی پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند ) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲)

## * نظر بهادر خویشگی *

موطن و منشای او قصور ( که قصبه ایست از دوآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان ( که درمیان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند ) - مشار الیه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر برافراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزونی اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار برتر افراخته در سال دوم بفوجداری سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُردلی خود دلنشین همگنان ساخت - روزے ( که عنبرکوت بدست اولیای دولت در آمد ) از زیرش تیر و تفنگ و بان ( که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند ) جماعهٔ ( که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند ) ملجار را

---

(۲) چند جا [ نذر ] بذال معجمه نوشته - و در ( مآثر عالمگیري ) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان
خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از
جانب راست بقلعه در آمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني (۲)
گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
قلعهٔ دوم ( که به مهاکوت اشتهار دارد ) در آورد -
و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
یافت - پس ازان بنابر جهتی قریب دو سال دست
از ملازم پیشگي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - (چون راستي
و درستیِ مزاج و حاضرباشي و چست خدمتیِ او سکه زد
عالم بود ) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته
باز بمنصب دو هزار و پانصدیِ هزار و پانصد سوار سرافراز
گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکتا (۳) و تسخیر قلعهٔ
مَو تارا گدّهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان
پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهیِ شاهزاده
مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
( که شاهزاده چنین مملکت موروثی مفت بدست افتاده را
وقعی ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت )
با آن ( که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامي

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] داد جان ستاني و سرفشاني داده - (۳) نسخهٔ [ ج ] چکنا ٥

سعد الله خان بهمراهی قلیچ خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود ) از وطن دوستي با جمعی از راجه های عمده برخاسته به پیشاور آمد - ( چون عبور از آب اٹک ممنوع بود ) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی رستم خان دکني ( که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد ) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت برگشاد - و داد مردي و مردانگي داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنه ( ۱۰۶۲ ) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین[۲] پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - موميٰ الیه به خدا ترسي و دینداري

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] شمس الدین خان *

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست مي کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه مي خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرچ سپاه و ما یحتاج خود آنچه مي باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از فطر اعلی حضرت مي گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

## * نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والئ بدخشان است - بر شادت و ناموري سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [ اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان ( که آیهٔ قهر و شر مصور بود ) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید ] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداري سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامي نمود - و بفوجداري صوبهٔ ملتان ( که در جاگیر یمین الدوله بود ) دستوري یافت - پس ازان فوجداري

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگی سرانجام داد - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کار طلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [ چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر ( که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکے وسیع و کان طلا دارد ) در گذشت ] زنش باتفاق دوست بیگ مغل ( که از وقت راجه دخیل کارها بود ) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتي راني اشتهار داشت - برخے اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروري سابق این ناحیه کیلا گرهي را ( که تعلق بدان راجه داشته ) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامي این ولایت را بحوزهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه ( که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب چون اساس گذاشته ) و قلعه کانی را ( که
سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت ) بدست آورده حوالهٔ
زمیندار نمود - و حصار نذور (٢) را بر گشود - و قریب هردوار از
آب گنگ گذشت - هرچند ( که والی آن ولایت پیادهٔ بسیار
فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت -
و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست ) خان
تهور نشان بپای مردی جسارت جبراً و قهراً درآمد نمود -
( چون به سي کروهئ سري نگر رسید ) آن بومي از دست برد
پے درپے هراسان گشته از راه گریزي در مقام اطاعت
و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا
تقبل نمود - و جهت سرانجام وعدهٔ دو هفته درمیان
آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک
لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور
فتوحات متواتره آن دفع الوقت (٣) را چندان وقع نمیگذاشت -
تا آنکه قامت آذقه بجائے کشید که مردم نامي را جان
باب رسیده نانے بباب نمي رسید - چون مردم کوهي
راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت
دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - ( چون کار بجان
و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند )

---

(٢) نسخهٔ [ ج ] اندور - (٣) نسخهٔ [ ا ] آن وقع الوقت را ٭

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخے غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاری پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلل جبال ( که گذر طایر دشوار بود ) افتان و خیزان بعد از بیست روز ( که باوراق اشجار سد جوع میکرد ) از نواحی سنبهل سر بر آورد - و در ازای این بے تدبیری چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داری ملتان از تغیر قلیج خان سر افرازی اندوخت - و ( چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از مؤو و نورپور و تارا گذهه و پتهان (۳) گشایش یافت ) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاری بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده می شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده ( که بمهم بیجاپور مامور شده بود ) انسلاک یافت - دران هنگام ( که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ ج ] چکتا - (۳) در [ بعضے نسخهٔ ] بتهان ٭

امرای کمکی دکن روانهٔ حضور گشتند ) عمده ترے جز
او از مردم پادشاهي کسے در رفاقت شاهزاده محمد
اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود
مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب
هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی
سنهٔ ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد
سلطان بوسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت (۳) - پس از محاربه
با مهاراجه جسونت [ که در هراولی سلطان محمد ( که
سردار میسره بود ) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد ]
بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار
سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا ( که نجابت خان
سبکسر و جلف وضع بود ) ازین رفاقت باد بروت بخود
بسته ناز سرگراني به آقا مي فروخت - و از بلند پروازي
کافر ماجرائیها مي نمود - چون (۴) مزاج سلاطین غیور مي باشد
[ خصوص عالمگیر پادشاه ( که با پدر و برادران چه کرد )
نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستے بر چهرهٔ
کسے باشد ] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای
صفرا شکني او لیموئے از (۵) ترش وضعي بکار برد - هنگامے ( که

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] عمده ترین - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] راهي شد - ( ۴ ) نسخهٔ
[ ج ] و چون - ( ۵ ) نسخهٔ [ ج ] لیموي ترش وضعي *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام
گردید ) نجابت خان بنابر لختی وجوه ( که همه از
ناهنجاریهای خودش ناشي بود ) خانه نشین گشت - خلد مکان
میر ابو الفضل معموري را ( که از دیرین خدمتي مورد
عنایت گشته خطاب معمور خاني یافته بود - و با خان مذکور (۲)
نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت ) باصلاح مزاج و گذارش
برخے پیغام مامور فرمود - میر هرچند به آبیاری مواعظ
اخلاص خواست غبار آشوبے ( که در عرصهٔ خاطرش اوج
گرفته ) فرو نشاند ] او از بے باکیها بلا تحاشی زبان بناسزا
بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس
حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي ( که دماغش
زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود ) بملاحظهٔ آن ( که مبادا
کچه اش گل کند ) نیمچهٔ ( که بر مسند داشت ) از قفای
معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ
عدل ساخت - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و (۳)
جاگیر و سلب خطاب عمده ( که بابرام گرفته بود ) معاتب
گردید - پس از معاودت از ملتان ( که باز دهلي مخیم
سرادقات گشت ) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال
معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

بار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم ( که تا آن وقت بے یراق بحضور می آمد ) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب اول دیگر باره آب (۲) رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوری یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و پُردلي یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراده سلطنت مدار جنگ و زد و داد وقت اکثر به راي او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک بسیار بجا می آورد - گویند ( چون بعد محاربهٔ مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید ) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

---

(۲) نسخهٔ [ ا ] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهي ( که همراه شما اند
در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این
خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را
گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و
خواست ازین مقدمه باو اطلاع دهد - نجابت خان عرض
کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش
فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد
قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد ( چون نشه اش رسید
و تر دماغ گشت ) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي
گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده
کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید -
من یک مرتبه اگر هیچان باشد با جهانگیر خود را بصیف
میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات
عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضے درین
صحایف مذکور اند *

## * نوازش خان میرزا عبد الکافی *

برادر علائیٔ اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي
است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر
خلیل الله یزدي (۲) بشرح و بسطے شایان نگارش پذیرفته - و

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۰ مذکور شده *

تتمه ( که نا گزیر مقام بود ) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی
گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - ( چون
میر خلیل الله یزدي از سر گرانیِ فرمانروای ایران شاه عباس
ماضي دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید )
جنت مکاني قدوم اورا گرامي داشته بانواع نوازش و عواطف
بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته
افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیري رسانیده از
تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب
پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را
نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه
جنت مکاني بر طبق التماس مشار الیه در باب فرستادن
پسرانش مصحوب خانعالم ( که بسفارت رفته بود ) بشاه پیغام
داد - و آن مروت کیش بے چین پیشاني آنها را با خان
مذکور فرستاد - بالجمله ( چون میر میران را سکونت
هندوستان دلنشین افتاد ازانجا ( که شرافت و نجابت این
خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین
من الامس ) صالحه بیگم صبیهٔ یمین الدوله آصف خان
خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه
میرزا عبد الکافي و همشیره اش شاهزاده بیگم ( که بصف شکن
پسر میرزا حسن صفوي منسوب گردید ) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات
تربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار
پیموده - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت
بر افراخت - در سال سي ام از تغیر میرزا سلطان صفوي
قور بیگي گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری
ماندو (که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است) رخصت یافت -
و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

## * نامدار خان *

پسر کلان جملة الملکي جعفر خان است - مادرش
فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس
فردوس آشیاني در حیني (که پادشاه عزیمت کابل فرمود -
و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد) او بمنصب
پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که
خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت) او از اصل
و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامراني اندوخت -
سال بیست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفویض
یافت) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت -
سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار
سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای
علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بداروغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پس ازان ( که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده متصل سموگر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت - و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیری پیوستند ) او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را ( که سابق از مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد ) مامور گردید - همدرین سال ( که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والیء ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق منقلا بسمت کابل تعین گشت ) او نیز بعنایت خلعت و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار کام اندوز شده بهمراهیء شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت - سال دهم به تفویض فوجداریء سرکار مراد آباد و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
و [ چون دران سال پدرش جعفر خان ( که بسرانجام امور (۲)
وزارت می پرداخت ) داعی حق را لبیک اجابت گفت ] سلطان
محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن
خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای
هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت
شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور
آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید
و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] چون بیماري جملة الملك جعفر خان باشتداد و
امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه ( اولا جهت عیادت و ثانیا
جهت تعزیت ) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این
ماه [ یعنی ذي الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰ ] جملة الملك جهان گذران
را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین ذرئین ارادت آئین خاطر مقدس
تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یك صد و بیست قاب طعام
بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند
که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای
آرند و به تسلي و دلدهي عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما
پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش
فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم بر داشته بحضور
عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع
نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند •

نظم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهی
مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار
روپیه سالیانه در اوبگده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم
مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری
دو هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان
آب رفته بجو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود
تا آنکه در گذشت . مرحمت خان دیندار پسر اوست ( که
سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر
دستوري یافته ) - سال بیست و هشتم به تهانه داری
گده نمونه (۲) مضاف دکن سربلند گردید - سال بیست و نهم
برای (۳) رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *

## * ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد
عالمگیري تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقي کرده
بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه
[ که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای
بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره ( که در
انعام داشت ) آمده نشست ] صوبه داری آنجا بناصر خان

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] کره نمونه - ( ۳ ) در [ مآثر عالمگیری ] در ماه
ذی القعده به تهانه داريِ مدکل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد -
و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالبا

سنهٔ ( ۱۱۲۹ ) هزار و یک صد و بیست و نه هجري

در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد -

و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب

کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه ( که نظام الملک

بوزارت مامور شد ) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام

او صادر شد - و در ایامی ( که نادر شاه بعزیمت هندوستان

وارد کابل گردید ) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي

سنهٔ ( ۱۱۵۱ ) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور

رسید جنگی بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے

نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او

در گذشته بدستور سابق صوبه‌دار کابل نمود و پس از مراجعت

از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید -

در هنگامهٔ شاه دراني حکومت کابل از وی رفت - نزد

شاه نواز خان میرزا پهلوري آمد - و پستر بدهلي آمده

در سال ( ۱۱۶۱ ) هزار و یک صد و شصت و یک هجري

باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه دراني

شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند

محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار ناخوشي

برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

## * نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خاني سر بلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیج خان و تفویض فوجداری جونپور ناموري اندوخته - پیشتر برفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر مي گذرانید - پس ازان ( که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد ) او همراهي گزیده در جنگ سید دلاور علي خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علي خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزي و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ ( ۱۱۳۲ ) هزار و یصکد و سي و دو هجري از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داری برهانپور مامور شده دستوري یافت - و ( چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلي خان جانب احمد آباد تعین گردید ) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصت تعلقه خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ
مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت -
و بعد رو دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت
هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت
عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست
خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین
خان تعلق گرفت - و ( چون نوبت دوم بهادر مزبور
احرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت
خود در خجسته بنیاد گذاشت ) مطابق سنهٔ ( ۱۱۴۸ )
هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور
بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه
( که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن
برداشته نزدیک برهانپور رسید ) او باستقبال بر آمده بملاقات
همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي
روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس
خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ ( ۱۱۵۶ )
هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني
بر بست - بسیار خلیق و متواضع بود و بصیر و تفنن
مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بیرون
خجسته بنیاد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند -
پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه بود
بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس
درویشي در بر کرد - و عملهٔ ملک پدر خود واقعهٔ برهانپور
مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

## * نظام الملک آصف جاه طَابَ ثَرَاهُ *

جد مادري او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران
شاهجهان بادشاه است - و جد پدري او عابد خان که
پدرش عالم شیخ از عظماي اکابر سمرقند و از احفاد شیخ
شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان
وارد هندوستان گردید - و بدولت روشناسي پادشاه و
خدمت گزیني شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و
چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک
ملتزم رکاب بود - و بعد از سریر آرائي (۲) بمنصب چهار هزاري
اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت
کل و بعد ازان (۳) بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیج خان
افتخار اندوخت - و بعد عزل (۴) صدارت شازدهم جمادي الآخره
سنهٔ (۱۰۹۲) (۵) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني قامت

(۲) نسخهٔ [ ب ] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ ب - ج ] قلیچ خان
(۴) در [ مآثر عالمگیري ] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیچ خان
سرافراز شد - (۵) نسخهٔ [ ج ] بخلعت صدارت قامت آراست *

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ
حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) ثمان
و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد [۲] *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان
بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش
یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین
خان - نام اصلی او میر قمر الدین است - و سال میلاد
او سنهٔ ( ۱۰۸۲ ) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب
مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب
چین قلیچ خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیرهٔ

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹ ] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما
درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [ که قلیچ خان خود را
دران آتش بهار شوربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست
همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید ( چون کارکنان قضا و قدر
خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کارنامه در عقدهٔ تعویق باشد )
گولهٔ زنبورک بشانهٔ خان شهامت نشان دررسید - گشایش دژ آهنین صورت
نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جدة الملک بعیادت
رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها
مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت
و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوبے بدست آمده - انتهی -
چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري
عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزاده‌ها
(۲)
سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و
چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران
بهادر و صوبه داري اوده با فوجداري لکهنؤ ( که دران
وقت فوجدار آنجا از حضور علحده مقرر مي شد ) ممتاز
(۳)
گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامي تاریخ خطاب
او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر
فرصت بنابر گرمیِ بازار امرای جدید و کساد امرای
قدیم از نوکري استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد -
و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت
شاه عالم ( چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین
رسید ) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون
محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک
بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري مباهي ساخت -
و بنظم دکن مامور فرمود - و ( چون ایالت دکن بامیر الامرا
سید حسین علي خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر
(۴)
خلافت شتافت ) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت - و

---

(۲) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و
بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ ج ] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

( چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند ) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداری سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهٹه و بعض دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلی ( که بر وقت بمدد محمد غیاث خان توانده رسید ) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهٹه بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادرزادهٔ امير الامرا نايب دکن بتدارک
کمر بست - و از خجسته بنياد اورنگ آباد جلو ريز جانب
برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور
از توابع صوبهٔ برار جنگی صعب (۲) رو داد - عالم علي (۳) خان از فرط
تهور پای جلادت افشرده خون خود را بے محابا (۴) ريخت -
نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گرديد - ( چون قلم
تقدير بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود ) اعتماد الدوله
محمد امين خان شخصی را مقرر کرد تا امير الامرا را
در عين (۵) سواری پالکي بخنجر (۶) دغا کشت - و اين حادثه
ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد -
قطب الملک برادر امير الامرا بوصول اين خبر وحشت افزا
يکے از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

( ۲ ) در [ تاريخ مظفري ] و نزديک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار يافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتيب افواج پرداخته بهراولي متهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني عم داؤد خان و بسيارے ديگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پيادهٔ کرناٹکي و فيلان مست جنگي و توپخانهٔ شايسته مستعد محاربه گرديد ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سيد عالم عليخان - ( ۴ ) آخرکار عالم عليخان در کمال شجاعت با نوزده فيل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهٹه زخمدار شده با چند مرهٹهٔ ديگر دستگير شد - و فيلان و خيمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - ( ۵ ) نسخهٔ [ ب ] حين - ( ۶ ) نسخهٔ [ ب ] وغا -

بر داشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد محاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت - محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب عابد خان مذکور و قاضی بلدهٔ سمرقند بود - محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت - و بطوری ( که تحریر یافت ) بپایهٔ وزارت اعلی مرتقی گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست که قواعد خلد مکانی ( که متروک شده بود ) بتازگی رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منحرف ساختند - در همان ایام مطابق سنهٔ ( ۱۱۳۵ ) خمس و ثلثین و مائة و الف آثار بغی از ناصیهٔ حال حیدر قلي خان ناظم گجرات هویدا گشت - نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوه (۲) قریب گجرات رسید حیدر قلي خان ( که بارادهٔ جنگ مسافتی طي کرده بود ) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

(۲) در [ تاریخ مظفري ] جهالوه •

دیوانه قرار داد - نواب (۲) بدار الخلافه عطف عنان نمود *
و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمهٔ
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا
غبار خاطرها افزوني گرفت - و در سنهٔ (۱۱۳۶) ست
و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدرآباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهاني بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد
شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند -
بیست و سیوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و
الف جنگی عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه
باستمالت نواب کوشید - و همیشه بارسال فرامین عنایات و
بذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درین ایام بخطاب

---

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدر قلي خان مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ ج ] سکرکهیوه - و در [ بعض نسخه ] سکر کهیرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید　　* قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي گذاشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجذوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده
بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و
گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان
رعایت و مدارا می کرد - ( چون امیر الامرا خان دوران در
جنگ نادر شاهی جانفشانی نمود ) پیش از استیلاء نادر شاه
منصب امیر الامرائی ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت -
و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث
و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن
گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور
افکند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند
که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست
عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه
در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده
کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت -
( چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و
نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگ باد
رسید ) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن ( که مبادا آویزشے
رو دهد ) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه
موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] نواب نظام الدوله *

( ۲ )

چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[ چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بعدے

( که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي برد ) و بمعارضهٔ

تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِيْ ضَلاَلِکَ الْقَدِيْم گستاخ مي سازد ] نواب

نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم

ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب

اورنگاباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم ( که حاضر

بودند ) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام

نمود - بیستم جمادی الاولی سنهٔ ( ۱۱۵۴ ) اربع و خمسین

مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ

آصف جاهي و ظلمت شام و تنگیِ وقت فوج طرف ثاني

از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے

خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در

دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۶ )

ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک

کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را

( که در دست مرهته بود ) محاصره کرده مفتوح ساخت - و

بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت ( که از مدتے آن

الکه را در تصرف داشتند ) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ا ] خزیده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي از جانب خود
مقرر فرموده در سنهٔ ( ۱۱۵۷ ) سبع و خمسین و مائة
و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ ( ۱۱۵۹ )
تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع
حیدر آباد ( که در دست بعض امرای دکن بود ) بعد
محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنهٔ ( ۱۱۶۱ )
احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان
ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب
به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور
نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر
یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضی شدید عارض شد -
بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب
اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور
زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه
چهارم جمادی الاخره وقت عصر سنهٔ ( ۱۱۶۱ ) احدی و ستین
و مائة و الف رایت بمالک جاوداني بر افراخت - وقت
بر داشتن نعش غریوی از خلق بر خاست - که زمین و
زمان در لرزه در آمد - امرای عظام جنازه‌اش را دوش بدوش
بمیدانی رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدِّسَ سِرُّهٗ روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت (۲) تاریخ رحلت اوست - که میر غلام علي آزاد یافته *

## * نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *
## * رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود که موشگافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادئ سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

( ۲ ) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صایبه و مساعیِ جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان دولت عظمیٰ را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را ( که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورده - و تا حوالیِ دهلي زیر و زبر ساخته (۲) ) گوشمال واقعي داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلي الویهٔ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی ( که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت (۳) ) در سنهٔ ( ۱۱۵۵ ) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه فرزند گرامي را از عتاب برآورد - و در سنهٔ ( ۱۱۵۸ ) ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدرآباد او را مورد نوازش فرمود - و صوبه داریِ اورنگاباد تفویض نموده رخصت آن بلده ساخت - و در سنهٔ ( ۱۱۵۹ ) تسع و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدرآباد به دهارور رسیده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] ساخته بودند - ( ۳ ) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحه ۸۳۹ ٭

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکي جانب واکنکیره خرامش نمودند - از انجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور (۲) پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پتن ( که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است ) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد ( که مقر خلافت دکن است ) متوجه گشت - و ایام برشکال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان رواے هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت ( که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود ) شقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس بغي هدایت محي الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه ( که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (۴) و ادوني

(۲) نسخهٔ [ ا ] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ ب ] لفظ [ طلب ] نیست - (۴) نسخهٔ [ ج ] رابچور *

مي پرداخت ) بمحض امتثال حکم ظل اللهي و اصلاح
کارهای پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان
شد - و تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن
(۲)
شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضور ورود نمود - و
اخبار سرکشي و بے اعتدالی هدایت محي الدین خان نیز
بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده
(۳)
موسم برشکال درانجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست
خان عرف چندا از رؤسای ذوایت آرکات به هدایت
محي الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریص نمود -
(۴)
هدایت محي الدین خان رو بآرکات آورد - و درانجا جم
غفیرے از فرنگیان فراسیس ساکن بندر پهلچري بوساطت
چندا با فوج هدایت محي الدین خان ملحق شدند - و
(۵)
باتفاق بر سر انور الدین خان گوپا موئي ( که از وقت
نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ
به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته ) رفتند - شانزدهم
شعبان سنهٔ ( ۱۱۶۲ ) اثنین و ستین و مائة و الف
معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شهامت جنگ درجهٔ
شهادت یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] ناسخ عزیمت ورود نموده - (۳) نسخهٔ [ ا ] درینجا -
(۴) نسخهٔ [ ب ] جم غفیر - (۵) نسخهٔ [ ج ] انور الدین خان
شهامت جنگ گوپا موئي *

مخفي نماند که تا این وقت نصاری فراسیس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند - هدایت محي الدین خان اینها (۲) را رفیق خود کرده جري ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم ( که بیانش عنقریب مي آید ) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فراسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک آرکات بعضے را فراسیس و بعضے را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش برانگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت (۳) را گرفت - پس بناے تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوري افواج و اجتماع سرداران نامي دکن و افزوني مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري ( که پانصد کروه جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد ) پاشنه کوب رسیده

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] آنها را رفاق خود کرده اعتضاد ساخت - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت آوردند - و هدایت محي الدین خان زنده بگیر آمد<sup>(۲)</sup> - نواب بحکم - لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ - هدایت محي الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان ومال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب بدلایل قاطعه ثابت کردند ( که بقای<sup>(۳)</sup> هدایت محي الدین خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است ) او را از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد - و محفوظ نگهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند - و بفحوای کُلٌّ يَّعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ - احسان جان بخشي بر طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند - و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سري گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد آنها<sup>(۴)</sup> توقف دران سر زمین واجب دانسته متوجه آرکات شد - و

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ ب ] ابقای - (۴) در نسخهٔ [ ج ] اینها - و در نسخهٔ [ ب ] خود این لفظ نیست *

فوجے بمدافعۂ آن گروہ باطل پژدہ تعین نمود - از نیرنگیٔ
قضا و قدر چشم زخمے بفوج اسلام رسید - و قلعۂ
نصرت گدھہ چنجي (۲) ( کہ پای تخت الکۂ کرناٹک است )
بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت
دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [ کہ تدارک
ہر امرے باید فوراً بظہور رسیدہ عبرت افزای متمردان
گردد ) باوصف شدت برشکال و مشاہدۂ طوفان نوح
و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غلہ ] خود بدولت
متوجہ تنبیہ کفرۂ فجرہ گشت - و یازدہم شوال سنۂ ( ۱۱۶۳ )
ثلث و ستین و مائۃ و الف از آرکاٹ کوچ فرمود - و
ہفدہم ماہ مذکور باشارۂ درویشے از جمیع منہیات توبہ
کرد - و تا نفس واپسین بر حالت توبہ ماند (۳) *

ازانجا ( کہ فلک شعبدہ باز در ہر جزو زمان نقشے تازہ (۴)
بر روی کار مي آرد ) سرداران افاغنۂ کرناٹک ( کہ درین یساق
ملازم رکاب بودند ) باوصف شمول عنایات و انواع رعایات و
حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگیٔ ولي نعمت نداشتہ و
از قہر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیدہ بطمع ملک و مال
باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعے از

---

(۲) نسخۂ [ ج ] چنجي - (۳) نسخۂ [ ب ] توبہ کردہ تانفس واپسین
الخ - (۴) نسخۂ [ ب ] در ہر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس خود فرستاده فرنگیان را ( که زیر قلعه چنجي اجتماع داشتند ) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تنجیم سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه بتقویت نصارای نمي پرداختند آن جماعه ( که شرذمهٔ قلیل بودند ) قدرت نداشتند که رو بلشکر آرند - هرچند بعضی دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند (۲) که افاغنه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بحدے ( که در وقت جنگ فیل را جانب افاغنه راند ) که باتفاق اینها فرنگیان را باید بر داشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندکے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصے ( که در خواصی او نشسته بود ) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(۲) [ ب ] رسانیده بودند ۰

رسید و کار آخر شد - (۲) اقاغنه سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوکے [ که امت در ماه محرم با امام الشهدا ( رضي الله عنه )(۳) کرده بودند ] نوکران نواب با نواب کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعهٔ چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * * قطعه *

* نوّاب عدل گستر عالي جناب رفت *

* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *

* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *

* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت (۴) *

دران شب ( که آبستن صبح قیامت بود ) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد خدا حافظ تست - ( نام اصلي او میر احمد است ) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اقاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ ب ] علیه الصلوٰة والسلام - (۴) یعني سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن می پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت (۳) - و در امداح غزل طولانی آبدار بنظم می آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* وله *

* ای دل ز زلف یار مدد می توان گرفت *
* سر رشته ها (۴) ز عمر ابد می توان گرفت *
* گر بیخودے بمیکده فال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد می توان گرفت *

* وله *

* ای شوخ هوائي مفگن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ [ آبدار ] نیست -
(۴) نسخهٔ [ ب - ج ] سر رشتهٔ زعمر ابد *

* و له *

* مرنجان خاطرم جانان مزاج نازکے دارم (۲) *
* تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشهٔ دستار بخود میلرزد *
* قد او تازه نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری هدایت محی الدین خان را بسرداری بر داشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیارے از هدایت محی الدین خان نوشته گرفتند - هدایت محی الدین خان با افاغنه به پهلچری رفت - و کپتان یعنی حاکم (۳) را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر آباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محی الدین خان و افاغنه غبار نفاق بر انگیخت - روزے ( که در سرزمین الکریت پلي (۴) مخیم شد ) ناخوشی طرفین باعلان رسید - و نماید بپرخاش شد - از یک طرف هدایت محی الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افاغنه

(۲) نسخهٔ [ ب ] معذورم - (۳) نسخهٔ [ ج ] حاکم آنجا را - (۴) نسخهٔ [ ب ] لکریت بلي ●

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و
دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محي الدین
خان نیز بزخم تیرے ( که در حدقهٔ چشم رسید ) آخر
شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را
سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را
بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند -
و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و
ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه
گیرا افتاد - و کسانے ( که با نواب شهید بدغا پیش
آمدند ) همه بجزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه
قاتلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے ( که این جنگ واقع شد )
یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم
آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن
وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله
در همین تاریخ هژدهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام
در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سُبْحَانَ اللّٰهِ نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد - و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوْا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ (۲) - و هر جا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانی ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه ( که با نواب شهید طریق دغا پیمودند ) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا (۳) غایبانه می باخت - و همت خان ( که نواب را بشهادت رسانید ) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داؤد خان پنی ( که با امیر الامرا حسن علي خان بیوفائي کرد - و جنگیده کشته شد ) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] اولی الالباب - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] شطرنج وغا می باخت *

مرحمت شد ) داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و ( چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان ( که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود ) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بپاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عملی ( که ازان بی همت صادر شد ) جان و مال و آبروے همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه خواهد بود (۲) - وَ سَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْٓا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ - و حسین دوست خان عرف چندا (۳) هم بتیغ انتقام مذبوح شد - و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیل این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - ( چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکات را معطر ساخت ) محمد علي خان آمده دولت

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] خواهد شد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا ( که در پهلچري نشسته بود ) عاید شد - و همان جماعهٔ نصارای فراسیس ( که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند ) همراه گرفته با فوجی دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و چندا (۳) زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم خود هزار و یک صد فرنگی سفید پوست ولایت زا سوای فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے ( که (۴) شبخون آوردند ) هیچ کس روی آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيْدٌ *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] دیوانان پٹن - ( ۳ ) نسخهٔ [ ب ] نواب چندا صاحب -
( ۴ ) نسخهٔ [ ج ] آورده بودند •

## * نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادي ست - پدرش شیخ علي خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد جنیدي ( که صبیهٔ او بدست شیخ منهاج بیجاپوري بود - و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود ) - سال هفدهم عالمگیري [ چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را ( که وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود ) دستگیر کرده خود مختار گردید ] ازانجا ( که از دکنیان مطمئن نبود ) شیخ را با جمعے بتقریب تنبیه سیوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام کومک و در باطن بکشتن شیخ تعین نمود - روزے ( که خضر خان شیخ را بدعوت طلبید ) او بر ما في الضمیر او پی برده چستي نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم ( که بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبد الکریم از خجسته بنیاد روانه شد ) شیخ مزبور آمده شریک فوج پادشاهي گردید - و پس از صلح کوکلتاش مزبور شیخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجے تعین شود قابوی تسخیر قلعه هست - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را ( که آخرها جان نثار خان شده ) با جمعے فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهي اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد جنیدي بنوکری والی بیجاپور مي گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکری پادشاهي مي پرداخت - پس از فوت وی سرکردگي به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامے ( که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت ) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معني اکراه مي کرد - روز اول ملاقات ( که بسلام گاه استاد ) دفعة مفلوج شد - و بهمان بیماري در گذشت #

پس ازو کار دولت به شیخ علي خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه مي گذرانید - نوبتی به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقي گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسے باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواری اسپ خوب داشت - مطابق سنهٔ ( ۱۱۸۲ ) هزار و یک صد و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به قلعه‌داری آشتي وغیره دیهات پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار ( که بموجب فرامین سلطاني بطریق مجورغال در تصرف نیاکانش و تا حیاتش باو مقرر بود ) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش هیچ کس رشدے نکرده (۲) *

## * نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانید - در ایامے ( که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسید ) او نوکری غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ تربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوای ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه دراني در سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه با او ملاقات نموده بنابر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخهٔ [ ج ] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگی تصاعد نمود - و بجائی رسید
(۲)
که با امیرالامرا و عماد الملک طرف گشت *

و ( چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو
و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ
دهلي نمود ) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال
و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا
رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ ( ۱۱۷۳ )
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته
بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات
ازان رو داد - دزین ضمن ( که شاه دراني آمده )
نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهاو
رفته شریک تردد گردید - پستر ( چون سلطنت بنام شاه
عالم بهادر قرار یافت - و شاه دراني بملک خود مراجعت
نمود ) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ ( ۱۱۷۹ )
هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات
(۳)
پسر سورجمل ( که بارادهٔ انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد
آمده بود ) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت
پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال
در دار الخلافه مي بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخهٔ [ ج ] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ ب ] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه ( ۱۱۸۵ ) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري در گذشت *

پسرش ضابط خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن ( که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان آباد عزیمت نمود ) او از حضور بوساطت مجد الدوله ( که دران ایام نایب وزارت بود ) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهئ دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبر آباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد ( که بتصرف ضابط خان بود ) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائئ متصدئ کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي ( چون از کرده های خود موسوس بود ) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گدهه ( که از مدتے مسکن و ماوای او بود ) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان ( که داخل دار الخلافه گردید ) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار
نموده بقوم سکهان ( که در ضلع پنجاب سرِ اَنَا وَ لَا غَیرِی
بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضی محالات شاهجهان آباد
هم بتصرف دارند ) پیوست - مدتے بافواج آنها بر محالات
پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او
همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست
عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده
جهت بندو بست آنجا رخصت رهانید - تا حالت تحریر
بقید حیات است *

## * نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی
او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت
یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته
( چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت ) در صغر
سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته
تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ ( ۱۱۶۹ )
هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داری برار
شادمانیِ هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد
پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي عهدي
جا گرفت - و دران ایام ( که از راو بالاجي آثار

زیاده طلبي مشاهده نمود ) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را
در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله
پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس ( که
در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود ) از حیدرآباد در رسید -
( چون از حیدر جنگ کارپرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود )
کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي
راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان
همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي
بهونسله ( که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهته دران صوبه بود )
مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر
بارادهٔ ملاقات صلابت جنگ ( که دران هنگام متصل
مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود ) عازم آن
سمت گردید - ( چون بحالت جنگ برادر کوچکش به خبر
آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده
راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد ) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي
قابض امور آنجا گردید - پس ازان ( که در سنهٔ ( ۱۱۷۳ )
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالاجي راو قلعهٔ
احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک برخاست )
التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن
مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت
لک روپیه بمرهته داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت
جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجیندري
صوبهٔ مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا
( چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزون شده روای
حکم درمیان نمانده بود ) چند سرکار صوبهٔ حیدرآباد بقبول
ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته بوسات را رفته
به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر ( که
رگهناتهه راو برادر بالاجي با فوجے آمده تکلیفات چند در چند
بمیان آورد ) سر رشته استقامت از دست نداده با او
جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و
درانجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته
قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف
بوده متصل حیدرآباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ
صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور
( که تعلق باو داشت ) آن طرف کشنا برده بود - و چون فائدهٔ
مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ
گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور
رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

بوسات به بیدر آمد - و ( چون دران سال بالا جي فوت نمود -
و رگهناتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند )
قابوی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) هزار و یک
صد و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش کروهی پونه ( که
مسکن و ماوای آن فریق است ) رسید - و بعد استقرار صلح
به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری
دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
منزوي ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید -
و سال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم
عبور کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره شدن
نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده ( که گاهے
پانزده کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد ) تا سرحد
پایان گهات براز و ازانجا تا قصبهٔ پتن صوبهٔ خجسته بنیاد
به طی مسافت پرداخت - ( چون رگهناتهه راو جهت تاخت
و تاراج رو نه سمت حیدرآباد گشت ) او خود را به پونه
رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ
فرو نگذاشت - پستر بقلعهٔ اوسا آمده تخفیف بار نموده
بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني
داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق
شدند - یکے آن طرفے ( که بهمراهیِ او به خجسته بنیاد

رسیدند ) دوم این طرفی ( که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند ) - مرهتّه ( که در صدد قابو بود ) ناگهان بر سر افتاد - برخی بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو ( که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود ) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ ( ۱۱۷۸ ) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري بر سر قمرنگر کرنول ( که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود ) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجی کوته و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ ( ۱۱۸۲ ) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتّن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را ( که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته ) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطر خواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان ( که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ ( ۱۱۸۷ ) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد ) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهگله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد -
ازانجا ( که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار
در گرفته بود ) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا
بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن
کار پردازان قدیمی راو بالاجي ( که از تلون مزاجی رگهناتهه
راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت
در دل می‌شکستند ) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند -
او کمرهمت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب
قلعهٔ مرچ و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست
بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد
آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت
بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای
نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار ( که سابا جي
و مادهو جي پسران رگهو جي بهونسله باهم مناقشه داشتند -
و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سري
میخاریدند ) آنسمت عنان تافته تا ناگپور ( که جای بود و باش
کسان رگهو است ) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جي
پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما
حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن
دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله ( که مرد کثیر الخلق بود بدست
سپاهیِ اسمعیل خان سنهٔ ( ۱۱۸۹ ) هزار و یکصد و هشتاد و نه
مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده
بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازآن
بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلّي
و جزوي را میرسد - و الحق در تدابیر ملکي مو شگافي
مي کند - در قبیله پروري و مراعات صلهٔ رحم ید طولی
دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او
فیض یاب اند - با آنکه عظیم الخلق و کم غضب است اما
در محفل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش
بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون
سپاه گري از تیر افکني و برقندازي و اسپ تازي شناسا
و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الهي و رجوع در کارها بجانب او آشنا -
ایزد تعالی شانهٔ بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد -
و عمر دراز با مزهٔ آن روزي کناد - پسر کلانش میر احمد
خان بهادر ( که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است )
آثار هوشمندي از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر
اکبر علي خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن
است اما آداب شناسي از رویهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد -
او سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند *

[ از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه ( ۱۱۷۶ ) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش ]

## * نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان ( که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست ) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۰۹۸ ) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی ترددات شایسته ( که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید ) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیبائي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داری گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ ( ۱۱۲۲ ) اثنین و عشرین و مائة و الف
کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه -
نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ
( ۱۰۸۲ ) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاری بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
صوبه داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و
خطاب بر نواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری
و صوبه داری دکن مباهي گشت - و ( چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبهٔ خلافت شتافت ) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه
بے پر و بال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

( ۱۱۳۲ ) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن گردید - و قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) ( که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری برهانپور مامور شده بود ) بصلح بدست آورد - و سیزدهم شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان ( که از حضور بمحاربهٔ نواب تعین شده بود ) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر یافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سید عالم علي خان برادر زادهٔ امیرالامرا سید حسین علي خان ( که نایب دکن بود ) در نواح بالاپور لوای نصرت افراخت *

و [ چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امین خان ( که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود ) نیز در گذشت ] نواب در سنهٔ ( ۱۱۳۴ ) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست - فقیر دران وقت بدارالخلافه اقامت داشتم - و در همان ایام معزالدوله حیدر قلي خان اسفرایني (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در وادی بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلي

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] انور - (۳) در نسخهٔ [ ج ] لفظ اسفرایني نیست *

(۲)
خان بار تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهابوه قریب
گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در
خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد ۰ و نواب عم
خود حامد خان را نیابت صوبه داری گجرات و اودهه داده
بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین
خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال
بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که
پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را
بر گردانیدند - و در سنه ( ۱۱۳٦ ) ست و ثلثین و مائة
و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم
حیدر آباد بار مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار
الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود ( که سابق
بحکومت آنجا پرداخته بود ) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه
رخصت مراد آباد گرفت ۰ و مسافتی طي کرده جانب
دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را
بدکن رسانید ۰ مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد -
بیست و سیوم محرم الحرام سنهٔ ( ۱۱۳۷ ) سبع و ثلثین و
(۳)
مائة و الف در شکر کهیره جنگ صعب رو داد ۰ مبارز خان

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] جهالوه ۰ ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] سکر کهیره - و در [ تاریخ
مظفري ] سکر کهیوله ۰

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب
مبارز الملک سربلند خان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته
در سنهٔ ( ۱۱۳۸ ) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگهه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و
محی الدین قلی خان را که ( وزیر و از اقربای نواب بود )
نائب صوبهٔ اکبرآباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
خیل یکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبرآباد جمن را عبور کرده شرق رویه
روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمن‌پور گذشته زیر کالپی دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از
دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد
بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر
آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای
دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا
صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود
منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *
درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن
باغوای مغویان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح
شر در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر
بامید تسخیر ملک کرناتک بر بست - اول بالتجا از بادشاه
رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ ( ۱۱۵۴ )
اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب
غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله
زخمها بر داشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ
( ۱۱۵۶ ) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک
کرناتک بر بست - اول قلعه ترچناپلي را محاصره کرده مفتوح
ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود -
در سنهٔ ( ۱۱۵۷ ) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده
از توابع حیدر آباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنة ( ۱۱۶۱ )
احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور
بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منوره ( که
قریب قلعهٔ دولت آباد است ) پائین مرقد شاه برهان الدین
غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمرالدین خان روی توجه
بعالم جاوید آوردند - مولف گوید * قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه دُرِّ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است -
از عهد خلدمکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چار بالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال
بحکومت شش صوبهٔ دکن ( که قلمرو چندین پادشاهان
عالیجاه بود ) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه
عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند -
عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار
او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان صیت قدردانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از شیلان کثیر الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه برهانپور ( که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعین و مائة و الف بنای آن گذاشت ) و بمرور ایام باتمام رسید - و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور ( که در ویرانهٔ محض بود ) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر نمود - مطابق این آبادی سمت حصار شهر پناه (۲) حیدرآباد و نهر هرسول ( که وسط شهر اورنگ آباد می‌آید ) - نواب سخن موزون می کرد - و دیوانی ضخیم دارد - از نتایج طبع شریف اوست * بیت *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *
* تازه آبی آمـــده بر روی کار آئینه را *

---

(۲) در [ تاریخ مظفري ] الحاصل او مدت سي سال بحکومت شش صوبهٔ دکن ( که هریک مملکتی ست علحده ) استقلال تمام یافته ذخایر کامراني اندوخت و دران صوبجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و معموریٔ نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول ( که در شهر اورنگ آباد می رود ) و مسجد عالي و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست - و او علما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشتی و دامن امید اینها را از زر و سیم گران بار ساختی *

* و لهٗ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید بگرد سر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیر الممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصر الملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ ناموري اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

---

نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۳ ) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [ که بعد کشته شدن خواجه عاصم ( مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي ) بنواب آصف جاه مقرر شده بود ] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائی
به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت
امیر الامرائي از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت
شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر
الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر
بعضی وجوه اول راضي نبودند - آخر راضی شدند - نوعیکه
در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا

سیوم رجب سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس ستین و مائة و الف
از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات
آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره
زد - و ( چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط
بود ) هولکر مرهتّه را ( که با فوج سنگین در نواح دهلی
بود ) رفیق خود گردانید - و بعد طیِ مسافت بیستم
ذیقعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک
( که در حیدرآباد بود ) بقصد مقابله مسافتی نوردید -
غنیم قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال
و سنگمیر و جالنه (۲) از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود -
امیر الامرا ( چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمدهٔ
مقابله با امیر الممالک در پیش داشت ) سند ملک خاندیس

(۲) نسخهٔ [ ج ] و سنگمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا بوین رفته بود ( که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد ) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او ( که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند ) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ ( که در حضور پادشاه بود ) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کرده‌اند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان‌آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلي او میر شهاب الدین است - او هم بخطاب موروثي غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائي رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائي ارثي را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر و ڈیگ را ( که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است ) محاصره نمودند - و ( چون عمدهٔ اسباب قلعه گیري اضراب اتواپ است ) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیري ( که مدار المهام او بود ) ارسال
داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان
مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ
مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران
پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این ( که اگر دور
اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل
مي آید ) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله
را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله
غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے
نساخته روی گریز بجانب داسنه (۲) نهاد - و از راه قطاع
الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر
منصبداران ( که در نواحي دار الخلافه بود ) غبار فتنه
برانگیخت - درین ضمن سورجمل جات ( که از دست اهل
محاصره بحالت کسوف رسیده بود ) از احمد شاه امداد
التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق
آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده
در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را
( که دران نواحي هنگامه پرداز بود ) استمالت نموده بحضور
طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

---

( ۲ ) در [ تاریخ مظفري ] داسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الٰهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل ورزید - الحال ( که بیرون بر آمده است ) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے سهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده شبے ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت ) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهادر راو و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه بر گرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاث سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه ( که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود ) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي به اسیري در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک برسر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آپا ( چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد ) او هم دست از محاصره بر داشته بدارنول رفت - و سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور ( خصوص صمصام الدوله میر آتش ) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائي به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے ( که وزارت گرفت ) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین (۲) خلف معز الدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ ( ۱۱۶۷ ) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را ( که تمام فتنه ازو رسیده بود (۳) ) میل کشید - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] عزیز الدین - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنه ( ۱۱۶۱ ) احدی و ستين
و مائة و الف صوبه داری لاهور به معين الملک قرار يافت
و بعد فوت معين الملک حکومت لاهور بزن او عايد شد -
چنانچه در واقعات شاه دراني مفصل مي آيد - عماد الملک
عالمگير ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را
بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گرديد -
و به بودانه رسيده حسب الطلب آدينه بيگ خان فوجے را
بسر کردگی سيد جميل الدين سپه سالار و عبد الله خان
کشميري مدار المهام شبا شب بلاهور ( که ازانجا چهل کروه
مسافت دارد ) رخصت کرد - اينها در يک شب و روز خود را
بلاهور رسانيدند - و خواجه سرايان را در حرم فرستاده بيگم را
( که در تمام غفلت خوابيده بود ) بيدار کرده مقيد ساختند -
و از عمارات بر آورده در خيمه جا دادند - بيگم زن تغائی
عماد الملک است - و نيز دختر او به عماد الملک نامزد
بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدينه بيگ خان در
بدل پيشکشی سي لک روپيه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود -
چون اين خبر بسمع شاه دراني رسيد بسيار شاق آمد - و
از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانيد - آدينه بيگ خان
چون طفل آدينه ( که از کتب رم کند ) از لاهور بصحرای
هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک ( که سر و سامانے نداشت ) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف انور شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکشے بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجے از درانیان همراه من شود که از انتربید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکے هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلي طلبیده با جانباز خان ( که یکے از سرداران رکاب شاه بود ) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سر انجامي عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اوده آورد - و شجاع الدوله ناظم اوده

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سانڈي و پالي ( که سرحد صوبه اودهه است ) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه ( قدرے نقد و باقي بوعده ) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ ( ۱۱۶۰ ) ستین و مائة و الف از میدان سراع کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالئ اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے ( که معاذئ دار الخلافة رسید ) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله برسر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائئ هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان سمت - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصه عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگهناتهه راو برادر اعیانئ بالاجي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن ( که عبارت از سهارنپور و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد ) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد ( نوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد ) عماد الملک را از دهلي بکومک طلبید - عماد الملک [ که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت - که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند ] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) ثلث و سبعین و مائة و الف عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

و در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افگند - و دتا از نواحیء شکرتال بر خاسته بارادهٔ مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان ( که باهم کشتی میکردند ) او دید زور آزر کم زور را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت ترکتازی هم اورا جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امراست و بلیغة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - درینجا رخسار صفحه بحال اجمال آرایش می یابد - ( چون نواب آصفجاه در سنهٔ ( ۱۱۵۰ ) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد ) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را ( که نشهٔ غرور در سر داشت ) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و رعب

او قسمی غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر
عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای
هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص
بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلو ریز
خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت
حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ ( که در ترجمهٔ
او مي آید ) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا
معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده
بعزم تنبیه مظفر جنگ لوای عزیمت افراخت - و تا بندر
پهلچري ( که از اورنگ آباد پانصد کروه جنوبي سمت )
بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم
ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۶۳ ) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ
قتال آراست - نسایم فیروزي بر پرچم اعلام نظام الدوله
وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم
برشکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره
( که درین یساق ملازم رکاب بودند ) چشم از حقوق تربیت
و نمکخوارگي پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و
باتفاق نصارای پهلچري شب هفدهم محرم بحساب تنجیم
و شانزدهم بحساب رویت سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة
و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضے ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را ( که مقید همراه بود ) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریخت - روزے ( که زمین الکونت پلي مضرب خیام شد ) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب ( که از سرداران نوایت آرکات است ) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریص نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصارای فراسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انور الدین خان گوپاموئي ( که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود ) رفته شازدهم شعبان سنهٔ ( ۱۱۶۲ ) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام‌الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهی ست ساکن سیکاکول ( که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود ) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنے حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزے ( که سر زمین لکریت پلي مخیم شد ) ناخوشي پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر ( که در حدقهٔ چشم رسید ) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست ( که دو ماه بیش نبود ) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتی - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جي با فوجی از پونه بر سر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند -
بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری
فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و
بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغهٔ نوکري در رکاب
امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر
مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم
رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی
سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - ( چون
انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلاوت مي کنند -
و بنادر هردو فرقه باهم قریب واقع است ) نصارای انگریز را
هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسید - که
الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را
بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ
بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع
و سبعین و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده
از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را
زرنیخ آگنده قاعاً صَفصَفاً ساختند - و سیکاکول و راجبندري
و دیگر مواضع ( که در جاگیر فراسیس رفته بود - و
قیاس کار نمي کرد که چه طور از دست اینها خواهد
بر آمد ) خود بخود مستخلص گردید *

امیر الممالک خلف سیوم نواب آصف جاه غفران پناه - نام اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثاني به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگھناتھه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگھناتھه داس وکیل مطلق شد - راجه جمعی از نصارای فراسیس را ( که مظفر جنگ از پھلچھري نوکر کرده همراه آورده بود ) استمالت نموده رفیق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ ( ۱۱۶۴ ) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالا جي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را ( که سر راه پیش آمد ) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم بر آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم ( که ماه خسوف تمام کرده بود ) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالا جي ( که در حالت پوجا یعنی پرستش

مخوف بود ) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده
فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی
بوجا بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق
خانه برانداز انجام این همه کرده و مصالح برابر خاک بود -
امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد -
سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ
( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائة و الف راجه رگهناتهه
داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و
حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد
خود را بحیدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدله
تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ
بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبهداری دکن
پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلو تهي کرده
به کپرتله نزد جانو جي بنالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا
باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانو جي
بنالکر و نیز بوساطت بالا جي ( که با او از عهد نواب
آصفجاه غفران پناه ربطی داشت ) بامیر الامرا پیوسته سررشته
موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه
شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدر آباد
از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت ( درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد ) غنیم ( که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود ) ملک خاندیس و سرکار سنگمیز و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکے ( که از امیر الامرا گرفته بود ) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتاله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ سبع و ستین و مائة و الف ( ۱۱۶۷ ) وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سر انجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعے غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف ( که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند ) صمصام الدوله در سنهٔ ( ۱۱۶۹ ) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داری برار و دومین را صوبه داری بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید - و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک ( که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباده بود ) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاجي راو بارادهٔ پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر ( که قریب سي کروه از اورنگ آباد است ) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و
ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم
غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات
بر خاست - نواب آصفجاه ثاني بعد مصالحه از سندکهیر
باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي
بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید ( که با وصف
نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست ) در
شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم
خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته
در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت
لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت -
بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هردو
طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ
صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده
نگهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست
که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب
استوا سنهٔ ( ۱۱۷۱ ) احدی و سبعین و مائة و الف
حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه
پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده
بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسپی سوار شده از لشکر
تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل
ماند - و جرأتے نمود که کار نامهٔ رستم و افراسیاب را
منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی
و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان
نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان
پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند -
بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی
بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح
کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان
کاردي ( که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه
جدا کرده بود ) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه
سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول
ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را
مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره
هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه
شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از
برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتم ( که از قصبات
اعظم برار است ) چهاؤني کرد - و بعد چهاؤني با جانو جي
پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک ( که در نواحئ حیدرآباد بود ) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیژدهم ربیع الاول سنهٔ ( ۱۱۷۳ ) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با دو برادر عمزادهٔ بالاجي با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ ( ۹۰۰ ) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ ( ۱۰۰۹ ) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال یادو راو خیال خامی در سر خود پخت - و خواست که ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد - ابراهیم خان کاپردي را ( که بدتر از آزر بت تراش بود ) نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکی از قوم ارذال بود که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد - سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک نوکران آصفجاه ثاني بود - بتفریط و افراط نواب جدا شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم جمادی الاول سال مذکور در سواد اودگیر بتقابل عساکر رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود - امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اودگیر به دهارور دایر بیایند - و بعضی افواج سرکار را ( که قریب دهارور بود ) با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود - هنر اینها همین که رسد غله و کهی لشکر اسلام بند میکردند - و قابو دیده به کوته یراق مي جنگیدند - و مدار فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر حصاری از توپخانه کشیده بدفع مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقي و جنگ فرنگي یعنی آتشکاری توپخانه
شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام
در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعي و اجتماعي راه طی
میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالي مي رفت - و تیر توپخانهٔ
اسلام بایذها اتفاقي مي رسید - ابراهیم خان با آن ( که
خود را مسلمان مي گرفت ) طرفه کمر بر شکست اسلام
بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را
مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب
و بیداري توپها سر داده آنے فرصت نمي داد - ازین جهت
در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالمی راه نورد
کوچ شهادت گردید - و ششم جمادي الآخر سال مذکور
بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان
و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از
مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ
ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده
بقلعهٔ اودیسه سه کروهي دهارور رسیدند - غنیم دید که
اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود
ملحق مي سازند عهده برائي متعذر خواهد شد - پانزدهم
جمادي الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ
مجموعي بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
بر چیده شد - نا گزیر صلحے ( که آبستن هزاران فساد بود )
انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور ( که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود ) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه غنیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجبی بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضے از صوبهٔ برار و بعضے از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالبًا چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصے تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
چنین یافته　　　　* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *
* حصن بسیار حصین از فن *
(۲)
* سال تاریخ رقم کرد خرد *
* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوجے براي قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجي فی الجمله استادگي کرد - غنیم احکام امیر الممالک ( که بنام شجاعت جنگ بود ) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار دادے ( که با ما درمیان آمده ) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنة ( ۱۱۷۳ ) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده　* قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *
* دگر دولت آباد حصن علم رفت *
* خرد سال تاریخ بر لوح گیتي *
(۳)
* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *

---

(۲) یعني سنه هزار و یك صد و هفتاد و سه - (۳) یعني سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این ( که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود )
بزبان قلم مي آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجي والئ دهلي پیش ازان ( که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثئ چندین قرن دارد - در سنهٔ ( ٧٠٤ ) اربع و سبعمائة با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طي کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو ( که از رطل گران غفلت سیاه مست بود ) جمعی را ( که دران وقت حاضر بودند ) به مقابله و مدافعه فرستاد - و دو کروهئ دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - ( چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي و قزاقئ بهادران اسلام مشاهده ننموده ) تاب حملهٔ اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و
چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد
زنجیر فیل و چندین هزار اسب از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو
بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده
بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْح یک هزار
من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر
مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی
بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا ( که عقل از تصدیق
آن ابا دارد ) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده
و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمع اسارا را
از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره
عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید -
و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت
نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد
سلطان در سنهٔ ( ۷۰۶ ) ست و سبعمائة ملک نائب
کافور را ( که عمده ترین امرای حضور بود ) با لک سوار
به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی
دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده
پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدايا از قلعه بر آمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوايل سنهٔ ( ۷۰۷ ) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدين آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفيد و خطاب رای رايان و تفويض ديوگر با بسيارے از ممالک قديم سرفراز گردانيد - و قصبهٔ نوساري را ( كه متصل بندر سورت است ) بانعام او مقرر كرده يک لک تنكه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامیِ خيل رخصت آن طرف ارزاني داشت - رام ديو بديوگر رسيده آن قدر ملک ( كه از سلطان يافته بود ) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بيرون نگذاشت - در سنهٔ ( ۷۰۹ ) تسع و سبعمائة سلطان ملک نايب كافور را با لشكر گران از راه ديوگر به تسخير درنگل تعين فرمود - چون بديوگر رسيد رام ديو استقبال نموده خدمات شايسته بتقديم رسانيد - و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لدر ديو راجهٔ آنجا را امان داد - و پيشكش سنگين گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ ( ۷۱۰ ) عشر و سبعمائة باز ملک نائب را بتسخير دهور سمندر يكی از بنادر دكن ( كه درين عصر از طغيان آب خراب است ) و بعضے بنادر ديگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوگر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بنابر احتیاط فوج را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن ( که تعداد آن منحصر در علم آلهي ست ) بدست آورده قرین سلامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان کرناتک را ( که اسیر کرده آورده بود ) (۲) یکقلم سر داد - و از راه سلطان پور و نذر بار در سنهٔ ( ۷۱۱ ) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ (۳) از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] که اسیر کرده بود - (۳) نسخهٔ [ ج ] هشت هزار اسپ *

ملک نائب چون بدیوگر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سر زمین علم محمدي نصب کرده بجای رام رام تحیة و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ ( ۱۰۴۲ ) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هند یکی بعد دیگرے بحفظ قلعه مي پرداختند - بعد (۲) چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوگر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوگر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منصوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے ساماني استادگي نکرد -

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] آن قلعه - و نسخهٔ [ ب ] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاده قلعهٔ را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلي را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده سنهٔ ( ۱۰۹۷ ) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر ( که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود ) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا مي آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست تسبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائة و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید * قطعه *

* دژ شاه اسلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خرد سال تاریخ او *
(۲)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصے و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چرانندہ - آسا اهیر از زمیندارات معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوہ آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - ( چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد ) چار دیوار قدیم شکسته حصارے از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والیٔ برهانپور ( که در سنهٔ ( ۸۰۱ ) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید ) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که
(۳)
راجهٔ بکلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آوردہ با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولي عورات در قلعه فرستاد -

---

ﻫ ( ۲ ) یعنی سنه هزار و یکصد وهفتاد وچهار هجري - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] رنتور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در ڈولیها نشانده فرستاد - چون ڈولیها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار از ڈولیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مست غفلت بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد - ازان وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنهٔ ( ۱۰۰۹ ) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علي خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسرے این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ یادو را در گرفت - و با افواج پیش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان کرد . که بتدارک

شکست دنا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر می خندد - و قاعد اجل او را رهنمونی کرده بهندوستان رسانید - اگرچه سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجی راو قرار یافت و مدار المهامی بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس راو و یادو و سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم جمادی الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۴ ) اربع و سبعین و مائة و الف بوقوع آمد - و بالاجی راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر او مادهو راو ( که صغیر سن است ) و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید شد - و در سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر ( که درانجا چهاونی شده بود ) بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه ثانی بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و
مائة و الف بقصد دار الضرب پونه ازانجا نهضت
نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در
اثنای راه لونکر را ( که شهریست بر لب دریای گنگ دکن
و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات
عالیه درانجا طرح انداخته ) سوخته و بت را شکسته
عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم
باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب
آصفجاه غفران پناه بذابر غبارے ( که با برادر داشت )
و راجه رام چندر ( که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود ) با غنیم
در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از
لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے ( که
نا کردني ) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه
غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار
طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار
گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ
خود بر آمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و
بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیارے را
بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان
خود را وا کشید - و چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید ) پیش مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش می شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و فریاد بر آوردند که می خواهی که خانمان ما را بر دست مسلمانان برباد دهی - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل صلح بآصف جاه ثانی تسلیم نمودند - و این مصالحه ششم جمادي الآخر سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه درانی بر بادو ظفر یافت - نواب آصفجاه از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے ( که ازو بوقوع آمده ) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ ( ۱۱۷۵ ) خمس و سبعین و مائة و الف بارادهٔ چهاؤنی داخل قلعهٔ صوبهٔ بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ ( ۱۱۷۷ ) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهُ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکـــن روح والای او *

* به پرواز از دام محنت شده *

* رقـــم کرد تاریخ فوتش ذکا *

۱۱۷۷

* امیر الممـــالک بجنت شده *

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان ( که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت ) فرمان شاه عالي گوهر را ( که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داریٔ دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود ) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را ( که برهمنی ست ساکن سنگمیز ) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الضرب پونه چهاوُني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگھناتھه راو را مقید سازند. رگھناتھه راو برین معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ ( ۱۱۷۶ ) ست و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی ( که از عمده نوکران نواب آصفجاه ثانی ست ) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگھناتھه راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعے از اورنگ آباد دویده در نواحیٔ ناسک با رگھناتھه راو بر خورد - رگھناتھه راو ( که کمال بے سامانی و سراسیمگی داشت ) آمدن محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگھناتھه راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند - بنابران جمعے شایسته با رگھناتھه راو فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجے از پونه بر آمد - بر دوازده کروهي از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت - و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگھناتھه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب نادردگاه رسیده بود که این جا مناقشه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدگانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مرتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این ( که ترا بر جای رگهناتهه راو قایم میکنم ) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمي نواب آصفجاه غفران پناه ( که بطرف غنیم رفته بود ) از نا قدر داني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک ( که اصل شیوهٔ غنیم است )

اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در
سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب
کرد - موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت
سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج
و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان
بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و
دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب
آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو
این معني دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای
قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال
( همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد ) غارتیان همراهی
او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز
کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد -
و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان
متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و
تختهای دروازه را ( که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است )
خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد
باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر
زدند و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای
دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمیٔ معرکه ( که تیر و تفنگ می بارید تفنگے بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی شنیده رخت آوارگی جانب بکلانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکیٔ بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهیٔ پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصْبَحُوْا لَا یُرٰیٓ اِلَّا مَسٰاکِنُهُمْ - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک
کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللّٰهِ در عهد بالا جي و
یادو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که
بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ
اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته
بودند وقود آتش غضب الٰهي گردید - میر اولاد محمد ذکا
ظَالَ عُمْرُهٗ گوید * قطعه *

* آصف جاه دویم سلیمان اعلام *
* آبادی قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
۱۱۸۱
* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال
بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید -
شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد
جمعے شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او
و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب توپ
و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان
سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه
راو بے نیل مقصود بر گشت *

---
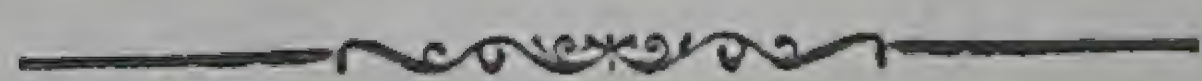
# * حرف الواو *

## * وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی ست - بپایهٔ هفت صدي رسیده در سفر و حضر بار یابي داشت - پس از قتل علي قلي خان خانزمان در دیار شرقي جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها مي پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطیهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئي بر خاست - ازانجا ( که دو رنگي مجبول مزاج نامبرده بود ) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولي نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلي جدائي گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعے

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بسدهٔ خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکري بود *

## * وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه باقدام بیان پیموده - که ( چون هردو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیباني رهائي یافته بکره مانکپور آمدند ) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامے (۲) ( که عرش آشیاني نصارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته ) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - او بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هردو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید ) سال بیست و یکم ( اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت ) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به رای رزین وزیر خان تفویض

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] درین هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود •

یافت - پس ازان ( که میرزا خان طلب حضور گشت )
سپه سالاری نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست
و دوم ظاهر شد ( که آن ناحیه از بے پروائی وزیر خان
غبار آلود نا ایمنی ست ) راجه تودرمل ( که در کاردانی
و مردانگی از یکتایان روزگار بود ) بیاوری تعین گردید -
اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابی ( که از ملازمان
ابراهیم حسین باغی بود ) مظفر حسین پسر خرد سال او را
از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان
جرأت به صف آرائی نمیکرد بنیروی شهامت و پر دلی راجه
( چنانکه در ذکر او ثبت افتاده ) مخالف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر
مهر علی مهیج غبار آشوب گشته سر بفساد بر داشت - وزیر
خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران
فرومایه جدائی گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت
نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره تر گشته بمحاصره
پرداخت - روزے ( که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در
صدد بر آمدن بودند ) از کشادگاه تقدیر تفنگے بمهر علی
رسیده بکوی نیستی فرو شد - مظفر حسین میرزا را از
ناتجربگی دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا ( چون
کارهای گجرات از وزیر خان متمشی نمی شد - و نا روائی

داد دهي علاوهٔ اختلال آن دیار گشت ) معزول شده بحضور
آمد - و در سال بیست و پنجم از تغیر شاه منصور
شیرازي بمنصب وزارت امتیاز اندوخت - و در همین ایام
بحکومت اوده دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم
( که خان اعظم بدفع معصوم خان عاصي و استخلاص بنگاله از
تصرف متغلبان کافر نعمت تعین گشت ) وزیر خان
بکمک نامزد گردید - و پس از انهزام معصوم خان ( که میرزا
کوکه از ناسازی هوای آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود )
سپه سالاری عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبه دار حضور
بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبي
بر سر قتلو خان لوهاني ( که بر ولایت اوڈیسه استیلا
یافته بود ) فوج کشیده او را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت -
قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم بارسال پیشکش راه
اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اوڈیسه باو گذاشته خود
بتانډه بر گشت - و با صادق خان و شهباز خان کنبو
کمکي بوده در ضبط و نسق آن ملک مي کوشید *

چون در سال سي و یکم هر صوبه بدو امیر کار آگاه حواله
شد ( تا یکے اگر بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او
پردازد ) پاسباني بنگاله بوزیر خان و محب علي خان قرار
گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ ( ۹۹۵ ) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود -
پس از فوتش شهباز خان ( که دران هنگام بخشیٔ سپاه آن دیار
بوده ) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - ( چون
در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شایسته کرداریٔ
نیاگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسیٔ زمانه و
فراخ حوصلگي و خیرسگالي و آگهیٔ بر دوام فراهم نشود
(۲)
سزاوار آن نگردد ) در کمتر فرصتے آن تباه گوهر بهم نشینیٔ
هرزه درایان یافه سراے نیرو خواسته اندیشهٔ کج گرائي فرا پیش
گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعین شد که
سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در
راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور
هنسوه محصور گردید - تا جاگیرداران اطراف جمع گشته
مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیاني چندے
زنداني فرمود *

## * وزیر خان مقیم نام *

در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب درخور و خطاب
وزیر خان سرفرازي یافته - پس ازان ( که سکهٔ سلطنت بنام
جنت مکاني نوراني شد ) از اصل و اضافه بمنصب هزار

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] در کمتر فرصتے آن تباه گوهر هم نشینیٔ هرزه درایان
یافه سرایا به نیروی خواستهٔ اندیشهٔ کج گرا فرا پیش گرفت *

و پانصدي و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ ( که از والا شاهیان آن پادشاه بود ) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانیء بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوري پذیرفت - و تعلقهٔ مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پیوست - پستر ( چون پادشاهزاده سلطان پرویز بیساق دکن معین شد ) او بهمراهیء پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بودے - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافهٔ پانصدي قامت قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

## * وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جواني در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ پزشکي بدولت قرب و مزاج شناسي فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداروغگیء عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمیء خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهي نمود - و در مهم رانا ( که دیوان بیوتات بود )

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگی ترقی و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملازم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - بانکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعی ضرورت بصرف خاص شاهی در آورد - (۲) و هنگام اقامت جنیر بدیوانی سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود *

روز جلوس صاحب قران ثانی بر سریر خلافت و حکم رانی بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم ( چون فتح خان دولتابادی با وصف اظهار انقیاد باداے پیشکش تعلل می نمود ) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعهٔ دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهی فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا ( که در یساق

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ب ] بصرف خاصهٔ پادشاهی در آمد - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] عمده ترین - ( ۴ ) نسخهٔ [ ب ] هراسان *

دکن جمعیت زیادہ نگاهداشته بود ) بیش از بیش مورد تفضل
پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور
نظم صوبهٔ پنجاب [ که در قبول یمین الدوله بود -
و تنسیق محال خالصهٔ آنجا ( که نسبت بخالصات
دیگر ممالک زیاده است ) از نایب او چنانچه باید بر روی
کار نمي آمد ] بوزیر خان ( که قدیم الخدمة معتمد بود )
مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر
هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت
پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های
لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری
اکبر آباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ
( ۱۰۵۰ ) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون
بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسپ لغزیده افتاد - احوالش متغیر
شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را
داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر
روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای
متعدد ساخته - مسجد جامع دارد که بمرور دهور و اعوام
نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک
لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف بر انداخت - و نوعے وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روي وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگي و بے تکلفي بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے که مي شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو مي نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهي کار پادشاهي را توأم عبادت الهي مي دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگي خواصان سرفراز شد - سال سي و ششم فوت نمود *

## * وزیر خان محمد طاهر خراساني *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلامُ اللّٰهِ عَلیٰ ساکِنِہا - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سر آمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتے مسند بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی ( چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری دکن یافت ) بانتزاع الکای بگلانه ( که مابین گجرات و دکن بسیر حاصلی مشهور است - و بر سبیل آلتمغا نامزد شاهزاده شد ) مامور گردید - جناب شاهي پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبی و کذ آوری سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر ( که مسکن و ماوای بهرجی مرزبان آنجا بود ) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومي از آسیمه سري بقلعه ( که بر قلهٔ کوه است ) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دوانی و نبرد آرائي کمر سعي چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقي گردید - بند و بست آن مرز بوم مفتوحه و حراست قلعهٔ ملهیر ( که حاکم نشین آن دیار است ) بمحمد طاهر مقرر گشت - و ( چون در سنهٔ ( ۱۰۶۲ ) هزار د

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده
تفویض یافت ) او بنیابت صوبهٔ خاندیس من حیث الاستقلال
اختصاص گرفت *

و ( چون بیست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ ( ۱۰۶۸ )
هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رایات عزیمت
بدفع دارا شکوه بر افراخته گشت ) نظر بر قدم بندگي و
دیرین خدمت و فرط محرمیت و بسیاري قرب و منزلت
بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم
و نقاره و خطاب وزیر خاني سر اعتبار بر افراخت - و پس
از ظهور کامیابي ( که سریر سلطنت هندوستان بجلوس
عالمگیري مزین گشت ) صوبهٔ خاندیس بمعظم خان
میر جمله ( که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد
نظربند بود ) متعلق گردید - خان مذکور حسب الحکم
به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان
بموافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبیل سدهٔ خلافت جبهه آرا گشت (۲) -
و در سال سیوم بصوبه داری اکبر آباد خلعت امتیاز
پوشید - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم
از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید )
خان مزبور از آگره بهمراهي شاهزاده متعین گشت - و

(۲) نسخهٔ [ ج ] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه بلند پایگی یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال پانزدهم (۲) سنهٔ ( ۱۰۸۳ ) یک هزار و هشتاد و سیوم هجري همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پوره بیرون شهر مذکور ( که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدي ست ) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگیري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسئ صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلئ عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود - و منزل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] یازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلي بود - غزوات اعجاز سمات حضرت (۲) نبوي صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسي بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

---

# * حرف الهاء *

## * هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - ( چون پدرش سال سي و نهم جلوس عرش آشیاني در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید ) او ببارگاه سلطاني رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا رستم قندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالی کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ مؤ مصدر ترددد گردید - پستر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

---

(۲) در نسخهٔ [ ا - ب ] لفظ [ حضرت ] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان ( که از جانب حکام دکن قلعه داري کالنه و ترنبک داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود ) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ ترنبک سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و صاحب صوبگي ملک اودیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - (۲) که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

## * هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] خبر دارد *

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته -
سال نهم ( که ملک دکن مضرب خیام سلطاني بود - و سه
فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال
ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوري پذیرفت ) او بهمراهی
خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال
بیست و دوم ( که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت
گردید ) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر برافراخته
بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه ( که عبارت از ناندیر وغیره
محالات مفتوحه باشد ) مامور شد - سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و خطاب خاني نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای
علم و نقاره طبل شادکامي بر نواخت - و در همین سال
برطبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقیِ ذمهٔ کیسر (۲)
سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب
بر داشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت
دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور
بر خورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

---

(۲) نسخهٔ [ چ ] کیسري سنگهه ٭

سي ام بر طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در موزچال مصدر مساعي جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندیر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجري بکنج نیستي خزید - و در ناندیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان ( که برادر زادهٔ او باشد ) براي نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقي او عبدالرحیم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بیست سوار کامیابي داشت *

## * هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهاني از تغیر عم خویش مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي یافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزاري شش صد سوار رسید - ( چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبر آباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت ) بافزایش
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد
سوار و خطاب خاني کامیاب عزت گردید - و در معارک
رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیري بود - ( چون
روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت
هوا جان در باخت ) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسرواني
از عزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئي فرمود -
و داروغگی غسلخانه ( که جز به معتمد (۲) اخلاص منش
عقیدت نشان تفویض نشود ) بخان مذکور مفوض گردید -
و او بحسن کار داني و مزاج شناسي مدتے بتقدیم آن
خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد
جنگ شجاع بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مورد
عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب
چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبگي یافت - ( چون در
همان ایام باراده سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب
نهضت نمود ) به صوبه داري دار الخلافهٔ شاهجهان آباد
خلعت سرفرازي پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان
حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان
بدخشي مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] معتمد خاص عقیدت منش •

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور
مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید ۰ و چون
صداقت و فدویت خان مشار الیه با نیکو معاملگی و
راست کیشی دلنشین خاد مکان بود در صوبه داری آگره مدتها
بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس
مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ ( ۱۰۸۲ )
هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بساط هستي
در نوردید - خان موصی الیه در شیوهٔ بندوق اندازي سرآمد
امثال و اقران بود - چندے بتعلیم پادشاهزاده محمد
اعظم ( که ورزش فن ناگزیر نشأهٔ سروري ست ) تارک
افتخار مي افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت
پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه
گشتند . نخستین در پردلي و جسارت منشي مشهور
روزگار بود - رسوم سپاهگري پر لازم گرفته (۳) - تکیه و لحاف
او بے زره نبود - جمعے را با خود رفیق داشت و آنرا
چهل تن مي نامید - از غرور خانه زادي اکثر مصدر بے باکیها
میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامے
( که اجمیر معسکر پادشاهي بود ) بنابر جهتے از منصب
بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

---

(۳) نسخهٔ [ ج ] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ۰

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیار پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ او با نهنگ در قلعه داری چناده گذهه مشهور عالم است - در قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسے نماند *

## * هژبر خان خلف آله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس و پیشتر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک ( که در راه کابل واقع است ) سربلند شده در جنگ با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

## * همت خان میر عیسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغاز نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز - مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضایل خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهمان نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش بارباب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *

* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے ( که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود ) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني ( که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود ) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش ( که هزار سوار بود ) پانصد سوار دو اسبه سه اسبه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و پستر بمنصب سه هزاري و بخشیگری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگری دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داری اکبرآباد امتیاز یافت - و سال هفدهم ( هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال ) بداروغگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

همن علي خان بصاحب صوبگي آله آباد و مرحمت یک لک روپیه خرمي اندوخت - و سال بیست و سیوم در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سر بلند خان میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگري اول فرق تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي و طغیان اکبر [ که باتفاق مغروران راتهور و برخے سران لشکر پادشاهي از غایت وقاحت و بے سعادتي بارادهٔ مقابلهٔ پدر عالیقدر دران وقت ( که زیاده بر ده هزار سوار در رکاب پادشاهي نبود ) نزدیک رسید ] خلد مکان همت خان را ( که بشدت مرض مبتلا بود ) بحراست اجمیر در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم سنهٔ ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوقي و سلیقهٔ درست داشت - میرن تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح میرن (۲)

(۲) نسخهٔ [ ج ] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان •

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
بخدمت میر توزکی سر بر افراخت - پستر خطاب خانه زاد
خانی یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت
خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری
بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاری و بخشیگری
فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

## * همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

### * محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب
درخور و خطاب خانی سر بر افراخته پستر اولین بخطاب
مظفر خان و دومین بخطاب نصیری خان چهرهٔ عزت
بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
(چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود ) موما الیه
سی کروه تاخته بمالش قوی بسیارے را قتیل و اسیر
گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ
منصب و عطای خطابها شادکامی اندوختند - ازان جمله مظفر
خان بخطاب همت خان و نصیری خان بخطاب سپهدار خان
نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهي گردیده رخصت بیجاپور یافت - و پس از وقوع فتح آنجا سال سي ام بعنایت اسب با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ اله آباد نامزد شد - و سال سي و سیوم ( چون خانجهان کوکلتاش ناظم اله آباد گردید ) نامبرده بصوبه داری اودهه و فوجداری گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري اله آباد باو قرار یافت - پستر طلب حضور شد - سال سي و هفتم بملازمت پادشاهي پیوست - و جهت رسانیدن متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوري پذیرفت - سال سي و نهم [ چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهي بتفصیلی ( که در احوال قاسم خان کرماني رقم زدهٔ کلک اخبار سلک گشته ) در کهور پره (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب گردیدند ] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندرق اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ ( ۱۱۰۶ ) هزار و یک صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - دومین سال

(۲) در [ مآثر عالمگیري ] کورورة *

سي ام از تغير مکرم خان بصوبه داري دکن و سال سي و هفتم بنظم آله آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداري جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عطاى یک کرور دام بطریق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و یکم ازانجا معزول گردید *

(۲) صاحب مآثر عالمگیري مینویسد که سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم آله آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومي جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پیماى افتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار دوم هم صوبه دار آله آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالبا سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داري بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حویلیِ عالیشان ( که محاذي عمارت حمامے در نهایت پاکیزگي ساخته ) یادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت بر هم خورده *

---

( ۲ ) در [ مآثر عالمگیري ] سپهدار خان ناظم آله آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبیهٔ مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پیماى افتخار گردید *

# * حرف الياء *

## * يوسف محمد خان كوكلتاش *

پسر كلان خان اعظم اتگه است - با عرش آشياني نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعے از پيشگاه سلطنت دستوري يافت تا سر راه بيرام خان ( كه عازم نواح پنجاب بود ) بگيرد او نيز در سن دوازده سالگي بهمراهي پدر تعين يافت - و در روز معركه با جمعے از مبارزان ميان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتگه خان بعد برهم خوردن افواج ميمنه و ميسره چاره دران ديد ( كه بر فوج بيرام خان تاخت آرد ) خان مذكور پيش پيش پدر بوده مصدر ترددات شد - و بخطاب خاني نام آور گرديد - و چون پدرش بر دست ادهم خان كوكه كشته گرديد او با جهتمندان (۲) خود مسلح شده سر راه

(۲) نسخهٔ [ ج ] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهي در بارهٔ ادهم خان خاطر نشین گردیده پارهٔ تسلي شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس ( که ماجرای کافر نعمتي و فتنه پژوهيء علي قلي خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید ) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخے از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایهٔ عاطفت عرش آشیاني بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط بادہ پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ ( ۹۷۳ ) نه صد و هفتاد و سه هجري بخلوتکدهٔ فنا شتافت * (۲)

( ۲ ) در [ اکبر نامه ] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادہ پیمائي روز خور پانزدهم خورداد ماه آلهي موافق پنجم ذیقعده پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

## * انتبـــاه *

حکما آب انگور را ( چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند ) مجوز استعمال آن گردیده تعیین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن ( که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است ) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی ( عَلیٰ صَاحِبِهَا الصَّلوٰةُ وَ السَّلَامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده ) نظر بحسم مادهٔ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیهٔ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

## * یوسف خان کشمیری *

پدرش علی خان چک (۲) مرزبانئ کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلانی برگرفتند - از نخست خانهٔ ابدال عم خود ( که اندیشهٔ سری بخاطر آورده بود ) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندوق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان میدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد -
اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه
سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و ( چون
پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان آن سر زمین سید
مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر چک (۲) عم زادهٔ خان مذکور را
بسرداری برگزیدند ) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی
رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی
همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده
او را تنها طلب داشتند - او بی اطلاع امرا عازم آن سو گردید
و (۳) بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت
آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او
بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب
کشمیری را ( که از معتمدان رکاب بود ) جهت دلدهی با حیدر
پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر
خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام ( که
صوبهٔ پنجاب مقر سلطانی بود ) پادشاه را نیز طلب او
بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و
بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر
خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ ج ] حرف [ واو ] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروشيء او بر گزاردند میرزا شاهرخ با فوجے گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که ( از راه پکهلي نزدیک بولیاس (۲) رسید نامبرده بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته بر گردند - این رای پسند پادشاه نشد (۳) - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنا بران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري برداشته جنگے کرده به پراگندگي افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائيء این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و ( چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتي بظهور پیوست ) قاسم خان را با فوجے شایان راهي ساختند - او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

( ۲ ) نسخهٔ [ ج ] پولیاس - ( ۳ ) نسخهٔ [ ج ] این رای پسند نشد *

نموده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده در حدود بهار جاگیر تنخواه شد - و تعینات صوبهٔ بنگاله گردید - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر ببارگاه سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائي ساخته مدتے بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان میر بحر بگشایش آن صوبه تعین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها دو روئي افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سري نگر گشت - بعد آن هم نامبرده شیوهٔ سرتابي داشت - در سال سي و چهارم وقتے ( که پادشاه در کشمیر بود ) پس ازان ( که پا افراز خاصه براى دلجمعي او رفت ) بتارک نهاده کامیاب آستانبوسي گردید *

## * یوسف خان ولد حسین خان تکریه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیاني گردیده بمنصب شایان سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار مباهي گردید - و پس از جلوس جهانگیري پانصد سوار بمراتب او افزود - و سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعین گردید - و چون ترددات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت علم لواى کامراني بر افراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گرديده بفوجداري گوندوانه و عنايت خلعت و فيل نوازش يافت *

## * يعقوب خان بدخشي *

ابتدا نهصدي پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحيم تعينات دكن بود - در جنگي ( كه شاه نواز خان مرزا ايرج عنبر حبشي را شكست داد - و كار نمايان صورت بست ) خانخانان عنان اختيار پسر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمايان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن بلند پايگي بر افراخت - و آخرها تعينات صوبهٔ كابل گرديده سال اول جلوس فردوس آشياني ( كه نذر محمد خان والي بلخ در نواح كابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پيغامهاي تهديد آميز خواست كه بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد ) او در كابل بود - پاس نمك خوارگي مقدم داشته جوابهاي صاف درشت گفته فرستاد - و وقت موعود بعدم آباد شتافت *

## * ياقوت خان حبشي *

كه از غلامي خداوند خان مشهور به ياقوت خداوند خان اشتهار يافته و از رشد و شجاعت مدار عليه و مشار اليه دولت

نظام شاهيه گرديده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشي و انتظام افواج در حيات عنبر نيز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا لکدکوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حميد خان نام غلام حبشي را پيشواى خود ساخته اختيار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد ) به فريب کاري زنش ( که هرروز زنان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او مي برد ) بمرتبهٔ شيفته و فريفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسماى حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه يکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دليري سرداري لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثير را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا ( که مبلغهاى خطير بمردم بخشيد ) رفته رفته کارش بجائے رسيد که سران سپاه و عمدهاى ملک پياده در رکابش رفته عرض حوايج خود مي نمودند - ازين جهت ياقوت خان ( که سردار نامور صاحب جمعيت بود ) دل برداشته نوکري نظام شاه گذاشته اختيار بندگي پادشاهي را سرمايهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیري به پانصد سوار حوالیِ جالنه پور آمده به راو رتن هادا ( که بحفاظت بالاگهات مي پرداخت ) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهي داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئیِ او پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي ( که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود ) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخے همراهانش منصبے درخور ( که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد ) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیاني او را بارسال علم و نقاره مباهي فرمودند - و ( چون سر آمد امرای دکن بود ) نقش او دراین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - ( چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملچارها برافراخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت ) یاقوت خان فرتوت ( که با وجود نوکریِ پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهيِ نظام شاه را از دست

نگذاشتے ) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که
بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام
بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد
تقویت محصوران شد - هر چند سعی نمود ( که آذوقه و
تفنگچی و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند ) بسبب
دیدبانی اهل ملچار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله
( که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند ) مکرر بدست
افتاد اندیشهٔ او بر روی روز آمد - آن خاین خایف براه
فرار ( که شعار غلامان است ) شتافته بخیل عادلشاهیه
پیوست - ازانجا ( که اقبال پادشاهی روز افزون بود ) کارے
( که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد ) در باطن سبب
شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف
سپاهگری سر زنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد
فتح عنبرکوت ( که عبارت از شهر پناه دولت آباد است )
رندوله خان و ساهو بهونسله رو بروي خانزمان ( که بر گهات
کاغذي واره بود ) مانده یاقوت خان بهمراهی مراري دت
صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان
میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے
از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان ( که بمدد لهراسپ
پردازد ) در اثنای راه نوردي بجزوے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حرے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و مراری عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسب فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت برافراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه (۲) مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثنائے گریز جهرے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از تزک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان براے محافظت سردار لختے پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستی فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس (۳) فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] بهادرانهٔ (۳) نسخهٔ [ ج ] مانند مور و مگس *

دلیران نصرت کیش بفدا کاری آن گروه کمال جلادت بکار برده جسد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین سردارے ( که در علو مرتبۂ سپه کشي و فوج آرائي سهیم و عدیل نداشت ) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف و باعث دل شکفي محصوران گشته مقدمۂ انفتاح قلعه گردید - پسرش فخر الملک نیز درین سلطنت علیّه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پیش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعي در گذشت - حسن خان وغیره پسران فخر الملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکری عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنمونی بخت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیۂ عجز و استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافۂ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

## * یوسف محمد خان تاشکندي *

تاشکند شهرے ست از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم است و در کنارۂ معمورۂ عالم واقع شده - شرقي آن کاشغر و غربي آن سمرقند و جنوبي کوهستان سرحد بدخشان و شمالي [ اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)

---

(۲) نسخۂ [ ج ] ا

و بانکي ( که به اترار (۲) مشهور است ] اما الحال بسبب عبور و مرور اوزبکیه اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غیر از جانب غربي ( که کوه ندارد ) گذار (۳) بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون ( که بآب خجند مشهور است ) از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت ( که بشاهرخیه اشتهار دارد ) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و از شمال آخسي و شاش (۴) ( که از بلاد قدیم است و سابق بفناکت اشهار داشته ) الحال به تاشکند و تاشکنیت (۵) معروف - لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور - خصوصاً لالهٔ هفت رنگ که خاصهٔ آن ناحیه است *

بالجمله ( چون خان مذکور از وطن مالوف وارد هندوستان گردید ) ایامے چند بموافقت عبد الله خان فیروز جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشي و بخت یاري بخدمت شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اترار - (۳) نسخهٔ [ ب ] گذر - (۴) نسخهٔ [ ج ] شایش - (۵) نسخهٔ [ ج ] تاسکیت و نسخهٔ [ ب ] تا سکنیت *

ورزید - و پس از سریر آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار
و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه
نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بتفویض تیولے از نواحئ
ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای
نیرنگ پردازیهای تقدیر بیگ ناگاه گرفتار حادثهٔ غیبي
گردید - یعني بهمراهئ بهادر خان روهیله در روز نوبت
کهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهیه تلاشهای بهادرانه
و کوشش های رستمانه نموده بزخمهای گران در میدان
افتاد - مخالف فوزے عظیم دانسته او را با بهادر خان
در داشته بردند - مدتے در بیجاپور مقید و محبوس بود -
چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و
تاراج حوالئ بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه
هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت
ناصیهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه
( که در بارهٔ بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است )
تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و
شمشیر و سپر با یراق طلای مینا کار و اسپ و فیل سر
بر افراخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مباهي
گردید - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه
بخلاف متوقع بے حقیقتي و بیوفائی ازینها مشاهده نمود
[ که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود
صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند -
و از پدر بزرگوار خان مذکور ( که ترک روزگار نموده
درویشانه بسر مي برد ) غدر کرده بتحکم مبلغے بصیغهٔ طلب
بر گرفتند ] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر
هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر
مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف
پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست
آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی
قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی
جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر
تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب
دولت گشت - و در همین سال سنهٔ ( ۱۰۴۹ ) هزار
و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر
داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال
بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد
سوار و فوجداري و جاگیر داری ماندو سرفراز گشت - و
بجهتے مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پستر

بفوجداری و قلعه داری کانگره دستوری یافت - و در اوایل
(۲)
جلوس عالمگیر شاهی بصدور برخی حرکات مخالف مرضی
پادشاهی از منصب و جاگیر افتاده گوشهٔ انزوا بر گزید *

پسرانش با وصف خانه زادی بنابر سوء مزاج
خلد مکان منصب یاب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر
کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار
شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قور بیگی گردید - و پایهٔ
عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و
(۳)
به میر آتشي امتیاز یافته در جنگ جاجو ادای حق
نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستی
بر افشاند - خلف او میرزا فتح الله ( که خرد سال بود )
بحالت خان سلطان نظر اعظم شاهی بعلاقهٔ آشنائی و
خواجه تاشی بتربیتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در
سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگی دیوانخانه
و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر
سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موروثی سر عزت بر افراخت -
در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح
محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] عالمگیری - (۳) نسخهٔ [ ج ] حاجو *

## * یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخی ست که مرد فهمیدهٔ آزموده کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والئ بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیانی فرستاده - از پیشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسروانی گردیده رخصت انصراف (۳) یافت - پسرانش نیز همراه بودند - هر یکے بعطیهٔ در خور کامیابی اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے ( که بسعئ شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بیابان نوردي گردید ) حاجئ مذکور بایالت و حراست قلعهٔ ترمذ مي پرداخت - از صوابدید و به اندیشي پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگئ درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت نامهٔ با خلعت مصحوب یکے از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعین گردید - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهي پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزاری هزار

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ ب ] آنطرف •

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش
نیز بمناصب مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در
همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت
گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار
صد سوار و خطاب خانی یافته تعین بنگاله گردید - و در
سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستي نهاد -
و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده
بتلثیم ساحت سلطنت فرق طالع بر افراخت - و بعنایت
خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار
روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ
پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص
گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي
و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری هشت (۲) صد سوار کام دل اندوخت - و در
اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعین
مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه ( که
بست و گشاد سلطنت در دستش بود ) اشاره داشت
که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور
نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام
( که موکب عالمگیري عبور نربده نموده رهگرای مستقر الخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ ب ] شش صد ۰

بود ) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوجین سد راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با جمعی از سپاهیان نامی توران در قراولی بود - چون سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے از امرای پادشاهي بتنگ تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموني بخت باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [ چون پیش ازین ( هنگام بر افراختن رایات عزیمت جهانگیري از دکن ) خطاب مخلص خاني نامزد قاضي نظامای کرهرودي شده بود ] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه ( چون شجاع هزیمت نصیب بجانب بنگاله رهسپر وادئ فرار گردید ) او هم بهمراهئ شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت - و ( چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق گشت ) معظم خان ( که کار فرمای این یساق و سردار عساکر پادشاهي بود ) بعد انقضای برسات در حوالئ بل کتهه (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] بل کهته - و نسخهٔ [ ب ] پل کهته *

( که بیست و چهار کروهی اکبر نگر است ) در عقب
نالهٔ عمیقی قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهی
از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته
با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر
سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم
ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی
توپخانه استوار است بهراولی سلطان محمد بسمت جسر
دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت
و جلادت بقصد مدافعهٔ مورچال این طرف آب آمد -
معظم خان ازین آگاهی ذوالفقار خان را با فرقهٔ اعزان (۲)
و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ
مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک
قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود
نقد جان نثار کرد - و جوقی دیگر نیز سر بجیب نیستی
فرو بردند - و بسیارے زخم برداشتند *

## * یلنگتوش خان بهادر * (۳)

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و
جمدهر و برچهی محسود اقران گردید - و سال نوزدهم
روز طوی او بعنایت خلعت و سر پیچ زمرد و اسپ

---

(۲) نسخهٔ [ ج ] اغران - (۳) در [ بعضی نسخه ] پلنگتوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایهٔ مباهات اندوخت -
و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست
و پنجم از عزل ابونصر خان قور بیگی گشت - پس ازین
معاتب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب
رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان
قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز
ببرطرفی خدمت و منصب بپایهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش
بدریافت نیامده *

## خاتمه

المنة (۲) لله که این نسخهٔ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمهٔ مودم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا مي پردازد * * بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه بمانم (۳) سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم مي دهد *

نام این بے بضاعت عبد الحي است - در سنهٔ ( ۱۱۴۲ ) هزار و یکصد و چهل و دوی هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بجزو کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال ( ۱۱۶۲ )

(۲) نسخهٔ [ ج ] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ ج ] بماند *

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب
خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانیٔ
صوبهٔ برار و متصدیگریٔ محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه
( که دران صوبه بود ) مامور گردید - و در عمل صلابت
جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داریٔ قلعهٔ
دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع
رسید و زمانه بکام بدخواهان شد ( اگرچه چندے
بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار
گردید ) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله
دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت -
ابتدا به بحالیٔ منصب قدیم و عطای خطاب موروثي
بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانیٔ صوبجات
دکن ( که ارثي ست ) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم
و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد
تحسین و نوازش داشت - دریتولا بوفور مرحمت و قرب
هم نشینیٔ آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای
منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز -
به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند
از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتاب آئینه باشد جلوهٔ روی ترا *

و لهٗ

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لهٗ

* مغرور کی تواند دید زیر چرخ آرامی *
* دُر غلطان ندارد یار شکل آرمیدنها *

و لهٗ

* ز خط پشت لبش نقش و نگاری میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتباری میکند پیدا *

و لهٗ

غنچه سان تا بفکر در باشي * نتوان دید دل کشائیها

و لهٗ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شناست *

و لهٗ

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه هست آمیزش است *

ولهُ

* آئینه تا صفای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

ولهُ

* غافل مشو ز فتنهٔ مکر زبان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

ولهُ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

ولهُ

* گہے تغافل و گهْ ناز و گهْ جفا دارد *
* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

ولهُ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

ولهُ

* دل دیوانه از چشم تو هردم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

ولهُ

* ماتم‌کده گر نیست جہان بہر چه هر صبح *

* شد هرکه در چار دگرے دست بسر زد *

وله

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را بری در چاه برد *

وله

* از خم قامت پیریست عیان شکل فنا *
* آه دیوار چو گردید دوتا می افتد *

وله

* گران جانان نمی دانند رسم رازداری ها *
* برآری گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

وله

* دل نازک مزاجان از نسیمی می شود برهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده می آید *

وله - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت برمگیر از خیرخواه خویشتن *
* لازم افتادست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول رود در قعر چاه خویشتن *

وله

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتي ای جان نگاه *

* هر سر مژگان من شد خار دامان نگاه *

وله

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *
* که منتفع نشود از جواب کوه کسی *

وله

* قدے که خم شده از طول عمر محراب است *
* ازان بترس که با پیر بے ادب باشي *

* رباعیه *

* هر کس که زند بر لب خود مهر ادب *
* بدخواهش را بود هم بستهٔ دو لب *
* ای شمع خموش تا بمحفل باشي *
* هرگز نکشي ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *
* سود ار نرساني پئ آزار مباش *
* چون گل نکني اگر دل کس را خوش *
* بارے بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو مي ماند *
* هر کوچهٔ تنگ او بمو مي ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *
* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيـــه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه کردن موی سفيـــد *
* ای محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شـــد سفيدهٔ صبح دميـــد *

رباعيـــه

* ای خاتم انبيـــا چه عالي شانـــي *
* آني تو که خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *
* تو مخلـــوقي ولے ندارِي ثانـــي *

رباعيه

* ای راکب دوش فيض آمالے نبي *
* وی ذات تو عين ذات والاے نبي *
* زين روست که در مکه کسے فرق نکرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جاے نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول خیر انام (عَلَیهِ وَ عَلیٰ آلِہِ السَّلَامُ) مینماید *

* تمت *

## تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب
* و الیه المرجع و المآب *

---

## تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اُتممت بِعَونِ اللّٰهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احوال منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندی

( دیگر )

شد طبع چو از عنایتِ حق * این دفتر مخبر السوانح

۱۳۰۹

تاریخ وی از خرد بجستم * بر خواند - چه مظهر السوانح

( دیگر — مثنوی )

چو از افاضت ایشیاٹک سوسیٹی بنگ * کتاب بر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگشت طبع ضیای خرد سنش بنمود * سفـر اے بزم سوانح مآثر الامرا

( دیگر )

چو شد مطبوع این تاریخ بے عیب
ببـودم سر بفکـر سال در جیب
۲
که هاتف خوش بگفت از دامن غیب
۲۱۲ ۱۵۱۹
تواریـخ امیـران است بے ریب

( دیگر )

ختم چو شد طبع این تذکرۂ بے مثال
از مدد ذو المنن و از کرم ذوالجلال
۱۴
جمعت دلم سال آن گفت خرد از حجاب
۷۰۶ ۵۸۹
پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

* بمه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

شمسیٔ عیسوی

۱۸۹۱

* ثُمَّ طَبعُ مآثِرِ الاُمَرا بِعَونِ الْعَلِیِّ الْمُبْدِیْ *

۱۸۹۱

( دیگر ) — ختم بالخیر جداً

( قطعه )

چو از حسن توفیق و عون آلهی * بآخر رسید این بیاضِ مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاضِ مآثر

( دیگر )

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهے کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پیٔ سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

( دیگر — مثنوی )

طبع بپایان رسید دل ز پیٔ سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

۱۸۲۶

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

۴۲ ۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۸۹۱

* بمه اگست بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوی *

* دیگر - ظاهراً هجری و باطناً عیسوی *

* فرد *

۱۸۹۱

بده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزر و سیصد و نه سال هجری قدسی

# فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
آبها ( که در سیومین جلد - **مآثر الامرا** اندراج یافته اند )
بترتیب حروف هجا

---

از طرف

**ایشیاتک سوسائیتی بنگاله**

حسب تالیف و تصحیح


**جناب**

**مولوي مرزا اشرف علی صاحب**

سپرنتندنت مدرسهٔ چاتگام


---


در مطبع اُردوگائید پریس
واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین
زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره ( که در سیومین جلد **مآثر الامرا** اندراج یافته اند ) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره * شعر *

حَسْبِيْ اِلٰهُ الْعَالَمِیْنَ فَاِنَّهُ * مَوْلٰی حَسِیْبٌ قَادِرٌ وَ نَصِیْرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره

* حرف با *

## * حرف پے *

* حرف تا *

## * حرف ثاء *

## * حرف جیم *

* حرف حا *

## * حرف خا *

## * حرف دال *

## * حرف ڈال *



## * حرف ذال *

* حرف را *

---

## * حرف سین *

سلطان محمد اورنگ زیب
بہادر ( شف - خلد مکان )

## * حرف شین *

## * حرف صاد *

---

## * حرف ضاد *

## * حرف طا *



## * حرف ظا *



## * حرف عین *

## * حرف غین *

## * حرف فا *

---

## * حرف قاف *

* حرف کاف *

## * حرف کاف فارسی *

## * حرف لام *



## * حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *



* حرف ها *

* حرف یا *

## منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها و غیره

---

## * حرف با *

## * حرف پے *

* حرف تے *

## * حرف تے *



## * حرف جیم *

* حرف چے *

* حرف خا *

## * حرف دال *

* حرف ڈال *



* حرف را *

## * حرف زا *

* حرف سین *

# * حرف صاد *

## * حرف طاء *



## * حرف ظاء *



## * حرف عین *

* حرف غین *



* حرف فاء *

## * حرف کاف *

## * حرف کاف فارسی *

---

## * حرف لام *

---

## * حرف میم *

## * حرف نون *

| | |
|---|---|
| *** حرف یا *** | .. ۳۴۰ ۳۴۱ ۷۰۵ |
| یزد ۱۱۶ - ۲۶۲ - ۳۳۸ - | یهودیه نام اول اصفهان ۴۱۷ |

تمام شد

فهرست اسمای مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا